

۲۴۳



بازرسی شد
۳۶ - ۶

کتابخانه مجلس شورای ملی

کتاب: تاریخ رضویان

مؤلف: میرزا...

جلد: ۱

آزاد شده است

تاریخ: ۱۳۴۱

محل: کتابخانه مجلس شورای ملی

شماره ثبت کتاب: ۳۶۹۴۱

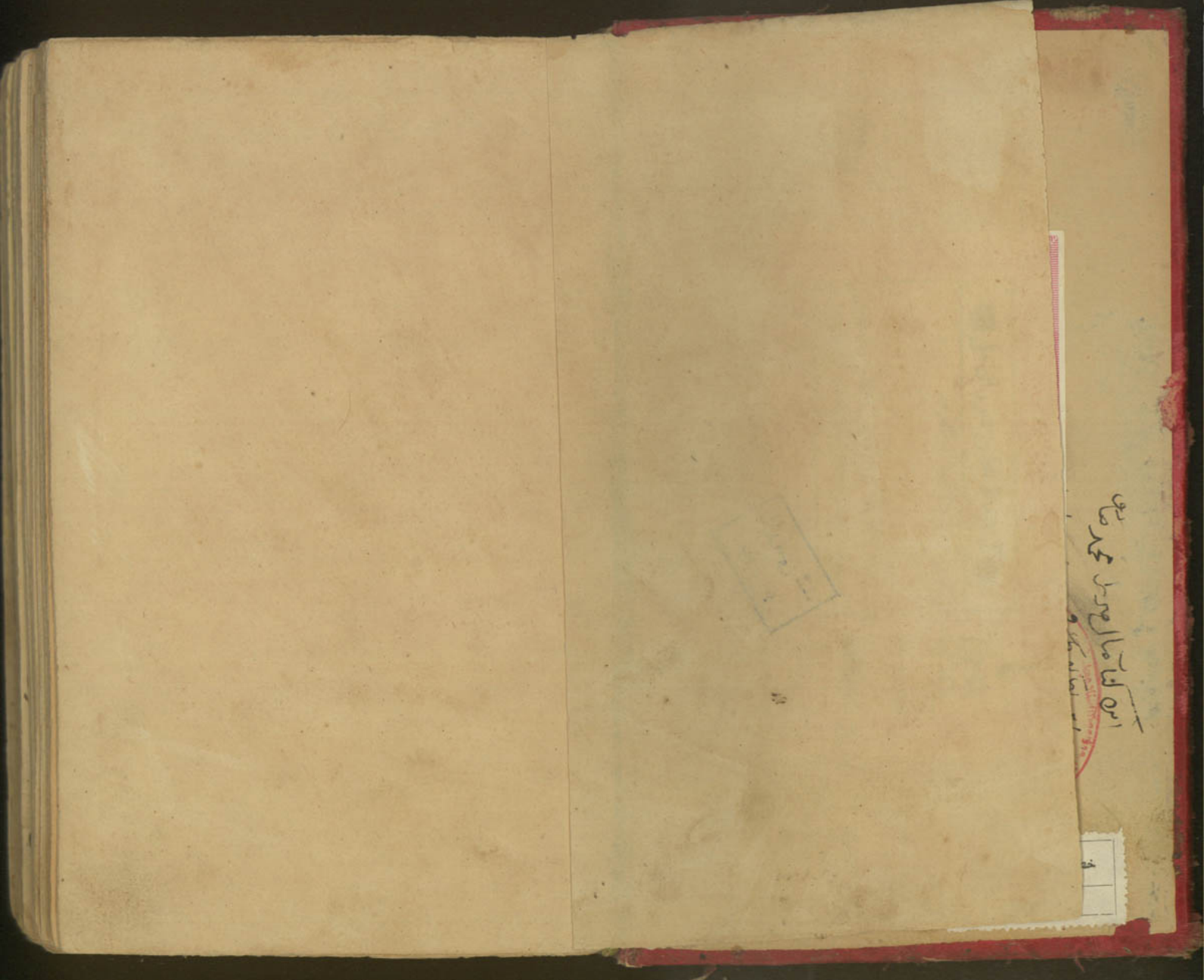
مبلغ: ۲۰۰۰

تاریخ: ۱۳۴۱

این کتاب مال محمد علی محمد رضا

خطی اهدائی
کتابخانه مجلس شورای ملی
۲۴۳

۱
۲
۳
۴
۵
۶
۷
۸
۹
۱۰
۱۱
۱۲
۱۳
۱۴
۱۵
۱۶
۱۷
۱۸
۱۹
۲۰
۲۱
۲۲
۲۳
۲۴
۲۵
۲۶
۲۷
۲۸
۲۹
۳۰
۳۱
۳۲
۳۳
۳۴
۳۵
۳۶
۳۷
۳۸
۳۹
۴۰
۴۱
۴۲
۴۳
۴۴
۴۵
۴۶
۴۷
۴۸
۴۹
۵۰
۵۱
۵۲
۵۳
۵۴
۵۵
۵۶
۵۷
۵۸
۵۹
۶۰
۶۱
۶۲
۶۳
۶۴
۶۵
۶۶
۶۷
۶۸
۶۹
۷۰
۷۱
۷۲
۷۳
۷۴
۷۵
۷۶
۷۷
۷۸
۷۹
۸۰
۸۱
۸۲
۸۳
۸۴
۸۵
۸۶
۸۷
۸۸
۸۹
۹۰
۹۱
۹۲
۹۳
۹۴
۹۵
۹۶
۹۷
۹۸
۹۹
۱۰۰



Handwritten text in Arabic script, possibly a library or collection number, located on the right edge of the right page.

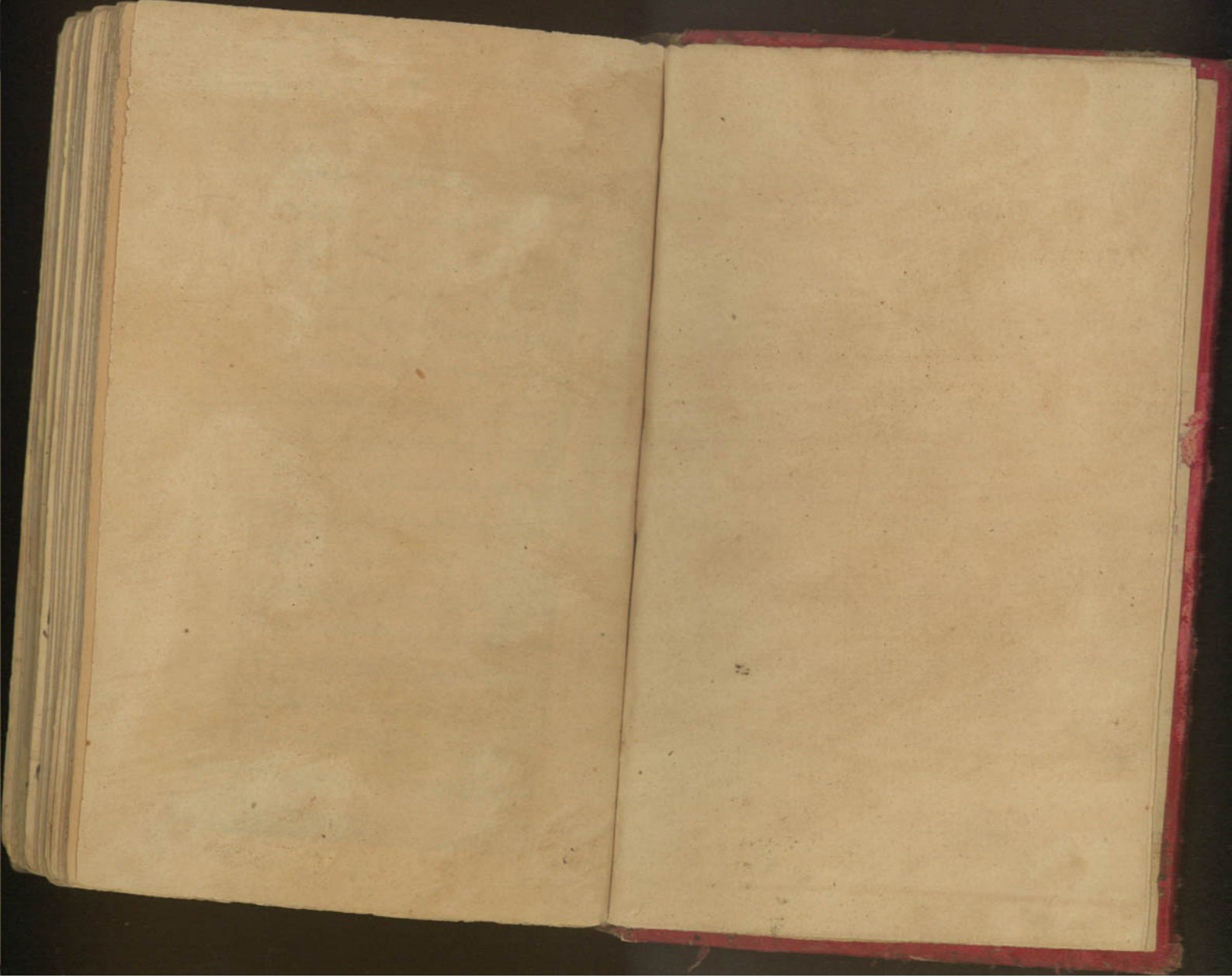
A small white label with a grid pattern, possibly a library or archival label, located at the bottom right corner of the right page.

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

4

۱۰۱ کتابخانه عمومی خراسان

۱



من و موسی و هارون و ابراهیم و اسماعیل و یوسف و یونس و عیسی و
محمد و این سقاوت بزرگوار است **بنا** بخش خدای بخشنده
باین اقتدا و زبانی خندان پیغمبر بخشش است اقتدای قلب صمیمی باید
و آن است که مقصد یان بنظر طلب برفعال و اقوال اقتدای دوست را
کارند بقدر مقصد و در مطابق او و در اثره عمل آید و ترک کلافت و کلافت
کرد و دیده انصاف بر حدیث من قال لا اله الا الله محمد رسول الله
بجز حساب کتوده زبان دل از طبع و لحن آهانی که بمساعت کتبت
باین قرآن مجید مبادرت نموده کلمه عظیمه مکرمه توحید بر زبان
نزد و اندکها بدازند و عظمت این کلمه معظمه که عنوان سبوت
کاف و یوان کائنات است از پی تمیزی و بی دلش است حق تعالی
باین سخن خود را دعوی الوهیت نموده است **محمد** بر
که آن شیخ المذنبان تا دم و اسپن امتی گفته از عالم فنا
بیاورد **محمد** افت از درگاه همان پناه رفته اند و با او
بجای من است مسلم و من سلم **محمد** است باری ادب بر
سندین یقین بر قیل و قال **محمد** است نذر زبانه علامت
مصدق **محمد** است که مصداق صفات محبوب و موصوفات
اقتدای خود کرد و بر پیروی المعقول **محمد** است که آن کو

افراد ای موصوفه صفات سرور اندیا علیهم السلام بروجه اتم
وارا القاب معلا وخیل النبیین لقب علی بن ابی طالب
فهم پس میرالمومنین که موصوفه صفات سرور اندیا
کسی بر این معنی رضا از ذکر فرموده اند و فرمودند
که در وی بی هیچ کس نباشد که در این کسای کبار
نماند و اما اگر از خلفای ثلاثه خوشتر بودی
بجرت طلب حق خود چنانچه با معاویه بفرست
نیز خودی و درین باب حاجت حق و دلیل حجت
مستدل و دلیل کثیره مسطور است نهایی حجت از احوال
انحضرت کرم الله وجهه که از آفتاب تابان انور
نموده می آید امید که محبان حقین و مخلصان
نمایند از روی قصب ابواب طاعت بر بافت
و معرفت که روزی خادم خود را بنامد و بار
بزرگان معجز بیان فرمود ای فلان از چه ایتمه
دکشته گفت مخدوما او را و دنیا ازت را مستمع
ترا بر سه غضب آدم فرمود که هر احوال در حق
غضب کردم و ترا موبودند ای شادی با و فی الی
بدرستی که

مسکن بقلم مشکین رقم علمی نموده بدانش داد و نیز فرمود تا در قید
حیات باشم مؤمنت تو بدستور سابق بر خود واجبه و لازم
کافرا که هر یک نام معلوم شدن بر او مبارک است غالب
اند است و آن سپهسالار از کما به بر دیاری و محل
کهن در نیام تکلیف بهمان سلامت اظهار الشمس است
در سنوی از یغیبه خبر میدهند از علی امیر مومنان
و ان مظهر از دعل در غزاه بر یملو ابی درت یافت
بر آورد و شتافت تا جگر او اندیش بر آمدن
در حق چون بنوا انداخت بر روی علی انتمی
اندر است از دست و نشانت ترا گفتش کرد
گفت حیران کن مبارزین علی از خود و غم
بر من تیغ تیر افراشته از چه اندیشه
نبی حق میفرمده صدمه ما و تو شمس
فعلی من برین من باشد که او معالمتی
از هر چه گوئی منهور است که ترست
که اول تو نورش آن چنین از بیم
غود و ان مکررم کرم کرم الله وجهه
بدرستی که

ان که از راه عقوبت که در اسرار است

معبودی که خلاصه جان جمیع عباد در تحت تصرف قدرت قاهره است
اگر بی فوایدی باشد و از دره بودم که بی از دره و س برین قدم نهم
دوستا ترا کی محروم نو که با دشمنان نظار می و این
کلمه بزبان فارسی تحریر نموده می آید نیز ترجمه کلام ولایت نظام
ان امام خواص و عوام است که تا حدای عزوجل را شناسند
از هیچ خلوصی نه نشکر گویم **نشان کایت** از آنکه هر چه من رسید از دره
و هر چه از دره بود هم سلوک نمود المقصود هر گاه ذات فیاض البرکات
مقتدای همتهای با ما نیکونه و الا صفات موصوفه مصنف باشد
پس انصاف است که مالات مقتدای مقتدای و ادی
بر ما فرض عین و عین فرضت که بقدرت و وسع طاقت در سر
اولو کشیم چنانچه از امام موسی رضوان الله علیه منقول است که گفت
اما شیعیان اطاع الله و عمل اعماله نه طرفه صفا را پیش میارند که
و جدل بما حاصل را و در وظیفه خود ساختن چون در این ان نبی و کوش
مؤلفه بحث و جدل بر شمس و یکس بحث کنی سهل تنوی چو نرس
یکی از گفته است را خط استلانی است که مؤمنی سینه خود را
و فینه کجینه کند ز که سینه مؤمن جز بینه عقیده حقایق است
و این محال است در حصار سجانی پس نظر تامل و فکر قهوه کرد

م کلام

که اگر بغرض آینه دار سلطان مجازی آئین در ابلیس رکعتی که در
بلا شکر و ارباب محافل خطاب عتاب و مستحق است را عذر و عتاب
که در درین بارینجا به برین طلب نرفت و جمعی از فضیلت که این فضل
همه ایند بر خطا ترا نشاند اما خلاصت صورتی بر بجز که باقی از شیخ است
یافته قبول دارند و گویند ما سر رشته خدا ماضی و آید از دست
نمیدیم لیکن این طایفه علیه را عوام اهل تشیع و من نیستند
گویند طایفه اهل بیت اند **بند ایشان** در حوا کسیند مانده اند بهیم
بل بچو لیا تم که الا ایمان بین المؤمنین و الرجاء فی من حدیث است
بچوین است که بعضی از علماء علوم صورتی کرده اند یعنی همان
باید که بر رخ هم و امید باشد آری اگر چه جهت تبسبه و تزیین عام جز آن
توان گفت اما بشارت خاصی که آنرا خواص اولیا از راه ارشاد
و تلقین طالبان اخضر اشارت است که مؤمن محقق گسنت
که مستغنی مطلق شده باشد از خوف و رجاء و لهذا کلمه مکرره
لو کشف العطاء ما ازودت عبنا و الت بر این معنی و بیست هفتاد که
در افضلیت و اولویت آن اول اولیا و اهل الصفا سخن دارند
میگویند ما در انبیا است و فضل تنوینی بحکم بل حکم است
و احادیثی که در شان ایشان وارد گشته از ان ذات فیاض البرکات

والاصح ان شئت بجمع صحابه جميع كمالات وفضائل استينافه في اكثر
 مند اوله مقبرة سلف مثل كنف المحبوب جميع كمالات وفضائل
 ودلائل النبوة ومعارج النبوة وارشاد المسلمين وتواجد النبوة
 از محمد صحتاني احمد بن حنبل الشيباني عليه الرحمة والمغفرة منقولة
 كه كفت فضائله كذا من رضي علي كرم الله وجهه ما رسيد انهم جميعا
 كبا رسيد وقدره المحققان حينئذ اذ ي قدس سره كويد امام اوليا
 وشرعوت وطريقه ومعرفت مرضي است واكر از اخبار باقي كتابي فان
 دين كرده باز و اخوتي هم انينه از وي جندين علم حقايق و معارف
 نقل كود نير كه دلها طاقت آن نياورد و در شرح لغزنت كه
 امير المؤمنين علي سرور عارفانست و مر او را سخنان است كه عظيم
 پيش از وي تلفقه و بعد از وي كس شاي آن نياورده و در صحاح
 و مداريت السعداء و روضة الاحباب و حديث سير مسطور است كه
 صحاح اخبار تواتر ايراد یافته كه سيد ابرار صلي الله عليه و آله و سلم
 اكثر از فضائل است كه كبا رضي الله عنهم انصافا كماله على القضاة
 يحتاج اليه في جميع الاعرافين خواجهم بين الحق والذل
 قدس سره و در كنج الاسرار و سبيل القفين و ارشاد و مرط البان
 فرماید كه چون طالب قرب الهي جل جلاله ذكر همه يا خفيها عن اعداها

فرمودي

المورد

كه تصديق دل ده كرت كنه تشهد و در مرتبه در وجود بران مقصود
 و اجز الموجود و دره و فخر نام ما بي سرور اصفا علي مرضي كفته متوجه با ذكر
 و فكر كردن زيرا كه سر حلقه اوليا بعد از خاتم انبيا عليهم السلام او است و
 ساكلك طريق طراقت منسوب مرضي علي در در انطباق تحقيق بدل و جنان است
 ندارد اگر چه در علم علامه روزگار كشته هم ارسال در رياضت و مجاهده
 حرفه كايه بلا شك و آريار مشام جانش از شايه معرفت لايبي او دیده
 خميده و دلش از شايه شواهد غيب محروم و محروماند و هجران را نرسيد
 كيسه و در آن كه از خلفاي اعظم سراج السالكين شيخ محمد نصير الدين
 جرجان و طهرت قدس سره در شرح المعاني في آراء اركشمة از مناقب
 مرضي علي سرور و در هم اول است كه جمال اقطاب تمامي نحو كرد و در
 از و مشايه كرده هم اكرسان كنه خاندان نبوت انبيا از آدم تا عيسى
 عليه السلام هم از وي شناسي و تصديه از مولوي محمد علي حلال الدين
 رومي قدس سره العزيز سند قول خود مي آرد و در شرح
 قصه تا صورت سونند جهان بود علي
 هم اول و هم آخر هم ظاهر و هم باطن
 هم آدم و هم شيت هم اديس هم
 ما روي كنه ليس از وي نرسيد
 هم عابد و هم معبد و موجود
 هم يوسف و هم لوليس هم موجود
 و الله كه علي بود علي بود علي بود

این شکر شد سخن که در این است
 عیب در وجود آمد و فی الحال سخن
 موسی در عصای بد و برضا بخود
 جبرئیل که آمد ز خالق چون
 آن ملک است نمون که بدانی
 آن ه سر فرزند اندر شمع
 چندانکه نظر کردم در دیدم
 آن فلک است ای که در طلعه خنجر
 آن در سر فرزند اندر اسلام
 آن شیدر لای که بر لای طلوع
 در هر دو جهان جمله زبده از زبان
 و این شعر از شافع علی
 لو ان المرئفی بدو محله
 کیف فی فضل مولانا علی
 و مات ان فی و لیس بدی
 معنی بیت اول یعنی اگر بدستی اشکارا کردی مرتبه خود را
 هر آینه بودندی مردمان سحره کنند ترا و در معنی بیت دوم کالی

تغول است

و لکنه

رسیده است در فضل خداوند ماعلی واقع شدن تسک در رو کوه است
 خدامعنی است سوم یعنی مرد شافع و در این است این را که علیه در رو کوه
 یا خدا و توره ابرار شافع قاسم افوار گوید **عبدال**
 نور و لاریت نوبی شاه اسلام
 مسون عرفان خزان جهان نوبی
 حضرت حق را او در ده ملک است
 ملک طیبی بی گفت ترا ای وای
 با همه انبیا آمده در خفا
 قاسم مسکین تور بره و برین تو
 و محمود کسر از شیخ عطار در ز نظر حوا میر که نهندا دوازده هزار بیت
 و تمامی در سقیبت امیر المومنین تصنیف کرده گوید **مشغول**
 که هزاران سال با شعی طلب
 در بهر روزی گذاری صد کار
 یا تو اندر علم دینی اعظم شوی
 یا چون خنجر مضاعف دین شوی
 هر چه در کربنا شد در دولت
 هر که در عشق علی نمود در دولت

شعر است که از نوبی است
 در هر عالم علم است که با علی است

و نیز در جای دیگر گوید پست ز مشرق تا مغرب که است علی دال او مارا
 تمامست و متوجه جمال از بی شاه نورالدین علیوی که در زمان
 بلا اریاب قدوه اقطاب بود در دیوان باریان خود در
 بهر دو صد پست از جنس غزل و قصاید در منقبت امیر کبیر از جمله
 یک قصیده این است قصیده و مددم دم از ولایت مرقدی باید زدن
 دست دل در دامن آل عبا باید زدن نقش جرخه اندان بر لوح
 باید نگاشت مهر مهر خردی بر دل چون باید زدن دم زدن
 با هر که او بچکانه باشد از غلی و زلفش خواهی زدن با آتش باید
 زدن و بر رویی دوستان مرقدی باید نهاد مدعی را بر غیرت
 بر قفا باید زدن لافتی الماعلی لایف لافو القفاره این سخن را
 از سر صدق و صفت باید زدن و در دو عالم چاره معصوم می باید
 کردید هیچ نوبت بر در دولت سر ابا باید زدن بر شوای باریت
 جانشین ز اولاد رسول بس قدم مردان در راه خدا باید زدن
 که ملامی آید از عشق شمشهید که بلا عاشقانند که ملا را در حجاب باید زدن
 هر درختی کانند از دمیوه جت علی اصل و فرزند سلیم سر با باید
 زدن و درستان خاندان را دورت باید بستن بود زان دم
 از وفای هر قضی باید زدن سرخی رویی موالی سکه نام علیست

ر. ا. ا.

برخ دنیا و دین چون بادشا باید زدن چو لایق آن وی لایق
 ولایت منیرنی لایق می باید که دانی از کجا باید زدن ما
 لویایی از ولایت اتوبی افزشتیم طبل در زیر یکیم آخر چرا باید
 زدن بر درشت هر ولایت خانه باید گرفت ضمیر در دال لایق
 اولیا باید زدن از زبان لغت الله منقبت باید شنید بر کف
 نعلین سید بوسهها باید زدن و این عقیده اکثری از اصحاب صحابه
 که بهره مند از معرفت حقیقی گشته اند و از دنیا بیخبر قدوه الحقیقیان
 شرح اولی قدسی سوره السای در سکنه نامه میگوید **نظم**
 که خرد چهار است گوهر چهار فرو گشته در باطنوی حکار
 بهر علی کریم بحسب که بیم ز عشق خرد سبب خالی نیم
 همی دین درین چشم روشن مانع که در راه از زور کوه مراغ
 و درین محل اعتباری که اهل فتن می کنند در این شرح بنفصا
 دارند و هر دو گروه هفت خود ساخته اند این است اهل فتن
 گویند هر گاه تو فضل داوی امیر المؤمنین علی را بر خلفا
 ثلاثه پس در صورت غضب برایشان لازم آید و هر که در حق
 کبار سید ابرار صلی الله علیه و آله وسلم غضب باطلم اطلاق کند
 بی الحقیقه بر خویش تن طایفه کرده باشد و حسی سبحانه میفرماید

الاصلت ابد علی الطالین و اهل تشیع نیز گویند هرگاه بر توفیق
 مرضی علی بن ابي طالب و ملائکه را از حجاز و اجابت که ظالم
 الطارز و یهود طعن و لعن مراقتت و موافقت نماید قضای در برابر
 فریقین گوید حاشا که لفظ ظالم یا غضب بعضی بکار تو آن اطلاق
 کرد لیکن در ترتیب خلافت مورخین خلفاء اربعه و دقیقه است از صحابه
 نامتناهی و سری از اسرار الهی که جز بحصول کشف کشف نمیشد
 و بی تأیید عنایت الهی و سعادت لمزی معلوم نه چنانچه بسیار
 از اسرار غیبی و آثار الهی است که در حیزه افهام عقلا و عرض
 او تمام حکما امکان صورت پذیرفتن ندارد اما خداوند سبحان را
 منزله است منبع و مرتبی است برفع من و احواله و امور علیهم السلام
 و صاحب خوار و در آخر کتاب از عوارض تابعی راجع به خلافت
 سمنانی قدس سره نقل میکند که حقیقت حال است که در میان
 اصحاب بی استعداد خلافت دهنست امیر المؤمنین علی بن ابي طالب
 نشد و چون هیچ کی قابل این منصب نباشد ضرورت قبول کرد و
 علم باطن است و وراثت علم ظاهر و امانت علم باطن و طهارت
 حفظ سلسله ظاهر امیر المؤمنین بود از سید المرسلین و امانت
 و امام و وصی بر حق بود پس در خلافت مورخین هم می آید

در هر

و صاحب حدیقه خطاب با جلی صحبت کرده گوید **طاسم**
 مصلحت بود آنچه کردی علی **تو چرا سال و ماه در جدلی**
 بود اندک با علی **تو زبان فصول کن گونا**
 عظمت از حضرت نبی و علی **در طواف خلاق خفت صحبت**
 آنکه با مرضی علی نه گویست **هر که گویش من ندارم دست**
 که بدست این عقیده و مذنب **هم برین بدارم که یارب**
 و قدره و محققان مخدوم همانان قدس سره در مخطوط خود گویند
 امیر المؤمنین مکرّم الله وجهه بسیار باطنی است که حتی نبی و خداوند
 نیز صیر و صحابه و صحابه و غیر اینها مفسود و طواف بسیارند
 ذکر جمله اطالی دار و اما مذنب فرقه ناجیه است که افضل اولیا و کل
 اوصیا و اولیای شریف بود مصطفی اوست و ابابکر صدیق و عمر خطاب
 و عثمان عفان و جمیع صحابه رضی الله عنهم بر حق اند و نیز در مخطوط
 مذکور مسطور است که در روز شنبه تاریخ نبوت و سوم رجب سخن
 در احتیاط صحابه بود میسر بود مخدوم فرمود از آن مالک صح
 مرویت که گفت ما سونیا التراب علی قبر رسول اللہ اکبر
 فلونیا یعنی هرگاه که برابر کردیم خاک را بر قبر رسول انکار کرد
 دلهای ما و نیز گفت متفق علیه است که در مرض موت رسول فرمود

علی

اینها بقدر طاعت است که کما بالحق بصلوات الهی ببارید کاغذتانوسیم
 برای شما وصیتی که هرگز گمراه نشوید و بدو از من درین اثنا سخن
 گفت سبنا کتاب است انما الرجل قد تمسک و جبریت است ما را
 کتاب خدا بدست که در این مرد را حق بر سر دستوی شده
 چون اختلاف از حد اعتدال تجاوز کرد آن سرور فرمود و تو مواعی
 یعنی بر خیزید از پیش من حاضری گفت بدعت و ضلالت است
 بعد از نبی صلی الله علیه و آله و سلم بدیدم از اختلاف صحابه
 فرمود چون در مسائل کلامیه فضایل اهل بیت شود من چشم
 نکتم مبارکانهام جمال شاکل اما آنچه در فضل صحابه گفته ام بیار آن
 فقیر معلوم است و نیز گفت خلافت بر دو نوع است کبری و صغری
 کبری که باطنیت با جماع امت بحکم خدا و رسول بر طبقه اولیاء
 علی مرتضی اعلی و دارد و صغری که ظاهرت میان امریست
 و بر موقوف بر سیدین خلافت طریقت با اهل بیت است از جانب اهل بیت
 آنست که در لیلیه المعراج سرور کائنات حجره نورانی و متصل
 از جبرئیل علیه السلام بر سید یا انبی میخوام درین حجره در ایتم گفت
 یا سید المرسلین بحکم الاهی نمیشود آن سرور مسالمت خود چون
 حکم شد جبرئیل در ملکش و صدوقی از نور و فضل از نور بر آن

آن سرور فرمود یا انبی فضل گفت بد اخون نمیتوان گفت و آنرا در
 باز مسیلت نمود حکم شد جبرئیل در ملکش و صدوق بر آمد از نور و فضل
 نور المقصود بر همین منوال چون به مقام صدوق کن ده شد در ملک
 بود رسول گفت خداوند این خرقه همراه با شماست فرمان شد یا محمد پیشوا
 که برای تو از جنین هزار پیغمبر از گذشته ایم بشوق تا مخرج شد
 و روح الایمن مبارک را بد گفت آن سرور عرض نمود با خدا یا این
 خرقه منبر که مخصوص به ات منت یا یکی از امت من خواهد رسید و با
 شد بر کس از اصحاب تو عیون شای اختیار کند مرا و ارباب شد
 چون از معراج باز آمد اصحاب را طلب نموده فرمود امشب این خرقه
 بمن مرحمت شده اما مشروط است طریقت هر کس شایع موافق با
 و مطابق رضای حق بجا نماند بگوید این خرقه از ما است و او بیکر
 بر خوست آن سرور بر زبان مجربان فرمود ای ابوبکر اگر این خرقه
 بخواهد هم چه کنی گفت صدق آرم فرمود اجلس ممالک یعنی این
 بجای خود عثمان بر خوست فرمود اگر ترا هم چکنی گفت حاضریم
 و عبادت حق سخانه زیاده کنیم فرمود اجلس ممالک غیر تو
 فرمود اگر تو هم چه کنی گفت عدل کنیم فرمود اجلس ممالک غیر من
 علی بر خوست فرمود یا علی اگر تو هم چه کنی گفت با صابران با من

این کتاب از ما
 مدد ما در علم است
 این کتاب در علم است
 لایزال است

بر پیش نهادگان خدا شاعر خود را فرمود است لها و بی لک غیر
 بر پیش نهادگان خود را برای او بی را و برای اوست امیر المؤمنین بر پیش نهادگان خود
 و صحابه مبارک و گفتند از نجاست که خرقه و پیراهن و کلاه و کلاه
 از امیر المؤمنین بجا آمدند پس سر شد و چنانچه کمال نبوت بدست
 خلیفه البرکات محمد مصطفی ختم شد و همچنین کمال ولایت بدست
 عالی صفات علی المرتضی اختتام پذیرفت مولف گوید قصه خرقه
 معراج در راحت الطوبی و طغی و غیره از دیدن قدس سره منبر
 مسطور است و با جمعی هستیم از اهل سنت و جماعت که از کتاب
 و خلیفه چهارم در مقام شریعت و چهارم اندر و از اهل حق
 کرام و خلیفه اول بحار است و تلقین علوم صوری و معنوی در
 مقام طریقت و معرفت چنانچه اسم مبارکش را بعد از اسم ظاهر
 مقدس سید کائنات در شجره رباط طریقت ثبت نمایند و این
 سخن نه مستشهد طلب است و هو عیان لایحاج الی البیان **مؤلف**
 با نبوت یمنین چون گوید **در خلافت چون نبی اثر داشت**
 مظهر لفظی کلام انت هر کس سینه سینه اهل سنت معتقد
 با صد و در وقت خرافه او خود کند زیرا که ما خوابت شروع گفتیم
 درین حال آن عالم تیر گرفت در باره خواب چه گوئی گفتیم خرقه

ای کسان

ملفوظ

ملفوظ مروور در خلافت آنحضرت کرم الله وجهه بود از وقت
 حکومتش بود و طبع الله علی حسنه که آن گروه بی شکوه را آنها تحقیقی
 و جبار تحقیقی بعد از تجدیل خود بجا کتیره برابر ساختند تا که
 امروز در غرضه زمین ملحق از ان فرقه اولین موجود نبوت بعد از نبی
 کلمات مع کوره و مقدمات مسطوره غریبی چید از ان ارباب
 عرفان و اصحاب ایمان که بکلمه احزان این خیر ان تشریف نشد
 از ان بی داشتند گفتند و رفع مظنه عینی که اهل تشیع را در راه اهل
 تسنن است در غایت سهولت و نهایت آسانی است فقیرت
 هدایت نمایند فرمودند از حسن آیت قرآنی و احادیث حسیب
 سبحانی و فضایل که بدست محبوب بعیوب المسلمین و طوبی
 الکمالین کرم الله وجهه نسوست و در زمانه شریف طریقت
 علماء و مذاهب مسطور صاحب شعور را باید تا از هر کتابی من و عن عقل
 برداشت مجموعه سازد و از هر الزام کسانی که درباره اهل سنت
 عداوت امیری که دوستی او بکلمه حدیث عنوان صحیفه المؤمنین
 حضرت علی ابن ابی طالب است و دیوان ایمان جمع مؤمن و مؤمنه است
 ثابت میکنند در پیش ایشان اندازد گفتیم از او دانشی با یکدیگر
 و سامان با دانش شامل زیرا که این قسم مجموعه بچ آوردن

انصراهم بنذیر و بلاک به امداد روح مقدس است و همین و امام الا
 کرم الله وجهه حر الخلی امش در میان سراج نام نکرید و آخره کلام
 خطاب نمیکند کرده گفتند قادر حقیقی بدات است ان قدرت
 کرده که بر کونیه امی توجه بصرف و وارد مطلق و موقوف نگردد
 الترحمی منی و الامام علی الله شدید باین سوادت عظمی و عبادت کبری
 تو موقوف کردی و این بیان فصاحت و بلاغت را بنامید عنایت عظمی
 در لوردی **نظم** گفتیم که زمین شکر گاری از من ناید روزگاری
 چون من بکنم قبول این حرف کنایش بجزرت در ظرف بود است
 انکار این خاکسار اشارت بابت رت نموده بزبان در ناز خود
 این بیت التفات فرمودند **بیت** هر که کرد دست بر تالک تصنیف
 نیرت دشوارش او تالیف المصنوع چون درین بار خلی امش
 شرح **نقد** شب پیش از پیش مشایخ افتاد مسالت فایده
 کردم درت مناجات بدرگاه جهان پناه قاضی الحاجات بر او
 قرات فایده نموده بمنزل نبی نازل خود متوجه کردید بید
 و بیمنت فایده فایده دل این سید را انشراح و افتتاحی اندک
 بنظر مامل و تفکر مطالو لاجرم ذره الا باذن الله کرده از خود
 بود از ساعت بحال اصلی باز آمده با خود گفتیم ای کشفی این مشایخ

بسیار است و چون در این دیدن
 بیهوش است بسیار است و در وقت

از اشارت

از اشارت غیر و اشارت از اشارت لاری باید که خاطر فایده کل
 از جمیع امور و بجز ریاضت مشغول بجهت مولی این سوادت عظمی و عبادت
 ابدی سزای و توفیق این امر عالی معالی خالی از غایت خاص حضرت
 این و در معالی ششم بر لوردی **نظم** در مات مسطور و دیگر کلمات
 عال صورت حال آنکه با تمام هم در صد کرد و آوردن معتبره کشته
 بعنایت خود جامع المنفقین اکثر از شرح متفکرین و متذکرین حج
 آورده در استنباط احوال غمناک آن حضرت کرم الله وجهه بودم که اخیر
 اعزری تیره العین میسر میزدن طول الله عمره که در بر لوردی تحقیق است
 و بحسب اتحاد و یگانگی مجموع تحقیق کرم الله وجهه لاری و بپرکت صراحت
 قاب قوسین بزبان اخلاص و بلسان اختصاص کفایتی را در لوردی
 شدن با نیکو نام امر عظیم از شوارت سوادت ازیت اما نشیننده کلام
 پیر تبریم کار شبر از چه گفته **بیت** که از خود درت زمانها نرسد اگر
 برست و در خود برست ملاحظه دارم مباد از جمیع نمودن ای و بجز
 محمود از آنچه تو بالذات مستغنی از آن جهان ممتهم کردی گفتیم لاری
 بجان بر این طایفه قلانه کفایت و کوه عاقبت اندیش بدستیار لاری
 دانشورین شیفته اما نشیننده الاعمال بالذات الحمد لله مطالو لاجرم
 از جمیع نمودن مناقب رضویه نه انست که از مطالو لاری حلقه و کلام

بسیار است و چون در این دیدن
 بیهوش است بسیار است و در وقت

عقرب الله الذنوب التي كتبت بها باللفظ بدرستة كخداي خردستان بوی
 برادرین که علی علیه السلام فضایل جمع کرده که از زیر کتبت در بسیار است
 پس در کتب فضیلت از فضایل وی تصدیق دل ذکر کند احدی که ایضا
 آینه و گذشته او را با هم زود و هر که یک فضیلت از فضایل او بنویسد بلکه
 استغفار کند جزوت وی تا از ان نوشته او یک لفظ بر جا بود و هر که
 یک فضیلت از فضایل او بنویسد و کند تا او که هر چه خوده باشد برکت
 شنیدن حق سبحانی که تا او که بنظر کردی که بنظر خوده در کتاب
 مذکور از عبد الله بن عباس و در رسوبات میر میر علی مهدی از عمر
 بن الخطاب رضی الله عنهم مرویت که رسول صلی الله علیه و آله
 فرمود لو ان الریحین اقلام والجرم اداد اولین حجاب والاس
 کتاب احصی فضایل علی ابی طالب لکدرت کلماته و کلمات
 و در یای محیط مدار و جبه جاب کشفه و آدمیان نویسنده برشته
 در رضی علی علیه السلام شمه و شود **نظم** که فضل از آب بحر کانی
 که ترکیب نرسخت و صفی شمار و حال آنکه این بی بضاعت عیدم
 الا استطاعت قلب البضاعت نرسخت اجمال به نوشتن مراتب ساجی از
 اولیا و کرامی لیکن در تقنای انست که از خوشه چندان خرم علوم علمای
 سنت و جماعت موکده باشد که بفرض مجال خیالی تا سد بعضی

معاذ بالله مورطین و طینت
 چنانچه بعضی از علمای روایت
 بنهین نیست آینه و ضعف
 کرده اند و اینها را عفا
 مرج و منسبت که توصیف
 بر چهار مرتبه از فضیلت
 درین مکتب من بعضی
 فخر هم زمان است
 کف یکدیگر است و این
 ما حرار و این شایسته
 که در محبت امیر المؤمنین
 من هم باقیین در
 عدالت خلفا زمانه
 علامه
 علامه
 علامه

نور

رضی الله عنهما من جمیع المؤمنین و جمیع الصالحین و جمیع
 مبدء من مجال حسب علی رضی الله عنهما و کاتبه لایق الله ان
 الی و الصیابة و المؤمنون اجمعون لینه هر که بگوید و سید علی علیه السلام
 رضی الله عنهما و کافر است زین خرد او رسول و صحابه و جمیع
 مؤمنان او را دوست داشته اند و ان سرور صلی الله علیه و آله و سلم است
 ترغیب صحابه و امت محبت امیر المؤمنین مثل من احب علی و اولیة الیوم
 حساب بسیار حدیث فرموده و قطب بر و بر فرید الدین کوشک قدس سره
 در رحمت العلو بگوید هر مدی که یک لفظ از فرموده بر خود بنویسد
 ثواب آن زیاد از طاعت و عبادت هزار سال است و در از وفات
 مقامش اعلی علیین باشد پس از بی قیاس باید که در شیخ که موفقی است
 نوشتن مناب کرامی بر بران کانیات کرده او را در آخرت بر وجه
 خواهد بود و چنانچه اخطب خطبا خوارزم ابوالمؤید در کتاب مناب اند
 امیر المؤمنین کرم الله وجهه روایت کند که رسول صلی الله علیه و آله و سلم
 فرمود ان الله لعالی جلی لاج علی فضایل لا یحکمه کثرة من ذکر فضیلة
 من خصایله تقرها عنقر الله له ما تقدم من ذنبه و ما اخر من کتب فضیلتین
 فضایل من تنزل الملائکة لتستغفر ما تقي لتلك الکتاب اسم و من استغفر
 عنقر الله الذنوب التي كتبت بها باللفظ بالاسماع و من نظر الى کتاب من فضایل

الو

کرم الله وجهه

کرم الله وجهه

از جمال ضال مولف این مجموعه محموده منسوبه فیض نخواهد بود پس
 برین تقدیر و ای بر احوال واقوال را در بیان و موهلکان سلف عفت هم
 من المفضل الریم اما الحمد لله که ملائمتی را عند الله شترلی است
 علم و در جاتی رتبع کی از کا بر سلف در علامت اهل ملائمت کویم
 ملائمتی آنرا گویند که تجلا و شریع شریفی شعور کاری کند که
 تا خلق بر روی زبان ملائمت کنند ملائمتی آن بود که در کا حق
 نظر رضای خالق حقیقی کرده از خلق پاک ندر و غیر آساید
 از بریدن و معتقدان احوال گردین مال مشایخ زعمهم الله هم
 که لیت کفان سر حشبه هدایت آن شخص و ادوی ولایت اند
 بر سبیل تفضیل در چیز تحریر آورده اند چون در مختفی بعضی تفریق
 طالبان از استماع عشق ابواب بخت و مسرت بر دل کن آید
 از استماع مناقب قبله مشایخ و قوه او طباب جلاله اوع که در وقت
 و ملائمت بر جان فراتر بیهات بیهات در باره آید
 که باین صفت مذمومه موصوف اند چه توان گفت و تا چندین
 غیب فاحش را در عبارات ارای کلف و تو فاعل توکل است
 تمثیلی در باب تقسیم پیمیزان بجا بر حجت احوال مدامت
 مال این نوع جمال ضال بعین مشابره است بعقیده اهل کفر چنانچه

الکفری

از کفر زخوار بر ستم اهل اسلام معنی تمام زیارت اولیا است بنا بر
 ظاهریم نیازمند بر ستم که تمام زیارت نمایند اما اگر زیارت
 تکلیف گفتن کلیه طایفه لاله الا الله محمد الرسول الله طایفه کفر از اول
 منتهی شده چجهت های باطل و غیر خرافات طایفه پیش آرند و مطلقا
 این حال در جلالت السعدای کرده در زمان سلطان حسن الدین
 مردی از شهر مقدس در دیهلی آمد از فضایل و مناقب اهل اهل کفر
 می نوشت بوجه تعلیمان بروی در کفان شدند گفتند ازین شخص
 میشود و چون این خبر سلطان رسید خشم کرد و آن شهر را
 بنامه سلطان بنامیدند که در دیهلی کتبت و معلومان هر قوم بود بجای
 نام هر مدوح نام ایتم موصوفین نوشته نمود علمای و عهد در راه خدا
 سرش انداختند و الله تبارک و تعالی برقرار داد که او را میوزند
 چون حقیقت کار معلوم شد همه تشرمسار شدند چرا که در تقیبه از کس
 که کورس محبت و منبذ کی خلفا در استبدین سید العالمین زنده از مطلقا
 مناقب و فضایل خلیفه که کمال حکم الخلافت بعدی نمیتوان سینه
 بر وجود متبرک که او ختم شد در مقاله و متاخری کرد در سجده اللعنه
 رفیع القدر است این خلیفه چهارم که کوی خلاقه سوال با و در روز
 نخستین عهد کرده بود که تا نو در جهان باقی من با تو باشم

الکفری

این کتاب
 از کتاب
 در کفر

باب چهارم در بیان عقد نفاق علی مرتضی علیه السلام با سیده النساء ^{الصلوة علیها}
 والسلام **باب پنجم** در بیان علم و کشف آنحضرت علیه السلام **باب ششم**
 در بیان خوارق عادات و ظهور رکامات معجز آیات آنحضرت **باب هفتم**
 در بیان زهد و ورع آن امام الثقلین علیه السلام **باب هشتم**
 در بیان سخاوت آن وصی علیه السلام **باب نهم** در بیان قوت و شجاعت
 حضرت مرتضی علیه السلام **باب دهم** در بیان فرست و کیا است **باب یازدهم**
 در بیان تمکن شدن آنحضرت علیه السلام بر سریر
 خلافت صوری و معنوی **دوازدهم** در بیان انتقال آنحضرت
 از عالم فنا به عالم بقا و همین حصول درجتها و وصل شدن ملا
 خداوند جل و علا و انحصار ارباب عدو دوازده تبرکات و تمنا
 اختیار افتاد و گفته فضایل آن مجمع کمالات در چهار باب است **باب بیستم**
 هزار کتاب یکصد چه اول عدد حروف کلمه معظمه لاله الا الله که بنا
 دین اسلام بر دست دوازده **باب اول** کلمه مبارک محمد رسول الله
 که اصل ایمان منعلق بان است ترکیب دوازده حرف است **دوم** کلمه
 ولایت پناه امیر المؤمنین که خاصه خطاب است آنحضرت
 دوازده حرف است **کتاب هشتم** ولایت پناه نیز دوازده حرف است **کتاب نهم**
 اسم مبارک آنحضرت علی بن ابیطالب علیه السلام مؤلف دوازده

حرف است **کتاب دهم** نظام بعضی از مصالح عالم متحد بزبانست و نما
 عبادت از سخاوت است و زود و هر یک از اینها و هزار در حال
 دوازده ساعت **کتاب یازدهم** عمل سبع سوره در دوازده
کتاب بیستم حکم آیه کریمه ان عدو الله و عدو الله انما عدو الله
 فی کتاب الله در سالی دوازده ماه است **کتاب بیست و یکم** آیه کریمه
 ولقد اخذ الله من بنی اسرائیل و عقیبا منهم انی عن غیر ذلک
 تعبا ی قوم موسی علیه السلام دوازده نفر بودند **کتاب بیست و دو**
 علیه افضل الصلوة و اهل البیت در ولایت العقبه از انصار دوازده
 کس بنفاست تعیین فرموده بود **کتاب بیست و سه** اسباط یعقوب علیه السلام
 بمقتضای آیه کریمه و من قوم موسی امة یتهدون بالحق و هم
 لعلون و قطنا هم ائمتی عشر سبطا دوازده نفر بودند **کتاب بیست و چهار**
 حضرت رسول صلی الله علیه و آله امامت را در قبیله قریش فرموده **کتاب بیست و پنجم**
 حصر کرده فرمود انحصار ائمه مخصوص علی علیه السلام نیز در حدیث
 عشر است بحج اجدید **کتاب بیست و ششم** در بیان اخبارین سوره
 مرویست که گفت سمعت النبی صلی الله علیه و آله یقول
 لیكون یومی اثنا عشر سیرا و من کلمة لم اسمعها فقال لی انی
 قال کلام من قریش **کتاب بیست و هفتم** از رسول صلی الله علیه و آله

که میگفت بعد از من خواهند بود و از ده امیر گفتند که اگر کسی
 آنرا پس بدین گفت رسول فرمود آن دوازده امیر از قریش هستند
 بود و در اعلام الهی بر سر است که امام زین العابدین از آنها
 بزرگوار خود روایت نموده که خاتم النبیین با مایه المؤمنین گفت
 آنرا عشرین اهل نبی اعطاهم الله علی و فهمی اولهم انتی علی
 و آخرهم القائم الذی یفتح الله علی علی بنی مشرق الارض و غیره
 ترجمه یعنی دوازده کس اند از اهل بیت من که حق سبحانه و عطا
 کرده بایشان علم من و فهم من اول ایشان توئی و آخر ایشان
 قائمی است که مفرج می سازد حد استغالی بر درت او مشرق
 و مغرب ارض را و از امام جعفر صادق رضوان الله علیه
 مروی است که گفت رسول صلی الله علیه و آله و سلم الایمیه یوری
 آنرا عشره اولهم علی ابن ابی طالب و آخرهم القائم بهم خلفای
 و اوصیای و اولیای و حج الله علی اشیع المصطفی من و المکارم
 کافر ترجمه یعنی پس از من در کس اول علی علیه السلام
 و آخر ایشان قائم است و ایشان خلفا و اوصیا و اولیا و من بعد
 و حجبت الله اند و بعد از آن سیزدهمین است و دیگران
 کافر و در ارشاد شیخ سعید از حسن ابن عباس از ابی جعفر

بن علی مرویست که امیر المؤمنین علی گفت رسول صلی الله علیه و آله
 اصحاب خود را فرمود انموذیة القدر فانه یتزل فیها امر الامة
 و ان لذلك الامم من بعدی علی ابن ابیطالب و احد عشر من اوله
 ترجمه و اینها هستند از امیر المؤمنین مرویست که گفت شب قدر
 در هر سالی می باشد و بدینست که فرود آید در آن شب کار آن سال
 و هر آن کار را و ایستند بود از مصطفی ابن عباس بر سید البیتین
 کسبند آنولیان گفت آن علی بن ابیطالب است آنرا عشرین
 ائمه محمدیون و از جابر بن عبد الله القاضی مرویست که گفت حجرت
 سیده النساء فاطمه زهرا رفتم در درت مبارکش لوحی دیدم که در
 اسمای او صبا و مرقوم بود شیخ مردم دوازده کس بود از آن دوازده
 و صبی قائم است از فرزندان فاطمه کس از آنها آنرا عشرت محمدیام
 و چهارادوات ایشان همه اهل اند و در کتب الفقه از احمد بن حنبل مرویست
 از مشرق منقولست که ما با عبد الله بن مسعود رضی الله عنه در حیدر
 نشسته بودیم مروی آمده که گفت ای ابن مسعود ای کشته است
 شمار پیغمبر که بعد از من است ما امام خلیفه بودی که گفت ای نبی بود
 نقبای بنی اسرائیل و بحکم کلام که الحلیس الامام نقبای بنی اسرائیل
 دوازده نفر است چنانچه در صدر سطر گشت **باب** در خصوص

۳۰

قرآنی که در شان امیرالمؤمنین امامالمؤمنین بعیر الله عنهما
 امامالمشارق والمغربین عبد الله الثالث علی ابن ابی طالب
 علیه السلام وارد و نازل شده و ما متعلق بهما قال امیرالمؤمنین
 و جهتم و نزل القرآن اربعه ارباع فریم دنیا و بریم فی عدد نازل بر می رسد
 و اقسام و بریم قرآنی و احکام شرعیة لانا کرایم القرآن یعنی چهار
 نازل شده بر کعب و در تعریف و توصیف است و یک ربع در حدیث
 و تفسیر است عذای ما و یک ربع سیر و قصص و اقسام است و یک ربع
 و احکام شرعیة از اول و لغو و نوابی و هار است ای که یک ربع که در
 قرآن مجید است از عبد الله بن عباس رضی الله عنهما مروی
 که گفت نیت در قرآن هیچ ابی مکره که امیرالمؤمنین سران
 و بر شوای آن آیات نباشد هم از وی مروی است که گفت نایل
 شد که خطاب با ایها الذین آمنوا که امیرالمؤمنین
 آن آیه نبود یعنی امیرالمؤمنین خطاب بودیم از وی مروی
 که گفت سیر بر سر کعبه و الله تعالی عننا با صحابه است مقصود
 در بعضی آیات و آن مجید و یاد کرد امیرالمؤمنین را که یک ربع که
 هم از وی مروی است که گفت فرود نیاید در شان بعضی کتاب الله
 آنچه فرود آمد در شان امیرالمؤمنین کرم الله وجهه و هم از حدیث

از کتاب علی

در حدیث

بن النعمان رضی الله عنه مروی است که گفت در قرآن خطاب با ایها الذین
 آمنوا که در شان امیرالمؤمنین را الباب و منقر الخطار بود از حدیث
 مروی است که گفت امیرالمؤمنین را سابقه آن است که ادیب بن شوا
 و سر خطاب با ایها الذین آمنوا است زیرا که بر جمیع مؤمنان در اسلام
 آوردن سبقت کرده و این روایات هم از مسابقات حافظ محمد
 علیه السلام منقول است و بعضی از آنها در اول و وسط طبرانی و بعضی
 محقره نیز نظر در آمده و هم در کتب مذکوره از ابن عباس رضی الله عنه
 منقول است که گفت نزالت فی شان علی بن ابی طالب آیه ترجمه یعنی نازل
 شده است در شان مروی علی سید مرتضی که گفته بود تعالی
 ایها الذین آمنوا و رسول الله و الذین یقیمون الصلوة و یؤتوا الزکوة
 و هم یعون ترجمه متصرف شیت در شما مگر خدا و رسول او
 مؤمنان که قامت صلوة میکنند و صدقه و زکوة عهده دهند
 در حال رکوع هم مؤمنترین متفق اند که آیه مسطور در شان
 امیرالمؤمنین نازل شده و تفسیر جناب است که روزی سیلی
 در کعبه منور انور و صلی الله علیه و آله و سلم آمده است
 نمود و یکس بوی چینی نه او سایل در است سوی آسمان رفت
 گفت ما بر خدا یا کواه باشن که من در مسجد رسول تو سوال کردم

اکنون محمود میروم درین حسین امیرالمؤمنین نزدیکی خیرالمسلمین
 در نماز رکوع رسیده بود بسایل از آنکشت خضر اشارت نمود
 سبایل آمده آنکشت حسین از آنکشت خضر امیرالمؤمنین که اشارت
 نموده بود بیرون کرد درین اثنا از وی بر شمشیر مبارک شمشیر
 پدید آمد و جبرئیل علیه السلام آیه کریمه انما ولیکم الله ورسوله
 نبوت سباه آورده حسنان بن ثابت الفزاری که مداح رسول بود
 درین باب شعر گوید از آنجمله یک بیت این است **خبر منی ان النبوة**
اعطيت وکنت را کفا . فذا کلفنفس القوم باخیر **بر کلمه در کاف**
 شیخ مشهد نور مرقده مسطور است که وزن حلقه **کلمه** در
 چهار مفعول و یکیش که از این قوت بحر بود پنج مفعول و یکیت
 آن خراج مملکت شام در خراج شام سید شتر بار نقره و چهار
 صد شتر بار طلا بود و آن آنکشتین از طریق بن حسان
 بود که امیرالمؤمنین او را کشته آنکشتین را بخزندت رسول الله
 و آن سبزه را میخسار نمود چنانچه از قصه مذکوره چند کس
 از اکابر سلفت خبر میدهند نام خبر و گویند **آنکشتین** را داد
 در رکوع فزونیست **زاینه** هم عود و احاتم طایی **خاتم طایی**
 گوید علیه الرحمه در حدیقه **در قیام و تهود عود او کرده در رکوع**

کوفی

سجده و عود او کرده مولوی روی گوید **باک** شتره از صفات محمدرضا
 او بدارت **داوه** زکوة از صلوة الله مولانا علی قدوده ابرار است **م**
 گوید **زیریکین** تو آمد دو کیتی **جودادی** برودیش آنکشتی را **ا**
فردوس گوید **شما** تر است مسلم کرم که گاه رکوع کند برای حق
 آنکشتی نماز کشت **مولانا** عبد الرحمن جامی در شمسند خود
 که در شفقت امیر گفته گوید **کرم** کشت انفس سجا در کلام
 در یقینون الصلوة **آمد** ترا عنرا **ثان** که بعزت مصطفی را در بند
کشتید کشت منزل بهراغرا **تولف** انما **در لطافت** کشت
در اوضعی **کرا** در یقینون الصلوة **آمد** ولایت از خدا **مکان**
کای گوید **بسیار** داد خاتم در نماز آن معدن احسان **دل**
باکینه شس چون بود **فارغ** از دوز بود **را** **تول** تعالی **ومن** الناس من
نفس اتفاه **مضات** الله **تج** تعین **از** زمان **کیت** که کفر **شد**
جان خود را در راه خدا **معمای** برای طلب رضای او این کشته در کاف
خلواف که جامع است میان کاشف **فکشف** و فکشف **و فکشف** در تفسیر خود
 بروایت عبد الله بن عباس رضی الله عنهما **های** از آنکه که آینه کور
 در شان امیرالمؤمنین نازل شد **و بسبب** نزول آن بود که **کون**
 رسول صلی الله علیه و آله وسلم **شتر** غار **بجکم** برورد کار **بجرت**

نمود امیرالمؤمنین را قایم مقام خود ساخت که قرضی که مردم را
 برده اش بود ادا نماید و در ولایت های مردم زد فرمایند باین
 امیرالمؤمنین بر فرزند مبارک سید المرسلین مکیه فرستادگان
 کرد آرد در سرای بهمان در آمده قصد وی می نمودند خدا عزوجل
 وحی کرد جبرئیل و میکائیل که من میان شما هر دو بر ادوی آدم
 و فرمان چنانست که عزرائیل از شما در زرترا نعم و مکرری باشد
 پس که آیه از شما زندگانی اختیار میکند جبرئیل گفت ما خدا را
 من زندگانی خود اختیار میکنم میکائیل نیز چنین گفت خدا تعالی
 فرمود ای جبرئیل و میکائیل چرا شما بجز علی این را طلبانستید
 که میان محمد و او عهد و امانت بسته ام و او بر فرزند محمد خواب
 کرده نفس خود را فدای محمد گردانیده شما هر دو بر زمین بودید
 و علی را از مکاید دشمنان محفوظ سازید بفرموده قیام خود
جبرئیل جانب رسو میکائیل جانب تمام شب محافظت نمودند
 و جبرئیل میگفت شیراز ما در ترائی امیرالمؤمنین مشاغل بود
 که خدا تعالی تو بهمان است میگذرد بلکه آسمان و زمین
 مؤلف گوید آری رسول صلی الله علیه و آله وسلم اورا از میان
 احباب خود بجای خود اختیار کرد که غرض استبراد او بود

عزرائیل

برین سبب و عقاب که نفس تیغ و سوزنده است و خنجر و تیرش کوش
 و برین تیر خنجرت بلکه در دیده عالمیان از آفتاب ظاهر جفاوش عنه الله
 زمان و اولش لوجه الله و جان دادش را بعتبار لمرضات الله عنه الله
 الذين يقعون اموالهم بالليل والنهار سرا وعلانية فاهم ابوهم عند ربهم
 ولا خوف عليهم ولا هم يحزنون یعنی آنکه در صدقه میدهند اموال خود
 بر روز و شب سپهان و اشک را بر پیشانی ابن را الجریز زود پرور و کار
 ایشان ذرت خوف و غم و ایشان را در غیب ثعلب و سپان زیر
 و احدی و کشاف زخمش ری و مناب ابن مرویه و لقاب سبح له
 و سند احمد جبل و صواعق محرقة از عبد الله بن عباس مرویه سب
 که آیه مستطوره در شک امیر المؤمنین کرم الله و هم نازل شد بر
امیر در ملک خود بجز چهار روز هم خبری و یک روز تست میکرد م از آن
صدقه داد میکرد هم روز و یک روز در سختی میکرد هم در علائق مکه
 آیه الذین يقعون اموالهم نازل شد و صاحف سبح له در روحه اشهد
 می آید که بعد از نزول آیه کرم الله سید المرسلین از امیر المؤمنین بر رسید
 یا اجی ترا برین تصدق چه باعث شد که ت با رسول الله طریق خطا و
صدقه را مخیر درین چهار روز یا قیم با میدان که و جهی از وجه مقبول که
رب العالمین افتد باین الترام طریق را بر نمود سید کاینات علیه

انضال الصلوة واکمل التجرات فرمود ای پسر ابوطالب آنچه گفته در
 توبه و یا نبی ایم قوله تعالی یا ایها الذین آمنوا انما جئتم الرسول صدقا
 بین یدی بنحو یک صدقه تر یعنی ای امانه ایمان بخدا و رسول او بود
 هرگاه مناجات بر سر بگذرید باید که در پیش راز و مناجات خود صد
 مقدم دارید لعین و عیال را از علمای غیره آنچه آورده اند که غیبا
 اکثر مناجات کرده اند چنانکه فقر او اهل صفت را مجال مجالست کند و اکثر
 مناجات و استطالت جلوس ایشان از طاعت و کراهت در پیشین
 خیر المسلمین همین نظر هر کس است و صفت بود و در
 تصدیق هیچ نداشتند و اغنیای محبت دنیای دون را بر مناجات
 ترجیح دادند بعد از چند روز این آیه توبه و توفیق ایشان آمد از توفیق
 آن تقدیر و این یدی بنحو یک صدقات تر یعنی آیا شما صدقه می آید از آنکه
 در پیش راز و مناجات بر سر جا صدقه مقدم دارید لعین از آنست
 روایت کند که گفت چنین آیه مناجات فرود آمد حضرت رسالت
 مرا خوانده گفت تری دنیا را یعنی چه احتیاج میکنی که یک نماز در
 صدقه دهند گفت طاعت آن ندارند فرمود پس چند وقت توبه
 آنحضرت فرمود پس از توفیق کردی و منیر روایت کرده اند که این
 گفت بدست که در کتاب حدیثی است که پیش از من ایچک بیان آید

عمر

عمل کرده بعد از من کسی بدان عمل کند و ان آیت مناجات است زیرا که
 چون آیه فرود آمد در شب طاعتی را از رزق و از برآمد هم چون فرود آمد
 قصد مناجات رسول کردی از آن آیه صدقه فرمودی چون آن آیه
 تمام شد حکم آیه مناجات منسوخ شد با آیه استغفار استغفار آن تقدیر است
تر نشانی غیر محرم که از غایت حق عمل آید بنحو توبه و بدست او
 در نفس برسد که مستور است که بعد از نزول آیه مذکوره امیر المؤمنین
 از سید المرسلین ده سوال کرد از آنکه یکی این است که گفت یا رسول
 ما الحق ان سرور صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم فرمود انما الله حق اذا
 الیک یعنی خلافت حضرت هرگاه منتهی شود تو تر بود تعالی
 و تعالی ذن و اعیه یعنی درمی آید و فهم میکند کلمه حق و تحقیق را گو
 که استخوان و نام گفته بارت در صحیح ترمذی روایت امیر المؤمنین
 کرم اللہ وجہہ و در مناجات این مردود و تعریف لعین و احدی روایت
 بریده مسلمی مستور است که رسول صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم فرمود
 یا علی بدست که اللہ تعالی فرمود من که ترا از دیگران درم و در نزد
 و تعلیم و تفهیم تو کنم که تو فهم میکنی و درمی یابی چون رسول صلی
 علیہ و آلہ وسلم با کسیران سخن فرمود آیه مذکورہ نازل شد و از کجول
 مرویست که بعد از نزول آیه مستوره آنسرور و رطوبوی امیر کرده

بدستی که در خواست از حق سبحانه و تعالی که اذن و اعجاز را کوشش تو کردی
 امیر المؤمنین میفرمود بعد از آن هر کلامی که می شنیدم نوم کوم میاد
 گرفته قول تعالی ائمن کان مؤمنا لکن کان فاسقا لایستون **ترجمه**
 حق سبحانه بر بسبیل انکار میفرماید آیا آنکس که مؤمن بود و بعد از آنست
 که فاسق بود پیش آن بر او پند بیاورد در حق او و بسبب کفر
 و بی ایمانست مطهرست که جمیعترین متفق اند برین که بر نزل
 آیه مذکوره آن بود که ولید بن عقیله برادر مادر عثمان بن عفان
 با امیر المؤمنین کرم الله وجهه مشاورت کرده گفت سکت فاک صی
 والله انما البسط منک لسانا واحد سنانا یعنی خاموش باش که گوید
 و من بعد از آن زبان رسانان از موضع تریز تریم امیر با وی گفت سکت
 فاک فاسق یعنی خاموش باش که تو فاسقی بس حق سبحانه و تعالی از ترا
 تصدیق کلام امیر است مطهره فرستاد و ولید را کور در قیام مکمل عظیم
 از خوف و همت تشبیر اسلام آورده بود و چون عثمان علیه السلام
 بر سر ریضا فتنه شربت اودا و ای کوفه گردانید و او را پادشاهی
 اشتغال مینمود حتی که بکنوبت در مسیح نماز فرض با مادر او را
 رکعت ادا نمود بعد از سلام و مؤمنان کرده گفت اگر خواهد صد
 رکعت دیگر بفرمایم که تو فقی رفیق من گشته و نوبت دیگر در عیادت

بسی

په کرد و از بوی بلید خمر و منق و لید طاهر گردید و بهین علت از حکومت
 کوفه مفعول شد و در رفته که جان غریب بود ادرت مردوسان
 بر ثابت انصاری مطابق حال شری گفت **شعر العسبیه**
 انزل الله کتاب العزیز فی سبطه **ع** و فی ولید قراناً فبقوا الولید من انزل
 و علی بن ابی طالب انزلت کلاماً مؤمناً **ع** عرف الله لکن کان فاسقا خوفاً
 سوت بخیری الولید ترا و ناراً **ع** و علی لاشک بخیری حببنا
 شیخ بلقی لذل العرش عزراً **ع** و ولید بلقی مناک هو اننا
معنی نازل کرد خدا تعالی کتاب عزیز را در باب مرزقی علی
 علیه السلام و در باب ولید قرینه یعنی لایق آن **معنی** چشم بر من
 شد ولید از آن فاسق را در میان شد امیر المؤمنین از انرا **معنی** چشم
 نیت آنکس که مؤمن باشد که بشناسد خدا را مثل کسی که باشد
 فاسق و خیانت کننده **معنی** چشم بر من باشد که خردا ده شود ولید
 علم و دانش بلا و اجداده شود یعنی علی پیشک برشت **معنی** چشم
 بس مرزقی علی ملاقی کرده شود نزدیک عرش عزت را و ولید
 کرده شود در اینجا خوار یا مولود گوید قصه شرب خمر ولید که در سنه
 سی ظاهر شد در اکثر تواریخ مثل اعتم کوفی و روضه الاحباب بس
 تفصیل نیز مسطور است **ایه** قول تعالی یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک ربنا

فان لم تفعل فما بلغت رسالته والذی یحکم من الناس بما یحکم الله ای آنکه
 نبی مرسلی برسان آنچه موسی تو از پروردگار تو فرود آمده و اگر این کار
 نکنی همانا که رسالت و پیغامهای پروردگارت فرود رسیده باشی فرما بجای
 که حق سبحانه ترا از گرد و پندیشی مردم مصون و محفوظ نگاه میدارد
 در جلالت الاولیا و تقییه تجلی از برای بن عمار است بر سر است که چون
 نازل شد ای مسطره در موضع غدیر خم که ما بین مکه و مدینه است رسول
 صلوات الله علیه و آله وسلم بر منبر بر آمده فرمود من کنت مولاه فاعلی مولاه
 یعنی هر که من موی و خداوند باشد بشم پس علی مولا و خداوند او
 باشد انگاه عمر بن الخطاب گفت یا علی اصحبت مولای و مولا علی
 مؤمن و مومنه و موجودات شدی در حافظه این مردویه در دنیا
 از عبداللہ بن مسعود رضی اللہ عنہ می آید که گفت ما می شنیدیم این
 در عهد رسول بدین طور که یا ربنا الرسول بلغ ما نزل الیک من ربک
 ان علیا مولی المؤمنین ای رسول برسان آنچه منزلت شده بس تو
 از پروردگار تو که تحقیق علی خداوند مؤمنان است و نیز این مردویه
 از ابن عباس و زید بن علی روایت کند که چون اللہ تعالی رسول
 امر کرد که با طهارت غسل و کمال ایمان مؤمنان قیام نماید و در بار خود گوید
 آنچه حق تعالی فرموده است و در حدیث اللہ علیه و آله وسلم گفت یا ربی سستی

مژده و بیارت با و ترا
 ارسالی که خداوند منم
 و مومنه م

کوفه

که تو من با امور جا بدیت قریب و حدیث اللہ اندان فرمان را برت
 بود از ان از منزل فیوض نازل گذرشته بطرف مکه رفت و بفرغ
 از حج مراجعت نموده در منزل فخر بنام نزل فرمود حق سبحانه آیه
 مذکور فرستاده پس بازوی مبارک امیر المؤمنین بنده است حق
 برست گرفته سپردن آمد و بر منبر صعود نموده بعد از ادا توحید
 رو موسی ایجاب تطاب کرده گفت است اولی بالمؤمنین
 مراد لغت کم ای اینست من بهتر از مؤمنان از لقبهای شما گفتند
 رب العالمین تو بخند و جوه از ما اولیتری انگاه بزبان معجز میان خود
 فرمود من کنت مولاه یعنی مولا الهام وال من والاه و عادم عاد
 واعن من اعانه و اخذل من خذله و انصر من نصره یعنی هر که من
 مولا و خداوند باشد بشم پس علی مولا و خداوند او است ما خدا یا کون
 کیس را که علی را دوست دارد و دشمنی دارکسی را که علی را دشمن
 و یاری ده آنرا که یاری دهد علی را و فرود گذرکسی را که فرود گذارد
 علی را وی گوید و اللہ که حکم این امیر کریم و حدیث نبوی ولایت
 امیر المؤمنین بر کردن صحابه و سایر اهل اسلام واجب فرستاد
 روانه برای سردین خویش نبی ساز . ز خاک پای جوامع ذوال من والاه
 نزل عداوت او در روز آخری . ز تیغ لفظ نبی زخم جدم عداوه

و نیز در سابق ابن مردودیه از زبان عمار بن عبید بن جریح نقل کرده که گفت یکی
 و اجتهاد من مایل برای خواجه بود تا بهنگامی که از ابو سعید خدری شنیدیم
 که میگفت بیعتات بیعتات مردمان مامور شدند شش فرض بر سر
 عمل نمودند و ترک یکی از جهالت کرده براه ضلالت افتادند مردی پرسید
 آن پنج فرض کدام است گفت کلمه طیبه ذکر کلمه صبح و صوم شهر رمضان
 گفت کدام است آن یکی که ترک کرده اند گفت ولایت علی علیه السلام
 بن ابراهیم را بر سر و گفت در سینه امیر با این پنج فرض مفروض است گفت
 آن مرد گفت بدینست که مردمان کافر شده باشند که حج و ولایت رضی
 علی علیه السلام بی نیایا و زده اند ابو سعید رضی الله عنه گفت مرا چه کناه
 باشد **شهر** سرمایه زندگانی است **طیب** بر ابر است و دایم در علیست
حاجی سوره کورین است **صوم** چون کعبه بجای او دایم در علیست
مواظبه بر وانه انوار حال علی را **دیوانه** و اسرار کمال علی را
 از جمله جهانیان برده کشنی **و الله** که طایفه صالح علی را
 قوله تعالی الیوم اکملت لکم دینکم و انتم علیکم نعمتی و رضیت لکم
 الاسلام و دنیا یعنی امروز تمام کردیم دین شما برای شما و تمام کردیم
 نعمت خود را بر شما یعنی تمام دین اسلام هم در سابق این کرده
 از ابو سعید خدری مرویست که فرموده است این امیر کرم روز عید فرمود

کلمه

که سید المرسلین دست امیر المؤمنین گرفته بر دست پس در حق
 گفت الله اکبر اكمال دین و تمام نعمت و رضای پروردگار است
 من و ولایت علی علیه السلام **مشهور** آنست که بمصطفی نخستین بار
 آنست که دلش خزینه امیر است **آنست** که هیچ مؤمنان سرور است **سلطان**
 و کون حیدر کار است **یکتا** بی و باکی بخدای زبده سلطان عالم
 بقای زبده محبوبی او بمصطفی می زبده شای جهان بر فرضی منزه
 قوله تعالی اجعلتم مقایم الحاج و عمارت المسیر **الحاج** کس است بالهد
 و الیوم الآخر و جاهدی بسبیل الله لیتون عند الله واحدی **بر**
احیاء بزول آورده که امیر المؤمنین علی و عباس و طلحه و زبیر
 کردند عباس گفت من صاحب استیلام امیر است **آنست** که بجایان طایفه
 طایفه گفت من مجاور خانه کعبه ام و معراج او بدست است امیر المؤمنین
 گفت بخدا قسم هر یکو بدیدم بسبب که من پیش از همه با رسول صلی الله علیه و آله
 نماز کرده ام و منم صاحب نماز انگاه حق سبحانه ایه مسطوره فرستاد
 و نفس سیر آن که چنان است که ایام کرد امید است بلون بجایان
 کردن مسجد حرام را همچو کسی که ایمان آورده بخدا و زنده است در راه
 جهاد کرده این صفات نزد خدا تعالی برابرند و خدا از آن جهت
 از یاد بیان فرمود ان الذین امنوا و جاهدوا فی سبیل الله

با مو الهم والفسهم اعظم درجه عند الله واوليك هم الفايرون
 بيشتر هم را بهر رتبه منته ورضوان ورجات لهم فيها اعظم مقیم خالدها
 فيها ابدان الله عنده اجر عظیم یعنی اناکه ایمان آورده اند ورجات
 و جهما کرده اند در راه خدای عزوجل با مالها و نفسها و خود را بر اینان
 عظیم است از دیگران نزد حق و اینان اند فایز و دست کار فرود
 و فشارت می دهد برورد کار اینان را بر حق از حضرت خود بر او
 و خوشنودی و بجات و لذاتی که اینان از او انعام عظیم مقیمت حاصل کرده
 ایشان در بجات بجهت شایسته اند و بدست که نزد الله تعالی فرود
 بزرگ حاصل است و احدی بعد از زمان ایراد آیات مذکور گفت
 الله سبحانه و تعالی مرفعی علی علیه السلام را در حق خود صادق کرد و در
 او ایمان و جهما برت کواهی داد و مر او را از آنکه خود دوست داشته
 رفیع و بلند کرد و اندک در شان او فرود آورد و در همه اش بجا بی
 رسانید که بعد از نبی غیر او چنان آفریده برسد قول تعالی فی علی علیه
 السلام اما ما قال ومن ذریته قال لایزال عهد الطالین یعنی از
 با برهم خطا میکند در بر سبب اصطفی و احسان میفرماید بدست
 که من ترا امام انام و سابق خلائق کرد ایندم ابراهیم علیه السلام
 از حضرت پیوسته است نمود که در ذریه و فرزندان مرا همچون کرد

مذکور

حق تعالی فرمود عهد و پیمان من که امامت و خلافتت بحسب ما نزلنا
 تو که بت برست باشد **محمد** از عبد الله بن مسعود رضی الله عنه روایت
 کند که سید المرسلین صلی الله علیه و آله وسلم در شان نزول این آیه
 فرمود که دعوت و رسالت ابراهیم که جهت ذریه کرده منتهی شد
 رسیده که هرگز پیش هیچ بت سجده نیاورده بنا برین حق تعالی
 مرا تغییر مسل کرد و علی علیه السلام را وصی من قول تعالی یا ایها الذین
 آمنوا اتقوا الله وکونوا مع الصادقین یعنی ای اناکه ایمان آورده اید
 در راه خدای تعالی برین کار شوید و همراه **محمد** کویان باشید
 این مردویه و احطاب خطبای خواندم در مناقب خود بروایت
 رضی الله عنهما می آید که گفت کونوا مع علی و اصحابه یعنی باشید
 با امیر و اصحابی را که حکم حدیث نبوی کنایت از صادقین است
 و اصحاب را بجناب او **مولف** سر حلقه او لیا علی ولایت است
 اصفا علی ولایت محب و محب و عین ذات احمد و الله که هر ما
 علی ولایت حق تعالی فرماید اما انتم منذر لکل قوم هاد
 یعنی ای محمد تو جزیم کنده نیستی و هر قوم را نادیدنی است
 محدث جنبلی در سند و ترویج در فرودس الاخبار و ان در
 در مناقب خود از ابن عباس رضی الله عنهما روایت کند در

حسب علی است که چون آنکه مذکور نازل شد آنکه در صلی الله علیه و آله وسلم
 دست بر سینه خود نهاده فرمود مندر رویم در نهاده منم و بدست خود
 در پیش مرخصی علی علیه السلام اشارت کرده گفت تو می یا علی یا علی یا علی
 خلق و اولی از من بسبب تو خلق را راه پند و روایت فرمود که لا تخار
 این است که چون آنکه مذکور نازل شد رسول فرمود منم مندر و علی
 یا علی و بوسطه تو ای علی هدایت یا بنده ای هدایت بوسطه غیر تو
 و روایت این مرد و این است که آنکه روایت از امامان مندر خوانند و در
 خود ایما بسینه خود کرد و لکل قوم ناد خوانند و اشارت با میگرد
 راه یا فزکان بود از من بسبب تو راه یا بنده **لقد** اگر تمام جهان
 دشمنت نیست نمی که دوستی زره صدق با خدا دارم اگر چه
 موی بوجع می و کنه کارم ولی چه کنم تسبیح جو صراطی دارم
 مرا بخضر و کبریت حاجتی کشفی که نهیها بره حق تو مرخصی دارم
 قوله تعالی و انی لغفار لمن تاب و عمل صالحی انتم اهدی در
 صواعق محرقه از امام جمع صادق رضوان الله علیه و تابت سینه
 مرزیت که مراد از تم اهدی سپروی اهل بیت است و در سینه
 احمد بن حنبل و کما استخاف و دستور الطائف و هدایت السواد
 امیر المؤمنین مرویت که گفت که بدست می که آنکه سرور کزیت دست

سینه

حسب علی است که چون آنکه مذکور نازل شد آنکه در صلی الله علیه و آله وسلم
 دست بر سینه خود نهاده فرمود مندر رویم در نهاده منم و بدست خود
 در پیش مرخصی علی علیه السلام اشارت کرده گفت تو می یا علی یا علی یا علی
 خلق و اولی از من بسبب تو خلق را راه پند و روایت فرمود که لا تخار
 این است که چون آنکه مذکور نازل شد رسول فرمود منم مندر و علی
 یا علی و بوسطه تو ای علی هدایت یا بنده ای هدایت بوسطه غیر تو
 و روایت این مرد و این است که آنکه روایت از امامان مندر خوانند و در
 خود ایما بسینه خود کرد و لکل قوم ناد خوانند و اشارت با میگرد
 راه یا فزکان بود از من بسبب تو راه یا بنده **لقد** اگر تمام جهان
 دشمنت نیست نمی که دوستی زره صدق با خدا دارم اگر چه
 موی بوجع می و کنه کارم ولی چه کنم تسبیح جو صراطی دارم
 مرا بخضر و کبریت حاجتی کشفی که نهیها بره حق تو مرخصی دارم
 قوله تعالی و انی لغفار لمن تاب و عمل صالحی انتم اهدی در
 صواعق محرقه از امام جمع صادق رضوان الله علیه و تابت سینه
 مرزیت که مراد از تم اهدی سپروی اهل بیت است و در سینه
 احمد بن حنبل و کما استخاف و دستور الطائف و هدایت السواد
 امیر المؤمنین مرویت که گفت که بدست می که آنکه سرور کزیت دست

میت م

و حضرت ندر در امام

یعنی قسم بآنکه جان من بد قدرت اوست که ایمان نیاورم و بنده من نیام
 نذر و در آن صورت نذر او اهل بیت جعفر علیه السلام و مصباح و مشکو
 از امام المؤمنین عازیت رضی الله عنهما در حق تعالی و فضل الخطاب از
 ابن عباس رضی الله عنهما و مقاتل مرویست که بعد از نزول این آیه
 انسر و جادری از یوسریه بر خود داشت که امیر المؤمنین علی علیه السلام
 و فاطمه زهرا و حسن بن علی علیهم السلام آمدند ایشان را در زیران جاور
 کشید آیه مذکوره قرارش نمود و قوله تعالی فرج حاجت من این بودا جاورد
 من العلم فصل فاولوا نذاع ابنا و انا و ابنا و ابنا و ابنا و ابنا و ابنا
 و انفسکم ثم نتهل فنجعل لعنة الله علی الظالمین **ترجمه در صحیح مسلم**
 و مصباح و مشکو انسر و فاص مرویست که گفت چون آیه مسطوره
 نازل شد رسید بنیامیر قاضی علی و فاطمه و حسن بن را علیه السلام علیه
 گفت بمولای اهل بیت و در صواعق حرقه و کشفانند غرض مسطورت
 کبریت دلیل توفی ترا زین برانضلت ال ابا و مراد انالی عبا رضی
 علی علیه السلام و فاطمه و حسن بن اندر زانکه رسول بعد از نزول این کلام
 ما یعلم در یک پهلو امام حسن و یسوی دیگر امام حسین و شش و در
 علی علیه السلام و در پیشش فاطمه را جاود علیه السلام لیس نشسته است که
 حق سبحانہ رضی علی علیه السلام را نفس بجز او لا و ذریه او را با

در آن

و انزلت علی النبی یا ایها الذین امنوا صلوا علیهم صلوا علیهم انزلت علی النبی
 که الله تعالی و ملائکه صلواته میفرستند بر نبی ای کس که ایمان آورده اند
 سلام و صلواته بفرستند بر نبی هم در صواعق حرقه از کور و لیت که
 بعد از نزول آیه مذکوره صحابه گفتند یا رسول الله تعالی کن ما که چگونه صلوات
 و سلام بفرستیم بر تو فرمود و بگوئید اللهم صل علی محمد و آل محمد و برایت
 حاکم آنکه برسدند از رسول صلی الله علیه و آله و سلم چگونه صلوات بفرستند بر تو
 در اهل بیت تو فرمود بگوئید اللهم صل علی محمد و آل محمد و برایت
 بنابر سوال صحابه و جواب رسول فصل قطع دلیل ظاهر است بر کتب
 امر صلواته بر اهل بیت و بقیه ال مراد است که یکی از صحابه و علی ال
 گفت انسر و زهرا و من فارقت بنی و من الی یعلی فلیس من اهل بیت
 سلام علی ال لیس و هم در صواعق مسطورت که تحقیق نقل کرده اند
 صحابه بعضی از انان ابن عباس رضی الله عنهما که مراد از انان مذکوره سلام
 بر اهل بیت و بعضی بر این اند که مراد انان بن عباس است که ایس بن عباس
 چنانچه میگوید اما قول اول اصح است قوله تعالی و ما کان الله لیتوب
 و انت میهم مکرده است الله تعالی عذاب بر این نبی است که تو در آنهاست
 هم در صواعق حرقه که مراد از انانست میهم اهل بیت اند و اهل بیت

منقولست

امین اندر اهل زمین را چنانچه آفرید و فرمود انجم امان الامل السماوی
 امان لامتی ترجمه چنانچه اهل سما بود و نجوم قیام اندر چنان اهل زمین
 بود و اهل ست من قیام اندر یعنی قیام بود و سما بود و جو و اهل
 علیهم السلام و البته است قول قیامی و سوره یوسف که در هر
 حق سبحانہ تعالیٰ بحسب خود و عده آسمان میکند و میفرماید که عطا
 خواهد کرد هر آنچه ترا می خواهی و روزی که راضی شوی به هر چه
 مسطررت که قریب از آن است ترجمه رضی الله عنهما و آیه که در کور
 صلی الله علیه و آله و سلم گفت و عده کرده است ترجمه الله تعالیٰ می آید
 هر کس اقرار کند بتوحید خدای عزوجل و نبوت من و بولایت علی
 علیه السلام و فاطمه و حسن و حسین که ایشان اهل بیت اند هر آینه
 او را عذاب کرده نشود و در قیامت قول قیامی ان الذین آمنوا
 و عملوا الصالحات یجعل لهم الرحمن ودا ترجمه اما آنکه از آن
 و عمل صالح کردند و داشتند که حضرت حسن خلیف کند رای ارض
 مجتبی و در مناقب خطیب از ابن عباس رضی الله عنهما مروریست که آن
 در شان امیر المؤمنین نازل شده که رب العالمین بر ای او در
 مؤمنان محبت و مودت آفریده و این مرد و در مناقب خود از آن
 ابن عباس آورده که رسول صلی الله علیه و آله سلم با کسی گفت

قل

قل اللهم احب من عندک عهدا و جعلت عندک ودا و احب من فی صوره
 موده و مننات هذه الایة یعنی ای علی یقویا بخدا یا بکر و ان رای من
 و محبت نزد خود و بساویز برای من در سینههای مؤمنان مودتی نشاند
 این آیه قول قیامی و مقصود هم آنست که چون بعین در قیامت فرمان آید
 ایستاده کنید در سینه که بر سینه خواهد شد در روایت علی علیه السلام
 ابیطالب در مناقب ابن مردویه از ابن عباس رضی الله عنهما آورده
 احمد بن حنبل از ابو سعید خدری رضی الله عنه منقولست که از خلیف قریب
 خواهد شد در روایت علی علیه السلام ابن ابیطالب و در ذکر الاشیاء
 از ابن عباس و ابوسعید خدری مروریست که رسول صلی الله علیه و آله
 فرمود معنی قول قیامی یساون عن الاقرار بولایت علی ابن ابیطالب
 سوال کرده شوند از اقرار کردن بولایت علی علیه السلام ابن ابیطالب
 در بعضی از کتابت احادیث بنظر در آمده که جمیع انبیاء در سینه المع
 لصاحب است و حسین و سید القادین گفتند ما همه مبعوث شدیم
 بشهادت لاله الا الله و اقرار کردن بنبوت تو و ولایت علی
 ابن ابیطالب قول قیامی ان الذین آمنوا و عملوا الصالحات اولئک
 هم خیر البریه ترجمه در مناقب ابن مردویه خطیب خوارزم از زین
 شراحیل انصاری که کاتب امیر المؤمنین بود مروریست که ششم

از رضی علی علیه السلام که میگفت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم
 بام منیمه بود در حالتی که او را نیکه داده بودم بر سینه خود آید نشد
 یا آنی قول خدا صلی الله علیه و آله وسلم که ایمان آوردند بخدا
 و رسول و عمل صالح کردند آن گروه بهترین مخلوقات آن تویی و شما با
 و وعده گاه من و شما محض کون ترست و بهنگامی که ایام برای حساب بر تو
 در آیند خوانده میشوند و حال آنکه پیشانی و دست و پای شما نورانی
 باشد و خطب خوارم روایت دیگر از جابر بن عباس رضی
 رضی الله عنه آورد که گفت بر روی یک صحیح صلی الله علیه و آله وسلم همی
 از صحیحی که بار بود که مرفعی علی علیه السلام آمد فرمود بر دست که
 بر او من موی شما آمد بود از آن دست بر کعبه زده گفت سخن
 آنکه جابن بد قدرت او است که این و چنان این رسک را زنده در روز
 قیامت و سخن شمس است در ایمان آوردن بخدا و بیشتر نماز
 کردن به عهد و پیمان خدا و بهترین شما در قیامت نمودن بفرمان خدا
 عادل ترین شما در حق رعیت و نیکو ترین شما در صحت از روز زلزله
 و عزت جابر گوید بعد از نزول آیه مذکوره هر گاه مرفعی علی علیه
 اصحاب رسول گفتند جابر را چه آیه نیکه یعنی آیه بهترین مخلوقات
 مؤمنان که بر سینه کسی که علی را نیکه با او بود که آب بوی گلایه است

از او

برای از چشم انبیا کس را مقام منزلت تو تر است
 عالی ان المتقین و به جنات و از به تعویذ صدق عند علی علیه السلام
 بدست به سپاه قدرت در حقیقت این مرد و نیز از جابر انصاری روایت
 که روزی در رسول صلی الله علیه و آله وسلم اصحاب او با دست کردند
 فرمود بدست که اول را به حجت از زمین و دخول علی علیه السلام
 این را طایفه ابوجهانه انصاری روایت که با رسول الله تو جابر
 دادی که حجت بر اینها حجت تا آنکه من نگذرم و حجت بر اینها حجت
 تا امت من نگذرد و فرمود علی اما ندانستی که خدای عزوجل بر اولاد
 از نور و عهودی از نیا تو است که بر آن نوشته است لا اله الا الله محمد
 خیر البریه و صاحب اللوایوم القیمه علی ابن ابیطالب جابر گوید چون
 پیوسته ولی را بدین صفت یاد کرد مرفعی علی علیه السلام که میباشند
 مردان را که ما را بطفیل تو مكرم و مشرف کرد و نیا فرمود و فرمود
 با و قرایا اجمی هیچ بنده محبت تو است بخود کند و عودت تو است
 مگر حق سبحانه او را امر او ما را نیکه و در روز قیامت نگاه این آیه
 بی معصده صدق عند علی علیه السلام که در روز قیامت خطب هم از جابر روایت
 که رسول صلی الله علیه و آله وسلم مرفعی علی علیه السلام گفت بر من

ترا دوست و نهنت و متو لا کرد حق غرض اول اسرا ماه در سنه
 ارام و در بعد از آن آیه مفرکه تلاوت نمود **بیت** تا چند خزان
 خاشاک نشی و زلف او پس به طریقی چون یک کوزه را
 خواهری سالک راه رووست علی کزین تا برسی قوله تعالی **والصالحون**
الابواب اولیک المیزون فی جنات النعیم **در** مناقب حضرت علی
 از این عباس مرویت که معنی این آیه که می آید از رسول برسد فرمود
 بگویند گفت آن علی است که در آن روز پیش از آنکه در آن روز
 نزد خدا جهت کرامتی که ایشان است قوله تعالی **ان الذین لا یؤثرون**
بالباطل عن الصراط لکن یتقون یعنی به تحقیق آنکه ایمان بقیامت نمایند
 از راه رست برکنارند حدیث حبیبی چنین گوید از صراط محمد و آل محمد
 و این مرویه از امیر المؤمنین روایت کند که گفت آنکه هر که از راه
 از ایمان برکنارند از ولایت که صراط است تقسیم عبارت از ولایت است
 اهل بیت است قوله تعالی **قل لا اسئلكم علیه اجر الا اللغو فی القرب**
 یعنی گواهی نمی بابت خود آنکه من شمار از ظلمت که فرار آورده نمودم
 مشرف است ختم اجر این نمی خورم مگر دوست اهل بیت در نفس میرا که
 و وصل الخطاب و بهر ایت است و گفت الفیه مسطورت که بوزن
 نزول آیه که در آخر خاتم انبیا علیه الصلوة افضلها و اکملها سوال

۵۵

آنجا که گریست که محبت و مودت ایشان بر خلائق و رحمت از برای
 سه نوبت فرمود علی است و خاطر در حسن بن علی السلام و التوحید که
 قرآنی با بد شهادت اینی و بی شک و من غنمه علم اللغات یعنی گواهی محمد
 سند است سخن تعالی در کجا بودن میان من و شما و آنکس که نزد او
 علم کتاب محدث خلی از محمد بن حنفیه رضی الله عنه روایت کند که گفت
 نزدیک که علم کتاب است آنکس حکم اما حدیثه العلم و علی با بهای علی
 علیه السلام است و تعلیق در نفس خود و بعد از بدین سلام که در ششم فرمود
 بود و در آخر شریف سلام مترشح در روایت کند که گفت من از برای
 برسدیم گفتم آنکس که نزد او است علم کتاب بکلمه فرمود آنکس
 بر علی علیه السلام **لعلکم** از سبب سوال کردی که بگو نزدیک علم کتاب
 در جواب از راه حوشش گفت **فیر** آن جز علی نبود **ریاب** قوله تعالی **و یوم**
 از جوئی ماضل صاحبکم و ما غوی و ما یطق عن الهمز انما الاوی یومی
 حق سبحانه و تعالی باید میکند ستاره زهره و میضای بی بی آن ستاره که
 فرو افتاد که صاحبش تا که راه نشد و از سر جو او هر کس فطی میکند
 و نیز فطی او جزوی این معاذ روایت کند از زبان عباس که گفت ما طایفه
 از جوانان و تریش در مکه معظمه نشسته بودیم و رسول صلی الله علیه
 و آله میان ما بود که ستاره فرو افتاد آنسور فرمود این ستاره در منتهی است

افتاده و بی چون اوست انچه برضاست دریند که در منزل فیوض نازل
 امیرالمؤمنین افتاده پس از فرط جهالت ثابت سرور گفتند تو نیست
 علی علیه السلام که شتر از آن جهت آید کهیم و انچه از هوی نازل شد
 و در مناقب **ابن مرویه** از حسیه غریبه مرویت که گفت چون علی
 صلی الله علیه و آله و سلم سید ابوابی که در مسجد بود اگر کرد ایمنی
 بر صحابه بر شاق خود یکی گفت عباس و ابوبکر و عمر و عثمان و غیره را برود
 کرد و یکی خود این عم خود آرام داد و دیگری گفت در تقیظ و رفع
 منزلت او تعقیب غیره و چون سرور گفت که ایمنی بر صحابه در خوا
 آمده صلواته جامع خواند چون جمیع صحابه بیج شکرند بر زمین بر آمده
 بود از فراغ خطبه بزبان معجزه بیان فرمود ای مردمان من در ایست
 شمار از مسجد بیرون کرده ام و نه علی را در جای خود آرام داده
 انگاه ای و انچه از هوی خوانند یعنی هر چه بظن میکنم آنها را نقل و نقل
 نه از هوا و جووس قول تعالی فان الله هو مولاه و جبرئیل و صلی الله
ترجمه بدرستی که خدا تعالی ناصر من است و جبرئیل و صلاه مومنان
 هم در منند احمد بن حنبل از جمیع روایت خود شارق از عمر و عباس
 و در مناقب ابن مرویه از ابن عباس رضی الله عنهما و از اسما بنت
 عمیس مرویت که شنیدیم از مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم که فرمود

ص

صلی الله علیه و آله و سلم قول تعالی یوم یلای خزی الله لبی و الدین
 محمد نور هم سبی این ابن ابیهم و با ما هم یعنی روزی که حق تعالی خزانگد
 رسول خود را و انچه از آن بجا آورده الله با او نور ایشان روانه میشود
 و در پیش ایشان و درت رب ایشان محبت حبیبی آورده که نازل شد
 این آیه در شان امیر و مجانب او و ابن مرویه و از ابن عباس روایت
 که گفت اول کسی که از عقل و جاهد های حجت کسوت یابد بر این علم السلام
 بود از جمله دوست ابا جلد ای خروجه علی الله محمد رسول صلی الله علیه و آله
 حجت الله بر کرده حذت بعد از آن علی کرم الله وجهه در آورده خود
 میان ایشان بسو حجت پس گفت مراد از اول الذین انوا هم اولیوم
 سبی بن ابیهم علیه السلام کرم الله وجهه و اصحاب را و رضی الله عنهم
 قول تعالی و الذین اتوا بالصدق ابن مرویه از جمیع روایت حبیبی از
 امام محمد باقر آورده که الذی جاد بالصدق محمد است صلی الله علیه و آله و سلم
 و صدق بر علی قول تعالی یوم یستحق السما را با تمام و منزلت الملائکه با دکن
 روزی که در آن روز شب کا فدا سمان بسبب بر سفید که بالای هفت خطبه
 و غلط او را بر همه سموات و او کران تربت از همه آسمانها و اوقاد و حجاز
 امر بر قدرت کامله خود نگاه میدارد و روز قیامت اید با آسمان که رسد
 آن آسمان را از آنجا قدر تقسیم حاضری و تقسیم علی بن ابیهم از آنجا

آسمان آنگندوم

بروایت که گفت آن غلامی که آنها نهادند که فدای او میباشند علی بن ابی طالب
 مظهر العجایب و مظهر العزایب است چنانچه در دنیا امور عجب و غیر عیب ظهور
 رسانید و در آخرت نیز رساند قوله تعالی و من خلقناهمه یهدون بالحق
 و یبرون **ترجمه** یعنی از جمله کسانی که آفریدیم امتی و جماعتی هستند که حق را
 راه راست مینمایند بختی و هدایت میکنند و تحقیق حق از راه باطل دور
 میبرند و بهم بازمی حق طریق عدل می ریزند **ترجمه** و صفات آن مردود
 مسطور است که رادان رضی الله عنه روایت میکند از حضرت علی علیه السلام
 که گفت تفرقه مده الامة علی ثلاث و سبعین فرقة ایشان به معنای
 بی المار و واحد فی الجنة بهم الذین قال الله تعالی و من خلقناهمه
 یهدون بالحق و یبرون و بهم انا و شیعیه یعنی ایامت مقتدا
 و سه فرقه میباشند و در روز قیامت میروند و یکی در جنت و ای
 گروه که حق سبحانه تعالی در شان ایشان ایام مسطوره میفرماید
 ان فرقه منتم و محبان من **ترجمه** ای که از دل طالب حق کشته ایامت
 اوج مطلق کشته و دوستی مرتضی را بر سر آن نفس نوابی در روز قیامت
 مهر خرد چشم دل مینمایند **مهر خرد قطره را دریا کند**
مهر خرد رگ نایب است در آبهر **میرود بجان رهبر و در سقر**
مهر خرد رمایه ایمان من **مهر خرد ز زندگانی جان من**

کنز

گشت از مهر علی روشن دلیم **هرت از مهرش منور محترم**
 گوهر من آمد از مهر عسلی **دارم امید ولایت زان ولی**
 بنده صید ز جان و دل بشتم **زان مهر ذات حق و هم کل شدم**
 دست من دایمان حیدر زورم **نام پاکش بر زبانم زورش**
 قولهای و جنات من با غنای صریح و بخیل صفوان **صنوان دوسم**
 درخت خمارا گویند که از یک بیخ چون با شد در بحر المنا و از جابر
 بن عبد الله الضاری مرویت که از رسول صلی الله علیه و آله سلم
 شنیدم که لعلی علیه السلام بن ابی طالب میفرمود الناس اشجار
 و انا و انت من شجرة واحدة ثم قرأ الایة یعنی مردمان درختها
 از درختهای کونا کونند و من و تو از یک بیخیم بعد از آن ایام مسطور
 خواند قوله تعالی ان الله یدخل الذین امنوا و عملوا الصالحات
 جنات تجر من تحتها الانهار یعنی بدرستی که الله تعالی داخل میکند
 آنکس را که ایمان آورد و عمل نیک کرد در درختهای که روانه است
 فشیب ان جویها این مردود از مجاهد رضی الله عنه روایت کند که
 گفته آیت مسطوره در شان مرتضی علیه السلام و حمزه و عقیله
 نازل شد در زمانی که با عتبه و شیبه مبارزت کردند و در شان
 کفار خوار این آیه نازل شد قوله تعالی فاما الذین کفروا فصلت لهم

تیار من بار صفت فوق رؤسهم یحیی بن امان که کافر شد نذر ابراهیم
 جاهدما از ایش برید و شد تا عبدالرشیدان در پیش صواب شد و قولها
 فاما ندبهن من یک فاما منهم متحول حق تعالی بوقالی باسید انبیا نیز
 اگر چه ترا بعلما بقا خویم بر دلگین از ایشان یعنی از منافقان اتمق اوجی
 ستانم و در فرودس الاضبار از جابر بن عبداللہ الصاری و در فرودس
 ابن مردویه از ابن عباس مرویست که این آیه در شان امیرالمومنین علی
 نازل شد زیرا که رسول صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم فرمود او من ایت
 شکنان و ظلمان و اوی ستانند قولہ تعالی و اراکوعا مع الراکعین یعنی
 نماز کند و ایستد و رکوع کند و هم نماز کند اراکون و رکوع کند کان محرف
 و این مردویه از ابن عباس رضی اللہ عنہما روایت کند که گفته این آیه
 خاصه در شان محمد مصطفی صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم و عامه رضی اللہ علیہم
 نازل شد زیرا که ایشان اول با هم نماز رکوع کرده اند قولہ تعالی فایم
 الذین امنوا هم الیکھا یحییون علی الاراکت یظنون یعنی در روز قیامت
 امانک ایمان آورده اند از شد هده حال کافران بخندند و بر سر روای
 ارستہ نشسته نظر میکنند و خطب خوانم در مناقب آورده که امیرالمومنین
 علی با نفری چنین دوازده سال عیاشی باست خود بسوی رسول می آمدند و اول
 و ولید این مخفی و عاص بن و ابل و حبت دی از شکان برایشان خندیدند

باز

بنابرین حق سبحانه آیه طور حضرت و اولاد و اولاد ای ساقی نشانی است از
 وای بهجا و مدد سلسل بر کسب سینه کینه است و است با تقوی تا با جادو
 یا ترمه زودیه بندگانت و دروغ بودش مقام و منزل و کوشش تو
 بجش لطف تو بهشت با شامل قولها فی القدر رضی اللہ عنہم
 اذ یابو یونک تحت الشجرة الی اخره یعنی تحقیق را حق شد اللہ تعالی از تو
 دوران چین که معیت مسکونند تو را محمد در روزت خطب خوانم از جابر
 عبداللہ الصاری روایت کند که این آیه بر کرمه در شان حدیثه نازل
 و دران روز هم از روایت صد نفر بودیم آن سرور صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم
 کا فرمود او هم در شان ما بهترین اهل زمین و ما هم معیت کردیم نیز تجربه
 بر کرمه حدیثه شویم و از زمین رو کردیم امان و اللہ اعلم و اولاد
 درین مردمان با این آیه امیرالمومنین علی علیه السلام است زیرا که حق سبحانہ
 فرمود و اما ہم حق اقربا یعنی نزدیکان او با ایشان از فترت نزدیک فرست
 و آله بردت اسیر بود قولہ تعالی یا ایها الذین آمنوا سجدوا لله و انما سجدوا
 لیضربن علیکم من ربکم انکم انما سجدوا لعلکم تتقون و در خطب
 و یاری کردن محبت جنبی کوید جمیع عمر ان متفق اند برین که اولاد
 علی ابن ابیطالب است علیه السلام قولہ تعالی و الذین امنوا باللہ و
 اولادهم الصدیقون و التهادوا عن در بجهتم لهم اجرهم و اولادهم

بدیدم الصلوة و التهادوا عن در بجهتم لهم اجرهم و اولادهم

یعنی و آنکس بی که ایمان بخرد او بفرمان او آورند اینست نمذ صلی الله علیه و آله
 و شهره را برایش نوامزد و نور حاصل است محدث جنبی گوید که
 در شان مرفعی علی علیه السلام نازل شد زیرا که اول کسی که صدق
 رسالت بر پیغمبر او بود و تمام عمر رسول الله در بها و گذراند و آنرا
 بدرجه شهادت فایز گشت تولد قالی و کفی الله المؤمنین القتال
 و کان الله قویا عزرا حافظان مرد وید در مناقب خود از اینجانب
 مسعود رضی الله عنهم آورده که گفت ما این آیه را در زمان باقر
رسول صلی الله علیه و آله و در مسلم چنین قرار است منووم و کفی الله
القتال علی و کان الله قویا عزرا یعنی الله قالی است که در آن زمان
 ملک و در آن زمان ابو اسطه علی علیه السلام از آن جناب و قتال کرد
 با عمر و ابن عبید و در الله قالی قوی و غالب و حکم بر این تقصیر
 در سوره اشراک است مولا قوی حدیثی که در صبر علی یوم الاشراب
 خبر مرغ باوه التقلید ابو جابر مرفعی علی علیه السلام با عمر و عبید
 واقع شد تولد قالی و اجعل لسان صدق فی الاخرین یعنی مرفعی
 حکایت میکند از زبان ابراهیم علیه السلام که گفت برای من لسان صدق
 نیکو و در آخر الزمان بنام فرین در مناقب ابن مرویه از امام محمد باقر
 علیه و آله است که لسان صدق علی و ولایت اوست بر ابراهیم مرفعی

ابراهیم

ابراهیم گفت بار خدا یا علی را از ذریه من کرد ان حق سبحی مرفعی ابراهیم
 در کشته خواهد شد ابو فضل آورده تولد قالی بنام ابراهیم ابن امیرالمؤمنین
و اطیعوا الرسول اذا دعاهم لما یحکم یعنی ای آنکس بی که ایمان آورده
اطاعت خدا و رسول کنید هرگاه که خوانند شما را بخیر که زندگیتان
در مناقب این مرویه هم از امام محمد باقر رضوان الله علیه گفت
که مراد از دعاهم لما یحکم ولایت علی علیه السلام من ارباب
یعنی بخوانند شما را بولایت علی و اولی قالی با یها الذین آمنوا الطیب
و اطیعوا الرسول و اولی الامر من بعد من بعد من بعد من بعد
اطاعت کنید خدا و رسول را و اطاعت کنید اولی الامر را در مقام
این مرویه از امام جعفر صادق رضوان الله علیه مرفعی
علیه السلام اولی الامر است با صلوات و سایر حکام به معیت
مخبر رازی می آرد که مفت بن در اولی الامر و قول ابراهیم
فرموده بنام امام را از بنام گفت از علم امام جعفر
منقول است که مراد از اینها است بنام حق قالی اطاعت
قرین طاعت خود و رسول در کشته زیرا که بنام حق قالی
واجب کرد اطاعت احمد بر اعلی الاطلاق ثابت شود و
که دانند که طاهر او مثل باطن است و این بود از غلط و سهو و ان

حاصل است در امر او علمای مستقیمین ایام هر بار باشد در کشف الغم از جانب
 بن عبد الله الصاری مرویت که چون آیه مذکوره نازل شد گفتیم
 یا رسول الله ما هذا رسول را امید اینیم پس اوی الامر ترک کند که
 حق تعالی اطاعت ایشان را فرین کرده بطاعت خود در رسول خود
 انسر و فرمود خلفا بر منست بعد از من اول این علی است بعد از
 حسن حسین و علی ابن حسین و محمد بن علی که بعد از منست در توبه
 بیافریند و باشد که در پای او را ای جابر پس هر گاه بیستی
 من برسان و دیگر موسی ابن نجف و دیگر علی بن موسی و دیگر محمد
 بن علی و دیگر علی بن محمد و دیگر حسن بن علی و دیگر نام و غیره
 من تحت اعدای ارضه محمد بن الحسن که فرزند حق سبحان است
 مثرق و مغارب ارض را و او غایب شود از شیع و اولاد
 خود جابری گوید من گفتم یا رسول الله آیا باشد شیع او را انتفاع
 از در غیبت او فرمود حق آنکه برابر است خلیف خیرت و کما ایشان
 مستفی گردند نور او و مشفق شوند بولایت او در غیبت او ای
 جابری را زلزله مکنون سلسله و مخزون علم با منمایه او است باید
 که مخفی داری از انحرمان پس این دلالات و آیات مؤیدان
 معجزات که مراد از الوالی الامر بعد از منست که امامت و خلافت

تا انزل است

تا است سب و اتفاق جمیع امت بر علوت و امامت و عدالت این
 قول تعالی قل لعلک تترک لوض یا یوحی الیک و ضائق بر صدر که ان
 یقولوا لولا انزل علیه کتبه او جابرمه ملک انما انت نذیر و الله
 علی کتبه و کتب لعلک تترک لکن کتبه بوض امور و جی را و دلش
 بسب کتبه نشانگان که جز از آسمان کینچی فرود نرساده شد محمد
 یا خود فرشته همراه او از همان نیامد با تو ای محمد بجز نذیر و بندگان
 نیست و خدمت بر بر شیشه کار فرما در تفسیر علی ابن ابراهیم
 و علی بن عیسی و غیر از این در مناقب مروی علیهم السلام از
 امام جعفر صادق رضوان الله علیه مرویت که مصطفی صلی
 علیه و آله وسلم با مرتضی علی علیه السلام گفت ای برادر بدست
 که من از خدا ای عزوجل در خواسته که میان من و تو موالات
 و محبت اندازد و خواهرش من بفعل احد و مسالت نمودم که میان
 من و تو موالات کند آن مسیول نیز منبذول شد و الله که گفتم
 که ترا وصی من کند چنان که و پس مردی از منافقان تو در پیش
 گفت و الله که صاع از خرما که در دشت که نباشد بهتر است
 از آنچه محمد از برورد کار خود مسالت نمود چه در خواست نکرد
 فرشته از حق تعالی که معاوت و معاذت او کند بر دشمنان

که بدان استخوان نماید بر بقدره و شاد استحتاج بنا برین حق سبحانه
 مظهر و ستاد قول تعالی و لما ضرب ابن مریم مثلا اذ اذ قومک لصدور
 یعنی چون غیر علی السلام بن مریم را ضرب المشل کردیم دیدیم که نوم
 ای شیخ از آن ضرب المشل اعراض میکنند از امیر المؤمنین روایت
 که آن روز صلی الله علیه و آله وسلم با من گفت درستی که در تو را علی
 مشلی بود که ستانی است از علی علیه السلام چه غیرش را قوی بود
 داشتند در حجت او هلاک شدند یعنی آن الله گفتند قوی
 داشتند در شمی او هلاک شدند پس منافقان در وقت شدند
 رسول را ضل شد برای علی بر هیچ مشلی در استانی بغیر از کسی
 لاجرم این آیه که می نازل شد در وقت قول تعالی و من اعنای
 صدور بهم من غل اخوانا علی سر منقا بلین یعنی بیرون کشیدیم
 آنچه در سپینهای آهل بود از کینه و صفات و میم درین حال بر آوردند
 که بر سر قاشته رو روی یکدیگر دارند از ابو هریره روایت
 که مرتضی علی علیه السلام گفت ای رسول خدا کدام تکبر است در دسترس
 نزد تو من یا قاطبه امیر و صلی الله علیه و آله وسلم فرمود قاطبه بزرگی
 دو دسترس است از تو و تو غیر بزرگ از وی یا ای شیخ می بینم ترا بر حوض کوفت
 ای ستاده مردم شقی را از حوالی حوض دور میکنند بدرستی که بر آن

و غیر

حوض ابرقهاست بعد دستارهای آسمان و قوفاطمه در حوضین
 و حوض و عقیل در حوضت با برتید بر سریر قاشته رو با روی یکدیگر
 و قوا همراه من باشی و محبان تو نیز همچین در حوضت باشند بعد از آن ای
 که می خواند علی سر منقا بلین قرأت نموده گفت نظر میکنند هیچ
 از ایشان در صفای صاحب خود یعنی در مشاهده جمال کمالی تعالی
 مستحق خواهند بود قول تعالی طوبی لهم و حسن مآب محمد مرتضی
 طوبی در حوضت در حوضت و اصل و بیخ آن در حوض علی علیه السلام بن ابطان
 و در حوضت حوضت که مشایخ از نشانهای اندر حوضت در و نباشند
 و ما دی احوال الاعراف رجالا یعرفونهم بسیماهم غیر انما کنده احوال
 برومانی که اینها را بسما و نشان می شناسند و اعرفونهم همیشه
 بر حوضت از امیر المؤمنین مرویست ما نیک احوال اعرفونهم
 در حوضت و اصل کنیم قول تعالی و انما الکتاب الذین اصطفینا علی عبادنا
 یعنی بعد از آن بحیرات و اویم که با آبکشان که بر گردیدم از زندگان
 خود امیر المؤمنین فرمود یعنی او یکدست غیر ما نیکم آن گروه قول تعالی انما
 و لعلم الوکیل فانظروا بنعمه من الله و فضل از ابی و افضح مرویست که این
 آیه که می در شان امیر المؤمنین علی نازل شد زیرا که رسول صلی الله
 علیه و آله وسلم امیر را با حسن و قبح نظر بطایفه یمنان فرستاد و اعرفونهم

بنی جراحه ایش ترا دیده گفت بدست که تو م ابرضیان و ابرام
 اسباب جنگ از بر شام جمع کرده اند امیر لغت حبنا اللد و لول
 قوله تعالی ان الذین یقتلوا فی سبیل اللہ و یتوفوا و یتارکوا
 یعنی بدست کسای که سابقه نیکوهای حاصل است ایشان را از ما
 آن گروه از جنم دور کرده اند از آنکه ایشان بشیر و درست که آن
 مسطره در شان رضی علی کرم اللد وجهه نازل شده زیرا که امیر شیخ
 این آیه تلاوت کرده گفت من از آنکس که سابقه حسن است
 حاصل است و چون قامت صلوة گفتند بهما ز بر خواتم می اندازد
 حسیه یعنی پیشو نید یا نکشش را انا که ایش نزل آیه حسیه
 قوله تعالی فاذن مودن سینه هم ان لعنة اللد علی الکافرین اللد
 آنکه خود را دینهم لخواه یعنی اگاه کرد و اندی اگاه کننده میان
 که تحقیق لعنت خدا بر کافرانی که دین خود را بولوغ فریاد کنند
 انا امام محمد باقر رضوان اللد علیه مرگیت که این اگاه کننده امیر
 علی علیه السلام است قوله تعالی من جاز بالحق فله عشر اهله
 یعنی هر که در قیامت با حسنه و نیکویی آمد او را ده جزدان تو را
 خواهد بود و رضی علی علیه السلام فرمود اطمنه حبنا و الت سینه
 نیکویی محبت است و بدین دین ما مستخرج ابو بکر تا یاد کردی

لغز

در خانه کعبه که بود منزل تو • و ز مزم که بر شسته باشد گل تو
 که در علی نباشد اندر دل تو • مسکن تو و وسیعهای تجال تو
 قوله تعالی من جاز بالحق فله عشر اهله و هم فی فرغ یوم ذاکم و ان
 ما البسینه فکرت و وجههم فی النار یعنی هر که در قیامت نیکویی آمد
 پس او را بهترین از ان تو است و انا که بدین صفت موصوفند
 از ترس از روز این اندوه هر که بدی آمد در روز بروز بر آید از ترس
 علی کرم اللد وجهه فرمود احسنه حبنا اهل البیت و البسینه یوفضنا
 من جازها الکبیر اللد علی وجهه فی النار یعنی محبت ما است که اهل بیت
 و بسینه بغض ما هر که با این آمد حق سبحانه او را در آتش در آفکند
 هر از هر دوستان سیل • جنیت خلد و شرت کوثر
 که نبودی ز بهر اعدایش • تا فریدی خدای نار و سقر
 دوستی علیست آن حسنت • که نداد در زیاریات ضرر
 دشمنی علیست بسینه • که هم خیر قامت باوی بشیر
 قوله تعالی ان الذین یؤذون اللد و رسولهم لعدو فی الزمان اولاد
 و اعدائهم خدا با همینها و الذین یؤذون المؤمنین و المؤمنات یغیر
 ما لکنهم بافقا احتملوا بهتانا و انما مبنا مقال بن سلیمان ائمت
 لیه آیه کرم در شان امیر المؤمنین نازل شده زیرا که نفر خد اهل

اتفاق نموده اند ای امیر مکررند و بروی دروغ می بستند قوله تعالی
 و شاقوا الرسول من بعد ما تبين لهم بيغيته يعني مخالفت رسول کردند بعد از آنکه
 ظاهر شد ایشان از راه هدایت از امام محمد باقر رضوان الله علیه بود
 که گفت شاقوا الرسول یعنی مخالفت مصطفی صلی الله علیه و آله
 کردند در کار مرضی علی کرم الله وجهه قوله تعالی و اذان من الله ورسوله
 الى الناس يوم الیوم الیوم یعنی اعلام و آگاه کردن حاصل شد از خدا
 و رسول او بسوی مردمان روزی که خدا و رسول بر روزی است
 از مشرکان این مردود در مناقب گوید هم مؤخرین تنفیق آند
 که این آگاه کردن ایشان است بآنکه امیرالمؤمنین علی علیه السلام آگاه
 کردند بآن جهت آنکه بخوانند از سوره برات و این واقعه همان بود
 که مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم سوره مذکوره را در برت ابوبکر
 رضی الله تعالی عنه داده بسوی عکرمه غریب فرستاد که بر کافران بخواند
 بعد از سه روز مرضی علی علیه السلام را شتر خود داده روانه کرد
 تا سوره مذکوره را از او بگردد گرفته برگردانند و فرمود ما مؤمن شدیم
 بر سائیدن این سوره که منی شتم یا کس که از من باشد قوله تعالی
 و لتعرفنهم یعنی مطلق القول ابوسعید خدری گوید که در آنهمه بی دروغی
 بغض علی علیه السلام بن ابطالب الخیر البتة می شناسی منافقان را

در کج

در کجی قول و بدی گفتار ایشان بر حسب موی که با مرضی علی علیه السلام
 قوله تعالی احزاب من ان تترکوا ان یقولوا انما و هم بالفقنون
 یعنی ای مردمان ندانند که مشرک و معان می شوند که گویند ایمان آوردیم
 و ایشان از مودعه نشوند از امیرالمؤمنین کرم الله وجهه مرستی
 از رسول برسدیم که خبر آن مودعه خواهد شد فرمود تصدیق و لای
 قوله تعالی اولو الارحام یعنی هم اولی بعضی از آنها را بعد از امیرالمؤمنین
 یعنی اولوالارحام و خویشان نزدیک که مؤمن باشند و مهاجر و خویش
 احق و اولی اند در کتاب اللغات معنی است که این آیه در کتاب
 امیرالمؤمنین علی علیه السلام نهاده شد زیرا که مؤمن و مهاجر و خویش
 نزدیک رسول صلی الله علیه و آله و سلم اولی است

- ای سنا بی بقوت ایمان
- آن رضی انت سرای فضول
- هم نبی را وحی و هم داماد
- مرفضانی که کرده بزورش
- هر دو یک قلمه و خردشان دو
- دو رو زنده جو اختر و گردون
- نا بر مصطفی بر روز غدیر
- طرح حمید ربکوی از دل و جان
- آن علمدار علم دان رسول
- چشم سیم خار جانش مشاد
- همه جهان مصطفی جانش
- دو برادر جو موسی و عازون
- کرده بر شمع خود مورا امیر

ای خواجه اگر در وقت نیت کف و دین نزد تو زبانت
 از عبد الله بن عباس رضی الله عنهما روایت که گفت مراد از آن
 انسان یعنی حسرت او چهل لوبی است و از اهل الذین امنوا و عملوا الصالحات
 امیر المؤمنین علی علیه السلام و سلمان قوله تعالی و تو اوصوا بالحق
 و تو اوصوا بالصبر یعنی وصیت کردند با هم دیگر حق را و تو وصیت نمودند
 با هم صبر را هم از ابن عباس مرویست که گفته اند در وقت نیت که این است
 در شان امیر المؤمنین علی علیه السلام نازل شده قوله تعالی و اما
 من اویى کما بهیمینه قوله تعالی هل یستوی هو و من یامر بالعدل
 و هو علی صراط مستقیم قوله تعالی و یؤت کل دین فضل تضد
 قوله تعالی ادعوا الی الدین علی بصیرة و انا و من ابین قوله تعالی
 ان من ینزل الیک من ربک الحق قوله تعالی و اب یقون
 الا و ان قوله تعالی و بشر المؤمن الذین الی قوله تعالی و یحاربون
 فکونوا ازا م جعفر صلاوة رضوان الله علیه و روایت که این است
 مسطور در شان امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه و در هر نیت که
 گوید از آن که گوید بگو که نیت که بعضی مایوسی الیک جوایز را
 تا آنجا از من قب طراز الحیثین حافظ احمد بن موسی این حدیث
 نقل کرده شد قوله تعالی ام حسرت الذین اجترحو الی ان یعلم

کالد

کالذین امنوا و عملوا الصالحات اسوا و حی بهم و محاتم ساء ما یحکون
 ای یعنی آید نیتند آنها که سبایت و بدبها ساختند این که بگویم
 این نیت را بگویم تا که ایمان آوردند و عمل تکمیل کردند بر لبر در وقت
 و محاتم چه بد نمودند و در این شان خطی خوانی در زمان قبسیه آن
 که این است که میفرماید نیت در شان امیر المؤمنین علی علیه السلام و قوله
 من الی ارض در غزای بدر چون مازت کردند جهت قتال علیه
 و ولید بن عنبه قوله تعالی و من المؤمنین رجال صدقوا ما عاهدوا الله
 عنهم من نفی و نجوه و منهم من سطر یعنی از جمله مؤمنان مروی است
 که خبر رت گفتند و بجا آوردند آن عهد و پیمان را که با حق تعالی
 بودند و بعضی از این شهادت شدند و بعضی از این شهادت
 هم در زمان قبسیه آورده که این است در شان امیر المؤمنین علی
 و جمله و عبیده ناز شد و مراد از قنهم من نفی کعبه عبیده و قوله
 رضی الله عنهما که عهد کرده بودند در هیچ غزایت نکند بدشمن
 و همچنین در غزوات جفا کردند ما شهید مراد از و منهم من سطر
 علی ابن ابی طالب است علیه السلام قوله تعالی یوفون بالذکر و یحافظون
 یوما کان شتره مستطرا و یطعمون الطعام علی حبه مسکینا و یأتمون
 و اسیر النمان نطق که کویع الدلانیدینکم خزا و لا تشکروا الی آخره

ترجمه یعنی وفا مینماید نذری که در طاعت کنند و می ترسند
 از روزی که کتبت محنت و شدت او فاش و آشکارا شود
 بدوست خدای غریب و جل طعام با وجودی که خود میترسند از آن
 و اینست که مینماید در ویشش بهار را و خور و سال به بدد او بهر
 این مصلحتان بدان مقال بایزبان حال میکوسند جز اینست
 که میخورانیم این طعامها برای طلب لقای باربعالی و غنچه او هم از غنا
 پادشاهی و مگافاتی و نه سیاسی در تقسیم الموعود و حافظت
 مسطورت که در نزول آیات سنیات سوره هل ایق تموم غفلت
 متفق اند که روزی سید المرسلین بخانه امیرالمؤمنین آمده اند **علی**
 بهما دیدم یعنی علی علیه السلام و سیده النساء را گفت نذری کنید
 تا فرزندان شما صحیح بمانند ایشان نذر کردند که روزی که روزی
 حق سبحانه و تعالی را شفا بخشید ایشان روزه گرفتند و نذر
 جو و فغن خسته گرفتند آرد کرده نان بخته چون نماز شام خوانند
 افطار کنند میکنی بدیشان آمده گفت یا اهل البیت امسکین یعنی
 مرا طعام دهید که حق سبحانه شمار او را در تقایر خود عرض کرد میباید
 امیرالمؤمنین منصب خود بدان مسکین داد و سائر اهل بیت نیز
 موافقت نموده بآن خالص روزه کشوده و شطاعت کدرانید

چون

دیگر روز روزه گرفتند باز وقت افطار تنبلی بدیشان آمده سوال کرد طعام
 که بود ایشان نمودند شش سیوم نیز سیرت سیرت وقت ایشان رسیدند
 از اطعمه بود با و داده بآن خالص افطار نمودند شطاعت الهی رسیدند
 بعد از آن سوره هل ایق نازل شد و چند روز از کار سلف نیز از تنبلی خبر
 میدهند تا ه قاسم انوار قدس سوره گوید **شعر** الا ای
 ملک کسیر علی الحق تویی مؤمن ترا امیر نبض کلام و حد
 بهمه روی و صهی و خدا و بی راه ترا امیدوان خواندند کمال
 که سینه بخت همه با بصیرت خود کردی ادوا صوم و فون بالسنه
 شایسته از سوره مستطیرا بود و طعمون الطعام انک تقادی
 بمسکین و دیگر تیمها سیرا انانیا و از خدا گشت ایمن زیو با عیسا
 و از قاطر را شش خطا و قدس سوره گوید **بسم** بکن
 از هر خدا داد خداوند جهانش هل ای داد سپهره خواجه
 عبد اللہ انصاری گوید آن شنیدی که حمید رکرار کافرا
 گشت قلوبا بگشاده نانداد او سه قرص نان چون همده
 خداش نفرستاد مولانا جامی گوید نوح را عبد شکورا
 گفت در هر روی مسکیم مشکور آمد متراد در هل ای ما
 ملایک متراد نذر جان فون یاد کرد باز در انانیا و حمد میگوید خلا

ایستادگی که بر سر شمشیر خود را امیر داد بکین و تیمیم است
 لاجرم آمد ز نیم عظم در خور او مانده بل لقی **سلمان** که ای بر ابر
 کرده از او با خلعت در وفا آیت بود خون بالذکر می گویم کوا
 بار با الویه همسر در کعبه شکر کشت با جبرئیل همزه دره خود درجا
 نوح را در شکر کرد عباد شکور گفت **ابرا** که حکم سکورا اندر بل اقی
کمال که در با سلم و طلوع دین ز بره یقین خورشید بل لقی و مهر برج کالی
 قولی غایب محمد رسول الله و الذین هم شهدوا علی الکفار رحمتهم
 تریم رکعاً سجداً یستغفون فصلامن الله و رضواناً من الله هم من
 من اتوا السجود و الذلک مستلهم فی التوراة و منلهم فی الانجیل **رحمه**
 یعنی محمد صلی الله علیه و آله و سلم فرستاده شد است و ان مؤمنان
 که با وی انداخت و علیظ اندر کافران و مهربان میان یکدیگر می
 این ترا بگویم کند کار و سجده یعنی اکثر اوقات مشغولند بنماز
 و میطلبند فضیلت از خدای عز و جل یعنی زیادتی تواریخ نشود
 و علامتهای ایشان در رویه ایشان ظاهر است از آن سوره و آن
 که مذکور شد صفت ایشان است در تورات و انجیل مولف گوید
 کریم و الذین موعیان اهل تشیع و تشیع همگانه است بعضی از
 سنت کونیداریم مذکوره در شان خلفای اربعه رضی الله عنهم

سنة

شده که محبت و ترتیب خلافت صوری و نهسته کونید ازو الذین هم
 او بود صدیق رضی الله تعالی عنده زیرا که با سیدار ارضی الله علیه و آله
 در شب غار مرانقت اختیار نموده و ابتدای علی الکفار صفت عز
 خطابت رضی الله عنه هم در مباحثه و مجادله او با اهل تنگ و ضیق بود
 و رحمتهم و صف عثمان بن عفان رضی الله تعالی عنده باشد که او
 موضوع و بصفت صلوة رحم بود چنانچه مشهور و معروف است و در هم
 رکعاً سجداً یا آخر میان حال مرضی علیت کرم الله وجهه که اکثر
 اوقاتش بوظایف طاعات و عبادت میگذراند بمرتب که هر شب نماز
 یکسره احرام از خلوت وی سبوح خداوان علیه علیه پیش میرسد
 و با اعتقاد اهل تشیع ازو الذین معهم ناملهم فی الانجیل در شان اهل
 علی کرم الله وجهه نازل شده و هم نزلت معتبره اهل سنت مجتهدان
 ظاهره و دلائل با بهره بر سبیل سندا آورده به ثبوت رسیده که
 ازو الذین معهم از و ذرات عالیضعات امیرت زیرا که اول کسی
 با پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم نماز کرده او بود چنانچه در کتاب
 صفوات الزلال بهم از امیرالمؤمنین مروی است که گفت صلوات مع
 رسول الله سبع سنه قبل ان یسلم احد و صلی احد و در صحیح بخاری
 از ابن عباس رضی الله عنهما منقول است که گفت اول من صلی علی النبی

منین

علیه السلام علی بن ابی طالب و غیر ازین شریف ترین معیت و امامان کبریا
 و باطن امیر المؤمنین را نامید المرسلین است هیچ کس از این است عظمت
 و صفا که گرام را در آن مشارکت است صحت حدیث کثرت انا و علی
 این بیدارند مطعیا رب الله و کذا العنبر و یقده به قبل ان یخلق ادم
 اربعه عشت الف عثم الی اخره محبت این معنی و گویند چون امیر
 شد رسول او را غسل داده و در کما کر ذمه و زمان مجربان خود
 و همان باران او نهاده و اول چیزی که امیر تا دل نموده همان است
 رسول است علیه الصلوة والسلام چنانچه در تواتر اهدا بنو هدی کرد
 که روزی بر زینب گفت سیدان من ما و برای عرش که در میان
 پهلوی من علوم بسیار است و این اثر لغایب خیر است و چنان
 در کما فیض انا سید ابرار پرورش می یافت تا به کفای که سیده
 بوی داده حجره تو من فرمود و در کفای غزوت علم سید کائنات
 او بوده و در آخره تو را امیر نمیدانست او خواهد بود در لایحه المعراج
 بود چون آن سرور در میان صحابه دوم تر به عقده و احاطت
 کرد و ایند او را هر دو نوبت با خود عقده اخوت است چنانچه کنوینت
 انت اخوتی الذی باللائحه و نوبت دیگر گفت انا اخوتی و در
 شکستن شان بر روش مبارک رسول علیه السلام بود و در وقت

میا بل

مبارک نیز همراه بود و آن سرور را بعد از رحلت غسل داد و تکفین نمود و بقیه
 و در آورده و اول شش خجسته که بر جنازه پیغمبر نماز گذارده و آخرین کسی که آن
 مبارک بیرون آمده او بود و شش ایامی که نماز و صفت فاطمه را
 او است زیرا که کتایه مذکور در غزای خدیجه بعد از فتح نماز شده بر تریول
 در کما سیر و صحیح ستمه و مشکواة و غیره چنین مسطور است که آن سرور
 یک مرتبه او یک صدیق و دو دفعه عمر بن الخطاب را نیت و علم داده باقی
 از صحابه که با یکدیگر روایت کرده و این شان روایت را آورده اند پس در روز
 لما عطفین الی الیه عذرا جلا کرا لا اعین غیر الی الله و رسول و جبر الله و کله
 را است نصرت است بر ابدت حق بر است امیر المؤمنین داده روانه
 فرمود و آن فتح بر دست امیر شد و در شش روح الامیه آمده که امیر را
 سید ابرار کرد از آن روحان که تکرار حمله بر کفار کردی و در کما
 از جانب که صاحب زینب الاربعة و کید شیره مری که در کما
 پشت نداده و شیره که هیچ شربت روی نیارده آن بر وی که
 یک غره لشکر بر او باره میکرد و آن صفیری که یک حمله فقه را
 دو باره می افکند و ایة کرمه و کفی الله المؤمنین الله الی که در شان امیر
 در جنگ عمر و عبید و نماز شده و در صدر مسطور گشته نیز غیر اینست
 که مراد از اشتهاد علی الکفار امیر المؤمنین علی علیه السلام است و گویند

ص

ص

حاکم و بدینهم توفیق ذات و الاضمارت امیر است نه و صفی عثمان بن عثمان
 رضی الله تعالی عنه زیرا که از شرط صلح رجا و مخالفت و نماز عت مباح است
 و مؤمنان بر سر حد رسیده که زیر پلید لعن الله علیه دعوی خلافت
 رسول صلی الله علیه و آله رسیده بود چه ظلم باشد و استماع که بر اهل بیت
 کرد و اینهم خدای از خود است مردان حکم کرده سید القائلین و
 رضی الله عنهما بودند که او را وزیر خلافت حضرت رسالت است
 و معاویه را حکومت مسلم دشت و ولید بن عقبه را که اشراف
 و نسق استغلا دشت و ابی کوفه را که در اندر عزیز بود سلطان ارباب
 پرور را بر مردم مسلط کرد و اندک از نفس پرور هم نماند و ابی هریر
 نشاید و مروان مذکور بر اکناس معاشش کوفت بدعتها
 مثل در میان پروردش تن و پیکناه بر قتل محمد بن ابی بکر رضی الله
 عنهما نمودن علی بن ابی طالب و القیاس و بالآخر کار بجای رسیده که اکثر
 صحابه و غیره متفق گشته حلیفه را گشته و بنام مسطور است و در اکثری
 از کتب معتبره متداوله مسطور است پس بنابرین رجا اینهمه خاصه
 و صفت امیر المؤمنین است که چون حضرت و غیره بر سر شرف
 صوری جلوس فرمود بدعتهای مذکوره بر او کرده تا بود و در
 انظار نمود و چون اهل بیتش کلمه شاول نمودن طعام کردند

کلمه

گشت ملا خطه دارم مواد در عهدین که رسنه مانده باشد و بر سید
 و در خطه حافظه و شرح سوره فاتحه مسطور است که روز جمعه امیر المؤمنین
 بر سر خطبه فرمود جامه که نه بر بوند در درخت و مانند لاف فرمودند
 و در وقت عبد اللین عباس بخاطر آورد که خیار حال استوده مال امیر
 نیت آنحضرت بعلم و ولایت بر اراکه پیشتر گشته فرمودند
 که بنده آن رقم بر قعه دو دانیدم که از روز نده آن مفعول است ممالک
 باز نیت و بنا چکار که کل او خارت و نوسشتش منش بار و چگونه
 باشم بلذی که در اندک ثانی بر اید و بعضی فاداید و چگونه
 خرم که در ولایت جازم کشم و اگر رسنه بود و چو سان راضی تووم
 که مؤمنان مرا امیر خوانند و مقصد را خود دانند و در دشوارها
 شکر کنایتم و از عیدی این ثابت و ولایت که گفت امیر المؤمنین
 سید المرسلین دو جامه سطر خیده قنبر رضی الله عنهما را بخر کرد
 قنبر یکی از آن دو جامه اختیار کرد و دیگری را امیر در پوشید و در وقت
 می آرد که در زمان خلافت امیر المؤمنین از نصره ناسد بر وقت
 تصرف او بود اما بجای متواضع بود که در بازار کوفه بمباده راه میر
 و مردی که بجای ملات و نبوی استخوانه شند از امیر خود واقف گشتند
 چون بر او را بنوه کردند می گفتند که امیر المؤمنان علی را راه دهید چون

کلمه

آواز و نوازش را استماع نمودند و در راه میدادند و چون در معنی تریبیم کما
 تا آخر که باقی حکما و فقیهین در شان امیرالمؤمنین علی علیه السلام منبر صریح و دلالت
 میکنند که از اول الذین معهما تا شلمه مرتبه اللاحقین تمام در شان امیرالمؤمنین
 نازل شده زیرا که حق سبحانه و تعالی میفرماید بی منی این ترا رکوع و سجده کن که
 منقلب فضیلت از خدا می و عظامتهای ایشان در رویهای ایشان هم
 و اشکبارست از آن سجده و این اثر سحر که مذکور شد در صفیتهای
 در صورت و احوال و حال آنکه در صورت و احوال نام هیچ یکی از صحابه
 عظام رضی الله عنهم ثبت نشده بخیر نام نامی است او را که در صورت
 ایلیا و در احوال شیطاست و اگر درین محل مقرر زبان اعتراض
 که از اول الذین معهما تا آخرهم صیغه جمع واقع شده بر کس و چگونه است
 جو این است که از جهت تعظیم حق سبحانه و تعالی خود را از حق سبحانه و تعالی
 چنانچه در آیه کریمه انما ولیکم الله ورسوله و الذین امنوا الذین کف حال
 درین آیه اختلاف فراراه است چرا که یکس بخیر المومنین در رکوع
 صدقه نمانده و چون الکتابیه ابلغ من الصریح داب عرست منبرین
 حضرت پیوسته کنایه و اشارت نموده که نام هر که از شما و مختاران
 از منی بود مقصد اصلی راه برد و قایق حقایق کلام ربانی بداند
 دانکه شقی الاصل باشد عطا است سر راهیانی پیروده مبتلا بقا

کشته

کشته در محبت نفسانی ظلمایمانند و اگر خواهم با وجود دلایل مذکوره
 و رعایت صیغه جمع که در این آیه است اهل بیت ائمه الذین معهما تا آخر صریح
 بر یک یک فرد صادق آید بنا برین بگویم در شان آنکه در آن فرخ حاضر
 نازل شده برین تقدیر نسبت با مایه المومنین با لاصالت است و نسبت بسیار
 صحابه به سمعیت چرا که حق سبحانه و تعالی الکفار را میفرماید و در آن فرخ
 اکثر صحابه رو بر قرار آوردند و فتح خدیجه است امیرالمؤمنین علی علیه السلام
 شده و این نسبت شهد طلبت و هو عیان لا یحتاج الی البیان و کما
 مرجع البحرین یلتصیان بهما برنخ لایستغیان بجای الا در کجا که زبان مخرج
 سنها اللؤلؤ و در المرحان یعنی نه با محبت حق سبحانه و تعالی و دورای بیجا
 در حالتی که ملائک اند با هم میان ایشان نزولت که از حد تجاوز نکنند
 پس که این نعمت بر مرد کار خود کند و کند بر کسیکه بر می آید از آن دو
 مر و آید تا مر جانها و نسبت شیخ شریح شهاب الدین سهروردی
 و در تفسیر عمده و در بردار است سعید بن جبیر و سلمان فارسی با سنا
 و سفیان ثوری رحمة الله علیه مسطور است که مراد از مرجع البحرین رضی
 علیه و آله و آله و ائمه با مرجع محض صلی الله علیه و آله و سلم است
 و حسین علیه السلام صلواته و السلام مولف گوید که اگر کسی اعتراض کند
 که مراد از این مسطور است که آیاتی که مخصوص با مایه المومنین است

در کرده است و حال آنکه بعضی آیات مخصوص بذات امیر است بلکه در
 و سلمان و غیر هم داخل اند چون نسبت که در اولیونین مقدر است
 است نزول انزال این آیات نسبت با غیر ما لا صلاحت و دیگران
 بالمعنی است پس همانکه مخصوص با حضرت کرم الله وجهه بوده باشد
باب دوم در بیان اسرار و شایسته و صیغه علی السلام روی آن
 قال النبي صلی الله علیه و آله وسلم كنت انا و علي كوراين بيدي الله
 مطيعا يستجيب الله ذلك النور ويقدره قبل ان يخلق آدم اربعة
 عشر الف عام فلما خلق الله آدم ركز ذلك النور في صلبه فلم يزل يحمله
 حتى صار الى صلب حبه افره في صلب عبد المطلب خمسة عشر الف عام
 فحينئذ جعل الله نور محمد علي في صلب عبد المطلب فخلق مني في امانه
 وركبته اربعين ابوالمكارم الحسن الاملعاني وفضل ابن ابي طالب
 ودر کوفتی الشافعی و مناقب خطب خوارزم و مودات سید علی احمد
 و مسند احمد ابن حنبل و غیر الاثناسب جعفر بن محمد از سلمان فانه من الله
 مودات که گفت رسول صلی الله علیه و آله وسلم ما و علی کینور یومیم
 وان نورید بکاه خدی عزوجل طاعت و تسبیح و تقدیس میگردیش
 از آنکه آدم را با فرید چهارده هزار سال چون آدم را با فرید آن نور را
 در صلبش تعبیر کرد و فلانزال از صلبش یعنی منتقل میسازد تا در صلب

عبد المطلب قرار داد و آن وقت شد که ششمین در صلب عبد الله
 و ششم علی در صلب عبد المطلب پس علی از نبت و من از علی منقذ روی از صبا
 حال آنکه صلی الله علیه و آله و آله و سلم ان الله قال لعلي و علي من نور الله
 یعنی مدی العرش من نور الله و علی و علی من نور الله و علی من نور الله
 علی خلق آدم سکن صلبه من صلب طیب و بطین طاهر لا ینسک فیها حائله
الباب نوعی تقدیس من صلب طیب و بطین طاهر لا ینسک فیها حائله
 الی الله باین جهت و صلواتی صلب عبد المطلب و صلواتی من قسم قر
 در صلب عبد الله و در صلب عبد المطلب و حضرت من نور محمد علی
 که اجتماع نور منی بر علی می فاطمه و الحسن و الحسین و نور من نور است
 العالمین در صیغه تجلی و هدایتی است حدیث روایت صحابین عبد الله انصار
 مسطور است که گفت رسول خداوند تعالی مرا و علی را از یک نور آفریدند
 عرض که تسبیح و تقدیس می گفت این نور خدا را بر پیشانی آنکه آدم را با فرید و
 هزار سال چون آدم را آفرید ساکن شدیم در صلب آدم یعنی خلق خودیم
 از صلبش که ناک و نبود در میان با حاجی تا آمدیم در صلب عبد الله علیه السلام
 و ما ز فضل کردیم از صلب بطین بلکه نبود در میان با حاجی تا حاصل شد علی السلام
 ما آنکه در اصل شدیم اصل عبد المطلب که ششمین نور و ششمین کرم
 در صلب عبد الله قرار گرفت و ششمین در صلب عبد المطلب پس کرم

در بیان اسرار و شایسته

من از پشت محمد الله و علی از پشت ابرطاب پس جمع شد نور من علی
 در ظاهر رضی الله عنهما و در نورند از نور برود کار عالمیان و در
 مسطور در جراته الجلاله با این عبارت آمده قصار یقین من الله علی الله
 و نصف الی ابرطاب محققان نام من جزو الفا الالوار کلهما من بوری
 و نور علی یعنی پشت آن نور و نصف نیمه در پشت محمد الله است
 در پشت ابرطاب پس بعد کرده شد من از جزو نور علی از جزوی
 همه اوزار از نور من و عظمت و در عهدی آرد که وقتی در قضی شمس خطی
 آمد رسول گفت حجاب با این و این علی و الذی عیب بده حلقه آواز
 من نور واحد یعنی نور خرمی با و برادر من و پس عرضم که
 من بر قدرت اوست که بعد کرده شدیم من و اوار یک نور
 قال النبی صلی الله علیه و آله و سلم علو علی بالجنه لاله الله
 علی اح رسول الله قبل ان یخلق الله السموات بالفی عام در صحیح است
 و مودت مسطور است که رسول گفت نوشته شد در پرده است
 از آنکه حق سبحانه پافرینده آسمانها را بدو فر ارسال که مرتب الله
 مکر الله و محمد فرستاده خدمت علی برادر رسول خدا است قال النبی
 صلی الله علیه و آله و سلم ان علیا منی و انما من علی و هو ولی کل
 و مؤمنه توری لایودی عنی و دینی الاعلی در صحیح است و مؤمنه توری

این جزو مصابیح و مسند احمد بن حنبل و مشکوٰۃ برویه است شیخی بن تمام
 که رسول علیه الصلوٰۃ گفت بدست که علی از پشت من از علی اهو و اهو
 و حاکم هر مؤمن و مؤمنه است بعد از من ادا کند و نرسد از دین مرا علی
 قال النبی صلی الله علیه و آله و سلم الصدیقون ثلثه جریب الی مؤمن
 ال ایس و حقیل مؤمن من آل فرعون و علی و هو افضلهم در صحیح
 و هو اعین محرق از این عباس مروی است که رسول گفت صدیقان آنها
 سه زنده اول نجار دوم حقیل سیدم علی بن ابرطاب و او افضل همه
 صدیقان است و حدیث مسطور است در بعضی از نسخ با این عبارت
 نیز آمده سابق الا هم ثلثه کم یفر و اطرفه عن علی بن ابرطاب
 یا سیدین و مؤمن من آل فرعون و هم الصدیقون و علی افضلهم
 قال النبی صلی الله علیه و آله و سلم علی انت اول المسلمین اسلاما و اول
 اول المؤمنین ایمانا و انت سیر بمنزله تارون من موسی در روایت
 ابوالکاسم و منزل السائیرین بر وایت قدوه اصحاب عمر بن الخطاب
 و در صفحوت الزلال المعین بر وایت ابن عباس رضی الله عنهم مسطور
 که رسول فرمود ای علی تو بی اول مسلمانان از روی سلام و تو بی اول
 مؤمنان از روی ایمان و تو بی از من بمنزله تارون از موسی است
 قال النبی صلی الله علیه و آله و سلم یا علی انت منی بمنزله تارون من موسی

جریب النبی

از امام زین العابدین در صحیح ترمذی و مسلم و بخاری و صحیح و مشکوٰۃ و غیره
 و در تاریخ السعداء و وقاص و زین الدین ارقم و در فضیلت النبی از امام زین العابدین
 و در مودات از جابر بن عبد الله انصاری مرویست که رسول گفت ای
 علی تو از من بمنزله ابراهیم و ای از موسی هر گاه بعد از من پیغمبر زیت بعین
 جانشین تا چون در قضایا حکمالات موصوفت بصفت موسی بود
 تو با من آنجا می مگر من نبوت که حاصل است ترا زین **ت**
 قال النبی صلی الله علیه و آله وسلم ما تریدن من علی بنی و انما تریدون
 ولی کل مؤمن بعدی در مسند احمد بن حنبل و مسند ابی جوزی و
 حاکم و صحیح ترمذی و صحیح و مشکوٰۃ و صواعق محرقه و ابی عیسی
 بن حصین مسطور است که رسول گفت چه میخواهید از علی بود است که علی
 از من است و من از ویم و او حاکم و وی هر مؤمن است **ت** **ت**
 علی آمد و بی هر مؤمن افزان چون مؤمنان بوی **ت** سرور است
 فرمود که علی از من و من ز علی **ت** روی عن قتاده و عبد الله
 قال صلی الله علیه و آله وسلم یا علی انت اخ فی الدنیا و الاخره صحیح
 ترمذی و صحیح و مشکوٰۃ و صواعق محرقه و ابی عیسی و عبد الله
 مسطور است که چون رسول میان دو کس اصحاب خود برادر بود
 امیر المؤمنین نزد سید المرسلین آمده گفت یا رسول الله میان اصحاب

برادری دادی برادر من است رسول گفت ای علی تو برادری در دنیا و
 در آخرت من حنبل مسطور است که فرمود اما ترا که گفت است از شیخ ابی
 فان ذکرک احد فقل انک عبد الله و ان رسول الله لیدعیها و انک الابرار الی
 صحیح بالبحر ما اختارک الله فی انت منی بمنزله نزارون من موسی بن جعفر
 لابی بعدی و انت و اری ای علی من ترا که ششم مکر برای خود تو را در
 منی من برادر تو بعد از من اگر کسی ترا یاد کند گوین من بعد خدا و برادر او
 و دعوی برادری من کن زیرا تو مکر کنای و بحی آن خدا که هر اخی رحمتی
 فرستاده که من ترا اختیار کردم الابرار خود تو از من بمنزله نزار
 از موسی بن جعفر که پس از من پیغمبر زیت و موسی است خوار منی **ت**
 قال النبی صلی الله علیه و آله وسلم اول هذه الامة و رد علی ص
 اولها اسلاما ما و هو علی ان اربط الی سمعاب برادری سلمان قار
 رضی الله عنه مسطور است که گفت رسول اول این امت که وارد شود
 بر حوض کعبه ترا اول این امت از روی اسلام و آن علی بن ابی طالب
 علیه السلام و حدیث مذکور هم در سمعاب با بیع بارت نیز آمده
 که او که عمر و علی مخصوص او که اسلاما و هو علی ان ابی طالب **ت**
 قال النبی صلی الله علیه و آله وسلم لعلی انت نبی و انما منک در صحیح مسلم
 و بخاری از برای این عازب مرویست که رسول گفت هر علی را تو است

ومن زندقه **مفقت** قال صلى الله عليه وآله وسلم من اذى عليا بعد الله **مفقت**
 يوم القامت يهوديا او نصرانيا تجدهم ذر سندا محمد بن حنبل مطور **مفقت**
 كفت نسي كبري ندي را خدا تعالي اور اهوديا تر ساحف كند **مفقت**
 قال النبي صلى الله عليه وآله وسلم علي مني وانا من علي حريث تكون در روز
 بر و ايت ام سلمه رضي الله عنهما مسطور است كه رسول فرمود علي
 از من است ومن از من هم جلكه ما بشم **مفقت** قال النبي صلى الله عليه وآله وسلم
 اما المذر و علي الهادي و بكيا علي الهندي المهندون در فرودس الهادي
 از اهل مسعود و در ربيع من از اهل عباس و در مودات از جابر بن عبد
 مرويت كه رسول گفت من بكم كننده ام خلايق را و عليت قادي تو
 اي علي هنديان جدايت يا رب **مفقت** نبي ان رهبر هدي فرمود كه
 منذر و علي قادي بعليل بلكعبه مقصوده مي برده نورد هم وادي
 مولف كويد حديث مذكور مطابقت با سركريمه امانت خند و علي
 قوم قادي **مفقت** قال النبي صلى الله عليه وآله وسلم اني اقول كما قال
 ابي موسى اجلني و زيرا من اهل عليا اخي است در هم از روزي كه
 در امري و در سندا محمد بن حنبل و جدايت السعد مسطور است كه رسول
 فرمود در سبت كه من همچنان ميگويم كه برادر من موسى است ما خدايا
 بگردان بر اهل من و زير علي را كه برادر من است **مفقت**

نبي و اوراد كار من شريك **مفقت** قال النبي صلى الله عليه وآله وسلم
 لما اسري بي الي السماء و اذ انا علي العرش مكتوب للاله الا الله محمد رسول
 ايدت بعلي در كتاب شفا و حاجي ابو الفضل نخعي و فصل الخطب حاجي
 با رسا از ابو الجهم مرويت كه رسول فرمود صلى الله عليه وآله وسلم
 هرگز از اسما ن برودن تا كاه ديدم بر عرش نشسته بود لاله الا الله محمد رسول
 ايدت بعلي **مفقت** قال النبي صلى الله عليه وآله وسلم مثل علي بن ابي
 بكر مثل قل هو الله احد في القرآن در ربيع من و فرانس الا اخر مسطور
 كه رسول فرمود مثل علي در آدميان خيانت كه مثل سوره اخلاص
 در قرآن يعني چنانچه سوره اخلاص اشرف سوره قرآن است حج دلا
 ميگذرد و وحدت ذات و معروف صفات الهيكه اشرف همه ذوات
 و صفات است همچنين علي در ميان خلائق افضل و اشرف است و در
 كمالات توحيد و يكسان ترجمه منطوقه علم قرآن علي رسا ندي
 بقرات سوره ازلان نسبت ذات او بر مره خلق همت خوانند
مفقت قال النبي صلى الله عليه وآله وسلم حبه ابي بكر
 با كل الذنوب كما ناكل النان الحطب در ربيع من و مودات از عبد
 بن عباس رضي الله عنهما مرويت كه رسول صلى الله عليه وآله وسلم
 فرمود در سبت مر لقي علي كذا فامر امير زيرت ميگرداند چنانچه است

بنیزم **را** **نظم** **حسب** **ه** **ولایت** **فان** **اسهل** **جمله** **کن** **مانت** **حرم** **ما**
میسوزد **بهنرم** **از** **آتش** **که** **سوزانست** **مفقت** **قال** **النبي** **صلى** **الله**
والله **رسلم** **فسمت** **الحكمة** **على** **عشرة** **اجزاء** **فاعطى** **على** **تسعة** **اجزاء** **والله**
جزو **واحد** **فعلية** **از** **عبد** **الله** **سود** **رضي** **الله** **عنه** **مرويت** **كثي** **من**
سؤال **كرد** **از** **رسول** **كه** **جكوي** **در** **حق** **علي** **السرور** **فرمود** **فمن** **كوده**
حكمت **برده** **جزو** **پس** **داوه** **شد** **علي** **بن** **جزو** **ويك** **جزو** **بهمه** **تيمانان**
ترجمه **نظرم** **مصطفی** **كفت** **كرده** **تمت** **حكمت** **ان** **منبع** **هنرم** **تا** **را**
بوده **جزو** **داوه** **شد** **از** **بن** **جزو** **فعلی** **را** **كه** **دگر** **تا** **را** **است** **قال** **علي**
صلى **الله** **عليه** **والله** **رسلم** **اما** **مدنية** **العلم** **وعلى** **باب** **الحج** **فمن** **اراد** **العلم**
فليات **الباب** **در** **حج** **ترتيد** **وحلة** **الاوليا** **وسند** **تراز** **واوسط**
طيراني **از** **جابر** **انصاري** **در** **موراث** **و** **مستدك** **حاكم** **وضوايق** **مخرقة**
از **امير** **المؤمنين** **مرويت** **كه** **رسول** **كفت** **من** **شهر** **علم** **وعلى** **در** **ان**
يكس **سي** **كه** **خواهد** **علم** **را** **كه** **از** **در** **ان** **شهر** **مايد** **يعني** **حج** **كه** **اولو** **السرور**
من **ابواب** **التي** **ان** **توسل** **كنند** **با** **بمير** **ممكن** **نيز** **بنيان** **از** **رسول** **نظم**
بحر **علم** **وعلى** **كه** **كفت** **كه** **من** **شهر** **علم** **علي** **در** **رست** **مرا**
هر **كسي** **كه** **علم** **نيس** **مايد** **كه** **دور** **اند** **صب** **دق** **از** **دورا**
قال **النبي** **صلى** **الله** **عليه** **والله** **رسلم** **انا** **دار** **الحكمة** **وعلى** **با** **هدا** **رحم** **الله**

۱۰۲۲

وستدك **حاكم** **دشكوة** **ومصابيح** **وحلة** **الاوليا** **وضوايق** **مخرقة**
از **امير** **المؤمنين** **مرويت** **كه** **كفت** **رسول** **من** **سراي** **حكمتم** **وعلى** **در** **ان**
سراي **كه** **خواهد** **در** **سراي** **حكمت** **شود** **بايد** **كه** **از** **در** **سراي** **در** **ان**
حج **كه** **اب** **رق** **و** **اب** **رق** **فاقطعوا** **ايديها** **و** **دست** **اميد** **از** **دراين** **مقصود**
كوتاه **كرد** **الله** **مفقت** **قال** **النبي** **صلى** **الله** **عليه** **والله** **رسلم** **حج** **علي** **علي** **الله**
كحج **الوالد** **علي** **ولده** **در** **رابعين** **از** **جابر** **انصاري** **مرويت** **كه** **رسول**
فرمود **حق** **علي** **برين** **امت** **بچو** **حق** **بدرست** **برفرز** **ندود** **بين** **چنانكه** **بدر**
بر **حجابت** **صوير** **فرزند** **انست** **بچنين** **اميل** **لذوق** **بين** **حيات** **معنوي** **ان**
امتت **كه** **تعجب** **بعلم** **كرده** **شود** **مهران** **نكبتی** **كه** **قدم** **خلاص** **واغوا**
بر **جاده** **اطاعت** **و** **دست** **امير** **نيز** **بند** **و** **خفتش** **سبع** **جان** **و** **دل**
نمايد **و** **علوم** **حقايق** **و** **معارف** **كه** **وي** **فرموده** **بداند** **و** **بدان** **كار** **ميران**
بند **و** **حجابت** **ابدي** **و** **بعظيم** **مقيم** **فان** **بزرگشته** **حجابت** **سردی** **ان** **موسى**
في **الدارين** **مخصوص** **كرد** **مفقت** **قال** **النبي** **صلى** **الله** **عليه** **والله** **رسلم**
اعلم **امتنی** **علي** **ان** **ابطال** **هم** **در** **كتاب** **كورد** **از** **سلمان** **فارسى** **مفقت**
مرويت **كه** **رسول** **كفت** **و** **انما** **ترا** **امت** **من** **علي** **ان** **ابطال** **است**
قال **النبي** **صلى** **الله** **عليه** **والله** **رسلم** **انما** **ميزان** **العلم** **وعلى** **قضاة** **و** **ان**
واحد **بين** **خيوطة** **و** **فاطر** **علاقة** **والا** **غاية** **عموده** **يوزن** **بر** **اعمال** **ان**

والمبغضين انما هم ذكركم في رواية ابن عباس رضي الله عنهما
 مسطورت که رسول فرمود من ترا و عیلم و علی هر دو گفته آن
 و حسن و حسین رشتها و فاطمه علاته و دیگر امامان نمودن و بنا
 کرده شود با بن ترا و اعمال دوستان و دشمنان **ما نعت قال**
 صلی الله علیه و آله و سلم علی افضی امتی در صحیح ترمذی از ابی بصیر
 حسین علیه السلام و در استیعاب از ابوسعید خدری رضی الله عنه
 مرویست که رسول گفت خادول تراست من علی ابن ابی طالب
معتق قال النبي صلی الله علیه و آله و سلم من احب علیا فقد احبني و من
 ابغض علیا فقد ابغضني و من اذی علیا فقد اذیني و من اذیني فقد
 اذی الله در سند ابوعلی و حسن و زوز و صواعق محرقه و استیعاب از
 سعد و قاص مرویست که رسول فرمود کسی که در ستندار و علی را
 پس تحقیق دوستدار و مرا و کسی که دشمنم دارد و علی را پس
 تحقیق دشمنم دارد و مرا و کسی که رنجاند علی را پس تحقیق رنجاند
 مرا و کسی که رنجاند مرا پس تحقیق رنجاند خدا را **معتق**
 قال النبي صلی الله علیه و آله و سلم با علی اذیت ملانالم یوتین احد
 و لا انا و اذیت جهنم امتی و لم اوت انامتی و اوت صدیقه
 مثل ابنتی و لم اوت ثملها و اوتیت احسن و احسن من صلیک

و لم اوت

و لم اوت من صلی ثملها و لکنک منی و انما نکتک در شرف النور ابو جعفر
 مرویست که رسول فرمود یا علی داده شد مرا ستیغیست که داده
 شد بهنگام خلیفان را و نه مرا اول آنکه تشری بهنجو من تو از زانی داشته
 شد و مرا زیت و دم شکوه چون فاطمه دختر من تراست و مراست
 سیوم فرزندی چون حسن و حسین از صلوات بر ائمه و مراست که
 یعنی علی و فاطمه و حسن و حسین از من هستند و من از شما ایم و صد
 مسطور در بحر الدرر با این عبارت نظر آنکه که با علی است اعطیت
 و لم اعط و اعطیت محمد را مثلی و لم اعط و اعطیت مثل فاطمه و لم
 و اعطیت مثل احبین و احسن و لم اعط **معتق** قال النبي صلی الله
 و آله و سلم من اراد ان یظن الی آدم فی علمه و الی نوح فی اتمه و الی
 یس زجره و الی موسی فی یطه فلیظن الی علی ابن ابی طالب و صدق
 از ابویجر مرویست که رسول فرمود صلی الله علیه و آله و سلم کسی
 که خواهد اینکه نظر کند با دم در علم او و نوح در فهم او و یس زجره
 او و موسی در بهت او پس باید که نظر کند بسوی علی ابن ابی طالب
 در حدیث مذکور در وقت النبي هم از ابویجر از حسن مرویست
 من سره ان یظن الی آدم فی علمه و الی نوح فی فهمه و الی ابراهیم فی
 حمله و الی موسی فی بهت و الی عیسی فی عبادته فلیظن الی علی

ابراطاب بن عباس است و پیوسته که او در بیان عبارت روایت کرده است
 این نظر الی ادم فی علمه و الی نوح فی تقویه و الی ابراهیم فی علمه و الی موسی
 فی اذیته و الی عیسی فی عبادته فلینظر الی علی ابن ابراطاب بن عباس
 و بهر آنکه سعد او جواد اخبار بن عباس است از جای مردی که
 این نظر الی اسرافیل فی عینیه و الی میکائیل فی رتبه و الی جبرئیل فی علمه
 و الی ادم فی سلمه و الی نوح فی حسیته و الی ابراهیم فی حلیته و الی عیسی
 فی خیرت و الی موسی فی عالمه و الی موسی فی مناجات و الی ادریس
 و الی یحیی فی زهد و الی عیسی فی عبادته و الی یونس فی ورع و الی محمد
 فی حبه و خلقه فلینظر الی علی ابن ابراطاب خان فیستعین بحصه
 من حصول الانبیاء جمیع الله فیه و لم یجمع احد غیره یعنی گفته رسول الله
 علیه السلام هر که دوست دارد که بنده نبوی اسرافیل در بر او
 و نبوی میکائیل در رتبه او و نبوی جبرئیل در نزد او و نبوی
 ادم در درستی اسلام او و نبوی نوح در رس او از خدا تعالی
 ابراهیم در دوستی او و نبوی یعقوب در اندوه او و نبوی یوسف
 در حسن او و نبوی موسی در رزاکت او و نبوی ادریس در شکیبایی
 او و نبوی یحیی در زهد او و نبوی عیسی در عبادت و نبوی ادریس
 یونس در تنگی کاری او و نبوی محمد در حسی و خلق او پس گوید

مجلس

نبوی علی بدرستی که در روز و حضرت است از جناب معراج که
 خدا تعالی در روز و غیب او وقت قال النبی صلی الله علیه و آله و سلم
 علی هندس من ذوات الله ای علم خیر در استماع معراج است که
 فرمود علی هندس است در ذوات خدا تعالی یعنی بندگان او و احوال
 قال النبی صلی الله علیه و آله و سلم یا ایها الناس لا تشکوا علیا فوالله
 لا یخسرن فی دین الله در حلیه الا و لیا بروایت ابو سعید خدری مطر
 که بعضی از مردمان حکایت امیر المؤمنین برایش رسول کردند که گفت
 ای مردم تمکارت علی کنید جدا که او تحقیق در ذات است یعنی حکم در دین
 و لکن در راه خدا بر حرم در اقامت قواعد اسلام سعی کند از اقامت
 هیچ افزوده نمیداند لکن چون لایم صفت اوست و بهشت او علی
 درشتی او و حدیث مطر در صواعق خرقه و مستدرک حکم از زادی
 مذکور باین عبارت مروی است که لا تشکوا علیا فوالله انه لا یخسرن
 ذوات الله او فی سبیل الله یعنی شکوه علی کنید بخدا می کند که ترسند
 ترسند در ذوات خدا یا در راه خدا **منقبت** قال النبی صلی الله علیه و آله و سلم
 لای علیا منافی و لا یغضه مؤمن در سند احمد بن حنبل و صحیح ترمذی
 و مشکوٰۃ از امام مسلم رقیه الله عنهما مروی است که رسول گفت دوست خدا
 علی را منافق و دشمن نمیدارد مؤمن و در صحیح مسلم و صواعق خرقه و از



امیر المؤمنین علی نقی است که گفت قسم بآنکه رویا ندانم و بعد از آن
 بدست که عمر کرده است رسول الله ص که در وقت نماز در رکعت اول
 و در ششم نذر در رکعت ششم **منقبت** قال النبي صلى الله عليه وآله وسلم
 لا تسب عليا فإنه ممسوس من ذات الله عز وجل في رحمة الله الأولى
 كتب بن عجزه مسطور است که رسول گفت علی را سب کنید و بدو مکتوب کند
 مسوس است در ذات عدای **منقبت** قال النبي صلى الله عليه وآله وسلم
 من سب عليا فقد سبني ودر مستدرک حاکم در سنن احمد در فضیلت و کرامت
 و صواعق محرقة بر وایت سلم رضی الله عنهما مسطور است که رسول گفت
 که است کرد علی را پس تحقیق است کرد **منقبت** قال النبي صلى الله عليه وآله وسلم
 لا تظلموا علي عبادة و در مجمع طبرانی و در مستدرک حاکم و صواعق محرقة
 و بحر المناقب از ابن مسعود و در فضیلت الخطیبه ابی جبر صدیق رضی الله
 عنده است که گفت رسول صلی الله علیه و آله وسلم نظر کردن بپوی رضی
 عنده است **منقبت** تأملی در اطاعت و کرامت در کتب نبوی و سینه هر ساعت
 رو منار نه اطاعت استایی که نظر بر رخسار خود طاعت
منقبت قال النبي صلى الله عليه وآله وسلم علي يظلمني بحجة كلوك العجم
 لابل الدنيا در صواعق محرقة و مجمع طبیبی و بهی از انس بن مالک
 که رسول گفت علی چون در ایام در بهشت میزدند مانند انساب بر ایام

مقدم



مرفعی در بهشت جاوید است چون در ایام بطالع میسر روز
 میزدند در تنش بر اهل جهان **منقبت** چون در خندیدن است هر روز
منقبت قال النبي صلى الله عليه وآله وسلم ذكر علي عبادة و در مجمع طبیبی
 محرقه و بحر المناقب از امام المؤمنین عایشه و در فضیلت الخطیبه ابی جبر
 رضی الله عنهما هر وقت که گفت رسول ذکر مرفعی علی عبادت است **منقبت**
 ذکر تر علی کند همه روز هر که در خندش عادت شد
 عبادت که را که بعباس **منقبت** گفت ذکر علی عبادت شد
منقبت قال النبي صلى الله عليه وآله وسلم لا تعتن حتى ترضي عليا و در مجمع
 تربیت و شکوة بر وایت ام عقیله مسطور است که رسول امیر المؤمنین را
 بفراموشی استاد و در وقت روانه کردن از غایت متوق و بجزئی
 او داشت هر دو وقت دعا افزشته گفت یا بعد ایاها امیر المؤمنین
 باز نیم **منقبت** قال صلى الله عليه وآله وسلم علي في الجنة و در صبح ترمذی
 و ابن ماجه بر وایت عبد الرحمن ابن عوف مسطور است که رسول گفت علی
 که صام الله وجهه در بهشت **منقبت** قال صلى الله عليه وآله وسلم لعلي ملك
 و بی و لحک طم و ملک تملی نفسک نفسی روحک روحی و در مستدرک حاکم
 مسطور است که بر وایت حدیث است بود که رضی سید الکبری
 امیر المؤمنین را در روی پسران خود در او در جناح تن مصطفی با هم

گشت اما سببی و ولی مینمود در آن حالت حدیث مذکور میفرمود
 و میراث السعداء و بیع از کتبه دیگر چنین نظر در آمد که زینب را مائین
 پیش سید الثقلین حاضر نمودند اعرابی بر سید یا رسول الله ایشان
 ولد گشتند فرمود پس آن من گفت پس آن علی کجا اند فرمود هم
 ایشانند پس امیر را در کما فرمودند حدیث مذکور فرمود **فقلت** قال
 صل علی علیه و آله و سلم لا تجعوا این اسمی و گنیتی انا ابوالقاسم الله
 یعطی و انا قسم ثم رخص ذالک بعلی و بنیه در غنیه بعلی از ابوبکر
 مر و برت که گفت رسول جمع مکنید میان من و گنیت من یعنی چون کسی
 از فرزندان خود را نام محمد نهید گنیتش ابوالقاسم کرد و اندو اگر ابوالقاسم
 گنیت کند یا مش محمد کرد و اند که جمع این اسم و گنیت از مخصوص است
 ذرات است که خدا تعالی عطا مکنید من قسمت مکنید و خدا فرمود است
 من محمد پس بر خلافتی بود که اسم محمد گنیت ابوالقاسم گنیتند
 بعد از آن امیر المؤمنین بن علی و فرزندان او را رخصت داد که امیر
 فرزندان خود را نام محمد کرد و گنیت ابوالقاسم کرد و خیزد در سید
 حاکم از محمد حنیفه رضوان الله علیه چنین آورده اند که روزی میان
 و امیر المؤمنین مفارعت شد **فقلت** تو فرزند خود را نام محمد کردی
 و گنیتش ابوالقاسم و حال آنکه رسول جمیع این نام و گنیت بر تو است

۱۰۹

حرام کرد و انده امیر سبکی از رضا فرمود فلان و فلان را حاضر کن محمدی
 اصحاب آمده گویا بی دروند که اکثر و بر امیر فرزندان او رخصت داده
 و بر سایر امت حرام ساخته **فقلت** قال النبی صلی الله علیه و آله و سلم
 ان الله خلق خلقه علی بابی من ما قوت حمراء علی صفحی الکریم
 فافاد قوت الخلق علی باب الجنة طلعت و قاتت با علی با علی و در آن
 خطبه مظهر است که رسول فرمود بر سینه که حق سبحانه و تعالی در آن
 حلقه از با قوت سحر آورده بر صفحی طلا تعبیه کرده هر گاه بر در
 آن حلقه را زنده آواری بر آید و گوید یا علی **فقلت** قال النبی صلی
 علیه و آله و سلم لا خلق الله آدم و لیس فی من روحه عطش من فقال محمد
 فاجری الله محمد بنی عبدی بعزتی و جلالی و لا عبدان ارید انما
 یجدر انما حلقه که قال الهی یکنان منی قال نعم یا آدم از روح است
 و انظر فرغ رفاهه ذالک من علی العرش لا اله الا الله محمد بنی الرکبة
 و علی مقیم بهم در کما بنی که بر عبد الله بن مسعود رضی الله عنه فرمود
 که رسول گفت چون حق سبحانه آدم را آفرید از روح خود در و در سینه
 آدم عطف کرد و گفت الحمد لله لیس کفرت خدای عزوجل حمد را عبدی
 یعنی سبایش کرد و مرانده من بعزتی و جلالی من اگر مقصود از آنست
 و وینده بودی که ارادت من خزانست که ایثار را با تو هم را سینه ترا

بنی فریدی آدم گفت ای آن مرد برونده از نسل من خا بنده بودم و فرمود علی
 فرمان شد که ای آدم سر بر دار و نگاه کن آدم سر بر داشته نظر کرد و برخواست
 محمد نوشته بود لا اله الا الله محمد بنی الرحمة و علی مقیم الحج قال النبی صلی
 علیه و آله وسلم حالیکه عن الدفائی من عرفت حق علی ذکی او طاعت او که
 حق لغوی و خا بر لبست بغیر از آنکه از حال انرا در من عصابه و ان اطاعتی و ان
 اجتهت من اطاعه و ان عصای هم در کتاب مذکور مسطور است که گفت
 نبی حق سبحان من فرمود کسی که حق مرضی علی علیه السلام شن ترسید از
 شد و کسی که کار کرد حق او را ملعون و زیانکار شد سوگند خودم
 بعزت خود اینکه داخل کنم در روز کسی را که عصیان کند او را اگر چه اطاعت
 کند مرا و داخل کنم در جنت که آنکه فرمان بردار او را اگر چه عصیان کند مرا
 قال النبی صلی الله علیه و آله وسلم جابنی جبرئیل من عند الله عزوجل
 بورقة اس خضره مکتوب فیها بیاض ابی اوفرت محبت علی علیه السلام
 علی خلقی صلعمهم ذلک عنی بهم در کتاب مسطور فرمود من الاخبار روایت
 جابر انصاری رضی الله عنه مسطور است که رسول گفت که مرا جبرئیل
 از نزد خدا میآورد با برکتی سینه از اس و در وی نوشته بود سلفی
 بدرستی که من فرض کردم در سینه علی ابن ابیطالب را بر خلقی خود در سینه
 این حدیث را با ایشان از من قال النبی صلی الله علیه و آله وسلم با علی کلاً

ازین

ان نکتة شیخه السیبری و غیره که در صحیح ترمذی و صحیح بخاری و صحیح
 و غیرت است از ابو سعید خدری رضی الله عنه در سنده از انکه عوف
 محرو از سر در برست که رسول گفت ای علی هیچ یکی را حلال و حرام نیست
 اینکه درین سبج جنب کند و مکره او ترا قال النبی صلی الله علیه و آله وسلم
 لعن الله من سب جنبا کما یسبکم فی یوم القیامة را ضیعی مرضیین و باقی عدو که
 غضب با ما در صواعق محرقه از ابن عباس مروی است که چون ما را نشانی
 ان الذین امنوا و عملوا الصالحات اولیک هم خیر الیوم رسول
 مرضی علی را تو و سید تو می آید در روز قیامت بجای که رضی الله عنه
 و خدا از شما می آید و شما تو در جای که خشمناک است قال النبی صلی
 علیه و آله وسلم علی خیر الیوم یعنی من انی تقدیر در صحیفه و حدیث
 و مودات که حدیث من الیمان رضی الله عنه مروی است که گفت رسول در صحیفه
 علیه السلام بهتر است مرا است بعد از من کسی که با کند بس و حق کافر
 قال النبی صلی الله علیه و آله وسلم علی باب حظ من دخل فیه کان و قیامه
 و من خرج منه کان کافرا و در افراد و در سینه و در طبقه و صواعق محرقه
 و مودات از ابن عباس رضی الله عنهما مروی است که رسول گفت علی در
 توبه و استغفار است هر که در این در آن مؤمن کرد و در هر که برین
 شود از ان در کافر کرد و **قطعه** ذات سلطان اولیا با بخت

که و ایمان بطور اوضه نظر بر که داخل در بود مؤمن و آنکه خارج
 بود کافر **قال النبي صلى الله عليه وآله وسلم علمي مني بمنزلة الزمان**
 در نماز خطیب از برای من غایب و در حج و ایلی و قزو و کس الاحزاب
 و صواعق محرقه از این عباس رضی الله عنهما هر وقت که رسول گفت
 علی علیه السلام از من بجای سرست از بدن **نظم** گفت سر در باطنی
 نسبت نسبت مرتضی علی با من نسبت هر یک با بدن سر را بنشین
 نسبت سرست بدین **قال النبي صلى الله عليه وآله وسلم انما علی من**
 شجرة واحدة والناس من تحتها رشت در او سر طایفه است
 و صواعق محرقه از جابر بن عبد الله انصاری و در مودات از این عیسی
 مرویات که رسول گفت من و علی از یک رختیم و آدمیان در یک کاز
 درختان بر آنکه **ترجمه** شجر معرفت رسول خدای گفت در شان فانی
 کفره خلقت ناس هر یک از شجر است **من او هر دو از یک شجره**
قال النبي صلى الله عليه وآله وسلم ان الله تعالى جعل ذریة کل نبی من
 صلبه و جعل ذریة فی صلب علی ابن ابي طالب در او سر طایفه است
 محرقه و قزو و کس الاحزاب و مودات از جابر و در نماز خطیب از این عباس رضی
 که رسول گفت من و علی از یک رختیم و آدمیان در یک کاز
 و کردانید ذریة هر دو صلب علی ابن ابي طالب **ترجمه** هر نبی را سبزه داور

داده

داده از شد آن **ترجمه** نبی را سبزه داور خلق کرده خدا از صلب علی
قال النبي صلى الله عليه وآله وسلم لو لم یخلق الله علیا لکان العالم
 کفو از قزو و کس الاحزاب و مودات از امام مسلم رضی الله عنهما هر وقت
 که رسول گفت اگر نبی از غیر خدا تعالی علی را بر آید نبی بود فاطمه را سر
نظم مهر انبیا و بهتر خلق گفت در شان سفا هین بر
 که علی که نیست ای مخلوق **خودندیت فاطمه**
قال النبي صلى الله عليه وآله وسلم رایت علیه السلام را بی چشمه علی را
 العرش انما عسرت جنة عدن محمد یوسفی من علی ایدیه علی در صلبه الا
 بروایت ابو جابر از مسلم است که رسول گفت چون شب معراج بر آنجا
 برودم دیدم بر ساق عرق نوشته من که خدا او را برشته عن را با نواغ در
 کشته ام محمد بر کفیده من از آفرینش من او را بعدی نماید داده ام همان
صلى الله عليه وآله وسلم لكل نبی وصی و وارث و ان علیا وصی و وارث
 و قزو و کس الاحزاب و مودات از زبیر بن عبد الله عن هر وقت که رسول
 هر سبزه را وصی و وارث است و بدینست که علی وصی و وارث من است
 وصی و وارث رسول خدای **مرتضی را شمره که گفت** من
 هر نبی را وصی و وارث بود **وصی و وارث منست علی**
قال النبي صلى الله عليه وآله وسلم عنوان صحیفة المؤمن حسب علی بن ابي طالب

در مناقب خطیب و مودت و موافق محرقه از انس بن مالک مروی است
 که گفت رسول سرزاده صحیحہ اعمال مؤمن دوست علی ابن ابیطالب است
 بر ما نامش کثرت کلمه در روز قیامت بر ما سرور غالب است بر غیر ما و نامش کثرت
 دوست علی ابوطالب قال النبی صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم رحمہ اللہ علیا
 اللہم ادر الخ مع حریف دار و صحیحہ بر وایت امیر المؤمنین مسطور
 که رسول فرمود رحمت کند خدا علی را خداوند حق را با علی را در گردان
 چنانکه برود قال النبی صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم من ذل الجنة من شق ان
 علی و عمار و سلمان در صحیحہ تزیین و شایسته که در کتب و صورت
 محرقه بر وایت انس بن مالک مسطور است که رسول صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم
 فرمود بدینست که بدست مشتاق است ملبغ در دست شخص علی بن ابیطالب
 و عمار بن یاسر و سلمان فارس قال النبی صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم
 یا علی ان فیک مثل لامن عیب بغضت الیہم و صحیحہ بہتوا اللہ و حبیبہ
 الضاری حتی انزلوہ بالمنزلۃ الی لہیت لم یقال علی بہا کہ فی
 اثمان محب مسطور بغضت الی لہیت و بغضت کلمہ شافی علی ان
 بہ ہستی در سند احمد بن حنبل و برابر علی دست در کتب حکم و مستند
 و موافق محرقه بر وایت امیر المؤمنین مسطور است کہ رسول گفت علی
 در تو مثلی است از عیب کہ بود اورادش من گرفتند حتی کہ مادرش با

امین

ہستان گردند و ترس او دست گرفتند و از شرط حج منترقی اثبات کردند
 کہ آن منزلت مر اورا بنو و یعیب ابن اللہ گفتند بس امیر کفایت و طاق
 در من مہلاک شود ندیکہ آنکہ از شرط حج مرا منترقی اثبات کند کہ در من
 آن منزلت نبود و آن مرتبہ الوہیت و نبوت است و امیر کفایت
 من و برابران دارد کہ در حق من بدگوید قال النبی صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم
 لیلع ان اللہ خلق الانبیاء من اشجار کربشہ او خلقت انا و انت من کرب
 و احدہ فافق باصلہما و انت فرعہما و انت الحسن بن علی من اعضا ہما فی الخ
 بعض منہما ادخلہ اللہ تعالی الجنة در سند احمد بن حنبل و مودت
 و حلیۃ الاولیاء و ابی جابر بن عبد اللہ انصاری مسطور است کہ روز
 رسول اللہ در عرفات با رضی علی گفت بدینست کہ حق تعالی او بد
 بفرمان را از درختان برانگندہ و من تو را از یک درخت برگزیدہ شدہ ایم
 و من اصل آن در ختم تو فرغ و حسن بن شامہ پس برگشت تا
 از تنہای این درخت تعلق کرد خدا تعالی اورا در بہشت فرود
 روی عن ام سلمہ رضی اللہ عنہما قال النبی صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم من
 احب علیا فقد احب اللہ و من ابغض علیا فقد ابغض اللہ و من ابغض
 فقد ابغض اللہ در سنن ترمذی از سلمان و در موافق محرقه از
 ام سلمہ رضی اللہ عنہما مرویست کہ رسول فرمود کہ در دست دارد

فصل فی زین
احسنی

علی را پس تحقیق در دست داشته است مراد کسی که در دست دارد مراد تحقیق
 در دست داشته خدا ترا و که در سخن دارد و علی را تحقیق دشمن داشت مراد
 و کسی که دشمن داشت مراد تحقیق خدا ترا دشمن داشته ترجمه
 مرهم سینه اول افکاران . انکار از کس نکوشتم و
 گفت میرا کسی که ندارد . مرفضی را و حج مرا از راه
 قال النبی صلی الله علیه و آله وسلم یا علی انتم قسطنطین و انتم اهل بیت الله و انتم اهل
 در سخن دار قطنین و صواعق خرقه سطره که گفت رسول الله
 ای علی تو قسمت کنست ده روز و هشت روز از امام علی رضا علیه
 علیه منقوله است که در روز قیامت روزی تو بدی علی این از لغت و آن
 از من قال النبی صلی الله علیه و آله وسلم لا تجوز احد لصلواتی الا
 من کتب علی احوار و در سخن دار قطنین و صواعق خرقه و فصل الخطاب
 از ابوبکر صدیق رضی الله عنه در ویت که رسول گفت نخواهد گذشت
 از صراط احدی مگر کسی که بنویسد علی برای او جواز از صراطی
 عن ابن عباس رضی الله عنهما قال النبی صلی الله علیه و آله وسلم
 ان الله افترض طاعتی و طاعت اهل بیت علی الناس خاصة و علی
 اهل کافته قبل ما یرسل الله فی الناس و ما اتفقوا قال النبی صلی الله
 و اتفق ما خلق الله فی من ذی روح در فرودس الاخبار از ابن عباس

اولین

مرویست که گفت رسول بدرستی که خدا تعالی فرض کرد انبیا
 فرمان بطاری مراد اول بیت مراد آدمیان علی الخواص و بر همه فریاد
 علی العموم گفتند ای رسول خدا کدام اند آدمیان و کسند خلفان
 فرمود آدمیان اهل کلمه اند و خلفان آنچه خدا آفریده از نسی روح بر
 عن ابن عباس رضی الله عنهما قال النبی صلی الله علیه و آله وسلم علی
 حسنة لا ضرر معهما سیه و بغضه سیه لا تنفع معهما حسنة و فرودس
 الاخبار از ابن عباس رضی الله عنهما مرویست که رسول گفت وصیت
 علی علیه السلام بنویس که هرگز نمیرساند بآن بنویس هیچ بدی دشمنی
 علی که گناه نیست که فایده نمیدهد بآن گناه هیچ بنویس روی هیچ ابی
 الغفاری قال النبی صلی الله علیه و آله وسلم سلکون من لوی فی فتنه
 فانوا کمان و ملک فالزموا علی ابن ابیطالب فانما خارقا من الخیاط
 و هم در فرودس الاخبار از ابی ابی غفاری مرویست که گفت رسول
 زود باشد که مشو پس از من فتنه و آشوب پس هر گاه واقع شود
 آن فتنه لازم که بد علی ابن ابیطالب یعنی کذا یرید متابعتی وی روایت
 او را بدرستی که او جدا کننده است میان حق و باطل ترجمه
 قائل لابن ابی عبدی گفت . بود من فتنه شود و عاصیل
 یعنی مکر و تدکان ساعت . او جدا میکند حق از باطل

روى عن ابي ذر الغفاري رضي الله عنه قال النبي صلى الله عليه وآله وسلم
 علي باب علي ومبين لاتبني ما ارسلت مني بعدي حبه ليمان ونظيره
 نفاقي والنظر اليه رافقه ومودته عبادة در حلية الاوليا الزبور في
 رضي الله عنه مرويت رسول كفت علي عليم منته وبيان كنه
 مرست مرا حيزه فرستاده شده ام بان چنين يعني رساننده احكام
 الياست بعد از من دوستي او ايمان و دوستي او نفاقي و نظير سوي
 او هم با من است و دوستي او عبادت من و دوستي او هم دوستي من است
 و صواعق محرقه از ابو سعيد خدری رضي الله عنه مرويت كه روزي
 با جمعي از صحابه در خدمت رسول ميفتم كه دو وال بنو ابي اسلمه
 شده ام المؤمنين انرا فر گرفته اصلاح ميكر و بس كفت صحابه الله
 و ادر كس يا ايها الناس ان منكم من تعال علي يا ويل القرآن عجايب
 علي شريفه و قلنا من هو يا رسول الله فقال ذلك خاف النحل حرقه
 فبشره بما قال رسول الله علم بلقيث به و جاد كانه سمع لوجه
 بدرستي كه از شما كسي است كه تا قبل قران محمد صانع كند همچنانكه
 تنزيل قران كفتيم يا رسول الله كبرت انفس فرمود انكه نعل فرود
 ميگردانوسعيد كويد من شش اسير رفته بشارت و ادم اصلاح
 ملتفت نشد چنانكه كوي شنیده بود ان رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم

ص

صعد المنبر محمد الله و اني عليه وقال بعد ما قال ابن علي ابن ابي طالب
 قري اليه علي فقال انا يا رسول الله فقال اذن مني فدي منه و ضم اليه
 و قبل ما بين عينيه و اينا دموع عينيه يسول الله تجري علي صدره
 يا علي صوتها يا معشر المسلمين هذا علي ابن ابي طالب هذا شقيقها
 و الاضمار هذا ابي طالب و مني و مني و مني و مني هذا ابو طالب
 الر و الحسين سيد شباب اهل الجنة هذا فخر الكارب عيني هذا
 اسد الله في ارضه و سيفه علي اعدايد علي مفضله لعل الله و لعل الله
 و الله من بري و اما من بري فحق احزاب تبر من الله و مني عليه منته
 فليبلغ اليك يد منكم الفان بر شرف النبي مستطو كرت يد رسته كه كرت
 بر منبر رفته بعد از حمد و ثنا خدا تعالي سخي چند فرمود و كفت كه است
 علي ابن ابي طالب امير المؤمنين تجمل تمام آمده كفت انكم يا رسول الله
 اكثر و فرمود يا علي نزد من اي امير نزد يك شد و سینه بر سينه اي
 نهاده همان بر شانه نشو و سه داو و اشك از هر دو چشمش رول شده
 بر سينه فرود آمد بعد از ان با و از بلز فرمود اي گروه مسلمانان اين
 ابن ابي طالب است اين پيوا و مقتداي مهاجر و انصار است و انرا در
 اين پسر عم و داماد من است و اين خون و كوترت و جوي من است و اين
 هر دو سبط من است كه سيدان و جوانان اهل بيتند و اين اكس

رسول در كفا كفت م

که عهده را از من بردارد این شایسته و تمیز خدمت بر دشمنان خدا
 لعنت خدا و لعن همه لعنت کندگان بر آنکه با کسی که این را دشمن دارد
 در صلح جاهلی از دشمنان این بزرگ است من نیز و هر که خواهد از خدا اطاعت
 بپزند نمود باید که این سخن را حاضران به غایبان برسانند قال النبی
 صلی الله علیه و آله وسلم یوفی بصدقته حتی ان جاده تسلس الا لایوفی بکلام
 شیخ او قال مثل فیض خلیفه بن اعین فکم ولیسین در بار یکم و در بار دوم
 اموالکم قال عمر بنو العاصی اللاماره الا یومید و جعلت فی الصدق
 له رجاء ان یعول هو چه در حال فالتفت بعلی فاحده بیده تمویله
 هو یعد در سینه را بر مظهر این عبد الله اخذت مویله که گفت
 چون کرده تعقیف از جنگ خلیفان که بخت بود از ایشان بطایفه یوسفی
 با و طاس رفتند و جماعتی بخدمت رسول آمدند و سرور گفت باید
 که اسلام آورید و گویند بر آنکه از من و یا مثل من باشد بر گروه شما
 فرستیم تا کردن همه شما زده فرزندان شمار را سیر کردند و مال شما
 بغنیمت است مانند گفت عمر بن الخطاب که من هرگز از روی امانت
 نکردم مگر آنروز و سینه را پیش می رودم با میداند که شما بیدیدید
 این است آنچه درین آنگاه بخت بر ما میرا المؤمنین علی علیه السلام
 ملتفت شده فرمود و هو هذا یعنی امیرت انکه از من و مثل من قال العاصی

بذاعتی تو حکم سلما و اسلاما در مناقب ابی مرویه از ابو ذر غفاری مروی
 که ما در خدمت آن سرور رفیق لغتیم در دستین اسی نزد تو که اگر کار
 افتد با او در وقت کنیم و اگر جادو شود نماید از او فداقت کنز نیم فرود
 این علی علیه السلام است که مقدم شهادت در اطاعت و اسلام حال النبی
 صلی الله علیه و آله وسلم علی عیوب السبیه و المال عبیر الشافقین
 در صواعق حرقه از امیر المؤمنین کرم الله وجهه و بیست که رسول
 علیه بادشاه مسلمانان است مال بادشاه منافقان **ترجمه**
 گفتن ما این عزم خویش است ***** انکه مطلوب طالبان باشد
 که تو عیوب اهل ایمانی ***** مال عیوب طالبان باشد
 قال النبی صلی الله علیه و آله وسلم یا فاطمه ان کرامته اللدایا که در جنگ
 من زده هم سلما و اکثر هم علما و افاضت هم حلما ان الله اطعم الی اهل الارض
 اطلاعا فاختار لی منهم و بعد کفایتی الی ان از زوجه ابی بکر اتحاد و
 در وسیله التصدقین از ابن عباس و در مناقب خطیب سلمان فارسی
 مرویست که وقتی رسول را عارضه در دست فدا و سید النساء علیهم السلام
 و التنا بر سبیل عبادت آمده بگرفت آن سرور فرمود ای فاطمه درستی
 که گرامتی که از خدای ترست من تزویج کردم ترا بکسی که او را قدر تمام
 از روی اسلام و اکثر ایشان بعلم و افضل ایشان بکلم و بدرستی که الله

اطلاع کرد بسوی اهل زمین و فطری پس مرا از ایشان برزید
 ترا بختی من و حجتی که در نماز با تو ترویج کنم و او را وصی خود کرد انم قال
 صلی الله علیه و آله و سلم ان اخی و وزیر من و خیر من از تو که بعدی
 یقین دینی و خیر من و خلفت بعدی علی ابن ابیطالب درضا و قرآن مردود
 و هدایت سعادت از سلمان فارسی و ائمه مکتب رضی الله عنهم است
 که رسول گفت بدست من که برادر و وزیر من و بهترین کسی که گذشتند
 بود خود که او را سفید دین مرا به بهترین کسی که خلیفه کرده ام خود
 علی ابن ابیطالب قال النبی صلی الله علیه و آله و سلم یا ایها الناس
 انی ترکتم فیکم ما ان اخذتم به من قبلنا کتاب الله و معتق اهل بی
 در صحیح ترویج و مشکات از جابر انصاری و در صحیح و هدایت سعادت
 از حسان بن ثابت مردی که در روز عرفه رسول بر من بر آمده بود از
 توحید مدحی گفت ای مردمان من که پشته ام در شما چیزی را که اگر کرد
 با و هر که بضلالت یفتد و آن کتاب بعد و عشرت من اهل بیت شدند
 قال النبی صلی الله علیه و آله و سلم الا یا ایها الناس انما انا بشر مثلکم
 یوشکی یا نبی رسول ربی فاجر و ان ناک حکم القلمین اولهما کتاب
 فیہ الهدی و النور فخذوا بکتاب الله و اهل بیته اذکرکم الله فی اهل بیته
 من اربعهما کان علی الهدی و من ترکهما کان علی الضلاله و یحییهم

و صحیح

و صحیح و مشکات و مشا رقا الاوار و جوار سعادت بر دست
 ابن ارقم مسطور است که در موضع غیر محکم که ما بین مکه و مدینه است
 خطبه خوانده گفت و انما و اکاه باشد ای مردمان جز این نیست که
 مثل شما قرست که باید مرا فرستاده خداست علی یعنی ملک است
 و من اجابت کنم او را با نفع و ارجح از دنیا وصال آنکه من گذشتند
 میان شما و ما عظیم اول قرآن است در هدایت و نور است
 عمل کنید مکتب الله دوم اهل بیت من و بیان کنم شما را از خدا و با
 اهل بیت خود کسی که تابع شد این هر دور اهل و اولاد الله است
 آنکس را بر میدی و کسی که ترک این هر دور است او برکته ای قال
 صلی الله علیه و آله و سلم ان الله له الحمد عرض حب علی و فاطمه و ذریه
 علی البریه فمن با در منهم بالاجابة جعل منهم الرسول و من با حاب
 فوذا الکس جعل الشیعة فان الله جمعهم فی الجنة در خلاصه المین
 منظور است که گفت رسول تحقیق خداست علی که جمع محبت خاص او را
 عرض کرد و دست علی و فاطمه و ذریه ایشان را بر حق پس کسی
 که سبقت نمود ازین خلائق بقبول محبت گردانید از ایشان
 پیغمبران و کسی که بعد ایشان اجابت نمود ازین خلائق گردانید
 شیعه که عبارت از اولیا است بدست که خدا تعالی جمع نمود

کردایش نزد برشت قال النبي صلى الله عليه وآله وسلم من اراد ان
 يحبه ويموت موثي ويدخل الجنة التي وعدني ربي فليقل علي السلام
 ابن ابي طالب ومن ربه الطاهر من اية الهدي ومصباح الدجوان فليقل
 من خير جوك من باب الهدى الي باب الصلوات هم در كتابه ربيع نور نور
 كه گفت رسول كسي كه دوست دارد و اينكه زندگاني كند مانند
 زندگاني من و بغير و بجز موت من و در ايد در برشت كه وعده كند
 برورد كار من مر ايس كه كه دوست دارد علي ابن ابي طالب و اولاد
 تا كه ابر كه ايم هدي و چراغ تاريكي كند بعد از و بديستي كه گفت
 هرگز نياز نديست ما را از راه رسيست بگر ايم قال النبي صلى الله عليه وآله وسلم
 اول من اتم علي ابن ابي طالب اخا من اهل السما و اسرا قبل محمد صلي
 ثم جبرئيل و اول من احبهم منهم حملة العرش ثم رضوان خازن
 اجنته ثم ملك الموت و ان ملك الموت يترجم علي اصحاب علي
 ابن ابي طالب كما يترجم علي الانبياء و هم در كتابه ربيع نور نور
 كه گفت كسي كه گرفت علي ابن ابي طالب بختيلا سلام را به كار
 از اهل آسمان اسرا قبلست بعد از ان ميگاييل بترجم رسل و اولاد
 كه دوست داشت علي عليه السلام را از اهل آسمان حاملان عرضند
 بعد از ان رضوان خازن بهشت الكاه غراييل و بر رسيست كه

ملك

ملك الموت ترجم ميكند بر محمد بن علي عليه السلام چنانچه ترجم ميكند بر انبيا
 قال النبي صلى الله عليه وآله وسلم فضل علي ابن ابي طالب علي جميع
 بسبعين مرتبة هم در كتابه ربيع نور نور كه گفت رسول فضل و اولاد
 علي در نفي را بر جميع صحابه بهضا و درجه قال النبي صلى الله عليه وآله وسلم
 عايد ربي ان لا يقبل ايمان عبد الا بحبته اهل بيتي هم در كتابه ربيع نور
 مسطور است كه گفت رسول عهد كرده با من برورد كار من ان را كه
 نيت ايمان بهج نده مگر بحب اهل بيت من قال النبي صلى الله عليه وآله وسلم
 والذي نفسي بيده لا تزول قدمي يوم القيامة حتى ياب الله
 عن حسننا و اهل البيت فقال عمر و ما آية حبه من بودم فوضه يده علي
 راس علي ابن ابي طالب فقال جبري من عوي حبه بهر ايم در كتابه ربيع نور
 مسطور است كه گفت رسول سوگند با بنده نفس من بهر دوست است
 نغمه ز قدم بنده روز قيامت تا آنكه سوال كند حق سبحانه از محبت اهل
 ما گفت عمر رضي الله عنه حبه محبت شما بود شما يا رسول الله
 نهاد رسول دست خود را بر فرق علي عليه السلام ابن ابي طالب كه
 محبت من بود از من محبت اين است قال النبي صلى الله عليه وآله وسلم
 يا علي ان الله قد غفر لك و لذريتك و اولادك و لك ما كرت شيئا منك
 و لم يشر شيئا فاستبره و انك لا تنزع الباطن در جمع ديبي و هو موثق

خروج مسطور است که رسول فرمود ای علی بر سرستی که خدا تعالی بخوبی
 مقرر و فرزند آن ترا و اهل بیت ترا و دوستان ترا و دوستان دشمنان ترا
 پس بشارت ده و بدیاری که تو نیست تیره باطن قال النبیر اللہ صلی اللہ علیہ
 الی تارکتکم و التقلید احدیما اعظم من الآخر کتاب اللہ صلی اللہ علیہ
 علیہ و آله و سلم الی الارض و عتره اهل سنتی و اولی الامر من بعدی بر علی الحوین
 فانظر و کیف یخلفونی فیہما و نفسی یقلبی و مشکوٰۃ و صحیح ابی حمزہ
 و لصاب الاخبار و در بیان روایت بدایین ارقم مسطور است که چون
 در حجه الوداع بمنزل غدیر خم رسید گفت بدیاری که من گذرتم در شما
 دو چیز که یکی از ایشان بزرگتر است از دیگری یکی که تارکت علی کردی
 کشیده از آسمان شده بسوی زمین و دیگری سرون من اهل سنت
 و میر که جدا شود این هر دو از هم تا آنکه فرود آیند بر حوض کوثر پس نظر
 کنید چگونه مخالفت خواهد کرد در ادرین هر دو قال النبیر صلی اللہ علیہ
 الالان مثل اهل سنتی فیکم کمثل سفینه نوح من ركبها نجا و من خلف
 عنہما هلك و مرشدان محمد بن حبیب و مشکوٰۃ و مشرف القنوة و در بیان
 از لای ذرغاری رضی اللہ عنہ در میت که او در کعبه اگر فیه میگفت
 شنیدم از رسول که میفرمود مثل اهل بیت من در شما مثل سفینه نوح
 هر که سوار شد بر آن کشتی خلاصی یافت و هر که خلف کرد هلاک شد

قال

قال النبیر صلی اللہ علیہ و آله و سلم کفایتی اساس و اساس الدین قرآن است
 در تفسیر و در بیان السعد مسطور است که گفت رسول هر خبر را بنیاد
 و بنیاد دین بود و سینه اهل بیت من است قال النبیر صلی اللہ علیہ و آله و سلم
 علی و فاطمه و الحسن و الحسین انما حرب من حاربهم علی ما هم علیهم
 در صحیح ترمذی و صحیح مشکوٰۃ از زید بن ارقم مروی است که
 که رسول فرمود علی رضی بوسیده النساء در او حین من را که چون
 کشیده ام با کسی که جنگ کند با ایشان و صلح کند با کسی که صلح کند
 با ایشان و در صحیح ابی حمزہ مسطور است که چون ابراهیم را از اهل بیت
 دید بدیاری که اهل بیت و لایطرح که طایفه انا زادت رسول
 فرمود رسول فرمود انا حرب من حاربهم علی ما هم علیهم قال النبیر
 صلی اللہ علیہ و آله و سلم احوال الدعا ارقم من لیس و احوالی بواللہ
 و احوال اهل سنتی بحی در شرح مشکوٰۃ و لصاب الاخبار و فصل الخطاب
 و معانی الاخبار و در بیان السعد و خلاصه المناقب مسطور است که گفت
 رسول در سینه داری ای مؤمنان خدا را اجرت کند برورش داده است
 شمار از نعمت و دور در اید مرا محبت خدا و دورت داری اهل بیت
 بدیاری من قال النبیر صلی اللہ علیہ و آله و سلم یا فاطمه اما رضی اللہ
 الی علی اهل الارض فاحضار اباک و زوجک در روز و در اخبار سطور است

که گفت رسول را یا راضی نیست که خدا تعالی نظر کرد بر این
 و کردید بر او شوهر ترا قال النبي صلى الله عليه وآله وسلم يا علي انت
 وشقيقك تزويج علي المحض رواه مرقين مصبته وجهه وان
 اعداؤكم يرون علي المحض ظم العيون در ديلم وصواعق حرقه مطر
 که رسول گفت ای علی تو و عثمان تو و از پیشوایان بر جوش سید را سیر
 کرده شده در آن حالت که سفیدت روئی سما و بدستت که گویا
 شما وارد پیشوایان جوش شده با تیغ و جوی قال النبي صلى الله عليه
 وآله وسلم يا علي ما ترضي انك تصي في الجنة والحسن والحسين
 خلف طهوزنا و از راجع حلف در با نانا و شما عناق الی انا و شما
 در بنا قب این بر رویه و صواعق حرقه مطر است که رسول گفت
 ای علی یا راضی نیستی تو باینکه باشی با من در بهشت و با حسن
 و فرزندان ما در بهشت تا از نواح ما پس فرزندان ما و شیعیان
 و بر و بر است ما قال النبي صلى الله عليه وآله وسلم معرفة آل محمد
 مني أنت و رسول محمد جواز علی الصراط المستقیم و ولایة آل محمد
 امان من العذاب در معانی الاخبار و فصل الخطاب مطر است که
 گفت رسول معرفة آل محمد بر خاست از آتش دوزخ و دوستی
 آل محمد بر کند شدن از صراط مستقیم آل محمد امان از جحیم عذاب

قال

قال النبي صلى الله عليه وآله وسلم لو علم الناس متى سي علي اهل البيت
 ما انكروا افضله سمي بذلك و آدم بين الروح والجسد قال الله سبحانه
 قالوا لبي فقال الله انما ربكم و محمد بن عبد الله و علي اميركم در فردوس الخباير
 بروایت حدیث بن النعمان مطر است که گفت رسول که زید استند
 او همان که کی نامده شده علی با اهل بیت استند انکار نکردندی حضرت
 او را خوانده شد با آن نام علی و حال آنکه آدم میان روح و جسد بود
 گفت الله تعالی بروح آدم و ذریه او ایاستتم برورد کار شما
 گفتند ای بس گفتتم برورد کار شما و محمد بنی و علی ولی شما
 روى عن جابر بن عبد الله الانصاري قال سمعت رسول الله
 صلى الله عليه وآله وسلم يوم الحديبية وهو اخذ بيد علي قال هذا امير
 البررة و قال الكفرة مضور من اضرة محمد و من خذله يدا بصوته
 در مستدرک حاکم و صواعق حرقه و مودات از جابر بن عبد الله اهان
 رضی الله عنه مرویست که شنیدم از رسول در حدیث در حال آنکه
 گرفته بود سید المرسلین دست اهل بیت را و گفت ای علی باش
 نیکو کار هست و کت شده کافران و نصرت کرده شد هر که یاری
 کرد علی را و فرود کند هشته شده هر که فرود کند بنت علی را درین کلام
 او را زود بلند کرده بود **مقت** قال النبي صلى الله عليه وآله وسلم لما

بی الی الله ما اذ من السماء الی سدره المنتهی و ففتحت علی ابی بیری و علی
 با محمد و علی و سید علی قال لقد بورت خلقی و العتق فایم را علی
 لکن قلت ربی علیا قال قد صدقت با محمد قال نهلا ان حضرت و نفسک
 حلیفه یودی علی حکما و علی یادی من کتابی ما لا یعلمون من
 حضرت فان حضرت سیری قال ان حضرت علیا فایم فایم لکنک و صدقا
 و هو حلیفه علی و حکمی و هو امیر المؤمنین و علیا لها احد قبله لکن لا
 بعد و با محمد علی را به ابی الهدی و امام من لعل علی و نور اولیای من
 الکلمه الی الزهراء المبتغین من اجنبی فقد اجبر و من العتق فقد
 فبشره و انک انما حلیفه علی ربی لکن ان شکره و در کجالمی و و حلیفه
 المناقب و منا و خطیر و ابی امیر المؤمنین کرم الله وجهه و حلیفه
 الاولیاء و ابی العزیز و رضی الله عنه مسطور است که رسول گفت چون
 شد معراج برود احدی تعالی تسبیحی آسمان تا سدره المنتهی
 استادم مرتب برود کار خود فرمود ای محمد گفت لبیک لبیک و سوره
 گفت بر تحقیق از خودم خلق خود را و بعت دادم مرا بشا نزلت
 از ایشان مطیع تر شد من ترا گفت ای برورد کار من علی فرمود ای
 رهت گفتی و گفت ایابی کبر بر برای خود و خلیفه که ادانند از تو احکام
 ترا و علیم که شد نهایی هر الزکات من آنچه میدانست که ختم تو اختیار

۲۰۰

بدرستی که بر کزیده تو بر کزیده من است فرمود اختیار کردم برای
 علی را پس تو فرما هم که اورا بر این نفس خود خلیفه و وصی و اولی علم
 و حکمتها من و امیر مؤمنان است بر حق نرسیده است آن امارت را
 هیچ یکی قبل از وی و بعد از وی ای محمد علی علم به ایت ما علم
 و نور اولیا من و اولی علم است که لازم کرده ام مقتیان را هر که اورا
 دوست دارد در تحقیق دوست درشت مرا و هر که اورا دشمن درشت من
 دشمن درشت مرا پس شربت ده ای محمد علی را بدین که در کتف
 خدا یا شربت در هم علی را **منقبت** قال النبی صلی الله علیه و آله و سلم
 قال الله تعالی فی لیلیه المعراج من من خلق با محمد فقلت علیا لقلت
 ای بسیار که فالتفت فاذا علی من لیری قائم هم در کجالمی و
 و صلاحه المناقب مسطور است که رسول گفت صلی الله علیه و آله و سلم
 در شب معراج فرمود من خدا تعالی که ای محمد که را دوست میداری
 از خلائق گفت علی را بگفت من کبریا زحمت خود دیدم علی است
منقبت قال النبی صلی الله علیه و آله و سلم ان الله خاطبني لیلیه
 المعراج بلفظ علی فقلت یا رب انی صلیت علیا قال انما
 انما شیع لکن کالتی و اما من اناس و اوصف بالمشبهات خلقک
 من نوری و خلق علیا من نورک فاطلعت علی سرار ملک العلم احد

تعالی

في تلك ايام الربيع من علي ابن ابي طالب في ليلة وليلة
 لطمته في تلك ايام في خطب دحر المنان وخصاصة المنايا
 كرسوا اوقت بدرسيه كرسوا في خطاب كرسوا مشايخ زمان
 من كفتهم يا رب تو خطب كرسوا بان اعلی فرود محمد موجودم
 كه قياس كرسوا شوم احكر اوسمان يا وصفا كرسوا شوم به شبيههات الزمان
 تر الزمان فرود علي الزمان نور و من مطلع بر ابرار دول يوبس باقته
 يوكسي ما و ستر از علي ابن ابي طالب كرسوا بان ابا قوسين اعظم تامل
 آرام كرسوا و ستر از علي ابن ابي طالب كرسوا بان ابا قوسين اعظم تامل
 صلي الله عليه واله وسلم من الزمان كرسوا بحسب المشرق علي و زوره
 در دست و ايقاق ابرار من ارقم مسطور ستر كرسوا رسول
 صلي الله عليه واله وسلم كرسوا بان ابرار من كرسوا بان ابرار
 دولت دار علي و فرزندان اورا **محدث** قال النبي صلي الله عليه واله وسلم
 خلق الله عز وجل من نور وجه علي بن ابي طالب سجد لاله طالب
 يستغفون له و الحمد الي يوم القياية هم در بجز الف و صفا في خطيب
 مسطور ستر كرسوا كرسوا صلي الله عليه واله وسلم اقره خداهما
 از نور روي علي ابن ابي طالب بصفا و غير از نور ستر كه اقره من هم
 از بر ابر علي و حضرت الفتن اوزر قيامت **محدث** قال النبي صلي الله عليه واله وسلم

اذا كان

اذا كان يوم القياية يصعد علي ابن ابي طالب علي القوس وهو علي
 في الجنة و فوقه عرش العالمين و من تحتية يتفرق انهار الجنة و ينشق
 في الجنان و هو جالس علي كرسي من نور يجري بين يديه النسيم اللطيف
 علي الصراط المستقيم الامم براهة بولاة و ذرية اهل بيته و هو ستر
 علي الجنة في غل حجب الجنة و بعضه النار هم و كرسوا المنايا و خصاصة
 المنايا مسطور ستر كرسوا رسول صلي الله عليه واله وسلم كرسوا بان
 قائم شوم بالار و علي بر فرودس وان كرسوا بان كرسوا بان كرسوا بان
 عرش بر در كرسوا بان و از دامن او جويها روان شده در بشت متفرقا
 كرسوا بان او بر كرسي نور ستر و از بشت او حشره با شير روان
 باشد و همچنان از حر اطراف حصر كرسوا بان كرسوا بان كرسوا بان
 از در بشت علي و اهل بيت او و مشرف بود بر جنات و دولت ان حور
 در بشت درار و در شمعان زار در دن **محدث** عن علي عليه السلام قال
 اني صلي الله عليه واله وسلم يا علي ان الله تعالى شرف علي الدنيا
 فاحسن ربي علي رجال العالمين ثم اطلع الثانية فاحسن ربي علي رجال
 العالمين ثم اطلع الثالثة فاحسن ربي علي ربي العالمين و زوره
 از امير المؤمنين علي عليه السلام و روي كرسوا بان كرسوا بان كرسوا بان
 بدرستي كه خداي تعالي و افض و و دیده و رشد بر دنيا بس بر كرسوا بان كرسوا بان

ثم اطلع الثالثة فاحسن ربي
 من ذلك علي رجال
 العالمين ثم

عالمیان بعد از آن مطلع شد و مرتبه دوم بزرگتر پس مطلع شد
 مرتبه سوم بزرگتر یا معصومین را از فرزندان تو برودان عالمیان
 پس مطلع شد مرتبه چهارم بزرگتر یا طایفه را بر زمان عالمیان **منقبت**
 روایتی از امیرالمؤمنین علیه السلام قال النبی صلی الله علیه و آله وسلم یأی
 ان خیر الیوم من یوم من انزل الله فیهم از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت
 که گفت رسول علیه السلام ای علی تو بهترین آدمیانی هر کسی که شک کند
 درین تحقیق کافر است **ترجمه** بهترین شب علی را دان کافران
 گفت بهترین شب بر کسی که روی از تو کرده در روزی که برکت از تو بود
منقبت روایتی از امیرالمؤمنین علیه السلام قال النبی صلی الله علیه و آله وسلم
 لا یخرج علی الامؤمن ولا یغضبه الا کافر یوم از امیرالمؤمنین علیه السلام
 روایت که رسول گفت علیه السلام دوست خندار علی را کفر مومن
 و دشمن خندار او کافر **منقبت** روایتی از امیرالمؤمنین علیه السلام قال النبی
 صلی الله علیه و آله وسلم یغضب علی کفر و غضب علی ما شتمت نقایبهم
 از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت که رسول گفت علیه السلام دشمن
 علی کفر است و غضب سائر نبی تا شتمت نقایب **منقبت** روایتی از امیرالمؤمنین
 علیه السلام قال النبی صلی الله علیه و آله وسلم ان الله تعالی جعل کل
 وصی انشیت وصی آدم و یوشع و صی موسی و تمعون و صی عیسی

روایت

و علی و صی یوسف و یوحنا و یوحنا فی الدنیا و الاخرة و اما الداعی و هم المفسی
 هم از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت که گفت رسول بدترین کسی که
 کرد آنست که از برای هر نبی وصی بسبب وصی آدم شیت بود و وصی یوشع
 یوشع و وصی یوسف یوشع و وصی موسی موسی و وصی تمعون و وصی عیسی
 و در دنیا و عقیبت و منم خواننده برده رحمت و اوست روایتی آن راه
منقبت ایضا روایتی از امیرالمؤمنین علیه السلام قال النبی صلی الله علیه و آله
 و سلم یا علی انت تبر و متی و انت خلقتی علی انتی **منقبت** هم از امیرالمؤمنین
 علیه السلام روایت که رسول گفت یا علی تو آدمیانی منم آدم را از
 کرد و تو خلقید و جانشین منی بر انت من قال النبی صلی الله علیه و آله وسلم
 لا اسری الی الی سما و خلق من الملائکة یا انت فی کل سما صحتی
 یعنی جبرئیل زحفه من الملائکة فقال یا محمد لو اجتمع امتک علی
 علی ما خلق الله هم از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت که گفت رسول
 چون بخواه برود در سوی آسمان طاقی است در دماغ او که در آن
 از او در هر آسمان تا آنکه ملاقات کرد در جبرئیل در مجلس خود با هم
 از ملائکه بگفت ای محمد اگر جمیع امت تو دوست علی را بسط
 آورده غیبش را نش دوزخ **منقبت** روایتی از امیرالمؤمنین علیه السلام قال النبی
 صلی الله علیه و سلم کف علی انت منتم یعنی هر که با او صحبت نماید

کفایم از امیرالمؤمنین علیه السلام
 روایتی از امیرالمؤمنین علیه السلام
 که گفت رسول بدترین کسی که
 کرد آنست که از برای هر نبی
 وصی بسبب وصی آدم شیت بود
 و وصی یوشع یوشع و وصی
 موسی موسی و وصی تمعون
 و وصی عیسی

گندابن کرده باشد **تقی** روي عن امير المؤمنين عليه السلام قال بن
 صلي الله عليه وآله وسلم يا علي لا يفضلكم الا الضار واللامحان
 اصلا يهوديا بهم از امير المؤمنين عليه السلام مرويت كه گفت رسول
 يا علي دشمن ندارد ترا الا الضار وكرسي كه باشد اصل او بود
 روي عن امير المؤمنين عليه السلام قال النبي صلي الله عليه وآله وسلم
 يا علي من اطاعني فقد اطاع الله ومن اطاعك فقد اطاعني ومن عصا
 فقد عصي الله ومن عصاك فقد عصاني بهم از امير المؤمنين عليه السلام
 مرويت كه گفت رسول الله صلي الله عليه وآله وسلم يا علي كسي
 كه فرمان بر داري من كه دين تحقيق فرمان بر داري خدا را كه در حق
 كه فرمان بر داري تو را كه تحقيق فرمان بر داري من كه در و آنكه تا فرماي
 من كه در تحقيق تا فرماي خدا را كه در و آنكه تا فرماي تو را كه تحقيق تا فرما
 من كه **تقی** روي عن امير المؤمنين عليه السلام قال النبي صلي
 يا علي الا يهمن ولدك من اطاعهم فقد اطاع الله ومن عصاهم
 فقد عصي الله وهم عروه الوثقى وهم الوسيه الي الله تعالى هم
 از امير عليه السلام مرويت كه گفت رسول اي امان از
 فرزندان تو اندم كس فرمان بر داري كه ايشان را تحقيق فرمان
 بر داري كه خدا را و هر كه تا فرماي كه ايشان را تحقيق تا فرماي كه

فداي

المؤمنين م

خدا را اوايشانند ريسان استوار در است ايشانند و سليل
 و واسطه بسوي حق سبحانه و تعالي **تقی** روي عن امير المؤمنين
 قال النبي صلي الله عليه وآله وسلم لو ان عبد من عبد الله مثل
 ما قام نوح في يومه وكان له مثل احد ذنبا فانفته في سب الله
 و مدعي عمر و حنفي سج الف عام علي قد رسيه من الصفا والمودة مثل
 مثل مظلوما ثم لم يوالك يا علي لم يشتم را بجز الجنة ولم يدجلها بهم از
 عليه السلام مرويت كه گفت رسول خدا اگر بنده بر شمش كه خدا
 آفندت كه نوح عليه السلام در قوم خود ايتاده بود و بنده مران خدا
 مانند كوه احد ز ليس اتر الفقه كه در راه خدا عز وجل و عمر آن بنده
 حسد ان در از شود كه بر آنچه كه در مدت به ارسال جاوه پس
 در ميان صفا و حوره بجز كشته شود و آن جمله دوستي تواند آشته
 باشد اي علي بشود بوي بهر ش و نيبايد دروي **تقی** روي
 عن امير المؤمنين عليه السلام قال النبي صلي الله عليه وآله وسلم
 لا تستحقوا الشهادة فان الرجل منهم لينفق في مثل غم سبعة و عمر
 بهم از امير المؤمنين كرم الله وجهه مرويت كه گفت رسول خدا
 سبر ان علي را بدرست كه مروي از ايشان در خواهست كه كنهان
 جمع كه مانند كوه فدان قبله رسيه و مضربا شند كويند كه ظاهر

رالعلین و جدت مکتوبات علی تو ایتم انی انا الله لا اله الا الله
 من علی ای یوزیره و نصرته یوزیره فلما حرطت الحیة الجنة و جدت مکتوبات
 علی باطله الا الله محمد صلی من خلقه ابدته یوزیره و نصرته یوزیره
 از امیر المؤمنین کرم الله وجهه مرویست که رسول گفت ای علی دیم
 من نام ترا همراه نام خود چهار جا پس کسی که فتنیم بدین آن بگو
 که چون رسیدم بر بیت المقدس در شب میخیزم خود بسوی آسمان تا چشم
 برسانم که در مرتبه مقدس است نوشته لاله الا الله محمد رسول الله و لاله
 یوزیره و نصرته یوزیره خدایم و یکره الله و محمد فرستاده و پیغمبر
 خدا و ندیم قوت و یاری و آدم محمد را یوزیر او پس خاتم جبرئیل را گفت
 و زبیر من گفت علی ابن ابرطال پس رسیدم سبزه المنستی و یافتم
 بر نو نوشته که خدای سزای برستش و نیت خدایم که یگانم
 و محمد کزیده من است از آفریدنای من قوت و یاری و آدم محمد را یوزیر
 گفتم جبرئیل را که کیست گفت علی ابن ابرطال و چون آواز گشت
 از سبزه المنستی رسیدم بسوی عرش پروردگار و با فتنه خفته تیر
 پایها عرش بدرستی که ختم خدای و نیت خدایم و محمد صلی
 من است از آفریدنای من قوت و یاری و آدم محمد را یوزیر او چون
 فرود آمدم بسوی مرتبه یافتم نوشته در درجه که نیت خدایم خدایم

دولت نیست از آفریدنای من قوت و یاری و آدم او را یوزیر او روی
 خطی الله عهدا قال النبی صلی الله علیه و آله وسلم من کنه و لیه علی و لیه
 کنه اطامه فیل امامه از سبزه النساء فاطمه الزهری علیها التحیه و النیاب
 مرویست که رسول گفت کسی را که من باشم وی پس علی بی ادب
 در هر گرامی باشم امام بس علی امام و شوای او است روی عن قاریت
 قال النبی صلی الله علیه و آله وسلم اعلم ان من بعدی علی ابن ابیطالب
 از سلمان فارسی رضی الله عنه مرویست که رسول گفت و انما تربت
 من علی ابن ابیطالب بر روی من ای بکر الله قال النبی صلی الله علیه و آله
 و آله و سلم و کف علی فی الحدیث سوا اولادی بکر الله
 که گفت رسول ای ابوبکر گفت من و کف علی یعنی دولت من و دولت علی
 در عدل برابر است ای پیشوای رسول این خدایا که در عدل بر سر راه
 گفت گفت من و کف خدیو در عدالت برابر آمده است روی عن عمر
 ابن الخطاب قال النبی صلی الله علیه و آله وسلم لو اجمع
 الناس علی جرح علی ابن ابیطالب لاطلق النار من عین الخطاب
 مرویست که رسول گفت اگر جمع میشدند آدمیان بر دوستی علی بر این
 نیت از آفریدنای من قوت و یاری و آدم محمد را یوزیر او چون
 صلی الله علیه و آله وسلم با علی است سیدی دنیا و الآخرة من هر که فقد

ارجح و حسن جبر الله و عدو كعدوي و عدو الله و اولي الله و افضل
 من جودي از عبد الله بن عباس رضی الله عنهما روایت كے رسول جبري
 ديده كفت اي علي تو سیدی در بزرگی در دنیا و آخرت هر که دوست دارد ترا
 بچنین دوست و دشمن ترا دوست تو دوست است و دوست من
 دوست خدا و دشمن تو دشمن من است و دشمن من دشمن خدا و اولی
 که دشمن دارد ترا بعد از من ایضا عنده قال النبي صلى الله عليه وآله وسلم
 من تضلوا اولئك هم الكفرة المذمومة فقد ضللتهم
 طرق الهدى و عندهم في الجنة قاله الله في دفعه الله علي ابن ابي طالب
 هم از روی هر روایت كے كفت رسول كراه و ملاك تنه توید در حال
 زبردست علي باشيد و هر گاه مخالف كند شما اورا بنی تخمین
 كم كردید راههای رست و افتادید در گمراهی پس من نیز میدانم خدا در
 كذبتن حق خدای را بر كردن خود از فرمان ناپردن علي ابن ابي طالب
 ایضا روی عنده قال النبي صلى الله عليه وآله وسلم افضل رجال الله
 في زمانه هم اهل بيته و افضل من اولاد اولين و الاخرين
 فاطمه هم از روی هر روایت كے كفت رسول بهترين مردان عالمیان در زمانه
 من اين علي است و بهترين زنان عالمیان از زنان اولين و آخرين
 فاطمه است ایضا روی عنده قال النبي صلى الله عليه وآله وسلم ما ارجح علي

علي

علي عليا فان الحق علي الله و الاتفاق حجاب و ان به افضل من غيره
 يدخلون الجنة و يدخلون النار هم از روی هر روایت كے كفت رسول اي علي
 برت سپرد علي بدست كے حق بزبان او و اتفاق دوست از روی هر روایت
 كے كفت رسول اي علي افضل و كليله في الميزان و استبرأ من الله و استبرأ
 و جواسطه و شيعه او در روز قیامت ایضا روی عنده قال النبي صلى الله عليه وآله وسلم
 علي كريمة حقه هم الفاضلون يوم القيمة هم از روی هر روایت كے كفت رسول
 و كروه او رسنده انصافها في اخر روز قیامت ایضا روی عنده
 قال النبي صلى الله عليه وآله وسلم يا عبد الله اني اشرك الله في ابي
 سيدك و اولين و الاخرين و الوصية علي فعمله كغوي فان اردت ان
 تنزع و تنفع فابعدهم از روی هر روایت كے كفت رسول اي عبد الله
 و هم ترا بدست كعدوي از جمل قوت و توانایی دادم از روی هر روایت
 و پسندیان و بزرگ و عباد كے ان علمیت مس كرو اند حق سبحان علي را
 همه من اگر خواهمش دارم كے بزرگ شوي و فایده كبر رس بر روی كے
 علي از روی عنده جابر رضي الله عنه قال النبي صلى الله عليه وآله وسلم
 علي بايحه من كتبوا بالاله الا الله محمد رسول الله علي ابن رسول الله
 از جابر رضي الله عنه هر روایت كے كفت رسول و هم بر روز قیامت
 نوشته كند نیت خدای سزاوار برترش مگر الله و محمد خرد سزاوار خدای

برادر رسول خداست ایضا عن جابر قال النبي صلى الله عليه واله وسلم
 يا علي لو ان احدنا عبد الله حتى نجا ودمه ثم شكا فقلت اهل بيتك ووجهك
 الناس كان في النار هم از جابر روایت که گفت رسول در حضور جابر
 و انصار که ای علی بدرستی که اگر کسی برسد حد ایفا را با جناحی
 پرستش اوست پس از آن که شکند تو و اهل بیت و حال آنکه
 بهترین آدمیان بوده باشد در ایش و فرخ ایضا عن جابر قال النبي
 لا خیر فی امته پس همیها احد من ولد علی یا در عالمه و در غیر این
 هم از جابر روایت که رسول گفت میت نیکی در ایتی که است
 در آن امت کسی از فرزندان علی که آمد کند معروف است از دراز در
 ریز عن جابر قال النبي صلى الله عليه واله وسلم والذي بعثت بالحق
 نبیا ان الملائكة تستغفرون لعلی و تشفق علیه و ترحموا به
 الوالدین علی و له هم از جابر روایت که گفت رسول حق آن خدا
 که بر آنکس است مرا بر کسی رسالت و بدرستی که در شکران آن فرشتی
 میخوانند از برای علی و هر بانشد برود بر سر و ان او هر آن تراند
 پدر و مادر بر فرزند خود روی عن جابر قال النبي صلى الله عليه واله وسلم
 اذا كان يوم القيمة یا بنی جبرئیل کرم الله وجهه من المقاتلین حرمتهم من مقاتل
 النار و حرمتهم من مقاتل الجنة علی بن ابی طالب و اسماء المؤمنین من سبعة

ال محمد و علی مقاتل النار و اسماء المؤمنین من اعدائهم فمقول الحمد لله
 و پدر ال محمد و علی بن ابی طالب است حکم فرمود جابر در بیان
 قسم الارزاق لا یدخل منفضة الجنة ولا غیره ان را بدایم در کتاب
 که گفت رسول هرگاه شود روز قیامت باید سبوی من جبرئیل باد
 کلید میگردم از کلید های بهشت و یکدیگر کلید های دوزخ نیز
 کلید های بهشت نامهای مؤمنان از سر و ان ال محمد و کلید های دوزخ
 نامهای مشرکان او پس میگوید جبرئیل من کرای میگردم دست کلید از
 برای دوزخ و من و آن دست را بر دوش منان تو پس من بدهم آن
 هر دو دست را علی بن ابی طالب که در او کند در میان مردم با یکدیگر
 بخت آنکه بخش کرد روزی که در نیاید شکران علی در بهشت و در نماند
 در شکران او در فرخ همیشه ریز عن جابر قال النبي صلى الله عليه واله وسلم
 اول من یخیر الاسلام مخالفه علیا هم از جابر روایت که گفت
 رسول نخستین دشمن در اسلام مخالفی و عدم متابعت علی است
 عن عقبه بن عامر قال النبي صلى الله عليه واله وسلم انما الناس اجبو
 علی فان الذی یخبر و یسجد لاهل فان الذی یسجد من غیر علی من غیره
 هر و است که گفت رسول ای مردمان دوزخ دارید علی را بدستی
 که حتی سبحان و تعالی دوست میدارند او را در شهر و در یاد او بی

که الله تعالی شرم میدارد از وی روی عن النبی بن مالک قال فی النبی صلی الله
 ان الله تعالی اصطفی عن علی النبی و اختارته و اصطفاه علی الاوصیاء
 و صیره ابن عمی و صهره له و شد و بعد از آنکه گفت که خداوند موی باقیه
 تا روشن و هو خلیفه و وزیر و لو کان بعد منی الحان النبوة لرازی
 بن مالک و در وقت که گفت رسول بدرستی که خدا تعالی برگزیده مرا از
 و مختار ساخت مرا بر کبریا و صیبا و صیبا را پس عمر من و مرا ساختند بر
 او استحقاق وقت و ادب آن و صیبا زوی مرا چنانچه حکم کرد با زوی
 برادر و مادر و آن پس عمر خلیفه من و وزیر من و اگر می بود پس از من
 پس بر اینیم بود نبوت مرا و در این سن ابن مالک قال فی النبی صلی
 حتی جبرئیل عن الله تعالی عن جبرئیل ان الله تعالی علی ما لا یحسب
 الملائکة ولا النبیون ولا المرسلین و ما من سجد لوجه الله الا ان الله یحسب منه
 طمحا یستغفره طمحه و شبعته الی یوم القیامة هم لرازی که گفت
 رسول حکایت کرد من جبرئیل از خدا بزرگ بدرستی که خدا در وقت
 میدارد علی را و درستی که در وقت نیارد بان فرشته الحان را و نه بعد از آن
 و نه مسلما از او نیست هیچ تسبیح که تسبیح کند خدا را اگر آنکه پانزده مرتبه
 از آن تسبیح فرشته است که آن فرشته خواهد از بر او درستان و بر و آن تا روز
 جزا روی عن عمران بن الحنفی قال فی النبی صلی الله علیه و آله و سلم من حکم

کان

کان من النبیین فی درجتهم یوم القیامة و من مات بخصه کما علی مات یهود
 او نصرانیا از غیر این الخطاب رضی الله عنه مردی که گفت رسول که گفت
 در درستی علی با شد با سحران در درج جرات الشیطان بر زوی او است و گفته شد
 بدینست و با کسب و از آنکه بعد از او در دنیا و در دنیا روی عن ابن عم قال
 صلی الله علیه و آله و سلم حیرت ما حکم علی بن ابراهیم بن خیرت یا کم الحسن
 و الحسن بن خیرت یکم فاطمه بنت محمد از ابن عمر و در وقت که گفت
 بهتر من مردان شما علی بن ابراهیم است و بهتر من جوانان حسن بن
 و بهتر من زمان فاطمه دختر محمد است صلی الله علیه و آله و سلم روی عن
 ابن مالک قال فی النبی صلی الله علیه و آله و سلم ان اخی و وزیر و خلیفه
 علی اهل بیت من اترک من بعدی یقیض و یغوی علی بن ابراهیم از
 بن مالک رضی الله عنه مردی که گفت رسول بدرستی که برادر من
 من و خلیفه من در اهل من و بهتر کسی که میکند مردم پس از خود او است
 و عدو مرا علی بن ابراهیم است روی عن عایشه رضی الله عنها قال
 فی النبی صلی الله علیه و آله و سلم ان الله قد عهد الی ان من خرج علی عیالی
 و احب و ان راز عایشه رضی الله عنها مردی که گفت رسول بدرستی
 که الله تعالی تحقیق بجان من بدرستی که کسی پسرون اید بر علی او
 کافر است و از او ترس باشد و در وقت عایشه رضی الله عنها

ناسیت بنده الحیدریش یوم الجلی حیت ذکر تها البصره وانی استغفر الله
 ورسول الله ان یومین یعنی پس من فراموش کرده بودم این حدیث را در
 جنگ جمل تا آنکه سوار شدم اورا در بصره باز از من پیش میخواندند
 و عرضت که آن روز من با شما در این جنگ بودم این حدیث را در این جنگ
 ان فی اللوح المحفوظ تحت العرش مکتوب با علی ابن ابیطالب علیه السلام
 یعنی از محمد ابن حسن ابن علی که گفت رسول در لوح محفوظ از من پیش
 شده است که علی ابن ابیطالب امیر مومنان است در روزین محمد حنیف
 قال الشیخ جلال الدین علی بن ابیطالب ان الله تعالی جعل علیا اماما و قائدا
 الی الجنة به بیخون و بی غیورون یوم القیامه فلما کیف ذاک قال محمد
 یدخلون الجنة و بی غیورون الذی یعنی از محمد حنیف رضی الله عنه
 عرضت که گفت رسول بدینست که خدا تعالی کرد اینده است علی را پیشتر
 و کشنده مسلمانان بسوی بهشت که با دوری از من در این روزین و با
 عذر کرده بنمودند و ز قیامت بکنیم چگونگی است این با رسول الله گفت
 بود پس در وقت علی در پی آمدند و بهشت و بهر برکتش علی در پی آمدند و در
 روزین روزین ابوسخیر الحزری قال الشیخ جلال الدین علی بن ابیطالب
 فی اللوح المحفوظ ان علی الصراط علی الصراط علی الصراط علی الصراط
 من علی من لم یکن معه کتبه فی اللوح یعنی از ابوسخیر حذیر در روزین که رسول

گفت

گفت هرگاه تا غایت شود خدا می فرود علی از جانب که مقرر شده است
 مرد و فرشته سید کعبه است بر بل صراط تا که در کعبه بچسبند انصراط مکرر
 و حکم نامه در دست از علی پس مرا نکس را که بنامش در این راه مکتوب است
 اورا خدا تعالی در آتش عرش روزین محمد سید الدین الحزری قال الشیخ جلال
 ایمان اهل السموات و الارض ان وضع فی کتبه و وضع ایمان علی بن ابیطالب
 لرجح ایمان علی ابن ابیطالب یعنی عبد الله جوشیند پس غیر از دیگران
 خود روایت کند که گفت دوم در پیش عمر بن الخطاب است پس سید مازن
 کبرک پس عمر رسید این سید را از مردی که در آن مکان حاضر
 بود گفت داد او و آنچه در او است خود را بکشتن خود را بکشتن عمر بسوی
 آن دوم در وقت و مظلوم است پس گفت یکی از آن دوم در کعبه
 آمدیم با بسوی تو و تو امیر مؤمنان و رسیدیم از تو مسلم و حواری وادی
 تو متوسل شده بسوی مردی و حال آنکه بخدا سوگند که با تو سخن نگویم
 جواب داد گفت عمر ایامیدانی فو کبر است اینم در این برادر رسول خدا
 گواهی میدهم من که عمر بدست کشیده ام از رسول که مکتوب است که
 بگذارد ایمان اهل آسمانها و زمین را در پله تر از تو و بگذارد ایمان
 علی را در پله دیگر هر آینه زیاده است ایمان علی ابن ابیطالب بر ایمان
 آسمان و زمین در روزین ام سلمه رضی الله عنهما قال الشیخ جلال الدین

سید الناس مومنین من اجل علی و اولاد مومنین علی مومنین فی امتی
 و سببی بخیر الان الله تعالی انشأه و سببی للرضی لان الله تعالی ارضاه
 و سببی علیا لانه لم یسم احد اقبله و سببی فاطمه تولا لانها باقیه
 عما هو معتاد فی کل شهر اولانها تخرج کل لیله بکرا و سببی عمه تولا
 لانها ولدت عیس بکر ایضاً از ام سلمه رضی الله عنهما هر دو بیت کتبی رسول
 کونست نامید شدند آدمیان بقیه مومنین بواسطه علی و اگر ایام روز
 علی بر این مومنین نبی بود از امت مومنین و نامید شده علی بخیر
 بود کسکه خدا تعالی بکرید یاور او نامیده شد او بر رضی جهت
 الله تعالی از نور ربانیت و او را فی از خدا ای غرض اول نامیده شد او
 علی بواسطه آنکه خدا تعالی نام بکر در العزیزت کسی پیش از او نام
 و نامیده شد فاطمه تولا از برای آنکه آنچه تولا است مرغور است از کسکه
 بی سینه از نور مطلق بود یا آنکه میکشید رضی الله عنهما در هر شب
 بولف کوفت میل در اصل بعینه قطع است خباثت عبارت نیز قلات
 بر عینیت که السبل العظم و يقال هر لغز المنقطه عن الازواج و یقال
 هر المنقطه عن الدنيا الی الله و بی فوت فاطمه بنت النبی صلی الله علیه
 و آله و سلم پس بر این تقدیر سید فاطمه تولا جهت آنکه شد که منقطع
 از دنیا بسوی خدا و سببی که مبارک انقطاع از ازدواج روزی درید

النور

ابن سلم قال النبی صلی الله علیه و آله و سلم علی بن ابی طالب من شملک المملکة
 تشاقر الیک و الحجة بان الله ان کان یوم القیم نصب علی منبر من نور الانوار
 منبر من نور و کسکه من نور محل علیها و اذ انما و بناوی علی بن ابی طالب
 بن حجر و حلیل بن اوی بن عقیل بن احمه و انما رفا و قهما الیک سینه از زید
 ابن سلم مرویست که کوفت رسول العلی خوش حال بود که مانند تو که هر کس
 آرزو مند تواند و بشت مرتزاست بدرستی که هر گاه شود روز قیامت بر او
 کرده شود از برای من منبر از نور و از برای ابراهیم منبری از نور و از
 برای تو منبری از نور پیش منم ما بر آن منابر در آن هنگامند که در آنستند
 که خوش حال و صبی که نشسته است میان حجر و حلیل پس او دره شود
 کلید مای هر بشت و در فرخ و بد هم من آن کلید تا را بیدرت توری
 عن ابوزر العفاری قال النبی صلی الله علیه و آله و سلم ان الله تعالی اید
 عبد الین یعلی و ان الله و فیما انزل العین کان علی سینه من رب الایمن
 از ابو ذر عفار رضی الله عنه مرویست که کوفت رسول بدرستی که خط
 عزوجل قوت داد و این را علی و من از بیم و در شان وی فرو دادند
 آیه کریمه العین کان علی سینه من ربنا خوری عن الامام الباقر علیه السلام
 ان سبیل رسول الله عن الناس فقال النبی صلی الله علیه و آله و سلم
 خیر ما و الصیبا و افضلها و اعلمها و اقربها الی الحجة و اقربها منی و لکم

ابن ابي القربان المي من علي بن ابي طالب عليه السلام امام محمد باقر رضي الله عنه ازا باي
 بزكوا رتود وروايت كند در حديث كه بر سيد زنده از رسول خدا از اديان كشت
 رسول بهر بن و پسر و كارتين و فاضل بن و داترين و نرديك بن
 اكدمان سوي بهر بن و نرديك بن ايشان از من نيزت در بيان شما
 بر ميتر كارت و نرديك سوي من از علي بن ابي طالب كه هم الله و هم رسول
 عن النبي قال كنت مع النبي فاقبل علي فقال النبي صلى الله عليه واله
 هذا جميع علي امتي يوم القباية عند الله يعني ان النبي بن مالك رضي الله
 عنده و ريت كه گفته بودم با بنو سب از مقابل ميدهش در قضاي علي گفت
 رسول ابي محمد است بر امت من روز قباية نرديك خديجه رضي الله
 عن ابي جبرية قال قبل ما رسول الله صبي و جيت لك الهنوة قال النبي صلى
 قبل ان يخلق الله آدم و ففتح الروح فيه و قال واذا خذ ربك من بني آدم
 من ظهورهم ذريتهم و انا نهمهم علي الصفا هم ربكم فالواي فقال
 انا ربكم الا علي و محي بنك و علي اميركم يعني از ابي هريره مرور است گفته شد
 يا رسول الله و هر بنش امير ترا نبوت فرمود بنش از آنكه ما فرديتي فاما
 آدم را و دين جان را در و كفت پسر زان هنگام كه گرفت پسر و كارتو
 از فرزندان آدم پشتماي ايشان فرزندان ايشان را و كواه كرت ايشان را
 بر نفس ماي ايشان با نيك آيا نيست من برورد كار شما گفته شد

موردگار

بروردگار علي بن ابي طالب عليه السلام امام محمد باقر رضي الله عنه ازا باي
 شما و علي ابي شماست مؤلف كويد كنت بنبا و آدم بن الحار و الطين
 قول امير المؤمنين من هم الله و هم مطابق حديث مطور است بر ايكوي يعني
 و ابي نيز آمده رويع بن ابي اسحاق قال النبي يا ابي اسحاق فادعني سيد العرش
 عليا فقلت عايشة النبي سيد العرش فقال اما سيد ولد آدم فقال علي
 سيد العرب قطع احاده ارسل رسول الله الي الانصار فاقوا فقال انهم باشر
 الا انصار الالاد لك علي فانك مسكتهم بل تضلوا اجمعي قالوا ايلي يا رسول
 الله قال هذا علي فاجوبه بجبي و اكرمو اكرامتي فان جبرئيل ابره بالفرقت لك
 عن الله يعني ان النبي بن مالك مرور است كه گفت رسول ابي اسحاق بروردگار
 از بر ابر من سيد و بزرگ عرب يعني مرخصي علي را راسخت عايشة رض
 آيا نيست تو سيد بزرگ عرب شوي و من سيد بزرگ فرزندان آدم و من مرور
 و علي است بزرگ سيد عرب هر گاه آمد علي بنش رسول ابي اسحاق در مسو
 انصار چون آمدند گفت رسول مرارث ترا از گروه انصار ايا راه نمايم
 مر شما را بنجر كه اكر با او داشته سيد هر كه كراه نشود ايد از من گفتند
 بلي يا رسول الله فرمود ان علي است دوست و ارميدان را و كسب و
 من و كراحي و از ايد كراحي و پشتمن من بدرست كه جبرئيل امر كردم از انصا
 الله فابي باي كنهتم شما را رويع بن ابي امامه الباهلي قال النبي صلى

يا اي الناس يوم القيمة بالاعمال فلا يتغير لهم الا من عملت ابا وعلي ابن ابي اسحاق
 عليه السلام لا يمتنع من ازاله امانه باهلي مرويت كيف استعمل رسول الله
 مردان روز قيامت لعلمناي خود بس بود كه خداي ايشان را ايمان را كه كذا
 كه بنده بگويم ما وعلي اعمال اولين بنده است است بدي عن ابي موسى الشهداني
 قال كنت مع رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم في ابي الفتح وهو يقول
 وعثمان وعمر وعقوبن اصحابه وعلي قال قلت لابي بكر فقال يا ابا بكر ان الله
 عزه ويزيري في السماء ووزيري في الارض يعني علي ابن ابي طالب فان
 اجبت ان تلقى الله وهو عنك ارض فارض عليا فان رضاه رضاه الله
 وعصية عصم الله بعينه از رسول است بدي مرويت كه بوديم با رسول
 في موضع نبع فخرج من ابو بكر وعثمان وعمر وكنفوا ارضه واهل بيته
 عليا ليس لكاه كرد رسول موبى ابو بكر وكنف ابي ابو بكر اين كسي را كه تو
 مي بيني ووزيري است در آسمان وز من يعني علي بس از بخوابي كه ملاحظه كن
 خداي ابي را در عالمي كه او از تو خشنود و با خداي تو خشنود و تو را با خداي
 كه خشنودي او خشنودي خداست و خشنودي تو خشنودي روي تو ابي
 الفخاري قال سمع النبي صلى الله عليه وآله وسلم يقول ان الله تعالى اطلع
 الارض اطلعا من عرشه بالقيظ لا يزال فاختارني وجعلني سيد الارضين
 والارضين من النبيين والمرسلين واعطاني ما لم يعط لاحد وهو الركن المقام

دو

والحوض والزمزم والمشة الاعلى وجمرات العظام عينة الصفا وسبحة
 واعطاني الله ما لم يعط لاحد من النبيين والملائكة المقربين تلقا وماذا
 يا رسول الله قال اعطاني الله عليا واعطاه العذراء البتول رجلا
 ليلة بكرة ولم يعط ذلك احد من النبيين والرسل من قبله ولم يعط احد
 واعطاه صهر امي وليا ليس لاحد مني واعطاه الحوض وجعلني شجرة
 والمار ولم يعط ذلك الله الملائكة وجعل شيعته في الجنة واعطاه انما شئني
 لا احد من شئني ايهما الناس من اراد ان يظنني غصه الله وان يعبد الله
 فليظنني ابي فان النظر اليه يزيد الايمان وان حبه يذهب البهائم
 يد ابي الله الرضا يعني ازاله في عفا ري رض الله عنه مرويت كه
 كفت رسول بديست كه خداي عز وجل مشرف شد وديد من اين را و
 از عرش خودي كه عيت زد ال بس بر كزيد مر او كرو انيد مر او روزي كه
 پيشيان و بسيدنيان از سجوان و مسلكان وعطا كرد مرا جبر كه عطا
 اسد را از عالميان و آن ركن دعاء ابراهيم و حوض كوثر و جباه زفره
 و منار قاي بر كه جبر كه شش هفتا و جاب زيب مرويت و داد مرا
 چيز حسد كه ند اوسكي از سجوان و فرشتگان مقرر كند بستم به آن
 يا رسول الله كفت داد و دهت خداي ابي را علي و داد هم ما و با طم و
 كه آنچه نسا را و مرماه و حاد و دهت از و منقطع است و با زيكه و در شيب

روشنی و ندا و این خبر هر چه میسر بود او را در دست او فرزند که گرس
 و حسین اند و ندا از این دو پس و داده است باو خبری آنچه چون و ندا
 کیسه را مانند من خبری و داده است به محض گوشه کرد و مانند است
 بسوی او بخش کردن بهشت و در روز و ندا این مرتبه بفرستگان و ولایه
 پروان او را بهشت و داده است باو برادری مانند من و زین که را برادر
 همچون ای گروه آدمیان هر که خواهد فروختند آنش خندند از او ایست
 قبول کند خدا نیکی کرد عی اورا پس که نظر کند بسوی علی بدست
 که نظر کند بسوی روزی که کن در ایمان و دوستی او مکتب از دست
 چنانکه مکتب از او نش از زین را روی عن ابی هرزه قال محمد بن ابی
 ان قال من صام یوم الثامن عشر من ذی الحجه کان له ثواب سبعین شهرا
 و هو یوم الذی اخذ فی النبی محمد علی بعد یوم نعال من کنت مولاه و علی مولاه
 اللهم وال من والاه و عاوم من عاواه یعنی از ابی هرزه هر چه در دست کشید
 از رسول که گفت هر روزی که در روز چهارم از هر چه در دست کشید
 شصت و روز پنجم ماه مذکور روز است که از دست در روز پنجم
 علی را در موضع غدیر خم و گفت هر که من حاکم و امیر او باشم علی حاکم
 و امیر اوست با هر حدی و دوستی که یک را که دوست دارد او را و من
 آنرا که علی را دشمن دارد روی عن عمر بن الخطاب قال لصب رسول الله

بهر چه میسر بود

بر

یعنی عقال من کنت مولاه و علی مولاه اللهم وال من والاه و عاوم من عاواه
 و اخذ من اخذ له و انصر من نصره اللهم انشبه بی علی علیه السلام فقال کان
 جنبه شتر حسن الوجه طریح فقال باع بقره قدر رسول الله عقدا الکلیه
 کذا و کذا الامان فمنا حذر ان یخاف فقال قلت یا رسول الله انک حشرت قلت
 فی علی کان جنبه شتر حسن الوجه طریح الریح فقال کذا و کذا فقال نعم
 انه لیس من ولد آدم کله جبرئیل اذ ادان یوکة علیکم ما قلت فی علی بن
 از عمر بن الخطاب و در دست کشید بر ابی کرد رسول از ابی
 علی علی و گفت هر که من حاکم و امیر م علی حاکم و امیر اوست با هر حدی و دوست
 دار آنرا که علی را دوست دارد و دشمن دار آنرا که علی را دشمن دارد و دوست
 آنرا که از آنرا که علی را دوست دارد و دشمن دار آنرا که علی را دشمن دارد و دوست
 برایشان گفت عمر بن الخطاب و در دست کشید بر ابی کرد رسول از ابی
 گفت آنچنان ای عمر هر آینه تحقیق بسته است رسول عقیقه که آنرا که از آنرا
 چنین و حمان که منافق پس بر پیش کن تو از آنکه بکسی این عقد را پس
 گفت عمر بن کفتم ای رسول خدا بدست که خدای که گفته در حق علی
 آنستخرا بود در بملوی من جوایز خوش روی و خوش بوی گفته من حشرت
 و حشرت رسول فرمود ای عمر آنچنان از فرزندان آدم شود لیکن جبرئیل
 بود که خوش حکم سازد آنچه بر شما من کفتم در حق علی مؤمنان گویند

من كنت مولاه فعلي مولاه **در صحیح ترمذی و مسلم و مصابیح و سنن احمد بن حنبل**
و مشکوٰۃ و صواعق محرقه و غیره نیز مستطورت چنانچه عبارت مشکوٰۃ
این است **رویی عن البرزخ بن عازب و زید بن لریح** **ان رسول الله صلعم**
لما نزل فخره اذ بدیر علی علیه السلام فقال التسمتعلمون انی اونی
مومن ثم سبه قالوا بلی فقال اللهم من كنت مولاه فعلي مولاه اللهم وال
من والاه و عاداه فاداه فاداه **نیز در الکشف قال** **ابن سينا**
یا بن ابیطالب صحبتت و صحبتت بولی من مومن و در صواعق محرقه
می آرد آن رواه عن النبي لثون صحبا و ان كنت لرم طهر حسن بعين
بدرستی که روایت کرده اند از نبی این حدیث را پس نواز می شود درستی
که بسیار از طرق صحیح و حسن است روایت عایشه
سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله یقول فی حربه ان رسول الله
حسره عند موته و لا تحشیه فی قبره و لا فرغ یوم القیامه یعنی از آن روز
عایشه مرویست که شنیدم از رسول که میفرمود علی ابن ابیطالب را
که بسند من ترا می بینی ایکنه تر است ترا از من پیش چنانچه نزد
مردن و میری او را ترسی در کور و نه اضطرار در روز قیامت روایت آن
عمر قال کنا فی صل مع النبي صلی الله علیه و آله و سلم فالتفت الینا فقال
ایها الناس هذا و انکم لبدی فی الدنیا و الاخره فاخفظوه یعنی علیا

از این

از این مکرر روایت کرده اند که نماز میکردیم با رسول پس نگاه کردی چنانچه
و گفت ای مردمان اینم در پیشی امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه و امیر شام و امیر ارمین
در دنیا و آخرت پس نگاه کردید او را یعنی او را بدیدید روایتی عن امام بن قتی
قال النبي صلی الله علیه و آله و سلم اناسید النیین و علی سید الوصیین
او صیای نبوی است عشاء اولم علی و اتریم الهام المهدی یعنی از امام بن
ربیع مرویست که رسول گفت من سید انبیایم و علی سید اولیایم است
که او صیای منم در این دنیا و در آخرت او اول اینان است یعنی سید و آخرت اینان
مهدی است روایتی عن عمر بن الخطاب قال مرسلان الفارسی و هو یروی
ان لی عود رجلا و یخجل جلیوس فی صلته و فینا رجل قال لو شئت لکنتم لانیکم
با فضل هذه الامه بعد نبیها و افضل من هذه الامه یعنی بعد از منم و افضل
سلمان فقال و الله لو شئت لانیکم با فضل هذه الامه یعنی بعد از منم و افضل
من بعد من الطلین ای بکر و عمر تمیز سلمان فضل لیه با ابا عبد الله طاقت
قال دخلت علی رسول الله و هو یخجل فقلت الموت فقلت یا رسول الله مال
یا سلمان انه یمنی من الاوصیاء قلت الله و رسول الله اعلم قال ان ادم و
شیتا و کان افضل من ترکه بعد من ولده و وصی نوح سام و کان افضل
من ترکه نوحه و وصی موسی یوشع و کان افضل من ترکه نوحه و وصی سلیمان
احص بن برصیا و کان افضل من ترکه نوحه و وصی شعوب بن برخیا

وكان افضل من تركه بعد واني وصيت الي علي وهو افضل من تركه بعد يعني
 ان عمر بن الخطاب استأجره ووليت له كذا كذا في شهر رمضان فاني
 وادعيت له بغيره بغيره ما راو ما شئت بودم در صلوة بود در زمان
 مامري گفت اگر خواهد بجز بجز شما را به بهترين اين است بعد از بيع و بهترين
 از هر مرد يعني ابو بكر و عمر بن خطاب و عثمان و علي و ابي طالب هم بهترين
 خبر بود ما فضل اين است بعد يعني و افضل از ابو بكر و عمر و علي و ابي طالب
 پس گفتند در اول را به بعد اللد بكتبت و از كتاب كذا كذا در ايام
 در حال كذا در مسكرت است بود گفتند اي رسول خدا ايا وصيت كردن تو
 اي سلمان را بعد از مني بود كذا كذا در وصي انبيا گفتند خدا و رسول او دانستند
 فرمودند بپسنديد كه وصيت كردم اوم علي السلام شريف را و بهترين آنجا بود
 كه كذا كذا بپس از خود را از فرزندان خود و وصيت كردم علي السلام
 و بودم بهترين آنم كردم كه كذا كذا بپس از خود و وصيت كردم علي
 بپسنديد را و بود بپسنديد بهترين آنجا كه كذا كذا بپس از خود و وصيت كرد
 سلمان علي السلام اصف بپسنديد را و اصف بود بهترين كذا كذا كذا
 بعد از خود و وصيت كردم علي شمعون بن برخيار او بود شمعون بهترين
 آنم كردم كه كذا كذا بپس از خود و من وصيت كردم لميوي علي و علي بهترين
 است كه من كذا كذا بپس از خود و درين عمر قال لما عقده و اخاه باين

قال

قال عبد اعلي اني نزل الدنيا والاسرة وخلقني في ابي ووصي في امتي ووارثي
 وفاضلي ويني مالهني وما لئنه نفعه لضي وضره ضري من احب فقد احبني
 ومن ابغضه فقد ابغضني يعني از عمر بن خطاب و ابي طالب و علي و ابي طالب
 رسول عقد برادر در زمان احباب خود فرمود اين علي برادر من است در دنيا و آخرت
 و صلوات من در ايام من و وصي من در امت من و وارث من علم من و اولاد من
 و من من مال اولاد من من و مال من از ان او است نفع و ضرر ان شخص در زمان
 هر كس در وقت ضرر او را بختيقت و در وقت ضرر او را بپسنديد و در وقت
 بختيقت و نفع در او را بپسنديد و نفع او را بپسنديد و نفع او را بپسنديد
 و اولاد من من علي فخره و هو يقين عيني و فاه و يقول است سعيد بن سعيد
 است امام من امام است بجز من بجز ابو جعفر است من بعدك است امام
 يعني از سلمان فارسي رضي الله عنه مرويت كه گفت در ايام من بپسنديد
 و در انوقت امير المؤمنين خراسين بر بالدي را ان آنحضرت است بود بپسنديد
 چه بپسنديد هر چه بپسنديد او را و در وقت تو بپسنديد هر چه بپسنديد
 و تو امامي و پسر امامي و بختيقت و پسر بختيقت و پسر بختيقت انهي كه من در ان
 تو اند كه نه ان بختيقتي قائم اين است كه بر پاي دارنده و پسر بختيقت
 روي من زنده بپسنديد خواجه مولوي رسول الله صلى الله عليه و آله وسلم قال لما كان
 اللدني التي اخذ فيها رسول الله علي الانصاري ربيعة الاولي فقال اخذ

علیه السلام اخذ الله علی بنین من نبلی ان یحفظنی ما یحفظوا انکم یحفظون
 ما تمنعوا انکم یحفظون علی ان اسما لیس یحفظوا انکم یحفظون
 الابریرید اللید و نیکم و ان اللید عظیم موسی العصا و ابراهیم النار
 المطفیة و عیسى الکلمات الی کان یحیی الموتی و اعطایه عذرا و کل من یحیی
 ربی و اللیمة الطاهر و ان آتی من ولده ان علو الارض من اللیجان ما فی احد
 من ذریة و علیهم تقوم القیامة یحیی الذریر من خارج رضی الله عنه که غلام
 رسول الله بود مروی است که چون شد از آنکه گفت در آن شب رسول خدا را
 بموت بخشیدیم خود را بس که گفت بی گرفته من بر شما بیعت می کردم
 خدا میبای بر سر بر آید که بود پیش از آن که گاه بر آید مراد بود بر
 مر از آن که خبر تا که باز می آید جانهای خود را و گاه در آید علی بن ابیطالب
 از آنجا باز می آید جانهای خود را بر سینه که علی صدیق اکبر است می آید
 دین شما را علی و بر سینه که خدا بجای داده است موسی را عصا و ابراهیم
 آتش سرد کرده و عیسى را سخنانی که زنده میکرد و باقی مرده را و او را
 بمن این را یعنی علی را و هر چه بر آید شیرت از پروردگار من بر صدق
 و زکی او و اما آن پاکیزه نشان پروردگار من انداز فرزند ان او
 و هر که خالی نشود در زیر زمین از ایمان ما دایمی که شیخ از اولاد او باقی باشد
 و بر پای می شود در زمان نبوت او موافقت گوید از حدیث یا علی بن ابیطالب

انز

اشرف علی الدینا فاختاری علی رجال العالمین ثم اطلع النابتة فاختاریک
 علی رجال العالمین الی اخره تا اینجمله حدیث از شیخ عارف بلایه میرسد
 که موسوم بود است است از مودت ثلثه نقل کرده است که در حدیثی است
 مذکور در اکثر کتاب معتبره بنظر داده اما چون بر جمع می آید که در حدیث
 اعطاء تمام بود بنابرین نبوت حق اسما می آید که در حدیث است **در حدیث**
فضائل و مناقب حضرت علی بن ابیطالب که بر بار بار در حدیث و احادیث مشرف ظاهر و باهر
 که بعد از کلام حدیثی غرض صل و حدیث حضرت علی علیه السلام و مناقب کلام
 فصیح تر و شریفتر از کلام امیر المؤمنین کرم الله وجهه است بنابرین بود که
 میان لایکات باریکات قرآنی و احادیث صحیح جایزه افتخار است
 تیمنا و است که کلام امیر المؤمنین آن امام معلی مقام کرده شد و اینجمله حدیث
 و چهار کلمه که در آن زمان نظر نظر از حدیث کار خود می آید و در حدیث صحیح
 شرح کرده موسوم بنخلیفة البیان کرد امید مؤلف است بنظر اولی حدیث
 شده انصاف است که شرح علی الله انفسه در زمانه است
 معافی داد شرح داده اگر رساله بعد کور تمام نبوت است معنی لطافت است
 ازین وجه معنی است لفظ بقدر دانش کور تمام اندیش خود در حدیث کور تمام
 امید که موافق رضای و مطابق رای جهان آرا از آن حضرت کرم الله وجهه است
 قال امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه اما الذي عندي من فضائل النبي

بود محمد بن یحیی یعنی منم کتب که نزد من است کلمه یحیی که نمیدانم کلمه کلمه
 بود از محمد بن علی بن علی و در کتب غیر من قال امام السیدین انما اکتسب العلم
 یعنی منم تحقیقت می چینه بر او اگاهه قال امام السیدین کرم الله وجهه
 انما اکتسب العلم من الله و الله عز و جل انما اکتسب العلم من الله و الله عز و جل
 یعنی منم آنکس که کتب رسول خدا در شان وی که منم علم علی بن ابی طالب
 قال امام العارفين علی کرم الله وجهه انما اول القربین المذکور فی الصحیفه
 الاولی یعنی منم ذوالقربین که ذکر کرده شده در کتب سابقه و کتب کتب
 نامر شده قال امام الواصفین کرم الله وجهه انما اول الکرم المذکور فی الصحیفه
 منه انما عشت علی یعنی منم آن که روان شده و سپردن او
 از وی و در زود چشمه ای و لایحه انما عشت قال امام الموحیدین
 کرم الله وجهه انما الذی عشت منی حکم سلیمان یعنی منم آنکس که نزد من
 حکم سلیمان علیه السلام یعنی منم فرم در جمعه مکه فاته از من یعنی منم آن
 حکم سلیمان بنی مینت بر دیو و پری بود منم زو اکتسب العلم من الله و الله عز و جل
 قال امام المحققین کرم الله وجهه انما الذی اکتسب العلم من الله و الله عز و جل
 منم آنکس که منم کتب منم کتب منم کتب منم کتب منم کتب منم کتب منم کتب منم کتب
 وجهه انما اللوح المحفوظ یعنی منم لوح محفوظ که تابست در غیر منم کتب
 من جمیع صور صحیف کوفی و الی قال امام المحققین علی کرم الله وجهه

انما

انما اکتسب العلم و الاصل ان انما ایا بهم ثم ان علینا حسابا بهم یعنی
 منم که خواننده و او را و حشده ما طهر و باطن مردم بسوی خود در دست
 که بسوی ما است مرجع و بازگشت ایشان و تحقیق که بر ما است و بر
 حساب ایشان قال امام الصادقین کرم الله وجهه انما الذی اکتسب العلم
 یا علی الصراط صراطک الموفق موفقی یعنی منم آنکس که کتب رسول
 ای علی علیه السلام موفقی است و موفقی موفقی یعنی بر آنچه تو را بر
 بر همان ثابت بماند و با آنکه بصراط صراطی و موفقی و موفقی و موفقی
 هر که را خواهر منم موفقی موفقی موفقی و موفقی موفقی موفقی موفقی
 و هر که را خواهر منم موفقی موفقی موفقی موفقی موفقی موفقی موفقی موفقی
 عبور و شدت خواننده موفقی موفقی موفقی موفقی موفقی موفقی موفقی موفقی
 که تو در نزد منم موفقی موفقی موفقی موفقی موفقی موفقی موفقی موفقی
 هر که را خواهری در ظل حمایت خود کشته شده شدت موفقی موفقی موفقی موفقی
 کینه و موفقی موفقی موفقی موفقی موفقی موفقی موفقی موفقی موفقی
 ساسات معانی که در ذی قال امام العالمین کرم الله وجهه انما الذی اکتسب العلم
 علم الکتاب علی ما کان و ما یکن یعنی منم آنکس که نزد او و موفقی
 کتاب الهی منم کتب که بود و باشد قال امام الاولین کرم الله وجهه انما
 ادم الاول انما نوح الاول انما ابراهیم الخلیل حسین بن علی بن ابی طالب

المؤمنين يعني من آدم اول من نوح اول من ابراهيم خليل در انوقت
 كه انداخته شد در ان منم و نفس عكس را مؤمنان مؤلف كويد
 مرآت اللطالين مسطور است كه خلق كرد حق سبحانه و تعالی در نوح
 بشه صدر ارسال ده هزار آدم ششتر از خلق آدم صفي و عواد
 هر آدم ده هزار سال پس از نوح انداخته و خلق كرد و بعد از ان باز چوشتا
 ده هزار آدم و عواد هر آدم را بدستور سابق ده هزار سال و پس خلق
 كرد و بعد از آدم هاي مرتبه اول و دوم آدم صفي را بنا برين در زمان هر
 نوبت پس اول نوح بدین معنی صادق آمده لانا جانی كويد **نظم**
 عالم لطيف و عین جو و از روی حقین • ذات حق تصور ایجا و در عالم اند
 بود هر آدم مقدم غیرت اندر ازل • نام سفت کرده بر جو آدم آمده
 آدم اول نوحی گر نوحی برسی بن • که بر آدم از ره صورت مقدم آمد
 صدق و عود را دین حقنی خطایب • شاید است اما بر اعیان بهم آمد
 قال امام الفایقین کرم الله وجهه انا قاضی للاسباب یعنی منم خلق نوح
 و بر کبر و اندوه سبها قال امام المعتمدین کرم الله وجهه انا منم خلق نوح
 یعنی منم سید کننده اربابا قال امام الباقین کرم الله وجهه انا
 مورق الاشجار یعنی منم بر کبر و پیونده و سبند کننده درختانی قال
 امام المسبوقین کرم الله وجهه انا منم العیون انا مطر و الانهار یعنی

مرقوم
 بر لوم بر حق

نظم

منم بر دین ارنده چشمها و دوران کننده و ریایا و جویها قال امام الخوین
 کرم الله وجهه انا و اخی الارضین انا سماک السموات یعنی منم که بر آمده
 زمینها و بلند سازنده آسمانها قال امام العادلین کرم الله وجهه انا اللی
 عنده فصل الخطاب انا قی الیم و الخبیة یعنی منم انکس که در وقت فصل
 خطاب یعنی خطرات فصل حیان حق و باطل و کلام جدا سازنده و آینه
 کننده میان حق و باطل و باطلی که در نهایت و ضیوع و طموت
 و روزامون و حقایق و فهمیده و فهمیدن معارضت منم ستمت کننده در ستم
 حسیه بر اهل حق و در کات جنیم بر اهل جهنم قال امام المعصومین کرم الله
 انا ترجمان و حق الله انا معصوم من عند الله یعنی منم تفسیر و بیان حق
 منم معصوم و محفوظ از خصمها و کبائر و خطا و مستحکما و مستحسنا
 یعنی که از جانب حق تعالی است قال امام المرشدین کرم الله وجهه انا
 حجة الله علی من فی السموات و فی الارضین یعنی منم حجت فاطمه و زهرا
 ساطع همة و حدیث و محال قدرت الهی بر انا نیکم در افلاک و زمین
 ملائک ارضی و غیره قال امام المبشیرین کرم الله وجهه انا خازن علم الله
 انا قایم بالسطح یعنی منم کعبه و ارض و کعبه و ارضی و منم قایم و مصدق فعل
 و عدالت قال امام المبشیرین علی کرم الله وجهه انا و ائمة الارض یعنی
 منم و ائمة الارض که آن از علامات و اعزازت قیامت است قال امام

کرم الله وجهه اما کدام تصویر یعنی منم بر اندازده قصه تالی و دنیا و عمارت
 عالم قال امام العبد وجهه انما خرج المؤمنین من القبر
 یعنی منم برانزده مؤمنان از قبر تالی ایشان قال امام المحبتین
 انما الذي عند الركب كتاب من كتب الانبياء يعني منم كتبهم كبري و من
 من ركب كتاب ان كتب انبيا عليهم السلام قال امام المتكلمين علي كرم الله
 انما المتكلم لكل لغة في الدنيا يعني منم سخن گوینده هر لغت در زبان که در دنیا
 قال امام المتكلمين كرم الله وجهه انما صاحب نوح و نوحه انما صاحب ابراهيم
 المبتلي و نوحه و نبيه انما صاحب يوسف و نوحه يعني منم صاحب نوح و نوحه
 و نوحه او و منم صاحب يوسف که مبتلا او و نوحه او و نوحه او و نوحه او
 قال امام القادرين كرم الله وجهه انما اسمت السموات السبع صور
 الالهة يعني منم که بر با کرده اسمت آسمانها صور قدرتت کامله بود
 قال امام العالمين كرم الله وجهه انما الذي سلم ابراهيم الخليل الراس
 و اقر بفضل يعني منم که کعبه من اسلام آورد ابراهيم خلیل در روزگار
 عالمی نرا و اقر را رکعت و بفضل و نوحه او قال امام القانتين كرم الله وجهه
 انما عصا داود عليه السلام و نوحه انما عصا داود يعني منم عصا داود و نوحه
 کلیم و نوحه که نکرده ام مویهای پرشایه تمام خلق را و نوحه او و نوحه او
 قال امام المعصومين كرم الله وجهه انما الذي نظر في عالم الملكوت

فما

حکم احد غیر بر شایسته و غایب یعنی منم که کعبه از دم در عالم ملکوت پس
 نیاخته غیر خود چیزی دیگر را و تحقیق غایب بود غیر قال امام الامرین کرم الله
 وجهه انما الذي احسن هذا الحق وان كثر فاحية او هم الي الله يعني منم
 که می شناسد و می شناسد و می شناسد و می شناسد و می شناسد و می شناسد
 تا آنکه مودب میگردد انما ان رابح و خدای تعالی قال امام الطائفة
 كرم الله وجهه انما الذي لا يتبدل القول لدي و ما انا بظلام للعبيد
 يعني منم که مستبد و متغیر نشود و قول و کلام پیش من درین عالم
 کتند و در بندگی قال امام المقدسين كرم الله وجهه انما ولي الله
 الارض و الموضو اليه امره و احکم في عباده يعني منم ولی خدا و زمین
 و کده اشته شده بسویرت امر خدا و حکم میکند در بندگی و بی جا نچیز
 یا چنانچه منم اوهم قال امام السليمن علي كرم الله وجهه انما الذي و حوت
 السموات السبع فاجابونه فامرهم فيمن يحبون يعني منم که کعبه از دم تمام
 هفتگان را پس اجابت نمودند و پس حکم کرد و بر با ما نند قال امام
 الحجري علي كرم الله وجهه انما الذي بعث النبيين و المرسلين يعني منم
 که برانگیختیم انبیا و رسولان را قال امام الطالين كرم الله وجهه انما الذي
 دعوت الشمس و القمر فاجابانه يعني منم که کتابی که خواندم و طلب
 اطاعت کردم ماه و آفتاب را پس اجابت کردند ایشان انما انظمت

حق سببی نه در حالی فاقد اقتضای القای قیاسی و قیاسی که در حقیقت خود در صورتی
 حدیثی سرور که یکی است اول که از قرابت و این کتاب از زنده ساختن
 و یکی در منم ضار غرضی بر یکی است اول زمین بسوی عزت صاحب منم
 اول که که خلق کرده است الله تعالی نور او من علی از یک نور علی ^{الطاهر} قال امام
 علی کرم الله وجهه انما صاحب الکونین علی الدولت انما صاحب الارض علی العباد
 و انما صاحب المنین یا صاحب السیلاب و فصل الخطاب یعنی منم صاحب کونین
 و در کسندة دولت منم صاحب زر زله و راضی و منم صاحب بقع و باغ و
 بلاد و کلاهی که امتیاز کند در هر میان حق و باطل است قال امام الباقرین
 کرم الله وجهه انما صاحب ارض منم ذات السماء و التي لم تخلق منسما فی السلا و و از
 منم المسفق البادل یا فیها یعنی منم صاحب ارض که خداوند خود و خود
 بزرگ است از زمین را می که مخلوق شده مثل او در هیچ شری و نه خود از
 و منم اتفاق و ندی کند که بجز که در ان ارض است از انفاق و جوامع
 قال امام الاشعری کرم الله وجهه انما خلقت الطیاری المقصدین یعنی منم
 القیاس یعنی منم که هلاک کرد و جباران و سرکشان پیشین را بسوی خود
 ذوالفقار **رقم** سر و قتر بر انچه علامه مصرعین آن بر دل زمین است
 مولانا علی ای نبی که شایسته زبان از وی که با امان بر دم کوا از صدق الله
 مولانا علی که عاشق و راه بین غره شوخ و رامین و آنکه ز جان و دل که این

مولانا علی ای نبی که شایسته زبان از وی که با امان بر دم کوا از صدق الله
 جان الله و لانا علی **قال** امام المعین علی کرم الله وجهه انما الذي خلقت
 فی السفينة التي عملها انما الذي اليت ابراهيم و موسى انما موسى يوسف
 يوسف و يخرج انما صاحب يوسف و الخضر و معلمه يعني منم انما کون
 لوج برادر سفینه که ساخته بود او را هم که حاجت داد او ابراهيم را از
 آتش و موسى او هم در غرت منم موسى ليعقوب و جاره و برانده وی
 از جاره منم صاحب يوسف و خضر و معلم کسندة آن هر دو حکمتها و عو
 اسرار البر قال امام المعین کرم الله وجهه انما منم الملكوت و الملكوت
 یعنی منم و باغ و باغی است حق و ملکوت و عالم کون یا منم که کسندة
 این هر دو قال امام المعین انما الباری انما المصور فی الارض منم
 منم مبر او منم از نقصانها منم صورت و منم طفل در هر ما
 قال امام المطهرین کرم الله وجهه انما الذي ابراه الاکبر و الارض و علم
 ما فی الضمائر انما انبیکم بما تاكلون و ما ترضون فی سبویکم یعنی منم
 که منم مسکن شما بنا بی ما در زاده را و دور می از منم بس و دان
 و و اقم الخیر در ضمائر و خاطر قاست منم که خبر میدهم بجز که بخیر رسیده
 و خبری که از خبر و می نمیدانید از رخ نهایی خود قال امام المطهرین کرم الله
 وجهه انما البعوضة التي خزلت الله بها مثلا یعنی منم ان بعوضه که مثل ابراه

بأن الله تعالى ان الله لا يستحي ان يعرض مشكلا ما بوضعه وما هو قوما
 قال امام الاجودين كرم الله وجهه انا الذي اطاعتني المدينة الطيبة
 يعني نعم انك كذا الطاعت وقران بروراي فمؤدوم الله تعالى در وقت
 خلقت و تاريخي يعني اجابت كرد رسول مراد ان طرور وقت قال
 امام المكلين علي كرم الله وجهه انا الذي اقامني الله وخلقني في الطيبة
 ودعي الي طاعتني فان طاعتني انكر و كما قال جل علا فلما اجابوا بهم ما عرفوا
 كفوا به يعني نعم انك كذا ما كرم و هيا ساخت حق تعالى حقيقة مراد ان
 جميع مخلوقات در وسطه خلقت في بيته بودند و خواند ان خلق را
 سوي طاعت من پس بعد از ان كه روشن و ظاهر شد ان خلقت
 و در مرتبه وجود آمدند ان مخلوقات انكار كردند طاعت و عرفان را
 مرا جنانچه خود فرموده و ارشاد است حق تعالى و تعالي كذا
 كمال بزكي و نهايت بلندريت و در كلام مجيد خود فاعلموا انهم ليس
 بهر كاه اعدا و ارشاد ان نشا ختمه قدر اورا و كافرت تد با و
 قال امام المكلين علي كرم الله وجهه انا الذي كسوت العظام عظاما
 يعني نعم انك سوي كه پوشاننده ام استخوانها را بالباس و كسوت كذا
 قال امام الاعلمين علي كرم الله وجهه انا الذي هو حامل عرش الله
 مع الابرار من و لدي و حامل العلم انا الذي اعلم تاويل القرآن

والله اعلم

والله اعلم ان الله لا يستحي ان يعرض مشكلا ما بوضعه وما هو قوما
 شد است با جماعت را بر كه از نظر زمان مشكلا و منم انك كذا برادر طاعت
 برادر اطهر و منم انك كذا كذا كذا تاويل صحافي قران و كذا كذا كذا
 و منم انك كذا و استوار كرده شده در علم قال امام العباسين كرم الله
 امام وجه المدينة المنورة و الارض كذا كذا كذا كذا كذا كذا كذا كذا
 و الطاعت يعني من ذوات الله تعالى كه در آسمانها و زمينها و در بين
 ملك و فنا شونده است كذا كذا كذا كذا كذا كذا كذا كذا كذا
 و البته كذا كذا قال امام الكرخين علي كرم الله وجهه انا آيات الله
 قال الله تعالى ان الذين كذبوا باياتنا و استكبروا عنها لا تفتح لهم ابواب
 ولا يدخلون الجنة حتى يلج الجمل في سم الخياط و كذا كذا كذا كذا كذا
 يعني نعم آيات الله كه بنوكور است در ان آيه كرميه ان الذين كذبوا يعني
 بدرسيه و تحقيق انما نيكه كذب كردند آيات را و هشكار و سري
 نمودند از ان آيات كذا كذا كذا كذا كذا كذا كذا كذا كذا
 نميشوند در بهزنت قال الله در ايد شده در صوفار سوزن و اوان چو
 بحر عاريت محال پس در آمدن ان كذا كذا كذا كذا كذا كذا كذا
 بهمين روش جز ايد هم ما مجرمانا قال امام الخيزويه كرم الله
 انا الذي خدمني جبرئيل و حييا نيك با الطاعة يعني منم انك كذا كذا كذا

اذا اندك انك
 انا الذي
 جبرئيل و حييا نيك

کرد در اجرتی و میخائیل منم آنکس که در کوه شد و باز از کوه
 شد از جهت من افتاد و در مرتبه منم آنکس که خاص کردانیده است
 جبرئیل و میخائیل را بطاعت و منم طاق برادرین قال امام الاطین
 کرم الله وجهه اما اسم من اسمی است و هو لا عظم و لا اعلی یقیس
 از اسم او است اما از اسم او است و اعلی قال امام الزین
 کرم الله وجهه اما صاحب الطور و اما صاحب القلعة المستور اما صاحب
 العمود اما حرث النسل اما الذي فرض الله طاعتی علی کل فی برحق
 من خلق الله یعنی من صاحب طور و آن کوی که مشهور در مدین و منم
 صاحب کتاب مشهور یعنی قرآن یا لوح محفوظ و منم مرتب معجوز و آن صاحب
 در آسمان بمقابل کعبه و عیارتها بقدر زائران و طواف کنندگان او
 و در اخبار آمده که داخل میشوید در بیت المعمور روز جمعه تا در آن
 بجزیه طواف و آن نوب طواف باشد آن غیر رسد و یا در بیت معمور
 باشد که معمور است بجایان و زائران جنازه در هر رکعت نماز است
 و منم آنکس که فرض کرده الله تعالی طاعت برابر هر ذریع و نفس
 از خلق خود قال امام الغارین کرم الله وجهه اما الذی انزل اللولین
 و الاخرین اما قائل الاستغفار و سبعی دی الفقار و محرقه بالانار یعنی
 منم آنکس که نشر کرده و بر آنکس خالق اولین و آخرین را ندیده است

بویان

بدینسان و بدکاران بگوشتش ذوالفقار و منم سوزنده فریض حیات
 ایشان با تشنه غضب **نظ** آن ساعد و منم منم منبع معانی
 کرمین وی آدم شده محمود علی بود آن شته که شته وی از آن
 دین نزلت است و بدعت برود علی بود آن فاتحه دولت معصوم
 سعادت کو قفل در مضطرب کشته و علی بود قال امام الهامین
 کرم الله وجهه اما الذي اظهر شی الله علی الدین اما منتم من الطالین
 اما الذی ارید دعوة الامم اما الذی اراد الملت فقیه من حوض رسول الله
 یعنی منم آنکس که طاب کرد و اندوخت و دعا سبحان مرادین و منم
 انتقام کشنده از ظالمان و منم آنکس که قبول میکنم دعوت امتها
 و منم آنکس که در کتب منافقان از حوض کوشش آنرا خواهم نوشت
 آتش منافقان از آب حوض کوشش قال امام الامین کرم الله وجهه
 اما باب فتح الله من و خلق کان اسما اما الذي بيده مفتاح الجنان
 النیران یعنی منم آنکه در کشف ده است او را الله تعالی که در راه
 امان یا بنده از انواع مکروهات درین منم آنکس که در راه سعادت
 بهشت و دروغ قال امام المطهرین کرم الله وجهه اما الذي جهد
 بجایه باطن نور الله فدا خاص جسته میلدی الله الا ان نور
 و ولایته اعطی الله منبه نهر الکون و اعطی نهر الحیات انما رسول الله

ان نور مجرب و کبد و در هر حالت
 با نور سوزناک عیب با هو و علی بود
 با ملک سلیمانی و با عصمت علی
 با نیرت افرم و د او و علی بود
 آن نور حسی که خداوند تعالی
 بنواخت بچیداریت بست و علی بود
 هم صابرو هم صادق و هم طاهر
 هم قادی و هم شایسته و هم علی بود
 هم اول و هم آخر و هم ظاهر
 هم و اندر هم موعود و هم علی بود
 این سرشت با زینت نفس حق تبارک
 کز نقد وجود و وجهان سو و علی بود
 قال امام الحافظین کرم الله وجهه اما الاخرة و الاولي اما الله و الله
 و اما خلق من فروع الزیون و قندیل من فنادیل النبوة یعنی منم آن نور است
 که در ناسبت منم میداکننده و مبد و کشتهایم اغاده و خشک کننده آنهاست
 شایخی از شایخی زینون که کشتهایم با کرده است بان الله تعالی علیه
 و الزیون و منم قندیل از قندیلها می شود که نگاه میدارم منم نور است
 از با و اوقات قال امام الزکیین کرم الله وجهه اما منظر الاشیاء کما
 یعنی منم ظاهر کشته اشیا و مبداسا زنده موجود است چنانچه کشته
 امام الشافعی کرم الله وجهه اما الذي اری اعمال العباد لا یغیب
 عینه شیایه الارض و لا فی السماء یعنی منم آنکس که کوی منم عملها را
 پوشیده نیست از منم هیچ چیز زمین و نه در آسمان قال امام الزکیین
 کرم الله وجهه اما اصباح الهدایة اما مشکوارة فیها نور المصطفی اما الاز

و
 و
 و

نور

لیس کسی من عمل عامل الا بمعرفتی یعنی منم چراغ هدایت منم کوا
 که در روزت منم محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم منم آنکس که منم مرتبه
 اعتبار عمل هیچ عالمی مگر آن عمل منم و دانستگی منم باشد قال امام الزکیین
 کرم الله وجهه اما یخازن السموات و الارض اما قائم بالقیسط اما عالم غیر
 الزمان و حد فاته اما الله اعلم عدان فعل و فیه نما و فیه ارباب الجبال و فیه زینما
 و عدو قطرات الامطار یعنی منم کوی را آسمانها و زمین که هم در تصرف
 و قدرت منم است منم قائم عدل منم و نا تغییر باقتن زمان از حال بیجا
 و از حوادث او منم آنکس که میدارم عدو مورچه و وزن او را و مقدار
 و وزن آنها را و عدو قطراتی باران قال امام الحاضین کرم الله وجهه
 اما ایات الله الکبری التي اراها الله فرعون و عصی یعنی منم ایات منم
 بزرگ که ایات کفیان آبی که نمود آنها را حق سبحانه و تعالی و عصیان
 فرعون قال امام السجین کرم الله وجهه اما الذي اقبل العبدین و
 مرین و اطهر الاشیاء کفیه است یعنی منم آنکس که ایات کرده ام و خود
 ساختن ام و و قبله یعنی بر تقدس و کوبه ایمنم که زنده ساختنم
 و در تسم این شماره قصه مشهوره نصیر خنایه ایضا ازین تعجب خبر
 میدهد برت غزوه ارباب فتنه و عجم و دم زشتیها را بر کشته نصیر
 و قصه مذکوره در بار حقایق احوال الله تعالی با ساینده منم بر فصل

و وزن آنها را و عدو قطراتی باران قال امام الحاضین کرم الله وجهه
 اما ایات الله الکبری التي اراها الله فرعون و عصی یعنی منم ایات منم
 بزرگ که ایات کفیان آبی که نمود آنها را حق سبحانه و تعالی و عصیان
 فرعون قال امام السجین کرم الله وجهه اما الذي اقبل العبدین و
 مرین و اطهر الاشیاء کفیه است یعنی منم آنکس که ایات کرده ام و خود
 ساختن ام و و قبله یعنی بر تقدس و کوبه ایمنم که زنده ساختنم
 و در تسم این شماره قصه مشهوره نصیر خنایه ایضا ازین تعجب خبر
 میدهد برت غزوه ارباب فتنه و عجم و دم زشتیها را بر کشته نصیر
 و قصه مذکوره در بار حقایق احوال الله تعالی با ساینده منم بر فصل

ایراد خواهد یافت و منم که خطا بر حسب زرم نشین را بر این پایه خواهد گفت امام
 المصطفی علی کرم الله وجهه انا الذي رميت وجه الكفا كذا في نسخة
 و يكون انا الذي جدد ولايتي الف ليلة السخيم يعني منم انك كذا انما في نسخة
 كذا في نسخة خاتم النبي كذا في نسخة و كذا كذا في نسخة و منم انك كذا في نسخة
 و لايت مرايه ارادت انما حتمها كذا في نسخة بس منم كذا في نسخة
 ايشان قال امام السابطين كرم الله وجهه انا الذي سالف الزمان
 الزمان و طاهره اخر الزمان يعني منم انك كذا في نسخة از زمانم و خارج الزمان
 و طاهره شونده ام در اخر الزمان قال امام الاورعین كرم الله وجهه
 انا قاصم شرارة الاديان و محرر جمیع مملكته و منم وجه منم في الاخرين اما في نسخة
 و الطاهره و محرر جمیع مملكته و يعوق و منم او قد اقبلوا كذا
 يعني منم شكسته كردن مشركان مشين و برارنده ايشان از مملكته
 ايشان و عدل كشته ايشان در آخرت منم عقوبت كنده جرمه و
 و برارنده ايشان از خانه كعبه و عذاب كنده يعزوت و يعوق و لا فسر كذا
 بتان و منم كانه قال امام الاعلمين كرم الله وجهه انا حاكم ارض
 و منم كاشي علي سبعين رجلا انا الذي اعلم ما يحدث في الليل و النهار
 امر و امر و شيا بعد شيا الي يوم القيامة يعني منم كوايا انما في نسخة
 و منم هرقا و وجه و منم انك كذا في نسخة خبر كذا بعد ايشان و منم

الذي

و روز و منم خبر بر او بر حيزي و اين كناية است له جمع الرغيفي ميدانم
 هر گاه كذا و منم خواجه شاد و روز قايمة **نظم** قيومي و منم كذا في نسخة
 هم اعظم بر جملة عالم اعلم الله و مولانا علي هم انبيا كوايتو هم اولياء و انا
 ز تو هم عارفان شيدا ز تو الله و مولانا علي هم ان زوار كان ز تو رفا
 ز تو هم روح و هم مكان ز تو الله و مولانا علي قال امام العالمين كرم الله
 وجهه انا الذي اري اعمال الخلايق في مشرق الارض و مغربها و لا يخفى
 علي شئ منهم يعني منم انك كذا في نسخة منم علمها في مخلوقات رابشره و منم
 و بر شدة ت بر منم خبر حيزي از ايشان **نظم** اي ربهماي مومنان
 الله و مولانا علي اي ستر و شش في ان الله و مولانا علي و انما در راز
 هم انجام و اخا ز هم اي قدر و اخا ز هم الله و مولانا علي قال امام اعلم
 كرم الله وجهه انا الكعبة الحرام و البيت الحرام و منم العتيق انا الذي ملك
 الله مشرق الارض و مغربها من طرفه عين لمح البصر يعني منم كعبه اهلها
 و منم الحرام و منم العتيق كذا منم كعبه كعبه شريفه منم و منم انك
 مالك مشرق و مغرب ميگرداند الله تعالى مراد كذا في نسخة منم زان و اين
 كناية است از كاشي روي زمين قال امام الافضلين كرم الله وجهه
 انا محمد المصطفى انا علي الرضا انا محمد النبي صلى الله عليه و آله و سلم
 علي طهرني انا المودع روح القدس انا المعني الذي لا يقع بهم و منم

الذي

این مضمون مصطفی منعم علی المرتضیٰ جانی خیر مودون سرور صلی الله علیه و سلم
 که علی ظاهر شده است ازین منعم کرده بر روح القدس منعم صاحب خیرات
 که باقی قنبر شود برین هشتاد و پنج سال امام الامامین علی کرم الله وجهه
 اما ظاهر الاشیا و الوجودیه کیف است، فیها یعنی آنکه ظاهر منکر و انعم
 اشیا و وجودیه را هر نوعی که میخواهم صدق امیر المؤمنین امام المومنین
 و غیر الواصلین و افضل الناس بعد الانبیاء صلوات الله علیه و سلم
 معنوی گوید آن امام مبین و علی ^{علیه السلام} اقتاب وجود اهل صف
 آن امام که قائم است بحق در زمین و زمان وارض و سما
 و ارض و آسمان و وجه العصمه او منزه از شرک و کفر و شروریا
 عالم و صلاحت است کن او او برین از صفات یافتها
 آفرینان حقیقت انسان جمله فانی شوند او بر جفا
 جنبش او بود زجی و بدیم کردش او بود ملک بقا
 ذات سبحان باقی و بی چون دان صفاتش علی عانی را
 نیزت فانی صفات او از خدا هر ت مسج او بذات خدا
 اوست آن که مخفی لاهوت که زنجی او بجی شده پسدا
 نقد آن که نسخ علم بی پایان نیزت دیگر نیز علی اعلی
 حکمت او جز او نداند کس کو حکیم است و عالم اشیا

اول

اول حق بود جمله اول آخر حق بود جمله آخر
 ناصر انبیاست او الحق او بیارست دیده پست
 او بجی حاضر است در کونین بقاین دان که اوست بدو جا
 او بجی است حق از وظایم او بجی است جاودان ملقا
 لعنه نور روس او کرده آفتاب از ضیاء خود شیدا
 بود از نور او دل آدم که شده باج مظهر اسما
 بی و لای علی بحق خدا نهد در جشت آدم یا
 مظهر کشته است بر همه شیخ آدم از علم آن امام بوقت
 سوره کردند در ملکوت زانکه بد نور خالق بیکت
 در ره قدس عالم جبروت انبیا را دیس و راه سما
 نبیث در رحم دید نور سیط کشت از نور عالم اعلی
 نوح از ویافت آنچه میطلبید تا رسیدش بمنزل علیا
 کرد ذکرش خلیل در پله شد بر نار لاله حمرا
 جمله نشین سنبلی و کل شد تا رنم و در خلیل خدا
 رو با کرد پیش اسمعیل کشت قربان کیش او بصفا
 بس که نالید پیش او یوسف بوی یوسف شنیدند پینا
 نور او دید موسی عمران کشت و اله در آن شب لیل

اربعینی فتاده بدیعه خود
 گفت یارب مران فی ده
 بود با جمله انبیا در سر
 در شریعت در مدینه علم
 لطف او بود بهرم هر یک
 سزا و دید سید کونین
 از علی می شنید نطق بیگانه
 او علی ابن عتسم رسول
 ره روان طالبند او مطلق
 خلق جمال او بود عالم
 علم جاوید شد بر روشن
 اوست مقصود کل موجودات
 ذره نیت است او
 خاصه علم واحدیت اوست
 اول او است او بود در دین
 تانذانی تو ستر بمعنی
 کز تولا کنی محسب در کن

گشت مستغرق وصال اوست
 گفت دادم ترا بدیضا
 گشت باذات مصطفی پیدا
 در تحقیق ای هر دو سرا
 گشت عیب از ان بر سبب
 در شب قرب در مقام دینی
 بلی جز علی نبود آن حبا
 اوست ولی و شوهر زهرا
 عارفان صامتند او کویا
 غیر نادان و او بود انا
 کرد تحقیق رمز ما اویست
 اوست واقف ز کجای خدای
 از تر با که فوق محبت ترا
 کرده او قدر دین و شرح بنا
 ظاهر او باطن او بود بخود
 نرسد در ولایت و ا لا
 تا بر بندت محبت الماویست

رله

روح عظیم بگرم قدم خود
 گفت احمد خود از سر تحقیق
 که شود در شنت که ولی اوست
 مومنان جمله روید و آرند
 ماهم دره ایم او خورشید
 ماهم مرد ایم او زندگ
 ماهم غافلیم و او آگاه
 شش دین چونکه صادق و خفا
 تا شود جانست و اصل جانان
 بنده خاندان بجان میباش
 در سندان محمد بن حبیب از ان عباس حریت که شنیدم از امیر کویا
 علی که بگفت ای محمد و ای رسول الله و ای صدیق الکبریا ای تقوی الهی
 الا که در مشرت منی منم قطره زبان و قایم مقام حبر رحمان و برادر رسول
 و منم صدیق الکبریا که در کعبه کوی بد جز من مکر دروغ کوی مقدر است
 مخصوص اقطاب است و لهند الا که بر اینها علیهم السلام را که اقطاب است
 بودند در قرآن مجید هر جا که کرده موسوم بن عبد الله کرده اند که قال
 تعالی ای عیسی بن مریم انما انزلناک و جعلناک نبیا و صلیح القوم الصالحین

و اما در طوائف کزود دعا
 بو تر است شاه مرد و سرا
 بان ای خواجگه که کنی غوغا
 که امیر است و هب ایدی و لا
 ماهم قطره ایم او دریا
 ماهم پستی ایم او اعلی
 ماهم فانیسیم و او آگاه
 جان فدای کن برای مولانا
 تا رسد قطرات سوئی دریا
 کز کجای رسی نجات لولا

و گفتند ای امیرالمؤمنین از امام حسین علیه السلام مروی است که فرمود
 روزی پدرم برکنار فرات برهنه غسل در آب شد تا گاه و گاهی
 برآمد و پیراهنش را برود چون بر او آب مالقی گفت ای نظر علی بن
 و خذ ما تری چون نگاه کرد پیراهنی دید و روی پای خود را گرفت
 و فرمود از کنکاش او که بر او نوشته بود بسم الله الرحمن الرحیم
 هذا بیهوش من الله الغریز الجلیم الی علی بن ابیطالب علیه السلام
 عمران که او را در نماز قوما ترین یعنی این تخته است از خداوند عز
 حکیم میسر علی بن ابیطالب بر این تخته است که از دست داده شده است
 عمران را همچنان میباید هم او را بقوی دیگر در جلد نایب جبرئیل
 و مناقب این مرد و این از آنس مالک فرمود که رسول صبی آمد بکم
 فرمود و بر شانه شما قوت بخاک رس از امانت من خواهم معلوم کنم پس
 ابوبکر گفت که زخمه کفتم رسول فرموده ان الجنة تشاق الی ارضه
 من حتی یبرسن از آن حضرت آنچه را که رس گداند ابوبکر گفت ای نظر
 اگر از جمله آن چهار باشد من بگویم مرا سر زشت کند نگاه زد و همان
 رفته حدیث مذکور را باور در میان من بود و او نیز گفت این را نیز
 اگر از جمله آن چهار باشد من بگویم بدان بطون من کشاید پس
 عمر گفت که زخمه کفتم او نیز در جواب گفت میترسم اگر در اصل آن چهار

بنام

نماست بنوعدی هر گاه آنها کوسید بعد از آن نزد امیرالمؤمنین علی
 رفتند گفتند ای امیرالمؤمنین و الله از آن سرور سوال کنم اگر از جمله آن چهار باشد
 لوازم حمدا بر تقدیم رسالتم اگر باشد ششم از خداوند عزوجل سلف علی بن
 از آنجمله که گرداند و نبوی رسول مؤمن است در زمین ما و بر سر قدم تا در ایام پدر
 سرای همایون در حالی که سر مبارکش در کنار وجه کلین بود و چون
 وجه امیر را دید سلام کرده گفت کبیر سر مبارک بر سر عم خود تو نیز از
 این چون رسول پدارت در سر خود را در کنار رفته علی دید و فرمود
 یا ای نبی نیافزوده است ترا نزد ما که حاجتی گفت یا رسول الله وقتی که در
 شد قدم در خانه سر مبارکش بر زانوی وحید کلین بود برین سلام کرده
 گفت کبیر سر بر سر خودم که تو ازین ای و اولاد ای باین کار خود را تا
 شناخت او را گفت رسول خدا بهتر نشناخته بودم خود و جبرئیل بود این
 گفت یا رسول الله کس چرا نگاه کرد اندید که تو فرموده است هر که از
 چهار کس از امانت که اعم اند آنچه را که رس در بر دست حق بر نهاده
 نوبت نبوی امیرالمؤمنین کرم الله وجهه باشد که در کف دست و لایق
 او را ای نبی در نماز من خطین مرد و در آن عباس و ابن مسعود
 مردی است که در روز در آمد علی رضی الله عنه محض طبعی او عادت
 نزد آن سرور بود پس امیرالمؤمنین در میان سید المرسلین و سید عالم

بشخص عاقلانه که با علی بن ابی طالب است و در فرموده که ما که بودیم
 ازین سخن در میان مردان بخش برادر من بدرست که اوست امیر مومنان
 و بهترین مسلمانان و پیشوای آنان که در دست و پای روز ایشان
 فخر نبشت و در روز قیامت بر هر طایفه بنشینند و او را و دوستان او
 بخت و ایش میبازد و اعدا را در آتش می اندازد و فی کونین
 علی خیرترین قیام النار و اجماع و وصی المصطفی است و امام الانس و جنین
 است نایب کردگار حمید و بود . صاحب فرمود الفخار حمید و بود
 مهر و کینش و لیل منبر و در . علم شمشیر سیم و نثار
 در اوسط طرانی و ستمد که حکم و صواعق محرقه از نام مسلم رضی الله
 عنهما منقول است که گفت کان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم اذا
 لم یخیر احدکم الا علی و وقتی که رسول غضبنا که مشبه و لیسری می کرد
 هیچ کس که کمال کند ما وی که در صفتی علی در صفا و در کوفه و در روز
 الاجتباب و صلی الله علیه و آله و سلم از جابر بن عبد الله الصاری
 مروی است که در محاصره طایفت رسول صلی الله علیه و آله و سلم با
 مرتضی علی بطریق راز سخن می گفت چون زمان میان راز باشد
 کشید مردمان گفتند و جابرا در روز قیامت که با ستم خود
 رسول بر سر ایشان بر مشرف است من فرمود ما انجیده و لکن اللدایحه

بدرستی

بعضی من خود با وی راز که تمام کلام علی با وی راز میفرمود و از بخت که
 حکیم ثمالی گوید **شعر** محرم او بود و کعبه جانرا محرم او گفت تشریف از آن
 که ترفیقش خانه تنزین . خازن کعبه تاویل . راز و راز خدای پیغمبر
 راز و راز بمشرفش حمید و در کتب العباد و در حدیث السید امیر مومنان
 علیه افضل الصلوة و اکمل العباد است پیغمبر سیده کرد و احکام است
 یا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم سجدات حضرت فرمود جبرئیل آمده گفت
 بدرستی که الله تعالی در دست میدارد علی را من سجد کردم چون سجد
 گفت میدارد و دست فاطمه را باز سجد کردم باز گفت دور میدارد
 دیگر سجد کردم گفت دور میدارد و کانی را که دستند ایشان را دیگر
 سجد کردم گفت دور میدارد و دست ایشی را دیگر سجد کردم
 در دستند احمد بن حنبل و صحیح بر و ایرت النس بن مالک مروی است که چون
 عبد الله بن عباس بحالت نزع رسید گفت ما خدا باقی است بخوانم
 بسوی تو بگویم علی ابن ابیطالب در کتب الفقه و مناقب خوارزمی و سید
 بروایت امام حسن کربلی رضوان الله علیه مسطور است که شاه ولایت
 بیتا و در زمان حیات سید المرسلین علیه السلام با همی را مؤمنین بود و قصد
 بین ایشانست که روز رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفت یا ایها اقباب
 جهنم تاب سخن کن که او نیز با تو سخن نخواهد گفت امیر المؤمنین گفت

که روزی سید کائنات است

السلام علیک ایها العبد المطیع...
 و امام المصنفین و قاعد الفکر المجتهدین...
 خواهند بود و اول کسی که زمین از مشرق خود...
 و آنکه در سلم خواهد بود بعد از آن...
 شد امیر المؤمنین پس سوی قبا ساجد شد و...
 آنکه رسول فرمود یا ای وحیدی...
 یعنی ای برادر و دوست من برادر رسوخو که...
 بسبب تو اهل معرفت است آنرا مولا گویند...
 مرتبه آسمان و قبا ساجد میگردد در...
 این مرد و غیره و حجر المذنبه الاولیا...
 عز و شرف که رسول هر کفایت از جهت...
 قیام نمودم و وضو ساختم و نماز کرده...
 پیش من آید امیر المؤمنین و سید المرسلین...
 المجتهدین است گفتند در و ما درم...
 همین زمان طلعت میشد و درین اثنا...
 آن سرور گفت این است امیر المؤمنین...
 بود زمین است بود زنده بقدرت...
 و آنکه در سلم خواهد بود بعد از آن...

و اول کسی که زمین از مشرق خود خواهد بود
 و آنکه در سلم خواهد بود بعد از آن
 شد امیر المؤمنین پس سوی قبا ساجد شد و
 آنکه رسول فرمود یا ای وحیدی

محمد

بعد از آن برخاسته بر ترضی معافه کرد و عرق روی...
 و عرق روی او بر روی خود ریخت گفت ای رسول الله...
 و انقاص حیرت و عیب و یا ای جبرائیل تو مرا...
 در امیدانی و سخن مرا با دست من میرسان...
 از من اجزاء کنند در آن صحیح زبندی و صحیح...
 و بعد آیه السعداء و عجله یا ای جبرائیل...
 بر این زبونی از آن زمان علیه صلواته الرحمن...
 گفت اللهم انی باح حلقه الیک یا کل معنی...
 خلق خود را از زمین و آسمان بریان با من...
 همانندم نزد سید المرسلین آمد و سرور را...
 تناول فرمود در شرح حافظیه بطور است...
 که کمیت در رضای حق سبحانه و تعالی...
 و رشتن کرده در صحیح سسته و شکوه و...
 و صحیفه و موعود حق و تحریر و مسند...
 بر از و شرح و شرح و شرح و شرح...
 و روضه الاحباب و معارج النبوة و...
 صحیح چنین مسطور است که بقواتر ابرای...
 و عرق روی او بر روی خود ریخت گفت ای رسول الله
 و انقاص حیرت و عیب و یا ای جبرائیل تو مرا
 در امیدانی و سخن مرا با دست من میرسان
 از من اجزاء کنند در آن صحیح زبندی و صحیح
 و بعد آیه السعداء و عجله یا ای جبرائیل
 بر این زبونی از آن زمان علیه صلواته الرحمن
 گفت اللهم انی باح حلقه الیک یا کل معنی
 خلق خود را از زمین و آسمان بریان با من
 همانندم نزد سید المرسلین آمد و سرور را
 تناول فرمود در شرح حافظیه بطور است
 که کمیت در رضای حق سبحانه و تعالی
 و رشتن کرده در صحیح سسته و شکوه و
 و صحیفه و موعود حق و تحریر و مسند
 بر از و شرح و شرح و شرح و شرح
 و روضه الاحباب و معارج النبوة و
 صحیح چنین مسطور است که بقواتر ابرای

مسئله که برار از نور خجالت است که در هر یک از این سه مورد عذر را
 امیرت که کرده فرستاد چون رو بفرار او بود که از امیرت که
 فرستاد و از این شکست عظیم خود انسر و صلی الله علیه و آله وسلم
 بنا بر التماس خود دیگر بار او را امیرت کرده فرستاد چون باز شکست
 از او یافت پس زبان هجر میان فرمود و لا اعطین الراية عند الحلال
 که از این غیر فراری الله و رسول و جبهه الله و رسول یعنی بر این عطا که
 علم فرود آورید که جمله بکرا میسند و کزنده میت و دورت میدارند
 خدای او رسول را دورت میدادند او رسول او را و نیز در شرح
 الامیه گوید امیر المؤمنین را که از آن فرستادند که بکرا جمله کرا
 آورده و در هیچ رزق گاهی فرار نموده صاحب نیستند الا در این گوید
 انسر و در طلب آن ابن عم نبی آن اصل شجره و لایه آن فرع نوره
 نهایت انکه با او مدینه علم را در جی با نیت آنکه با و تصورین با هیچ در
 بی نایب نیست میزد که در هیچا بهیچ روز نشدند که بهیچ چیز
 روی نیارده آن چوئی که میگفته است که ز یاد او راه میکرد و آن
 که بکرا علم نه فلور او باره می گفتند سخنش که رویه بود از آن در و در
 می نشست و تیغش در رویه بود از آن دشمنان را می شکستند
 شیرین دان کردند خجرتش **حضرت العتب** و خون در بخوره

۵۰

بود از این سه مورد عذر را **جان دشمن** از غر او غر غره
 او را قلب شکست سلام **مهر وین** بر مهر او نامدم سره
 بر فرار قدر عالی منظرش **من کویم آسمان را** کت که
 چون که از کت نقطه بود **در حیطه کز دشمن** نه در ایتره
 دیوچه جمال از بی شاه نغمه الله و بی گوید **نظم** احمد رسول امام
 انبیا است **حسد** در کز نقطه اولیا است **از چهره** در کز نقطه اولیا
 شاه را که کویم من کویم با تو هست **بار** تا در کسوت مخبران آمده
 شد این دلیل است **بار** تا پوشیده و فلق آدمی **آن** علی کوی
 شد **سوار** لاف است **در دستور** تحقیق کویج **الاسرار** که
 که امیر المؤمنین **بلع** سید الله اناب **از آن** زمان شد که چون
 کانیات **بجز** روح رفت در بارگاه که با شیر دید باز بخجرتی نوشته
 میرا **مخوف** است **شیر** شود آن شیر **جمله** میگردانند **بیر** شیل بر بسید باقی
 این **سید** میجو **بگفت** یا رسول الله **تخص** کن **مگر** از نفاع و نبوی
 چیز **زاید** با تو **هر** **سخت** نظر کرده **انگشت** تیر و در آن **حق** پرستی
 بود **سرا** آورده **چنان** **شیر** **افند** چون از **معر** **اج** **امیر** **المؤمنین**
با **سار** **که** **با** **عرض** **نموده** **انگشت** **تیر** **در** **پیش** **خبر** **شیر** **نهاد** **السور** **نور**
جز **آن** **الذی** **الدارین** **خیر** **ایا** **سید** **الله** **العالم** **ب** **علی** **رضی** **عنه**

اینست که در هر یک از این سه مورد عذر را
 امیرت که کرده فرستاد چون رو بفرار او بود که از امیرت که
 فرستاد و از این شکست عظیم خود انسر و صلی الله علیه و آله وسلم
 بنا بر التماس خود دیگر بار او را امیرت کرده فرستاد چون باز شکست
 از او یافت پس زبان هجر میان فرمود و لا اعطین الراية عند الحلال

۳۰

با در هر

ام در هر

شیر حضرت یزدان **شب** معراج چون تمام کوفت از دست شیر
 در صبح بخاری و مسلم و صواعق خرقه در روضه الاحباب در روز
 و معراج مسطور است که در تیره و دوشنبه چون سید کانیات صلوات
 نموده مدینه کینه بازگشت درین سفر نظر اثر امیر المومنین حمید را که
 ابو تراب بگفتی که او اندک با سید کوه در غزوه مذکور من و امیر در پای
 در زنت خرمای بخار گشته که او توده شده بود و یک که آن سرور
 بر بالین ما آمده با هم گفت خرمای ابو تراب و فرمود با منی ترا برده ام
 از بدجای ترین مردمان گفت آرزوی خود و کس اندکی که نماند
 عمر کرد و دیگران که حسن ترا بخون تو رنگ کند این مسکنه در وقت
 خود بر سر و در زیر امیر المومنین میگفتید و علامه عبدالرحمن می
 می آرد و زین سید کانیات بخانه سید علی و علی بن الحنفیه و الشاه
 بر سید ابی فاطمه بر عمر من کت که میان من و او که تلو می شد
 بنا برین در خانه قیلوله کرد و شعر و سرودن شتافته از ترس خود
 گفت خلاصی بخوار بنده سید المومنین انجا رفته و دیگر در اورد
 افتاده و خاک او ده کشته خاک را در یک کوزه دور کرده میخورد
 تم با ابو تراب گویند از روز امیر را هیچ نامی و کتبی از ابو تراب
 بنا برین مولا گویند چون بن الواسطین نهادت عظیم بود با برین

درین

در حین تخریب آورده و بعد از آنکه سید المومنین نسبت با امیر المومنین
 که در آن وقت دو مرتبه کرده باشد الله تعالی اعلم بحقایق الامور و در
 احتیاجی می آید چه نسبت که هرگاه کسی از صحابه مذکور شود در فضیلت
 گویند و از استقامت امام امیر المومنین کرم الله وجهه الله و در آنکه روز
 سید کانیات بر پیشانی نوشت بخانه ابو طالب است و فاطمه زهرا که والد
 امیر بود کوفت یا محمد هرگاه تو در خانه می آیی فرزندانم من چنان بود
 در شکم من مذکور است اختیار قیام میمانم بر زبان مجربان فرمود کرم الله وجهه
 بر وقت دیگر چون والده افراتش بدو جمال محمد طواف نشستن نماید
 بر سبیل تعظیم قیام نمود و زین ابو طالب گفت محمد کوفت فرزند زهرا است
 اگر خوشتر از من است که او و الله تو اصعب که از من واقع شود اختیار
 اگر در حالتی که بجانب من محمد می آید قیام میمانم فرزندم من از غایت
 طبعدن و نهایت اضطراب هلاک شود کت که بر خانه قبول یعنی بخوان
 کرد پس ابو طالب و حمزه اتفاق نموده دستها خود برداشتن و در سینه
 محکم سید کانیات از سر و رو خواندند بخود و مو حبه لقای مصطفوی و الله
 که در میان سید و حمزه و حمزه بر قیام دولت نمود آن سرور فرمود کرم الله وجهه
 و سر زانی هرگاه انور و صلی الله علیه و آله و سلم بخانه خود آمد و در
 مبارک سوره کرم الله وجهه امیر المومنین کرده فرمود در اسلام علیک یا ابی

امیر از درون شکم کفنی و علیک السلام با رسول الله و بطرفی از کفنی
 بودی و ساجد بنامی بودی اذ اطلع اجمعین و هو کرم الله وجهه و من
 کرد انداختن سبها و دعای ذلت در راه هم در کنار شکر و از والده امیر
 دولت که چون مدت بیست ماه امیر در کرم تربیت یافت زنده خوان
 بودم و سید کانیات نزد من برورم و دوست نشسته بود که ابوطالب
 آمده با من از راه غنچه گفت محمد جوانست ترا شرم نمی آید که خوانده
 روی چشمت و غیرت شمشیر علم گرداناکند که گفتیم اما حق گفتش و خود را
 در خویش فرمودم بدانم مساز که محمد معصوم است بجای فرزند من و من از
 خاطر این غمخیز نشسته بودم که مکالمه فرزند من داشت و این را از بر تو
 آشکارا میگردانم که هرگاه محمد از بیرون آمده ال سلام علیک ایچ میگوید
 این فرزند از درون شکم من علیک السلام یا رسول الله میگوید و هر
 که محمد میگردد با من نشیند این فرزند روی خود را همان طوری میکردند ابوطالب
 گفت تا ششم باور کنیم و آنسر در برابرش بده فرما قشده از کثرت عجا
 بیرون نشد برف برده بود فاطمه است سید رضی الله عنهما که نظر
 چون آمده گفت ای محمد بدستور سابق بر این فرزند سلام کن آنسر و سلام
 کرد و امیر جواب سلام از داد ابوطالب شوقش شده گفت یعنی که
 محمد را در زاده من خاتم انبیاست در طبقات ناصر گوید چو بیست

کوه

که چون نام امیر المومنین علی خذ کور شود کرم الله وجهه گویند زیرا که هیچ کس
 نمی تواند که از محراب آنرا زکروا نموده و هر که در پیش مرتبه سجده کرده
 علی است الصالحین مسطور است که کان علی ابن ابیطالب کرم الله وجهه
 خطیطن امه و کل علی از ادب الله استی بصنم مد علی جلیله فی رطنه ما
 کون ان تسی رقدرة الله تعالی یعنی بود علی ابن ابیطالب در بطون
 خود هرگاه خواستی ما در امیر این که سبیه کند مرتبه را در از میکرد و در فضی
 علم او و مای خود در شکم مادر پس قادر غیبش بر سجده کردن بر سر
 است نافت روی ریح جسم پیش است نه ماد مکرر است هر چه روی
 اطرا و بود از نسیم روایت مسطوره قول سال الله علیه و آله
 که چون مسلسل ارشاد بیعت موجب خرقه معراج ذرات فاضله
 بر نفس علی تا قیام قیامت باقی و پایدار شد ازین وجه کرم الله وجهه
 گویند دیگر در فتوحات القدس مسطور است که چون مادر امیر حامله بود
 اکثر شاه رسل و نادی سبل آمدی بود بسوی شکم والده امیر کرده زبان
 میان فرمودی و با این تم خود لفظ فرود و شاه و لایست باه در شکم
 زبان بجواب سلطان نبوت گفت در زبان تم خود والده امیر حقیقت
 حال اقبال بسبح ابوطالب رسانید ابوطالب متحیر گردیده اگر سید کانی
 بر سید حقیقت حال حیرت و کمال شکر با کبریت فرمود با برادر خود سخن

میکویم و با وجی خود راه گفت و شنیدی بویم انونرا گفت برادر
 فرمود برادر من شاه اولیا است ما هم در کینور بودیم وقتی که نهر شمشیر
 بود نگریدند آسمان بود زمین ما با هم تقویس و شمشیر حقانی
 رفیق و شفیق من در ابتدا بود در آسمان ما نیز زخمی نخواهد نمود او وسط
 چون این سخن بشنید که این هر دو برادر مشغول راه پداریت خواهند کرد
 یکی مسند رسالت خواهد رسید و دیگری ولایت خواهد یافت
 آنکه که آفتاب ولایت از غم غلغله نماید و طاعت کفر نور پداریت
 بزولید ما در امیر از درو طلقی بقر کردید و بسوی کعبه راه نور دیدار
 برای در خود دو اطلبید بگویش هوش او ندر رسید که در پیرون
 مسای دید و رفتی خانه درای **مهر** نشان آشنای داری چرا میماند
مهر **مهر** چون بدرون کعبه شد برده دید در میان برده پنهان کرد
 ذات مقدس امیر زریان برده از برده غریب لم شهادت
 خرامید معان این حال مرغ سفید از سقف خانه بدید باقیه
 خود بر سینیه امیر **مهر** علی مرقوم کرد و اندو پیش ازین در عالم
 شده بود کیسه زانام علی بود و ذرا نوقت هر صاحبی ممولد شده
 ابو جهل از خاک پای بنان سرمه در چشمش کشیدی چون خبر ولایت
 سلطان ولایت بنان امین رسید و تو هم کردید چون امیر را دیدی

از کشته

بروشت سرمه در چشمش در آرد هم جنب که زور و شمشیر است که برادر
 بس اصل خود بر چشم و حدت بین امیر المؤمنین نهاد که بکشت ایضا
 تان کجاست سازد هر چند زور نمود خوانست که در آن حال شاه ملک
 رشتا و نوقت با زور ولایت چنانچه بر ریش زو چنانکه تر قفا افتاد و در
 کج شد و آن کج در کرد و آن با زور است تا او عرش بود و نگریدت آن امین
 بختی عالم مینمود و مقتضی بود ما در امیر المؤمنین از میخیزند و کین شده
 گفت از فرزندان ولایت جدا دید نمیکشتی و نظر بر عالم غیر مای تم
 مبادا اعجبی بشی و صاحب بنام غم و الم کز اشخ و زین حال الهام ملک
 علام بسیدانام علیه التحیه والسلام رسید که این علم مقبول شده است
 و در او در بار است بر سر رسالت جامع اجرام معجز کردید و ما
 ولایت را بر داشته در دامن خود با حترام تمام و اعزاز مالا کلام نشاید
 چون بوی کسبوی شکبار مجبور کنی بکار مرام حیدر کردار رسید و در
 جهان آرای او گوشه و وسلام و حجت کجا آورده است و انسر و مسلم
 سرمه مانع البصر در دیدن آن حجتیم و چراغ دین کشیده بنای او را
 کجی ماطع میکی کردید **مهر** بجز رسول بر رویی نظر نکند که از ازل
 نظر داشته بمنظرا و در روضه اشهدای کرد که ولادت شاه
 ولایت درون **مهر** بعد از واقعه عام الفیل است سال روز جمعه

مهر

سیزدهم شهر خرداد شد او در بیت الحزب صدق که کما
 میفرمود این شرف از شیخ مفید رحمه الله علیه نقل است که درین دنیا
 بود که در چهار دوام بسوی بحر عبادت دست و پا بسته او در بحر و در قاف
 گشت برین و سیاه و اتمه فایده کرده بود کونیا انچه در پیش خود داشت
 مقرر بود در خاصه در صبح او است **نظم** و اصل حق از دو عالم از ستمه و ز
 تعلقی است **حجسته** روز و شب سر در کسبان داشت دیدن **روز**
 جانان داشت که بر پیشش جلوه کرد در هر ماه سه روز و سه شب که در
 رو بسوی قبله پیش بود در تمام غیر حق که اگر در احترام نامش شرم
 بن و عزت است تمام در خطرات هر عین محروم و صد و نود سال از عمرش
 گذشت و در ستمت لطافت الهی معلول نکشته در پیش روز نیاز درگاه
 همان شاه قاضی حاجات کرده در مناجات گفت خداوند عالم ای که از روز
 حرم محترم خود بمن عیال کردان خداوند دعا پل ریایش به در ایستاید
 و الوطایک بسبب من رفقه بود بزیارت او رفقه بود چون او را از **نظم**
 تمام کرده سرور در پیشش بوسید و در بلور خود نشانیده بر رسید از **نظم**
 گفت از نامه مکه گفت از کدام قبسه گفت از نبی عالم ششم بن عبد
 دیگر بار سرور در الوطایک بوسیده بر زبان راند **نظم** حق سبحانه
 دعا و امر او نکرد که یکی از غیوران حرم شریف خود من خود بر رسید

نام

نام تو بر تو صحبت گفت ابو طالب بن عبد المطلب از کف و الله در کف
 خوانده ام که عبد المطلب را در وضو خواهند بود یکی از کلمه انبیا و نام پدرش
 عبد الله دیگر افضل اولیا و نام پدرش ابو طالب محمد است ان بنی خداست
 ساله شود و وی چند امثالند شود انگاه که گفت ای ابو طالب ان بنی خدا بود
 آمده گفت آن بر محمد متولد شده و از عمرش شصت و نه سال گذشت که
 بشارت با در ترا بر سینه که اسما قرزنده از صلب تو بوجود آید خداست
 اولیا و پیشوای انقیاد است ای ابو طالب چون بکلمه معطر بر لب از روز
 خود بگو شرم ترا نیاز با عرض کرده و گو ای مرید که خدا را بخوان
 لا اله الا الله و لا اله الا الله رسول خدا او خاتم انبیا و چون ولد تو متولد
 شود او را نیز سلام من عرض کن و بگو پروردگارت و نوار تو بوده من
 گفته که تو عی محمد را در آخرت نبوت از تمام نبی و پادشاهان و پادشاهان
 و لاریت عوید است و او خاتم نبوت است و تو فانی و لاریت ابو طالب
 گفت شیخ آنچه تو میفرمایی حقیقت آن در بی نیایم که بر جان مبین و دل
 مبین سخن نمایی گفت چه بر جان مطلق که از خدای بدوست آن بی
 و دل در صورت در وقت اناری بر روز ابد بود و خسته شده ابو طالب
 گفت این در وقت انار تازه بخور ایم زاهد در وقت خسته گفت ما کافرا
 آنچه از سر بی و بی تو گفتم اگر هست این در وقت خسته که انار تازه در وقت

سکنه

کن فی الحال قدرت از دست افتاد در خفا از آن رسیده کلماتی بر وی
 و در آن لحظه سیرا بر سبب و در دم بختی زمین افتاد و راهی بود
 اما در روز ششم پیش ابو طالب بخوابد چون بنگارفت و انانی انما ما نزل
 را می بود ابو طالب در آن حال تا اول نمود و گشت مطلق بر سر
 مقولست که سرخوئی امیرالمؤمنین کرم الله وجهه از آن بوده انصاف
 ابو طالب است و آن وقت در آن از غلظت لب پر چون آمد روزی شد
 بلکه معطر رسید امیر از پیشش بر جم فاطمه زهرا است و نقل شد چون
 مدت حمل گذشت و ولده امیر روایت کند در طریقت است و بودم
 که اثر غمناض بر من ظاهر شد چون محمد صیغه ام را دید گفت ای مادر چرا
 حالت است که بغیر در زکرت است مده میشود و صورت حال غمناض است
 فرمود طوطی خانه تمام کن گفته طاق خانه گفته در روز خانه کوچه
 که امیر است و در بشارت المصطفی از برید این کوچه است که در آن
 بن عبدالمطلب بودم و جمعی از بنی عبدالمطلبی برابر است امیر است
 بودند که فاطمه زهرا است سید مسی در آمد و در عین طوطی از طلق
 ظاهر شد چون حال بیرون رفتی نماز گفت خداوند با بخت
 متبرک و ولادت بر من انسان کردان را روی گوید دیدم که در اول
 کعبه مشق شد و فاطمه درون رفت و از چشم ما غایب گشت و ما تمام

در خانه

که در خانه در اینیم پیش روز چهارم امیر را بر او است گفته پس چون آمد
 در او و بنا کنی گوید پیش امیر و در روز یکم این شهر و عظیم است
 گشته که در خانه گشته باشد و در بعضی از قصی از کعبه است
 ولادت نه حرم المعظمه مطهره قطره لید تا و المولده یعنی زانیده است
 در مردم گشته که او را که مالد و با کت فرزند او و با که گاهی تولد
 جوهری که در صورتی است بود آمد میان حرم کعبه در وجود
 کوشش فیض که در خانه داشت لاجرم بر روش سید و در جهان معلوم
 ای بختی در خفا از تو بخبر دیده شد تو در ی و گوید صد و مستان
 سوره که در روز ششم من بر آن گشت که کعبه که این چهار مرتبه
 تعاقب که میان من است و این است که من سوره که رفتم او بسوزند
 القصه چون فاطمه زهرا است سید از حرم حرم بجای آمد امیر را در روز نهان
 ابو طالب بشارت داد از کثرت بخت و قدرت و دلیرانه آمد تا روز
 فرزند خود بنید امیر کرم الله وجهه دست گرفته بجز نبی چون سید کایان
 بر رسید و اچنان نام کرده زنده بفرستد که بدیش زید و مادرش است
 بنیان میخربان فرمود نام عایش علیا است باید نهاد و فاطمه که بخیر
 که نیز درون خانه کعبه از طاعتی شنیدم که گفت تمام نبش عکسند
 اما من روز و نسته نهان میکردم و بر ای میمان بدرو مادر امیر در سینه

طوطی که از آن صفت کرد
 که آنجا در روز و در علی ابن ابوتالب

مجاور آن در وقت روز بدر حرم آمدند و مادر امیرالمؤمنین در پیش
 آسمان کردند و جز آنرا ذکر کرد که یکشنبه ششمین روز ماه جمادی
 ماضی تری من اسم نهال صبیحی حکم فرما آنچه رضایت در نامها بود
 تاگاه از نام خانه کعبه بر جزئی شنید که تا غیر بخواند و از آن اساتیک
 است اینست **شعر** فاسم من شمع علی اشوق من علی کام بود
 کام زانست این نام با کام دل و رحمت جان نه این نام در سر بود
 گفت یک است مولود جون و زلف کعبه ای ترا آوردند از عایت محبت
 و هایت شفقت از کوهاره بیرون آورد و طریقه و افتاب بطل نمود
 بدست حق برست خود شناسان آغاز کرد چون جان برست نشسته
 شد امیر بجان شب کردید با آنکه آنروز بگرداند **بوقت غسل از آن**
 گفت از بر سیری که در حقش گفت دردت حضرت از براده میخ چون آن
 حال مشاهده کرد چندان بگریه که خاکسار مبارکش از آنست بود
 تر شد و الله امیر که میان کعبه گریه کرد گفت می بینم این کوه
 مرا غسل میدهم و من هم در پیش وی میگردم با آنکه مرا بگرداند
 در روز اول من این را غسل دادم روز آخر این را غسل خواهم داد
 چون از غسل فارغ شد در کفها گرفتند و بر روی امیر نهادند و با
 میخربان در وقتش کرد و بهر تبه مدید امیر المؤمنین زمان یکدیگر سلیمان

باید

می مکید چنانکه در صحاح اخبار تواتر برادر که آنچه اول امر تا اول غمزه
 مبارک الشریع بوده و بر روی آن شسته در کفها و درش و در خون ماور
 در وقتانش خوست **بوقت غسل** کرده که غماز غم و چنانچه مدتی برین
 نهج بود چون آنروز از بیخ لطلوع یافت آمده در کفها و درش زفته بران
 در وقتانش نهاد و بعد از مکیدن از آن بر شیره ماور خود و المقتصد و بهر
 اول جنبه بر که امیر خورده چهار بار کرات آنروز است و از این است شجاعت
 لعاب آن دهن که سر شسته و اسرار رو مایطع عن الهوی و عبرتند و از آن
 که بر منبر بر آمده فرمود سلو بی عیادون العرش و این نقل مذکور در کتاب
 از سفار موسی کالیف شیخ حسن احمد در شفقت شانه و هم و مایطع
 الا و لا و کالیف ملاضیا و الدین سناجی و در هر بار است السوا نیز مسطور است
 و هم در شب بر المصطفی آورده که آنروز در تربت امیر توجه میخورد و بگو
 خسته میگردد چنانچه در کفها و بر رویش میداد چون قوس بیخ سالی
 رسید در آنوقت سبکی و بی برکی میان قریش پیدا آمد و بجهت خشکسالی
 عشرت بمرسرت تمبدال کرد و ابو طالب چون عمل نمود روزی آنروز
 با عباس عم خود فرمود که تو تو کبر و ابو طالب را بویست و کثیر العمل جلاد
 فقط مستلما با اتفاق رفته هر یک از آن روز زنده بر دارم فابعد بر سکنار
 کرد عباس قبول اینعت نموده با سحر منزل ابو طالب که در صورت حال

تقریر نمودند و بطول در حاکمیت عقیل را از سران بن گذارند
 مختارید آنست که در امیر قبول نمود و عباس جعفر و ابی تراب و بنی در کتلت
 سید سلیمان می بود تا هنگامی که بمشورتش رسیده است تا فاطمه زهرا
 بوی داده بجزه تعیین فرمودند **باب طه** امام الشیرین بر در اندر
 بدر بن صبی نزد خیر الامام **بکرب** کلمات کرد احتمام
 در قضایا بل بنظر آمد **بر** هم عالم امیر مدیعی
 آن علی کو با بخشش **د** کشت ایمان بلکه در بطون قدم
 آن علی کو مادرش در کعبه زاد **ا** بکم بر دوش همس با بنهاد
 آن علی کو چون ساجد در جهان **س** شرف او را سرور و غیر آن
 آن علی کو نامش از غیب آمده **م** هر چه از غیب است به غیب آمده
 آن علی کو عارف از خدایت **ا** یعنی کوسرور اهل صفات
 آن علی کو علم بر سر تاج نیت **ا** این کوز خفته معراج نیت
 آن علی کو انس و جان را ره نمود **ک** کوی میدان سلوئی در توفد
 آن علی کو خاتم خود در نیت از **ک** کرد با سائل بر هر حق نیت از
 آن علی کو شیره زدنش خطاب **ا** آن علی کو قدوه بر سر نیت از
 آن علی کو مجتبی و مرتضی است **ا** آن علی کو زار در مصطفی است
 آن علی کو بهمت امیر المؤمنین **ا** آن علی کو کرامت امام العارفين

آن علی کو اولین اولیاست **ا** آن علی کو بهت برین اوست
 آن علی کو قطب عهد خویش بود **د** در همه واوی ز جمله پیش بود
 آن علی کو ساقی کوثر بود **ر** رتبه او از همه بهت بود
 آن علی کو را اولیس آمد **ا** آن اولیس کو بفضیله شکر مید
 آن علی کو شاه دل درویش بود **م** مدحت او او در دم حسی فرود
 کرم الله وجهه در شان اوست **ا** بشکافون از همه ایمان اوست
 در بیان اولین است منهم ما بنی حسب الله و اوله و سلم در دفتر تاریخ
 روضه المحاسنی آنکه میان اهل سیر و تاریخ اختلاف است که اول
 کیست که از صحابه رضی الله عنهم بر رسول ایمان آورده که بود ادریس
 بن شد که ابو بکر رضی الله عنه بود و این از عمر بن عبیده و ابو سعید
 و حسان بن ثابت شقوق است اما جمعی از صحابه عظام کرام بر آنند که
 امیر المؤمنین کرم الله وجهه بوده و این قول از ابو زینب و بر سر مسلمان
 فارسی و مقداد بن الاسود کندی و جناب بن المارث و جابر
 بن عبد الله انصاری و خرمی بن ثابت انصاری و زید بن ارقم
 و انس بن مالک و عباس بن عمیر رضی الله عنهم منقول است و دیگر
 از این عباس بن ثابت که گفت السابق ثلاثه السابقون الی محمد
 یوسف بن نون السابق الی عیسی علیه السلام صاحب السباق الی محمد

علی ابن ابیطالب و زین العابدین و سلمان فارسی و زین العابدین و
 که آن سرور دشت امیر بادست حق برت خود گرفته فرمودان بدو اول
 من امن باین بدست که از اول کسی که ایمان من آورده و نیز
 از سلمان و زین است که آن سرور فرمود اول بیده الامة و زودا علی بن
 ابی طالب اسلاما علی ابن ابیطالب و در وقت اول از کتابت کور در میان
 قصه کفاح سیده النساء فاطمه زهرا اباعلی رضی تجر بر سوخته که آن سرور
 با عاقل فرمود ترا در مقدم روی در آوردم که عرفان تو از من پیش است
 و ایمان در از من پیش و از هر کس بن ثابت انصاری در مدح امیر المؤمنین
 مشرب است یعنی این دو بیت موقوف است حریت قال شعر عرب ما کنت
 احب بیده الامر مضرفنا . و عن قاسم بن محمد ما عن ابی سلمی
 ایس اول من صلی قبلیتم . و اعلم الناس بالفقران و انما
 و یکی از فضیلتها و عزایش به سبقت اسلام امیر نموده میگوید
 قل ابن بلیم و الاقدار عالیته . بدعت و ذوالک اسلام لولا کما
 قبلت افضل منی عیش علی قدم . و اول الناس اسلاما و ایمانا
 و این است از کلام مجتهد امیر المؤمنین کرم الله وجهه دلیل توفیق
 سبقتکم الی الاسلام طرا . غلاما ما بلغت او ان حلی
 یعنی سبقت کرده ام از همه شما در اسلام و حال آنکه بر سیده بودم تا

نکته

بلوغ را موهوبه گوید صاف روضه الاحباب از بشارت نبوت سید عالم
 امیر بر همه مؤمنان بر همین است که گفته نموده اما در شرح و فایده و
 و صواعق حقه در ردیه امیر خدا با دین بر خاست دیگر بفروردین
 که مشرب بر فضایل امیر المؤمنین است و آن آیات این است
 محمد انیر انبی و صهریه و حقه سید شهرا اعی . و حقه الذین یعنی موسی
 یطیر مع الملائکه ابن ابی و منبت محمدی و عری منوط لهما بادی و طی
 و سبط احمد و لدی منها من شکم و له اسم شهید . و او بر سید
 ولایته علیکم رسول الله نوم غدیر خمی . معنی است اول انبیا صلعم
 برادر من و خشن تر است و حقه که سیده است هدایت عم من معنی است
 دوم حقیق طیار که چاشنی و شام مغزول بود در عبادت و با ملائکه
 در طیر نیست سیر ما در منزلت معنی است سوم و حقه محمد مصطفی درام
 منزلت و عز و من من مربوط است که نشانی است او کبوت من و خون
 او بخون من معنی است چهارم و دو فوا سید انبیا در سیر ان من دار
 در خیر او کسیر است از شما که مر او را نصیب باشد بخیر من معنی است پنجم
 چه کبر و انبیه از جهت من و ولایت حق و هم شمار رسول خدا از روز غدیر
 انا اخر معقد مات مسطوره صاحب روضه الاحباب است که در صحنه نود
 محققان اهل سیر و تواریخ آنست که اول حدیث کبر و علی رضی انما

۳

او در دین از ان زین جانته انگاه ابوبکر بس ملال رضی الله عنهم
 و ابن عباس و ابوبکر و عثمان روایت کرده که از محمد بن
 قریب پرسیدند اسلام امیر المؤمنین علی است پس بود با اسلام ابوبکر
 گفت سیدان الله امیر اول بدین دولت مشرفند و شایسته
 پدر خود کرده در پیش خلق ظاهر نمیکرد و ابوبکر بود زور یافتن
 اظهار اسلام خود نمود از جهت مردم نادان در پنداره افتادند
 و در محله فانی جریب بر سبب اسلام امیر المؤمنین پس در مکه بود
 در پستای زکات معتبره روایت صحیح است که محمد بن
 روز دوشنبه معجزه شد و امیر المؤمنین روز شنبه معجزه شد
 تصدیق نمود در صحیح ترمذی از انس بن مالک مرویست که گفت
 گفت رسول الله یوم الاثنين و صلی علی یوم الثلاثاء یعنی به غیر
 روز دوشنبه معجزه شد و امیر المؤمنین روز شنبه معجزه شد
 و از ابن عباس مرویست که گفت ای علی صلی الله علیه و آله این
 یعنی اول کسی که بانگی نماز کرده و امیر المؤمنین علی بوده و از زید
 بن ارقم مرویست که گفت اول کسی که بانگی نماز کرده امیر المؤمنین
 علی بوده و از زید بن ارقم مرویست که گفت اول من اسلام علی و در کتاب
 یواریت تالیف ابی عمر زاهد از عبد الله بن عباس معقولست که
 این

بیا

عی را چهار فضیلت است که هیچ یک از اهل بیت و صحابه بکبار از ان فضایل
 میرسد اول آنکه نخستین کسی که بایستد کائنات نماز کرده است
 و دوم در تمامی غزوات محمّد کائنات مددت او بود و سوم در جمع
 معارک مخصوص در روز بدر پس قدم بر جاده شکیبایی نهادند و هزار
 نموده و یوم المهرسین جنگ خیمه را گویند چهارم سرور انبیا محمد صلی الله علیه و آله
 غسل داده و تکفین نمود و تو در آورده و در سیرت انبیا تا ایضا که عمید
 کار رویه و جریب سیر از عقیق است مدی پسر عم استحقاق تشریف است
 که گفت پیش از ظهور اسلام نبوی جهت طواف بیت الله مکرمه
 رفتیم روزی در زمان زکات ششم بودیم ناگاه مردی از آنها نماز که در آن
 نزدیک بود پس رون آمده در آفتاب نظر کرد چون دید از وسط سما
 میل کرده در نماز ایستاد و از ان عورتی هم از خانه بر آمده افتاد کرد
 انگاه کودکی نزدیک سلوچ رسیده بود از آنجا پیرون آمده و گفت
 من از عباس پرسیدم این مرد بزرگ کیست و مطالبش ازین جا هست
 گفت این محمد بن عبد الله برادر زاده من و این ضعیف منگوست و او
 خدیو من است خولید و این کودک علی ابن ابیطالب ابن عم او و کمان
 می برم که محمد بن زینب نبوت مشرف گشته و کشتور کسیر و تفسیر رونج او
 شد و این نماز است که او میکند تا حال غیر ازین کسی احدی شایسته

مخبر کرده و گویند غنیمت بعد از آنکه سرفراز اسلام رسید پوستان بن حکایت
 نقل کرده تا سینه شکیست آنکه آن روزان هم در آن روز ایمان می آوردند تا سینه
 امیری بودم در سقوت سلامت و بهم در سبب النبی بر وقت بخیر انجمن
 مسطر است که گفت اول کسی که ایمان بر رسول آورد و مسالوت کرد از
 زمان خدیجه بود و از مردان امیر المؤمنین علی بود و انوقت ده سالگی بود و از
 زمین حارث بن ابی بکر رضوان الله علیه هم بجهنم در کتب صحیح الدر
 مسطر است که درین باب با باریا سید و اصحاب خبر و جزین ثقات را
 آنوقت که اول کسی که از امت شرف اسلام مرفوع شد از نسایح
 کبر و از کور علی رضی بود و چنانچه روایات صحیح بر نبوت می رسد که
 چون سید کائنات علیه افضل الصلوة و اجمع الخیات مانند اولاد و شهید
 قوا عدد رسالت موم و معجزات شد خدیجه کبری بر علی رضی را اطلاع داد
 این هر دو بی تا مل و ملا توفیق گفتند را شهدان لا اله الا الله و شهد
 ان محمد رسول الله پس از آن سر شیده آب برده بدستور که در حین
 تعلیم گرفته بود و وضو نماز امتحان و پیش ازین وقت احدی باز نکرده
 در نماز اقتدا نکرده بود و نقطه اولیه مطالب علی این اسطالط
 در مثل کفایت محمد میگذرانید و در خدمت کسر در تبتی و در وقت
 می رسد و در آن زمان دوساله بود و ابوبکر از حضرت رسالت بود از

طلب

طلب معجزه مشابهه که مشاهده ایمان آورد چنانچه در حضرت که گفته اند
 توفیق ابوبکر صدیق بر ستم نجارت من رفتم بود و درین پیر بود و بعد از
 بیایست سائر با منعت فزرت چون حضرت ابوبکر را دید از حال او
 مطابق واقعه خبر داد حتی که حال بسیار بر سر او نشانی بر داشت بود و
 نمود و گفت ای ابوبکر نزدی بوطن با آنکه در کعبه بعد از آن زمان هدایت
 که معجز شده و اکنون بکار الهی در عوام و خاص اظهار نبوت کرده و
 بجز از زوجه و پسر عم او دیگری با او نبوی در بنی سادات سعادت در میان
 که توفیق از ساداتان با شیخ و زخیر محبتی بر و از زنده است سادات واده
 گفت چون بخیر من الله در برمی سلام من برسان و این جز از سادات
 نیاز از جانب من بخوان ابوبکر بود از فریاد مشاغل و غیره متوجه حرم
 حرم شد چون بگذر رسید با عقبه بن زبیه و ابوبکر و عقبه بن ابی
 و ابوجهم یعنی که از حجاب و مصاحبان او بودند ملاقات نموده
 گفت هیچ امری حادث شده که مشرک بدانج باشد گفتند از
 محمد بن عبد الله بنیم ابوطالب دعوی نبوت نمیکند اگر ترا با و صدقت
 هست بختی در این امر ای و برین سخنش گذار ای ابوبکر ایضا
 است که در اووه متوجه خانه خدیجه کبری رضی الله عنهما شد و در حال
 استرورد اعلازمت کرد که با رضی علی در مکالمه بود و آنچه از خواند

اسلام و شرايع از جبرئيل فرود آمد و بر او نازل شد و او را خوانند و او را از آن
 روز مبارک سوره ابو بکر کرده گفت اي پسر ابوقحافه ما و اگاه باش که من
 رسول خدايم و خلق عالم را داعي و رانماي و قدرت من تمام است و شما را عيش از
 نفا و امت رفيعه اخلاص در رايقه اخلاص در آرزوي ابو بکر گفت اي محمد
 تو که دعوت من است رسالت ما نماند انبيا و سابق ميگويي من چي تو چي من چي
 حال و مقال تو کير من فرمود انگر دبير کم در شهر مدينه بود رسيدن نماند
 مخفي تر با تو نمود و بصيقل مواعظ و نسر و نصايح با بهره زنگ غفلت
 و ضلالت از آئينت دلست زد و در اين روز مجتهد بر دروازه مدينه
 افتاد کرده بنواخت و مشعل ارشاد و هديت بر سر راهش افروخت
 و آن روز در تمام بروجوان ابو بکر بايت ميخاسته گفته شد شرح و بيان
 حال من مطابق واقع و عيان از عجز و استيغفال و نفل و ايمان است
 و پس بگويد ~~و نفل حکايت يه نفا و ت کم و تين کلون~~
 تو را بني است فرمود اين خبر حکم حق سبحانه و جبرئيل امين مقرر رسانيد
 و از اين حال و مقال و نفل گويد ابو بکر ~~بزيان همعاد~~
 مدين و ملبان صدق و يقين گفت چون حال تو برين نوال است
 بر رسالت تو اعتراض آوردم و به نبوت تو اول زوال جان اقرار کردم پس
 من منطقه خدمت برميان بسته و از مقام مخالفين بريجا هسته در عقبه مديان

کتاب بر فضیلت
 ابو بکر

از مقام است

و مطاوعت شد ~~اللهم ولي المؤمنين و دران زمان ابو بکر رضي الله عنه تامل~~
 و شرح و روايتي چنين رساله بود چنانچه تا ان زمان مقوله در رساله اجد النبوة
 و روضة الاتحابين مسطور است و در صفحه الزلال المعين در شرح
 احاديث سيد المرسلين با تاييد حافظ ابو قحافه زير و بهر ابو بکر
 مسطور است که گفت من از امير المؤمنين علي شنيدم که ميفرمود حضرت
 مع رسول الله سبع سنه قبل ان يسلم احد و يصلي احد يعني باي رسول
 نماز نکردم مدت هفت سال پیش از آنکه در مدينه اسلام آورد
 و نماز نکرد و در جماع الاصول نيز مسطور است که امير المؤمنين باي
 اول گسيست که با نيز رايمان آورده و در ان حين در مکه مشرک است
 بعضي برانند که با نيز ده ساله بود و بعضي چهارده ساله و بعضي سيزده ساله
 و بعضي ده ساله گویند اما اصح قول آنست که نيز را که در مکه مشرک است
 بنواخت را بر او ما فتنه که پیش از بلوغ ايمان آورده و کلام صحیح نقل است
 که در صدر مدگوشه مجرب انجمن است و نيز فرمود انما صدق الاکبر است
 قبل ان آمن ابو بکر يعني من صدق بر کشته ايمان آوردم پیش از آنکه
 ابو بکر ايمان آورد ابو بکر با اندک پور ریح الله علیه و آله و سلم چنانچه
 و اختلافي نيزت میان ارباب تورايج و اصحاب سير و محدثين
 تفاوت در آنکه نرضي علي اول گسيست که بان سرور رايمان آورده

و آنچه که در روز چهارم است همه عرض رضی الله عنه می آید که
 از امیر المؤمنین شنیدم که میفرمودند از هر عملی که عبادت کردیم پس از آنکه
 ازین میت بگذریم عبادت کند عبادت چنانچه مؤمنان گویند تقریب میان این دو
 آنست که چون سابق اشاره فرموده بآنکه مدتی بمقت سال با رسول الله صلعم
 نماز گذارده ام پس از آنکه دیگر سلام آورده نماز گذارده نماز بر این
 در آن زمان امیر المؤمنین منفر بود و بصفت جامعیت میان شرف اسلام
 و نماز گذارون و دیگر ایام جامعیت نبود پس تواند که در آن وقت
 دیگر سلام آورده باشد اما از آنکه در وقت اول دیگر اشاره
 بآنکه چنانچه پیش از دیگران عبادت کرده ام که آن عبارت است از آنکه
 ظاهر است استعمال شریف که باطن از اخلاق و اوصاف
 پس ازین دو قول چنان مستفاد میشود که امیر المؤمنین بگذشت سال
 بجامعیت نصیحت اسلام و اقامت صلوات بر دیگران نسبت مؤمنان
 چنانچه پیش از آنکه دیگر از آنجا رضی الله عنهم نوعی از تفریق اما
 با سلام کامل و با بجز عبادت کند امیر المؤمنین جامع مراتب عبادت
 و معرفت بر وجه اتم و اعملی بود در مناقب خطیر یعنی هر چه است آن
 فارسی رضی الله عنه مسطور است که گفت شنیدم از محمد مصطفی
 که میفرمود و علی یک نور بودیم در پیش خدا تعالی و آن نور هیچ

و غیره

و نقد است که در حق سبحان در پیش از خلقت آدم علیه السلام چهار هزار سال
 این چهار هزار سال که قال الله تعالی ان یوما عندی کما لیس سنه و چون چنانچه
 آدم را از قید آن نور را در پیش وی ترک کرد پیش از آنکه بگوید نماز است
 عبد المطلب نگاه از یکدیگر جداست در نمازین که پیش از نماز و پیش از
 عبادت برار با پیش و اصحاب پیش و اضر با دویم گاه با یکدیگر
 امیر المؤمنین را سابق نسبت آنجا و آنجا یکی است در عالم غیب و اطلاق
 چنین خواهد بود که آنست که در هر دو در عالم شهادت نسبت عبادت آنکه
 میفرماید چنانکه در هر دو یکی روحی و یکی در هر دو یکی نفسی
 و مطابق حدیث تنبیهی سخن در آیه مبارکه امیر المؤمنین در آن
 سید المرسلین میفرماید که قال الله تعالی و قل لوالدین ایتاما و ابانما
 و ف و نانا و نسا و کم و انفسنا و انفسکم چنانچه نشان و نزول این آیه
 که در بار آیت تفضل مسطور گشت پس ایجا ایمان و بی را یکی ماند
 که ما شنیدیم که امیر المؤمنین اول کسیست که ایمان آورده و پسر
 نماز گذارده زیرا که چنانکه حدیث میفرماید هر روز سلام از آنکه عدم بجهت وجود
 نیامده بود که سید المرسلین و امیر المؤمنین هر دو یک نور بودند آن نور
 بصفت استسج و تقدیس موصوف بود و الله با عفا و غیر سلام عبادت
 از بر تو اوقات خالص البرکات ایشان چرا که در حقیت نور بودند

از نور شفاست و لیکن اینهمه مقدمات مستوره و نظایر آنند که در صدر تحریر بنموده آمد از جهت نهانیدن عوام است و اگر نسبت اتحاد ملک علیه میان این دو پادشاه کوفین نه بمنزله امیر که کسی را مجال تفکر و تذکر باشد اگر این نسبت هر دو برابر در یکدیگر را چنان ساخته بگویند سرور و لاریت **فصل** اتحاد و لاریت میان من و تو من نیزت میان من و تو آن مبر و دو عالم و آن سرور و دو کون آن سرور است و آن و این صغیر و عا آن ختم انبیاست که روایتیست بفرقه ملک نبوت و هم تحت اصطیاف و این شاه اولیا که از قدر و استقامت دانش مشرف است به بشر لایف آنها آن مطهر نفوس و این بگویم که آن مطلق است و این منبع سما آن عارض حقیقت و این تادی سبلی آن حاکم شرفیت و این ولی و لا آن آسمان رفعت و این اقیانوس آن صاحب لحرکت و این نصیله ای آتیه من بخت و سلطان بود این ماه یا و پسین شد و خورشید طوائف آن پیش و ارامت و این رهنمای خلق آن جامع ضلالت و این دافع بلا آن جزر استقامت و این کشتی نجات آن جرم ران شفاعت و این ریج را شفا آن کعبه رسالت و این قبله امراد آن ملجأ و حرمت و این مایه آن رحمت الیر و این فضل و اولی آن عالم لدنی و این عیب الملقا

علم

معلوم آن دو حکم قضا اعدا رفتند ما هو این دو امر قدر آمد از قضا از است جبر و تابع و اجراء هم بر حکم این را بر سر در منزل و عشرت منگی این هر دو شاه که هر دو را بر سر آمد با کوه خضیب میان کوه سربا و این حدیث علی بن محمد بن جبر است که هر دو حق کبری است که را این دو عالم و بعضی از مجتهدین و علماء و دین گویند آری اگر چه بر همه مؤمنان صدق است در سبقت اسلام امیر المؤمنین شکر و شکر به نسبت کن در وقت رسید الا نام علیه التیمه و السلام بجد بلوغ نرسیده بود و سینه مرده و قیصر منکر این صلیه است ای با تمیز حدیثی است که در سبقت اسلام گوید که در کتب دلائل شرع جائز یعنی بود امیر المؤمنین که در دین علم است چون میفرمود **عشر** سبقتکم الی الامام طراه غلاما ملجأ علیک سلمی بل دولتی که یعنی از صیبه که بر اجد از آنکه جمل سال در جهالت عمر بسر بردند روی نمود امیر المؤمنین را در رسم ما در صدمه زار و همه از آن توازن میسر و محصل بود و آن جرم عشق ما در زاد با سید کانیات علیه افضل الصلوة و اهل بیت و التسلیات است ای چرا عشق نباشد هر گاه پیش از خلقت آدم علیه السلام بجا آورده هر سال الویت نسبت عینیت بود و در عشق ما در زادنا اسلام آوردن نزد ارباب معارف و عرفان و اصحاب حقایق و ابقان یقین که فرق تمام

خواهد بود و این را مولف از پیش نوشتن بخونید بلکه در اکثری از کتب
 معتبره بر ولایات صحیح متواتر یاد یافته و بر نبوت پیوسته که امیر المؤمنین
 پیش از بعثت سید المرسلین در حرم ما در مابستر در مکانی نموده آفر
 نبوت و اطهار رسالت میکرد و چنانچه بر سید افضل در صدر مطهر
 گشت در حرم الکبیر مطهر است که روزی شاه ولایت و غیره
 در سخن گفت سالی بر غرضه با مکتب سید بود و در طبعش اول نمود
 سلمان در پانین غرقه خرقه میدوخت قنوعه و قنوعه حاجی اندوخت
 شاه ولایت سینه که یک سینه در نماز و انداخت و اورا بدان شهر
 ساخت سلمان گفت من سپهر سال نخورده ام و روزی بر راه آخرت آورده
 و قنوعه در سالی نماز است که با من حرم پیش ای امیر المؤمنین
 کردم الله و همه گفت ای سلمان تو خود را بزرگ میدانی و در امور
 معجز ای مکرروی در فراموشی آورده و از احوال و احوال در دنیا
 فراموشی کردی و آگاه نیستی از آنکه چکس در بخت بر روی تو بگفت
 و که ترا از شمشیر محفوظ داشته از سرفروختی و از سلمان میخیز
 کردید گفت با امیر المؤمنین از قضیه درشت و از زنده شمشیر با من نما
 و محصله فقر بر رنگ گذرتانم نمزای فرمود و تودریان
 آسب بود و از چشم شمشیر بزرگ و فرغ مینمودی در اعمال روی بدعا

عقبات

ادب

آوردی و از برای بخت دعا کردی و دعا تو حاجت مقرر کردید
 من آنجا در گذر بوم و در آن صحرا عبودی نمودم من بوم آن سوار
 که ز برکت و شهنش در کف تیغ بر کشیده شمشیر را بدو نمود
 ترا بشنید ل بخت رسانید سلمان گفت شاه ولایت دیگر است از این
 بیان فرماید و ابواب حیرت بر روی من کشاید امیر المؤمنین بگفت
 کل تر و نازه با طراوت سجد و اندازه از آستین بر آورده فرمود
 این بود طریقه آن سوار وادی و از مسافت از منتهای نهایی
 سلمان پیشتر میگردید ساعت راه نظر نور دیدن آگاه طاقی آواز
 داد و دعا را زردی خطا بگفت و گفت ای سپهر تیغ نبوی بشو از
 و مقتدای اصفیاء راه پهای و بعضی حال زبان کشاید سلمان تو
 ملازمت سید المرسلین و مقتدای الی تقصیر کردید و ما جازین
 منوال بموقف عرض رسانید که من در انجمن است تو خواندم و در
 عرصه محبت تو توسل اقبال را ندیدم و در توجیه از جمیع آدمیان
 افتخار ندیدم و این ترا از پدر خود پنهان نمودم و پیش او از من بپس
 گشت و دم آگاهم از حال آگاه کردید و در مقام گفت من آنکس
 مرا رنجانید لیکن از ملاحظه ما در گفتن حذر نمود و جمله ما میفرمود
 که بر اقبال رساند و دل خود را از غنچه من قانع کرد و از این پند

من از دم

بن کارهای مشکل میفرمود و در اجل این تمکلات مینمود و ازین بسبب
 بعزت نهادم و در وقت ارتزنته افتادم چون ساعتی خوابدم و فشار خفتم
 کردیم بود از بدار بر سر چشم رسیدم که غش گفتم چشمم دردم خوار شد
 روزی نه ماهه که چشمم بر سر جاها می بیند تیاده روزی توی فانی گفتم
 آورده زبان تضرع و اقبال کشورم و از شر آن شش بخت مسالت
 نمودم تا گاه سوار بر دلفنده سفید را بر تیغ آبدار و نیم کرد از راه
 بیرون برآمده رکالتش بوسیدیم چون فصل بهار بود و مهر افکار
 دستم کل بر چند هدیه سوار کرد و اندیم درین سخن بودم که گویم و خود
 آن سوار نایب که در بیهوشی افتادم از زبانم بدت رسید
 و چند سال ازین واقعه گذشته و من در نیتت مظلوم گزیده ام
 احوال این عم تو بمن ملاحظه کنی قضیه نمود و ابواب بخیر بودی کن
 نایب رسول الله او پیش از آنکه آموخت و سوار بود لایح چگونه اندر رفت
 الله و علی و الله و سلم فرمود این چنین چیزی تا زبیر لوزن
 عجز کرد که از تو بترسند و بدیدم ام ای مسلمان چون مبراج رفتیم
 از سده المنبر گذر شدت عجبانی رسیدیم که جبرئیل از من آمد
 فرمود ما ندیکتت سبوی بر سرش محمد را ندیم و دامن از کرد عالم و خود شانه
 با خدای راز می گفتیم و جوابش شش نفتم در احوالی شیر بود تا حال

3

خود ایستاده دیدیم چون نظرم بر او انداختم دیدم که سید الله الفی علی
 ابن اسباط است چون از مبراج باز کردیم بعضی خود رسیدیم علی بن ابی
 و سلام و احترام ما لاکلام در این گفت ای خیر الامام مبارک و ترا افتاد
 ملک علام پس زبان گشود و راز می که میان من و بروردگار گذر شدت
 بود و فقط باللفظ بیان نمود ای مسلمان از زبان آدم تا حال که پس
 از دنیا و اولیا و صلحا و اقیاب سبای و محنتی گرفتار شد علی است از
 بخت مسبد او و ابواب خلاص بر روی ایشان میکش او چنانچه حدیث
 قدس خنجر اینست یا احمد ارسلت علیا مع کل نبی سزا بود که
 سزا و علانیه **نظم** آدم و نوح بوده و از پس هم بر ابراهیم و عزرا
 گاه اسحاق و گاه اسمعیل گاه داود و گاه سلیمان است گفت
 بر مصطفی نبی مبراج سخنانی که عمل چنان است مؤلف قصه دلت
 از زنه اگر چه از اقباب شهر ترست اما اگر کسی را خلیفه یا جاکوید
 در جهل محبت غافل بر این شیخ علاء الدوله سمنانی نیز ملاحظه نماید
 جویر فیض علی هر که کل از در زمین دل ندارد قصه مسلمان و دولت
 از زنه باوره و قصه مبراج در دستور الحقائق و کجی الالاسرار نیز ملاحظه
 چنانچه در صدر مذکور شد و بعد برین معنی ملاحظه فرمودم قدس سره گوید
 آن شب ه سرخ زار که اندر مبراج با احمد مخاریکی بود علی بود

چتر در حیطه و صورت زین سفید
 در مجلسی که با جمعی از اهل بیت بود
 با بجز آنچه تو در این باب درین
 در گذشتت با بی او از حد او علی بود
 بر گذشتت از آنکه است در حق آن
 با محمد شرفیون بر عالم بالا علی بود
 کشتت هم معراج با احمد علی
 زین دوتن شد نور و حدت که کار
 زین دوتن که شسته حقیقت ما یادار
 زین دوتن بزوان شتایی شیدار
 زین دوتن در یافتت که چو فلکبید
 زین دوتن انوار دار و معرفت
 این دوتن در غیر تو تر از حضرت
 ذرات این هر دو در یک نور آمدن
 خارجی زین شمس که بخور آمدن

و خواجگ حافظ شیرازی نیز از تعیین بر سبیل استاره خرمیدید
 که آنچه حق سبحانی بنا کرده در اسرار گفته بود امیر المؤمنین که یکم حد
 نبوی صفاتی که در نسبت آنرا تفصیل بیان نمودست سر خدا که عارفان
 سالک کسب گفتند در وجهی که ما در فرشتگان از جا شنیدند
 در آنکه در حق علی الهی را که از کفایتی که شربت کوه تریا
 آنکه چون ما بر او خاک در گذشت
 جز نماز و شکر چه چشمه زواید تر است
 در وسیله المقیدین از انوار غفار رضی الله عنه و در است شنیدیم
 از رسول صلی الله علیه و آله وسلم میفرمودند بر سبب آنکه حق سبحانی
 هیچ فرشته قبول نمیکند اگر بوسه بر او برسد مگر در صورتی که او بر او

در امام

و امام دو بار فرستاد پس روزی که گفته ای او در حق تو بر صلیح
 مرا بر آسمان برودند فرشته دیدم بر تخت نور نشسته و بر پیشانی او زین
 و یکپایش در شرف و یکی بر نفس روی پیش وی بوی بود که تمام دنیا
 در او میدید و همه خلایق در میان دوزخ و نور بود و در پیش او نشسته
 بشری و در پیش سید از جبرئیل پرسیدم این فرشته چه نام دارد
 عزرائیل پیش وی رفته سلام کردم در جواب گفت علی السلام
 یا خاتم الانبیا و برادر علی رضی الله عنه بود و را می شناسی که منجر استقام
 که حق سبحانم را بقضت جمیع ارواح خلایق مویکل کرده غیر از روح زین
 و علی که روح هر دو بنشینت و ارادت خود قبض خواهد کرد در کفایت
 المؤمنین از سعیدان ابی خالد روایت است که روزی رسید که نینای علی علیه السلام
 عارضه تب محرقی در روز نای و امیر المؤمنین خدیجهت المرسلین آمد از بر
 فرمود یا ای مهربان بنشین در او امیر المؤمنین است و خود لب شکر
 نهاده گفت یا دلخواهی فانه عبد الله و رسوله را و رو کرد دیدم که آن
 برخاسته و نشست و گفت یا ای خدیجهت سبحانی از قضایای که تو کردنت
 کرده یکی آنست که همه در دعا را مطلع و مفا و تو کردانیده هم در کتاب
 مذکور از حق سبحان و در است که زین بخیزد امام جعفر صادق علیه السلام
 علیه بودم که فریدی از حق سبحان آمد امام فرمود ما را مردم حق سبحانی

گفت بی این رسول الله در بلاد درختی است که در فصلها روزی
 دو بار کشتند و شکوفه اش کفاند در اول روز بر کشتن نوشته به پیغمبر
 لا اله الا الله محمد رسول الله و بر کل آخر روز نوشته ایم لا اله الا الله
 علی حقیقه رسول الله در حسن که با از امیر المؤمنین حسن رضوان الله
 مرویست که شبی بر ایدرین فرود ای فرزند و خانه آن شب است و من
 احتیاج غسل دارم بنایتی یک بود بر خانه است بطول آن شب
 درین اثنا تا بقی گفت یا امام المتقین سطل آب استبان که بر پشت
 عنبر بر پشت آورده ام پس از آن آب بنهارت کرده نماز تجدید
 مشغول گشت چون آرزویم دیدم نماز شستواری کفتم ای پدر
 آب از کجا حاصل شد فرمود حق سبحانه سطل آب فرستاد و بعد
 از فراغ غسل نماز میکردم تا علی مشغول گشت که جبرئیل از پشت
 هر تو آب آورد تا غسل کنی و نیز جبرئیل با من گفت ازین عملی
 خیر حاصل شد میان ملائکه و بدین شرف مناسبات گنم تا خورشید
 تمام از این عباس مرویست که روزی رسید کائنات از نماز عصر
 شده بر خانه کتبت که هر که در ادوات رسید در وقتین باید
 همه روان شدیم تا بمنزل زهره ملکینت و بقیه خطبه رسالت
 جبرئیل اهل بیت مصطفی فاطمه زهره علیه التحیة و النثار رسید که درین
 اثنا

باعتبار

میدانم

تا حدیث ایا رسول الله لانی منزه عن غش و لانی مخصوص بنمایست
 قل لا اله الا الله علیه اجر الا للوودة فی القرب العیر المؤمنین علیهم رضی علیه
 الصلوة و العمل الصالحه کلیم در خود چند و دستها در کل آوده برین
 آمد مهند در به عالم گفت یا اخی خرد مردمان از آنچه در روز نشاء هر که کرد
 گفت یا رسول الله بخیر استم وقت نماز پیشین طهارت کرده نماز
 ادا کن که آب نبود حسن و حسین را بر آری است فرستادم ساعت گذشت
 که تا غیر گفت یا امام حسن مجازینست خود نگاه کن چون نظر کردم سطلی
 دیدم از زیر سطل در هوا دور آبی سفید تر از زرد و شیرین تر از شیر
 و خوشبو تر از گل از آن آب خوش ساخته اندکی آتش میدم قطره
 بر سرم چکید که خنکی آن بدم رسد آنسر و صلی الله علیه و آله وسلم
 گفت یا اخی آن سطل از بهر شربت بود و آتش از زیر درخت طوبی و ان
 قطره که بر سر تو چکید از زیر عرش بود پس بنگ بر کشته در میان
 دو بار ویش بوسه داده گفت دردت و غم تو بر شدم من گسرت که در روز خا
 جبرئیل بود و هم در کتابت کور از او اقرار منقول است که گفت روزی
 ما رو ن رسیدم شایع و محمد رویت و محمد اسحق نیز حاضر بودند
 ما رو ن شایع را گفت چند حدیث از فضایل امیر المؤمنین با او
 با شت گفت یا با نصد بوش را گفت تو چند حدیث یاد دار که من شایع

گفتند یاوه اسحق را گفتند چه حدیثی است که گفتی گفتی ای او
 بنو اترجا بسیار رسیده اگر هم فرس مانع بود بران کردی تا وقت
 ترس از کتبت گفتند نه تو را تا ای گفتند تا وقت بیان کنه و از بعضی
 اندیشه بخاطر کتبت با نزهه هزار حدیث مسند و پانزده هزار مرسل
 ما در آن گفت من خبر دهم شمار از فضایل وی که بگوشم خود دهم
 و بشما نیز نمایم بهتر از آنچه شما با دوارید گفتند بفرمای گفت علی بن
 یحیی نوشت این خطیبی است که امیر المؤمنین علی را در تمام مدینه و کوفه
 میگویند آن ملعون را از دمشق طلبیده گفتند هر اوست نام میدوی
 گفت برای آنکه بدان ما را کشته گفتیم او هرگز کشته نگردد خدا او را
 کشته گفت اگر چنین است من ویرا دهم پس جمله در آن گفتند تا بعد
 تا زمانه بروزه در خانه انداخته فصل کرد چون نزد آمد اندیشه کرد
 که ویرا بچ روزگشتم بسوزم با بایش عرف کنم تا بیعتن با نزهه
 کرد انم دین خیال بخواب رفتم دیدم در آسمان کشته و در آسمان
 صلوات علیه و آله و سلم فرو آمدند جمله پوشیده و امام حسن را
 علیه السلام نیز فرو آمدند دو وصله پوشیده و جبرئیل علیه السلام
 فرو آمدند جمله پوشیده با کاس در دست پر از آب صاف آن کاس
 رسول از جبرئیل بستند و در سر این قریب بجایه هزار کس بود

درین

که شیخه علیت ازین مجمع برخیزد چنان کس بر خاستند آنست در پیش از
 آب داده گفت آن در شیخی را با بدید چون از خانه بیرون آوردند
 امیر المؤمنین علی را نظر بر وقت و گفت ای ملعون چرا مرا و شما
 میدهی و گفتند خداوند این را مسخ کرد و در حال صورت مسخ شد
 بفرموده آن سکر با زوران خانه بند کردند من از خون سردار شده
 گفتم در خانه با کوه و شیخی را با بدید چون آوردند سبکی بود گفتند
 در اینجا نیست بفرموده آوردند اما گوشش بگوشش آویخت
 و پشت آن سکر گفتند چون دیدید خدا را خدای را سر در پیش افکند
 و آب از چشمش روان شد شایقی گفت از اینجا دور تر بید که بر سر
 از خداست امن نتوان بود چون او را در آن خانه کردند صاف در راه
 و در آن خانه با سگ شیخی هر چه بود بجهت فرستادند احمد بن حنبل و شیخ
 خطیب و بحر المناقب و معارج النبوة مسطور است یکی از نشانی است
 که با کس در صلی الله علیه و آله و سلم حضور است که لوار احمد در دستش
 بود و همه انبیا و رسل در ظل آن لوار باشند چنانچه گفت لوار احمد بود
 بیدر برود است که بفرموده انا سید ولد آدم یوم القیامة و لا تجر و بیدر
 لوار احمد و لا تجر ما من نبی یومئذ آدم و من سواه الا لا یجرت لوائی
 و آن لوار انبیا را سه راه از رفیع باشد و قبضه شمس از قبضه یاقوت

و سنانش از یاقوت سحر آویزید؛ او از زمره حضرت اوم اورا نصیب
بود از نور بی درخشش و در مغرب سیوم در مکه بر سر سینه
اول بسم الله الرحمن الرحیم تا بی الطهر لدر العالمین ثالث اللهم
الله محمد رسول الله مؤلف در موارث برده است عبد الله
سلام مستور است که در سطر سیوم علی ولی الله نیز مکتوب است
و طول هر سطر نیز از روزه دهم است چون این لوار در قضای عیاش
حاضر کرد و اندام او بی نداشت این النبی الامی العربی القریشی
المکی الحرمی التهامی محمد بن عبد الله خاتم النبیین و سید المرسلین
و امام المقتدین و رسول رب العالمین انسر و صلی الله علیه و آله و سلم
شش آنگاه این لوار بدست مبارک خود کرد و بعد از آن تمامی آنها
از آدم تا عیسی و مریم با سایر صدیقان و صلحا و شهادت و کفایت
اهل عرفان و تقوی آن لوار جمع کردند انگاه بر این هر کدام ایشان
ازین نور تیراق و حلو و نایح حاضر کردند و از برای حضرت محمد
نبوی صلوٰه الله علیه و سلمه تاجی از نور آورد و بر فرق آنها بویون
آن سلطان انسر جان نهند و لباسی از حریر خضر از بدن مبارک
بیرون نهند و چندی از نور علم و لوارش انسر در بند بس انسر در
لوار احمی بدست مبارک شاه مردان مر قضا علی کرم الله وجهه داد

بمقتضا و چهار

انوار

انوار و اعلام و الویه مذکوره را در سایه لوار انوار و در هر کمره طریقه
مستور است محمد صلی الله علیه و آله و سلم مسکون شده است همه اهل آن
سلام و غنائم بجزات عدل نزول نماید اللهم ارزنا افضلک مستور است
بهر السید الامین و النور المبین علیه الصلوٰه و السلام الی یوم الدین
و وجهت سید لوار الحی در خیر کماله و در بعضی از کتب مذکوره
چنین نیز یاد شده که چون آدم علیه السلام در وقت در آمدن روح بدین
عظم نمود و در جواب محمد الله بر مکه که استجابت رحمتی عظیم
بشود در آن چنین نور محمد در جبین مبین آدم متحرک بود و گویند
در جبین عظم از وی آواز آید چنانچه وارید بسیارند آدم گفت
الیرایه او آرزوی من است خطا برکت نور فرزندت محمد نبی آخر الزمان
آدم را غمنا می باشد چاره نور محمد می شد و این آرزو در دل بر سر نیاید
گشت آن نور از سرشانی او اتعال داده بگشت بر سرش جلوه
کر ساختند آدم علیه السلام انگشت مسجید بر آورده بشه ما دین
مبارک نمود و این سنت در میان اولاد اقامت است که استجابت فرمود
مهر و بختش بر صغیر دل جان بر قدم صدق و ایقان نکاشت
و از برکت اتعال آن نور همین آدم علیه السلام می بود برکت غیر
و سعادتش این همین آمد و اولاد او که جابجین همین بودند

سما و متن در بلیغ اصحاب الیومین از جناب کشته و آنچه در شمال
 بودند از این کجا و در کجا و محروم ماندند العصبه چون آدم ^{علیه السلام}
 در آینه مسجد دید خطاب آمد که ای آدم هرگز از فرزند زاری نطلبی
 بدید با و از زانی وار و اکنون بدید تو با من فرزند از چند چه خواهد
 گفت خداوند از لطایف و عوالمی که از خزانة کرم حق فرست
 فرموده بهمین کلمه و الحمد لله است که بزبان من اجر کرده اجر از
 آن حمد این لوا فریض بلوای المومنون و انید بسید انبیا
 موسوم و اختصاص فرمود و بصورت سوسه که بران لوا جلال باشد
 باقیهای نور او خسته و در هر وقت حوران با جمال شسته و بدست برکت
 برایت و دوران بر آنها تعین زنده و جانشان نموده و حوران عزرا
 انقباض بنسب از نواج خود میباشد تا هر کدام قرین خود را در
 خلائق عرصات بر میدورند و تینانه در از کرده و نامزد خود را با کرام
 و اعزاز تمام بر بخت ناز کشند بعد از آن ملائکه را فرمان شود تا آن
 علم را بر او رند چون ملائکه از حمل آن عاجز آیند حق سبحان فرمای
 این کس را الله انبیا یعنی شصت و شصت حضرت ماعلی ابن ابیطالب
 امیر المؤمنین حاضر شد آن لوا را چون کلمه بر سر دهنش گفته
 از بل صراط مکنده و بر وی حق سبحان بوی از زبانم ترنم شد

نیک

تا علی عالی علم را با لوی حمد بر داشته بفضا و حجت فرود آورد
 و آن علم را در انروز بر سر شاه مردان بر مثال تاجی باشد و اولیا
 دوران علم بر مثال جواهر زوهر در لیل تاج ^{بیت} لوی حمد بهین بر
 سرش بر روز قیام بهمین تاج سلیمان و مرغ بر سر او توان او در
 عرصات قائم بود اهل دوزخ را در عذاب خسته باشد و چون از
 صحرا عرصات بوجه جنات برسد عذاب بر سر دوزخیان ضعیف بود
 و طباق جهنم منطقی سازند آن بهنگام خلائق قدر و منزلت لوا ^{علیه السلام}
 بشناسند و بر تماشایش اولی قدم نمایند دیگر هم در صحرا النبوة
 ذکر تطهیر است الحرام از انجاس اصنام و از جاس اطلاق با تمام
 سید الانام علیه البیضة و السلام جنم می آرد که متون کتب سیر
 مملو و مشحون است از این خبر که مشرکان سید مدینه حضرت است در
 اطراف و نواحی کعبه نصب کرده بودند و ابلیس اقدام آن تبار
 بر صاص در زمین استوار کرده بود و آنسر و صلی الله علیه و آله و سلم
 نیزه یا جوچه که در دست مبارک داشت بان تبار کفار و مشرکین
 قل جاد الحق و ما یدی الباطل و ما یدی ان تبار مجرور رسیدن
 خوب درمی افتادند با آنکه با پای ایشان بر صاص استوار بود
 و همچنین هر وقت که در خانه های مشرکان بود آنروز همه برود و فتاو

رسید المسلمین بامیر المؤمنین اشاره کرد تا کسیا و نایب را بکشت
 و بر ویاتی کسیا و بصفه انصوری بود و نایب بر رویه گویند اصل آن تیره
 علی کسیا قبیل بنام عمده و در این جرم هم و دیگری نایب بنام سید بنام
 از آن قبیل جرم هم هر دو در خانه زنا کردند و خدا عزوجل این را فرستاد
 کرد و نایب که شکست شد در مردمان قریش از کمال جهالت و غوطه خور
 و ضلالت سپریست تا آن دورت مسیح احتمال نمودند چون آن هم
 که نایب نام در وقت شکست شد از در و نشانی سیاه و بر سینه بر
 آمد آن سرور صلی الله علیه و آله سلم فرمود این نایب و از عهد الله
 عباس منقولست در از روز آنکه بر روی بر روی که اشاره کرد و گفتا در
 و لجه رسید که بیعت در موضع وضع کرده بودند که دست آنها
 غیر رسید چون مصطفی با نرضی در کعبه در آمد امیر المؤمنین بر پیشانی
 که یا رسول الله یای مبارک که گفت من نه و این بنا ترا از حجاب آنها
 بیند از آنکه سرور فرمود یا اخی تامل وقت با بر من است تو با بر و دشمن
 نه و این امر است حال تا امیر المؤمنین مهور فرموده عمل نمود
 قدم بدوش سر زارین نهاد و بگم شکست کردن است همچو فرق سکر او
 قطعت روزی که پای مبارک بر روی بر و دشمن تبرک است سرور صلی الله
 بود آن سرور از و رسید یا اخی چگونه بیاید خود از گفت یا رسول الله

عنان

چنان می بینیم که جو مرفوع شده و سر من بساق عرش رسید بر جودت
 در از زمینم اگر همه آسمانست بفضله اقدار من آسمانست فرمود یا اخی
 خوشا وقت تو که کار حق میکنی و خدای تعالی من که با حق میکنم
 و بر و اخی گفت یا اخی رسید بر نایب مطلوب تو بود
 زهی بخشش با بی که بر روی الله زهر نبوت مقدم نشیند
 آورده اند که چون امیر المؤمنین بنا ترا از این اندخت خود از از وقت
 مبارک بنام این گفته بسم نمود آنکه سرور و بر جرم بر سپید گفت
 یا رسول الله بسم از برای آن بود که خود از از زمین بلذت جای اندام
 و المی بن علی گفت فرمود یا اخی چگونه الم تورسد که محمد ترا برشته
 و جبرئیل فرود آورده لطیفه گانه حق بیانه و غایب میگوید ای بنده من امروز
 بر دارنده تو منم که قول و حملنا هم به البر و البهر و فرود آوردن تو در
 من باشم امیدوار باش که هیچ محبتی نتواند اینخواهد گشت اولی که هم
 الامن و هم دهنده و درین باب اجل اشارت نکند اما سرا و نموده اند
 اول در بر آمدن امیر المؤمنین بر و دشمن رسید المسلمین همه حکمت یافتند
 حکمت اول آنکه نبوت را قوت نیاده است از ولایت علی با بری
 کشید اما بی با روی تو اندر وقت چنانچه از من معنی است سرور
 خود با آن فرموده حکمت ثانیه آنکه آن سرور مدینه علم بود و امیر المؤمنین

در آن قاعده است که در ابر شهر رسا نند شهر ابر و حاکم است
 آنکه حق سبحانه و تعالی میفرماید انکم و ما تعبدون من دون الله حرم
 بحضرتی این فرمان بمان بپوشید و پیش او نشیند و از وجهی باشد که
 خالص بود که دست حق برش بر که رسید از آنش را دوری تصرف
 نمود حنا بخیزد و بعضی روایات گفته که در زیر بخانه سیدة النبی
 فاطمه زهرا علیه السّلام و القدره از این فرموده بود اتفاقاً فاطمه
 نان در تنوری است و از حرارت شرارت نان مبارک حکم گو
 رسول بر مثال همچنان که بود آنسرور در راه او اعانت آنفرزند
 ارجمند بر سبیل موافقت نان چند بدست مبارک در تنوری است
 نه نای که فاطمه رضی الله عنهما در تنور بسته بود بخیزد بر آمد و هر که
 آنسرور در تنور بسته بود خام با نذ فاطمه نکهشت تخیر در زندان آنکه
 گرفته بود و تا حکمت جماعت که این ناقصه العقل در شان
 ایشان است نان ایشان بخیزد و نان آن پنجه ای که است عند رب
 خام مشکل واقع است آنچه خام نزد پنجه و آنچه نخت نژد خام آنسرور
 فرمود ای نور دیده بخیزد که اینهم از کمال مجزّه است که آن کرده
 نان نژد صفا دست یافته هر چه دست با نژد اساید از آنش بر آن
 کار کند و شاه و دیگر صدق ایند عاصفه او دور دست بخیر الله

کدورت

کدورت مبارک آنسرور بکنور سبب رسیده بود و هر با که چکین کشته
 آتش از فرشتی و از آنرا آتش نهاد در حرکت کبار او سوختی و سرفه نصد
 و باک از آتش بیرون آمدی که آنکه آنچه نژد که بر دوش امیر المؤمنین
 بر آید بدست مبارک خود تا نژد انداخته الله از آتش دروغ مصون محفوظ
 ماندی و فرمان آنکه و ما تعبدون من دون الله صراط جیم نافت کدورت
 درین باب است ناید که برست محمد مصطفی کبار میرسد آتش دروغ
 نژد اول ننده مؤمن که مدت بخانه سال شصت در قضیه قدرت
 منقلب است که فلان مؤمن بن اصبغین من اصابع الرحمن اهلکها
 یث و اگر از آتش دروغ مصون و از نژد فراق محفوظ ماند
 اشارت دوم آنکه کافران هم برست در خانه کعبه نهادند چون نژد
 و آن طریقی درشت تجمان نشد دل ننده مؤمن که نژد کعبه کجایی
 و لکن سینه فلان عبد المؤمن یافته اگر عیسی برید بکانه نشود عیسی
 استاره سیوم آنکه سید تصدق است در خانه کعبه نهاده بود نژد
 او را از حق سبحانی نژد نژد آنچه که در هر شب نژد بر سید تصدق
 نظر دل ننده خود را تقویت داده باشد چگونه اضافه و اختصاص
 ساقط کرد و نقتی در باب نژد آورده اند که آنروز که قوم موسی بن
 پیش میرفت و قارون در عقب صیبه اسرئیل در میان ایشان

از بركت مقدمه وساطه مجال آن بود كه مومني براندم قوم ترك و ادب
 كذا لك انما ارشاد است كه چون روز قيامت شود از حضرت
 جل و علا در رسيد كه اي محمد نه خود گفته بودي بر علي را كه امت مني
 بمنزله ثار من من موسي الا انه لابي عبد الله و كويد بي خداوند
 فرمايد كه چون امت را بر دايي آتش و فرخ بايد گشتن تو عيني
 كدام مقدمه و ديگري ساقه شوي و امت را در ميان خویش جاديد
 تا آتش را زنده آن نماند كه گويي براندم امت بسوزد و همچو
 و آقدي و سبعايات ابونصر همدان و روضه الاحبار و سبعايات
 و روضه الصفاء و معارج السنوة مسطور است كه در مقدمه است
 علمای فن سپر چنين آورده اند كه چون جماعه شترگان ترشني
 و طيش در دراز اندك مشتاورت در بار آتش و زخمونه هم چو
 قرار دادند و بر خوارانم عهدي و پيمان بستند خدا تعالی سب
 خود را از مكر ايشان خبر دار گردانيد و مكر ايشان را باطل گشت
 چنانچه فرمود و مكر و او مكر الله و الله خير الماكرين و خبر مثل را
 فرستاد تا واقعاي كه در مجلس انكروه ميشكوه كذاشته بوديك تا خبر
 عوض نمود اين آيت خواند و نقل رب العلي مدخل صدق و اخير جين
 صدق و جليل من كذا سلطانا نصير اقصه كفا را به تفصيل بيان

نور

نموده گفت فغان چنانست كه آتش بر منج خود است بر تمامي
 ديگر توبه به اسب خورده بگذرند سگينه تو چه فرماي المقصود چون شد
 رسا و ترشيش مثل ابو جهل و ابولسب اين خلف و تبع ديگر از شما
 بر در سر ابريخته مصطفی دستوار كه قرار داده بود و بجه اده
 پي بر ندك چون انسر و در خواب شود آن ملعونان بقتل و هلاك
 ابولكفت انرش او را تا صبحگاه ميداريم كه بنو شام را معلوم شود كه
 ما را راهبهايت اجتماعي كشته ايم انسر بر حال را با سب لاله اطلاع
 امير المؤمنين را فمودند يا اخی مرا از ان اجرت بگيرت دادند و از بهتر
 سفر ميكنم و دايعي كه مردم را از من سب تومي سب ارم كه بصاحبان
 رسانده خود را زنده بدينه رسانيد و شمشير كان تصدق من در زند
 جا در سب نوشيده در خوابگاه من بگيكن انشاء الله تعالی همچو كذا
 بتو بخور اهر سب اير افعال كيه كرهه نفسيس خود را اقدار
 مقدس انسر و گردانيد و به ثبوت سبده كه در زنت كه امير المؤمنين
 بر فرزند خاص سيد المرسلين نيكه نموده هي سبحانه چنين كذا
 و هي فرستاد كه در ميان شما عقد موافقه بسته عركي در از ترا
 ديگر ساختم كدام كي حمايت بر از خود بر خاستن ميكنيد
 هر يك از ان دو فرشته مقرر گشت من حيات خود را در دست ميدانم

وزندگانی خود را اختیار کنیم و می آید که چرا مثل علی بن ابی طالب که چون
 میان او و محمد بن عبدالمطلب است ام و جان خود را وقایع فکری نماید
 محمد صلی الله علیه و آله را سلم ساخته حیات او را بر حیات خود اختیار نمود
 باید که ازین طایفه خضران خطه غایب بود و علی را از رسته اعدا نگاه
 ایشان هر دو نفر نموده حضرت محمد از سرفراز است لیکن در روز اربعه
 بجز صدمه ربع مسکون نزول فرموده جبرئیل بر سر بالین و میگوید ای
 پایی امیر المؤمنین ایستاده و جبرئیل میگفت که ای پایی علی بن ابی طالب
 کیست مثل تو ای علی که مباحثات کردی حق تعالی تو را ملائکه ملائکه
 سهرانکه هر خدا را از نفس نمیدد ملک عرش نفسش را او را میدد
 بعد از آن در شان امیر آیه کریمه و من الناس من یزیر فیف ایضا و فیما
 و اندر روز و بالعباد و نازل شد و امیر المؤمنین نیز درین باب چند فرموده
 هر وقت نفس خیرین در این صبح • در طایفه بالیت العتیق و بالی
 رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم • فی الله ذوال الطول من المکر
 و بابت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم • بتوفی فی حفظ الاله و لیست
 و بابت اراعیهم ما یشقونی • خدا و طایفه نفسی علی الصلوات
 معنی است اول وقایع کردم نفس خود بهتر کسی را که منک است
 یعنی بر شکر خود و بهترین کسی را که طواف کرده است خانه که بجز

اسودرا

اسودرا و معنی است دوم معنی خدا انبیا که کرد از نیکو کنند باو
 پس بجای داد خداوند بزرگ از مکر و معنی است سوم و شکر کرد
 رسول در غار بیوم و ترس نگاه داشته شد در حفظ و ستر خدا
 و معنی است چهارم و شب کردم من اینکه نگاه دارم آن مشرکان را
 و ثابت بنیامند در این تحقیق میمدم من نفس خود را بر شکر و آیه
 و در جمع کتب سیر آورده اند که چون امیر المؤمنین بر سر رسید امیر
 بلکه کرده اسرار خانه بیرون رفتند از اول سوره یس فاعینا ام
 مهم لایمرون خوانده شدت خای بر کوف مبارک گرفت بر شکر و اول
 همین بر نیت و گویند که در از آن خاکت بر سر هر باد جمالی که است
 در چند سیر با تشن و در پنج پوست و آن در سلامت از آن
 بگذشت بعد از آن شیخه در روایتی امیرس با باد پشته رسید
 که شما اینجا از بار رحمت کار فرما هم آمده اید و انتظار که می برید این
 گفتند ما منتظریم که گفتند که خدا سوگند که محمد را خانه بیرون آمدن
 و خاکت بر سر شما ریخته رفت این در دست بخار را خود دیده
 فرمای خود خاک آلوده یافتن در این نگاه کرده دیدند سخن
 در خوابگاه آن سر و سخت گفتند این سخن خسته چون بفرمودم
 در خانه نهادند امیر المؤمنین از جای خود برخاست و دستها بستند

که محمد رسول الله از بنی رفته از امیر برسد محمد کجا رسد کوفت هر کجا
 او موکل کرده اند چه دانم کجا بست شما سگومیدید که تمام در طلب
 بر سرده امیر شکران منفع شکر زما را امیر را خبر خوش شد آنوقت
 باش از ت ابو بکر دست تعرض از دو کوناه کردند و آنوقت که از کوفت
 مذکوره در بابایت در میان امیر کریم بر شرف استقامت و عرصت
 مسطور گشته اما چون در کتاب مذکوره برسد تفصیل این امر را در
 مبارکین مکر نوشته شد در وسیله المتعبدین و مناقب خطیبان
 و مخرج النبوة و روضه الاحبار و غیره بسط می شود
 صلوات الله علیه و آله و سلم در سال اول از هجرت میان ارباب
 و سکنه از امام علی مکه و مدینه عقد اخوت منعقد کردند همه و همه
 از چهار بران مکه و مدینه و کوفه از اخصای مدینه و کوفه که از پیشتر
 بیجا هم بود با موافقت اکثر و در سلسله مواخات بستند و حکم کردند
 از آن جمله سلمان فارسی با بود و او ابو بکر با خا رج برین آید
 انصاری و عمر ابن الخطاب با عساکر بن مالک و عثمان بن عفان
 با وس بن ثابت و ابو سعید خدری با سعید بن معاذ و زبیر ابن عوف
 با سلم بن سلمه و طلحه بن عبد الله با کعب بن مالک و عبد الرحمن ابن
 عوف با سعید بن الربیع و صعوب بن عمیر با ابو ایوب انصاری و ابوبکر

ان

ابن عبید بن عباد بن شمر انصاری و عمار با ثابت بن قیس و عبد الله
 جعفی با عاصم بن ثابت و ارقم ابن ابی ارقم با ابوطالب انصاری علی
 بن ابی القیس در آن باب مکتوب نوشته شد که با یکدیگر می آید و بی مواخات
 نمایند و از یکدیگر میراث برند و بان عقد از یکدیگر میراث نمی روند
 تا بعد از غزوه بدر آیه کریمه و اول الارحام بوضه اولی بعضی از
 نازند و میراث بردن بعد مواخات منسوخ شد در شرح صحیح
 نقل از ابن عبد البر آورده که مواخات دیگر سوا این مواخات
 نبوده و این مهاجران پیش از آنکه انصار در مدینه اصحاب نبوت
 ابو عبد الله نبوت پور نیز درین باب حدیثی است که در
 آورده که اکثر و عقده برادر بست میان ابو بکر و عمر میان طلحه و زبیر
 و میان عثمان بن عفان و عبد الرحمن ابن عوف پس امیر المؤمنین
 گفت یا رسول الله میان ما بران عقد برادر بستیم و ما را هیچ برادر
 تعیین نکردی برادر من کیست اکثر و در صلی الله علیه و آله سلم فرمود
 اما آنچه که می بینم برادر تو ام و بر و ایتمی گفت آنست که می آید
 و الاخره یعنی تو برادری منی در دنیا و آخرت القصد من جماعتی که
 مذکور شدند از جمله مهاجرانند
 که عقد مواخات دو نوبت بوده است و هم دو نوبت امیر را از

برادر خود خواندن بت بلی ز مادر دیرش نزا و طفل نظیر کسی که بچ
 بیهم بود برادر او در مودت و روضه الاحباب و روضه انصاف
 و حبیب سیر و معارج النبوة مسطور است که علمای سیر در اخبار
 چنین آورده اند که در او از خرف و عقول سال نهم از هجرت است و در
 دهم آن شد که چو بگذارد چون استماع نمود که مشرکان بر سر جایت
 در مومس هم چو مکه معظمه آمده برهنه طراوت خانه نینمایند از کرات
 احتلاط با ایشان آن غزیه را موقوفه کردند ابو بکر صدیق را
 با مارت سید نفر از اصحاب این نموده فرمود که مکه رود و خلا
 مناسک چو با موزد و از او ایل سوره برات تا چهل ایت می دم
 بخواند چون ابو بکر از ذوالخليفة احرام بسته روان گشت تبارک
 این حال جبرئیل علیه السلام آمده پیغام حضرت بلعالمین چل
 و علا که در انید که آنجکس تبلیغ رسالت و اقامت پیغام کند الا تو ای
 و بروای مکتوب می در که از تو باشد چون امیر المؤمنین از جانب
 قوم بزایدی قریب و قرابت منی کل الوجوه بان سرور صلی علیه و آله
 شرف اختصاص و اتحاد است از سرور از کیفیت حال اگاه در
 فرمود که از عقب ابو بکر بر و سوره برات از وی گرفت در مومس
 چو بر مردم بخوان و این چهار کلمه نیز خلق برسان یکی آنکه برشت

درین باره

جمع برین نظر
 در این باره
 در این باره

درین باره یک کس که بجای اسلام متحلی بود دوم آنکه سیوم آنکه بعد از
 امسال کس از رباب شرک و ضلالی چو بگذارد چهارم آنکه از
 از مشرکان و کفار هر که عهد موقت با خدا و رسول داشته باشد
 تا انقضای آنوقت بر عهد خود ثابت باشد و اگر عهد او میجو
 تا چهار ماه در امان باشد و بعد از انقضای این مدت اگر مسلمانی شود
 خون و مال او بدر باشد چنانچه انصاری گوید ماسی صد کمال ابو بکر
 بیرون آمده بودیم چون بعوج رسیدیم و وقت نماز با ما بود در آن
 ابو بکر پیش رفت که امامت کند هنوز نماز شروع کرده بود که آواز
 ناقه خاصه از کعبه در گوشش رسید توقف نموده گفت این آواز
 ناقه رسول الله است گوینا ما مورثان که چو بگذارد و توقف نماید
 تا بخدمتش نماز کند اریم درین اثنا امیر المؤمنین علی مرتضی در
 سوره بر رسید ابو بکر فراموش امیر المؤمنین بر رسید که سیر آمده با مور
 امیر کوفت فرمان و هم لایع ان چنین صادر شد که سوره بر
 بمع و بهی تا بر ضلعی خوانم و این کلمات را بخواند اسم مردم رسام
 ابو بکر آیات تینا ت رات میم نموده عقوبت سیر نماز گذارد و بفر
 امیر المؤمنین بر خاسته او ایل سوره برات را با چهل ایت می دم
 خواند کلمات را بعد از ایشان رسانید و در هر موقعی از

حج خطبه خواند و احکام بیان فرمود و آنچه مأمور شده بود قیام نمود
 آورده اند که چون امیرالمؤمنین کلمات را بعد از نماز فرمود و مردم رسانند که این
 میان آنرا دادند که اگر برون نشدی این میان ما بود و غیر آن از تو است
 هر آنکه ابتدا میگردد با تو باشد پیش از آنکه گفت که این رسول خداست
 و شما را آمد که مرا فرموده مسیح بنوعی تا ما از بی هر آنکه برشته تر تو اقدام
 نمود و میگویند چون امیرالمؤمنین بگردد رسیده بشیر بر کشیده گفت که این
 که هیچکس طاعتی نبیند کند مگر آنکه او را به تبع تا در یک قدم و یا با بر خود
 که با بسوزن رسیده باشد اما خداوند چون امیر از قضایا فرستاد یافته
 هر چه است نمود و او بگریه سرور گفت یا رسول الله از من چه خواهد شد
 که از تو عاقبت سوره بر است منع فرمود ای ابوبکر هیچ امری از تو منع
 نیامده و منقح بحال تو راه نیافته ~~و در حدیثی است که~~ تا جبرئیل آمد
 گفت فرغانه ای هر چه است که ادای این کار نماید لا تو یا که کسی از تو باشد
 در صحیح تر ندی و مشکوه از آن عباس و در رسد احمد بن حنبل
 و صحیح نسائی و مداریک السعد از ابن عباس فرمودین از قم و در این کتاب
 مرویست که گفتند چند کس از اصحاب رسول در مسجد در کار با کرده
 بودند آنسور فرموده بندید آن در کار بغیر و علی ابن ابیطالب هم
 پس بصر از مردم درین با سخنان گفتند چون این حکایت پس از آن فرستاد

فرمودی سرور

انقرض

انقرض نبوی رسید بر پای خاسته حمد و ثنای باری تعالی گفته فرمود اما
 بدرستی که من بپندارم این ائمه را که در این باب است عیاش یکی از آنها
 درین باب سخن گفته و اندک من هیچ نمیشد و گفت دم با همی که باین
 مورد گفتیم که کنش در دیکه غیر علی که غیر باب علی را با هم بر آورد
 هم در رسد احمد بن حنبل از ابن عمر روایت که گفتند کسی که بر فضیلتی
 است فضیلت داده شد که اگر یکی از آن قضایا با مرابا شد دعوت نرسد
 نزد من از شتران مسخر خودی یکی آنکه رسول قول را بگوید و او هم
 جا داد او را در مسجد که حلال نیست مراد آن مسجد آنکه حلال است مراد او را
 یعنی رسول در حضرت داده که تریز در مسجد رو میسوم آنکه روزی سیر
 علی با عطا نمود مولف گوید نقل مذکور در صواعق محرقة از عمر بن الخطاب
 نیز منقولست و در روضه الاحبار و روضه الصفا و صحیح ابی نعیم
 مستطوره است که اهل سیر رحیم الله آورده اند که سال دوم از هجرت
 آن سرور صلی الله علیه و سلم را با بضایر بخوان حاصله واقع شد
 منقولست که چون مکتوب فرستاد ایشان از اسلام دعوت نمود و آنجا
 بعد از مشورت چهارده کس از روسا و قوم خود اختیار کرده بخدینه
 فرستادند که احوال آنسور و تحقیق نموده خبر با عیاش خود رسانند
 و مقدم آن و قدم در از نبی کینه نامش عبدالمسح و لغزش عیاش

و مردی دیگر ماش ایهم لقبش مسید بود و آن عاقبت امیر و صاحب
 اهل بخران بود و مسید صاحب قشید در پیشان بود و مرد دیگر از بزرگان
 ابو ایحارث بن علی که در اشتهار و صاحب داران طایفه بود باقی از
 اعیان مثنی بر قوم خود بودند و این را ابو ایحارث برادر و پسر نام او
 کریم بن علی که او نیز از جمله آنچه آورده نفع خود در اثنای راه است و اولاد
 برادر او که گفت سب بر او را بد آنکه آن که او برت را نفعین مایعین
 انشور و سخته اند ابو ایحارث گفت طلب تو بر درای که گرفت
 ای برادر چرا چنین مسکونی گفت بخدا سوگند می خنجر خاتم است
 و ما انتظار ظهورش می بودیم که گرفت حال برین منواله و خنجر
 خنجر می گویی گفت مؤمنان با محمد است و می گفت خنجر است اگر
 این صورت از ما بظهور آید اعتبار ما نماند و نصاری نمایند و آنچه با داد
 از نفایس اموال و کرایم اموال بازستانند از استماع این سخن
 محبت اسلام در دل گزیدند و پیشتر ستمی تمام رانده چون ستم
 مصاحبه آن سرور فایض گشت لیکن بر ستمش آورده کله عرض
 نمود منقول است که چون بیدار رسیدند تا هم راه دور رسیده ای
 ابریشی پوشیده و انکشته رهای طلا در دست کرده بسوی خدا
 مظهر این سلام کردند انشور و جواب سلام نداده از ایشان

اعراض

اعراض فرموده هر چند که نمودند و جوش نینداند الله از سر سبز
 آمده با عثمان بن عفان و عبدالرحمن ابن عوف بنا بر سابقه معرفتی که بودند
 گفتند که میسر شما را مکتوبه نوشت و عورتی که چون آمده بخت و سلام
 رسایندیم جواب بداد و هر چند که در کرم بجز سکوت چیزی نندیدیم
 اکنون مصلحتی نیست باز کردیم یا توقف کنیم عثمان و عبدالرحمن هر چند
 فکر کردند جواب آنکه نه می یافتند امیر المؤمنین علی نیز در آن مجلس حاضر
 بود عثمان و عبدالرحمن گفتند یا ابا الحسن را چه زمان را می توری
 حیرت فرمود رای من آنست که آنکشته رهای زمین و جامهای ابریشی
 از خود دور کنند و جامهای منقار زره بر کرده بخلاف کون انشور
 در سینه آن قوم فرموده عمل نموده سلام کردند انشور
 باز داده فرمود سوگند آنکه مرا بر ستمی بر خلق فرستاد که چون از جام
 نوبت اول پیش من آمدند شیطا با ایشان بود از انچه نوبت
 سلام ایشان بازندادم و بیکله زبان نکشادم و بعد از آن ایشان
 با سلام دعوت فرموده ابا نموده در آنجا رو عباد فرموده سوال در باب
 عیب کردند انشور جواب داد بنده و رسول خدیو بود انشور گفتند
 بر رسید هیچ میدانی عیبی بر بود فرمودند گفت پس چگونه او بنده
 و مخلوق است فرمود امر و زور این سخن نمیکویم اقامت کنی یا جواب

بر تفصیل ایراد یافته بود مگر نوشته شد در رسیده المقصدین
 و مناقب خاندان ائمه و سیدان مسعود رضی الله عنهم و در
 که چون روز در سفر حج اذاع رسول صبر ابراهیم و در
 بودیم دیدیم که آه سرودند گفتند ای مجبور است العالین چرا آه کرد
 میگفتند فرمود ای این سخاو و صبر کف من بمن رسانیدند یعنی بنیم
 که اگر امت من در ضلالت می بود گفتند یا شفیع الذین
 که را خلیفه خود میکنی فرمود که خلیفه منم گفتند ابو بکر انشور
 بهیچ گفتند و باز آه سرودند گفتند عمر را خلیفه کن انشور باز آه
 سرودند گفتند سیدم گفتند یا سید المسلمین فرقی علی را خلیفه کن
 از سر تصدیق گفتند و شما هم بزرگواران کار کنید و در گاه او را قایم تمام
 خود کنیم میدانم قبول نمایند خدا سوگند که اگر شما این کار میکردید
 البته شما را بجزت و اجرام می کردم در رسیده المقصدین و مناقب خطیب
 خوارزمی از امام المؤمنین عایشه صدیق مودیت که کوفت حقیقت
 فوت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قریب از فرمود ادعوی
 جیسی یعنی بخوانید را ازین دولت مرا من ابو بکر را خواندم رسول
 سر برداشته بسوی من و ابو بکر نظر کرده باز سر برایش نهاده بود
 ادعوی جیسی من عمر را خواندم بسوی وی نظر کرده باز سر برایش نهاده بود

نهاده

نهاده فرمود ادعوی جیسی من گفتند و ایرادش ای مردمان علی ابن ابیطالب
 بطریق که رسول غیر او را نمیخواند چون رضی علی اعدائنا بنه مبارک
 منضم ساخته درون پیراهن کنایه خاندانک هم در برادر از یک کس بیان
 سر برد کردند و همچنین با رضی هم آغوش بود که روح پاکش بود
 جهان فرامید در صحیح زهدی و مشکوٰۃ و صحیح از جمیع من عمر و در
 که روزی همراه عمر خود بجای نه عایشه رضی الله عنها در آمدیم پرسیدیم که
 یا امام المؤمنین من احب الناس الی رسول الله یعنی دوست من مردمان
 بسوی رسول که بود گفتند فاطمه علیها السلام انما اسألكم الرجال یعنی گفته
 که از مردان می پرسیم گفتند شوهر او و دخترش در کتاب ربیع اللاب
 می آرد که بعد از سوال و جواب امام المؤمنین گفته حراد دوست من در
 نیات که پیوسته روزه دارد و دستها بپا بندد و بخند آید دیدم در
 و فاطمه که آب از دهان سر در کفایت و گفت رضی علی جابر شد
 و او پاشانید آنرا او گوید من گفته چون چنین بود ترا بزم بران
 که با وی حرب کردیم المؤمنین جاد بر بر کرده بسیار گزشت
 و گفت بر من معذرت بود در روضه شهدا از این عباس رضی الله عنه
 در ولایت که روزی را صحیح را از آنکه در صلی الله علیه و آله سلم پرسیدند
 یا شفیع الذین و غیر المؤمنین چه کلماتی بود که آدم علیه السلام

آنرا بر زبان راند و بگفت آن حق سبحان و تعالی تو به پیش قبول نمود
 آنکه در فرمود سال ادم من ربه بختی محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین
 ان بت علی یعنی سوال کرد از حق سبحان این که ای پروردگار من
 بخت این بهترین تو به من قبول کن الله تعالی تو به ادم قبول کرد
 یارب بجد و علی و زهرا یارب محمد بن حسن و علی و زهرا
 که لطف برار حاجتم در دوسرا بی منت خلق یا علی الاعلی
 هم در مودت و مفاخر آورده که گفت شنیدم از عبد الله بن
 که میگفت سید مردم هفتاد و سه هزار از رسول صلی الله علیه و آله
 و باقی از بهترین امت گفتم بهترین امت کیست گفت علی بن ابیطالب
 در مودت و مفاخر خطیب بجز المقاتله از علقه بن قیس و از اسود
 بن برید نقلست که ما با ابویوب انصاری که گفتیم در زمانی که از
 امیر المومنین علی بن ابی طالب و برید رفت که ای ابویوب تو فرزند
 پیغمبر در یافته با وجود این بر قائلان کلام لا اله الا الله شهادت میکنی
 گفت ای علقه و اسود روزی من در خدمت رسول گفتم من را
 و ان من مالک السیاده بود که در خانه جنید رسول گفت من را
 بر این پس در کتبت تمام است فرمود بطلحی که گفت
 ای عمار زود بارت که در دست من ظاهر شود و خدا و تو را بچای

نسخه

بشمشید که کردی اگشتند و بعضی از ایشان بخت روز و بعضی بخت
 چون این واقعه عا کتبه کنی باید که مرا تحت علی بن ابی طالب تمام
 اهل عالم خالفت او کنند بدست که علی بن ابی طالب را از راه دست
 و فرما اندازد او فرمان بردار من است و فرمان بردار من فرمان بردار
 خدا هم در مودت بر وقت مرا فرستادم خادم سید المرسلین صلی الله علیه و آله
 مسطر است که هر کس حق امیر المومنین علی بن ابی طالب شناسد بدست که
 ازین شبه حال بیرون است یا مفاخر است یا ولد الزنا یا مادوشن
 در حاله حرض حامله شده او را بوجود آورده هم در مودت از لیلی
 منقولست که شنیدم از عبد الله بن عمر که می شنید اصحابی که بر سر
 برین سوال که ابوبکر و عمر و عثمان و غیره و نشهر و امیر المومنین را در
 ایشان پس گفت مردی ای عمر بر الله مگر از اصحابی که است
 مرتضی علی کتبی شمار او را گفت مرتضی علی از اهل بیت است
 و قیاس کرده نمیشود با هیچ یکی از صحابه با رسول خدا در مرتبه
 و نسبت و بدست که خدا تعالی میفرماید الذین آمنوا بهنیم
 در ستم الامیه یعنی آنکس که گردیدند همراه ساختن ایشان در راه
 پس فاطمه علیها السلام با رسول خداست و مرتضی نیز با رسول است
 هم در مودت از عبد الله بن احمد بن حنبل منقولست که گفت شنیدم

از پدر خود از بهترین صحابه گفت ابو بکر و عمر و عثمان پس خاموش شد
 گفتم ای پدر چرا نام مرتضی علی بر زبان نیاوردی گفت ای فرزندی
 مرتضی علی حکم را میهد به نفس خیر است و حکم انما یرید الله از این
 رسول و حکم انما ولیکم الله و حدیث من کانت مولاه فمواجیه لاه
 امیر مومنانست بنا بر این شمرده میشود بهیچکی از صحابه با و هم
 در مودت از امام محمد باقر رضوان الله علیه منقولست که گفت در زمان
 مروت روزی رسید باک رسول در کمانه بشکر که امیر المؤمنین علی
 و مهاجر و انصار در منزل نبیض بازل سید سیدین مجتمع بودند و در
 هنگام روضی امیر کرده فرمود ای خلیفای قبول میکنی وصیت من ایجابی
 و عدای مرا امیر گفت بلی یا رسول الله در گریه شد چنانکه اکثر
 رقت بهوش کردید پس گفت رسول ای بلال با بر شمشیر خود
 زنده و بر و نایقه مرا و با بر چهره سکه که در ایام فاقه بهنگام عبادت
 بر شکم می بستم چون بلال بفرموده قیام نمود لیکن شترین را از
 انگشت خود بر آورده فرمود ای خلیفای این کسبار خاصه من خلقی بود
 دارد و بر این چنین تا را و بنه بخانه خود که کسی را بعد از من درین امور
 با تو مضایقه نباشد امیر المؤمنین آنچه گفتم ای متبر که را بر سر آورده
 مالیه در حضور مهاجر و انصار رخا نم خود بر و در سندان محمد بن

از امام

از امام غلام این عمر مروت گفت که گفت روزی از این صحابه
 بود از رسیدگی نیات خیر الناس گفتم کیست که بر و حلال
 آنچه بر پیغمبر حلالست و بر و حرام آنچه بر پیغمبر حرامست گفتم انست
 گفت تو از کجا دانی سوال از کجا است بعد از آن استخاره کرده
 گفت آنکس علی ابن ابیطالب است که پیغمبر ابواب جبرائیل است
 و با بر او رسد و دستانت فرمود ای علی در کجا حلال است که درین
 مسجد خرابید بخیر مرا و ترا و هر چه بر من واجب بود و هر چه بر تو
 وحی و وارثت منی و ادا میکنی و ام و دعوتی مرا و بر من
 بدرجه شهادت میرسد در صواعق حرقه مطهرت که در روز قیامت
 و ابوبکر رضی الله عنهما بطوائف مقدمند و آنرا در صلی الله علیه و آله
 میرفتند تا می گفت تقدم ازت یا ابابکر یعنی پیش شو تو ای ابوبکر
 پس ابوبکر گفت ما کنت اقدم رجلا سمعت رسول الله علی منی کثیر
 من ربه و انما سمعته یقول یحکونه پیش تو ام از مردی که شنیده ام
 از رسول خدا که میگفت در شان او که علی از من است و من از علیم
 بهم در صواعق حرقه از شعیب مروت گفت که گفت روزی در زمان
 خلافت خود ابوبکر با حقین نشست بود که مرتضی علی آمد ابوبکر
 نموده گفت من اراد ان یظن الی اعظم الناس منزله و اقرقره

واصل شد حاله و اعظم هم غنا، رسول الله صلی الله علیه و آله فی نظر الی هذا الطالع بر کس
 خواهد نظر کند سویی بر کسین مردمان از روی مرتبه و نزدیکی ایشان
 از روی نسبت و فاضلترین ایشان از روی حاله و نزدیکترین بر او
 از روی نسبت نزدیک رسول پس نظر کند سویی بر آن که طالع بر او است یعنی صبر
علیه هم در صواعق تخرقه مسطور است که گفت عمر علیه علی افغان
 یعنی مرتضی علی عالمتر است در صواعق تخرقه و متذکر است حکم از زبان
 سعید و منقول است که می گفت عمر بن الخطاب اقصی اهل المدينة علی
و از سعید بن مسعود است که می گفت عمر بن الخطاب بعزوه لاد من مفضل
لیس لها ابو حنیف بن ابی بزم بخدا از قضیه که نیست مراد از این
 و هم از سعید و دیگران که گفت لم یکن احد من الصحابه یقول سلونی عما
دون العرش الا لعلی یعنی نبود هیچ یکی از صحابه که بگوید سوال کن از
 من سوا عرش مگر مرتضی علی و از زعم المؤمنین عایشه بنی مقول
 که می گفت انه اعلم من اخی با سینه یعنی بدست که مرتضی علی عالمتر است آن
 که باقی مانده است نسبت نبوی و گفته عبد الله بن عباس کان علی
ما شئت من خرس قاطع فی العلم و کان له القدم فی الاسلام و الصبر
فی السنة و البرهه فی الرب و الجود فی المال یعنی گفت عبد الله بن عباس
بود مرتضی علی را خیر که من خواستم از زندان بر نهد در علم یعنی بر سینه

نظیر

شکر را جواب می نمود و بود او را سقوت در اسلام و بود او را
 سید کانیات و عالم در سنت و دلیر در جنگ و کوشش در مال و راه
 طرازی و صواعق تخرقه هم از این عباس منقول است که گفت کان علی
نما فی عشر منقبه ما کان له لحد نهه الایه یعنی بود مرتضی علی را نهه
 صفت که نبود در کت مریکی را از این است در بحر المعادن مسطوبت
 که روزی رسول صلی الله علیه و آله مسلم رسولی امیر المؤمنین کرد
 امیر بر رسید یا رسول الله صلی الله علیه و آله موجر کس حیرت السرور در رانانی کر خرف
 یا اخی کریم من از برابر ضلالت یعنی است که بعض تو در سینه است
تیرا کر رفیقه انسون ظاهر نیک دمت مکر فد انمن و حال انکه تو تو تو
 این تراعت کرده و از این یعنی خبر سل خبر داده است مرا که این فرقه
 ضلال در حق تو ظلم و با تو جنگ خواهد کرد و تو و اولاد تو تا انتها خط
 رسانند و احوال آن بر تو بر نمی آید خواه بود تا ما دایمی که یکی از اولاد تو
 بخیر نام حاکم و والی است من کردد انگاه است من و سایر خالق بر خیرت
 الی تو اجتماع نماید و اعداد شان نکونسا رشوند و مجان شادمان کرد
 و در آن زمان شهرها و معیروم مردم اندک شوند و فرج و سرور در دنیا
 مردم حاصل گردد پس انسر در خوشحال شدن فرمود ای کره نومنان
سیخ مونه بجا آوردید که بعض علی و التش در دل نما قر ای کره و مهر

بر داشته گفت خداوند ایل علی آل من است سیر از ایشان گرسه
 پاک ز ایشان را و پاز ایشان باش و خوار کن ایشان را و فرست
 کرد آن نسل ایشان را تا قیام قیامت و غیره در لغت خودی
 با ایشان و این در هر جا که باشد **سعدی** اگر چنانچه در جوی
 عشق محمد بس است **آل محمد** سادست نور و در آن اثر از خداوند
 از غرت محمد و از حرمت علی **فرد اطعام** چون در روز نوبی که از
 از محبت شان بر می خلی **کر خورده** از ایشان صادر شود
 نتوان شکر نمیکست که هر جا بلی **از بر آنکه** سید گوین گفته است
الصالحون لله الطالحون **لی** در شایر **للصالحین** با سنا و طویل
 از آن **معصومین** علیه السلام **فقیر** که در روز سید عالم صلعم
 شاه و خندان **بجانه** را **العیر المؤمنین** آمده گفته ام که **مشارت**
 و هم ترا با ارجی بدان که درین ساعت **جبرئیل** این این تمام از
 بمن آورد که حق سبحانه میفراید **محمد** را **رسول** علی را که در
 تو مطیع و علی از اهل **استقامت** بعد از استی این مرده **امیر المؤمنین**
 بخوشنوی تمام **سجده** شکر جای آورده گفته **خداوند** آگاه باش که
 من نیکو میباشم و خود را **بجبان** خود بخشیدم **سید** **النسار**
عاطف زهر گفت **خداوند** من نیز نیکو میباشم و **بجبان** **محمد**

کتابی

فردا

بهر از آن اما این نیز حق سبحانه را **گواه** گرفته گفته **ما** **نیکو** **میباشم**
 در **وستان** **علی** **بخشیدیم** **انگاه** **آسر** **در** **صلی** **الله** **علیه** **والآل** **وسلم** **فرمود**
 شما از من **کریم** **تر** **نستیدم** **نیز** **نیکو** **میباشم** **خود** **در** **وستان** **علی** **بیم**
 پس **جبرئیل** **علیه** **السلام** **آمده** **گفت** **ای** **محمد** **حق** **سبحانه** **تو** **و** **اهل** **تو**
سلام **میرساند** **و** **نیکو** **میدانم** **از** **من** **کریم** **تر** **نستیدم** **نیز** **نیکو** **میباشم** **که** **فرمودم**
 و **بخشیدم** **مجموع** **کتابان** **در** **وستان** **علی** **را** **و** **ایشان** **را** **روزی** **کرد** **و** **ایدم**
بهرت **و** **نقته** **ای** **را** **و** **دیدار** **خود** **در** **مدینه** **السعدی** **از** **اما** **مخبر**
صادق **رضوان** **الله** **تعالی** **علیه** **مرور** **کست** **که** **رضی** **سرور** **و** **انسان** **محب** **مصطفی**
در **سجده** **مدینه** **باجمی** **از** **صحابه** **نشسته** **بود** **که** **شاه** **اولی** **علی** **رضی** **الله** **تعالی** **عنه**
آسر **فرمود** **هر** **کس** **خواهد** **نیکو** **کرد** **ادم** **را** **با** **صفت** **ش** **و** **لوح** **را**
با **کشتن** **و** **سلمان** **را** **با** **مکلت** **ش** **و** **ابراهیم** **را** **با** **خفتن** **و** **موسی** **را**
با **سکنتن** **و** **یونس** **را** **با** **سنتن** **و** **داود** **را** **با** **خفتن** **و** **عیسی** **را**
با **سختن** **و** **ادریس** **را** **با** **سختن** **و** **عیس** **را** **با** **سختن** **و** **محمد** **را**
با **طاعتن** **هم** **را** **نیکو** **بند** **بر** **اول** **علی** **را** **یکی** **از** **صحابه** **گفت** **یا** **رسول**
اینهم **فضایل** **در** **علی** **جمع** **است** **آسر** **فرمود** **طی** **ولین** **را** **و** **ای** **ز** **خود**
نیکو **میکویم** **ملک** **حق** **سبحانه** **در** **کلام** **خود** **با** **دوازده** **سوره** **علی** **را** **بر** **ابر**
گرفت **چنانکه** **ادم** **علیه** **السلام** **را** **گفت** **ان** **الله** **اصطفا** **ادم**

وعلی را گفت تم از دنیا کتاب الیوم اصطفینا من عباده و نوح
 انه کان غیبا کورا وعلی را گفت انما بدینا به السبل اما شاکر اولاد
 کهورا و سلمی ان را گفت و آیتها ملکنا علی را گفت لفرقت
 تم را بتبعیا و ملک کسیرا و ابراهیم را گفت و ابراهیم الذی روی
 گفت یوفون بالذکر و یوفون یوما کان شره مستطیرا
 گفت علی اسما و له الجبین وعلی را گفت و من الناس من یسیر
 لفق الیغیا و مرضات الله و اوب را گفت انا و جدناه صاحبان
 العبدان و اوب را گفت و جزاء هم جابر و اجنه و جزیرا
 و یوفون را گفت قد انبتی من الملک و علمتی من ناول الاحادیث
 وعلی را گفت و من عنده علم الکتاب و موسی را گفت انما کان
 رسولا نبیا وعلی را گفت ان الاربار شیرون من کاسر کان من اجها
 کانورا و اود را گفت انا جعلناک خلیفه فی الارض فاحکم من انک
 بالحق وعلی را گفت و لی ما خلفکم کما خلف النبی من قبلکم و ادر
 گفت و رفعتنا ملکنا علیا وعلی را گفت و سندس خصو و استبر
 و حلوا اسما و رین فضبه و قهرهم رهم شرابا طورا و علی را گفت
 اوصالی بالصلوة و الزکوة وعلی را گفت و الذین یعمون الصلوة
 و یؤتون الزکوة و هم الکوون و منکم من یرم را گفت انا اعطیتکم

کتاب و علم و اولاد
 کسیرا و ابراهیم
 الذی روی
 یوفون بالذکر
 یوما کان شره
 مستطیرا
 علی اسما و له
 الجبین
 من یسیر
 لفق الیغیا
 و مرضات الله
 انا و جدناه
 صاحبان
 العبدان
 و جزاء هم
 جابر و اجنه
 و جزیرا
 یوفون را گفت
 قد انبتی من
 الملک و علمتی
 من ناول الاحادیث
 وعلی را گفت
 و من عنده علم
 الکتاب و موسی
 را گفت انما کان
 رسولا نبیا
 وعلی را گفت
 ان الاربار شیرون
 من کاسر کان
 من اجها
 کانورا و اود
 را گفت انا جعلناک
 خلیفه فی الارض
 فاحکم من انک
 بالحق وعلی را
 گفت و لی ما
 خلفکم کما
 خلف النبی من
 قبلکم و ادر
 گفت و رفعتنا
 ملکنا علیا
 وعلی را گفت
 و سندس خصو
 و استبر
 و حلوا اسما
 و رین فضبه
 و قهرهم رهم
 شرابا طورا
 و علی را گفت
 اوصالی بالصلوة
 و الزکوة وعلی
 را گفت و الذین
 یعمون الصلوة
 و یؤتون الزکوة
 و هم الکوون
 و منکم من یرم
 را گفت انا اعطیتکم

فضل

فضل را گفت و انکم وعلی را گفت عنینا شیخا ربنا عباده و اولاد
 البخیرا و نیز در باب او فرمود و یطعمون الطیعام علی حنیف کسیرا
 و یمنما و اسیرا انهم ای رازل جزئی که کرکه کرکه تو اید را علی کسیرا
 کرد و جهان خاک شود برورت • نیت محب مرد و فرزند را
 زانکه خداوند جهان آنجان • داده ترا عزت بی منتهی
 عزت ذات تو از کلک شکر • نقش الهی در مثل بر سما
 نه شود آن نقش بانوار مهر • کاینه کردی جهان از ضیا
 جرح جویش نظرت آورد • زین همه تمکین که بود عزت را
 هم تو شوخ ز غفنه کا بودید • هم تو ز غفتم بخیر زجا بودی
 ای سرور مردان علی مستان سلطنت • وی صفدر میدان علی مستان سلطنت
 ای دردمند از غفنه کا بودید • توری و کعبه صد و مستان سلطنت
 ای دلبر و دلدار تو ای مونس خوار تو • ای محرم اسرار تو مستان سلطنت
 ای غلام و مظلوم ای مفضل و مفضل • ای عابد و معبود ما مستان سلطنت
 ای قلی نقاب تو ای تو خوش سخن تو • تاج شمان تاراج تو مستان سلطنت
 ای نوزاد پاک مصطفی با مصطفی در دنیا • ای جنبی المصطفی مستان سلطنت
 ای پسر شاه ششم در دین و دنیا شرف • بکر سخا کان کرم مستان سلطنت
 ای زانکه هم خصمان از مردان علم را کس • علم خود را در ای مستان سلطنت

و

اندر سمانت علی و انور علی	در علم دین تو کامی مستان
مستان سلامت	مستی ز خوار میکشند مستان
ای با در صبح شکوهی	با آن امام دین بگوستان سلامت
آن نور آخر را بگو آن زری	آن حی حید را بگوستان سلامت
مضاج دله را بگو مضاج جانها را	آنخو خرمقار را بگوستان سلامت
باین بر با زین بگو باقی کو و انور	با لوی لوی مکتون بگوستان سلامت
آن شیر ریزه را بگو آنکه در دله را	آنکه هر دانه را بگوستان سلامت
آن شمع ایما را بگو آن بحر را بگو	آنچه از آنرا بگوستان سلامت
آن آینه الله را بگو آنقدر الله را بگو	آن حجت الله را بگوستان سلامت
معشوق عاشق را بگو آنکه پندار	قرآن ناطق را بگوستان سلامت
با جنو ابر قند بگو با جاش سیر بگو	با ساساتی کو ز بگوستان سلامت
با قاتل کفار بگو بان دلی و دله را	با حید در کار بگوستان سلامت
با عازقه بگو با آیت نظر کو	با شمشیر و شمشیر بگوستان سلامت
با زین دین عابد بگو با نور دین تو	با حضور صادق بگوستان سلامت
با موسی کاظم بگو با طهر علی بگو	با صایم دایم بگوستان سلامت
هم باقی کو تو پیر با سیدان متقی	کای شاه تو نور حق مستان سلامت
با میر وین مادی بگو با عسکر بگو	با والی عهد بگوستان سلامت

باین

ای شاه دین سرور علی مستان	ار شتا کو ختر علی مستان سلامت
ای سر زار او لیا در بالی درود را	با جانان مستان سلامت
تا هفت سه جوان از دله بگو	با جواهر مستان سلامت
توین تو مکتون ز تو این مکتون هم	اعلا این هم رتوستان سلامت
جان ای بگو سوسو بگو سوسو	با ساساتی کو ز بگوستان سلامت
با قدومه اصحاب کو با زنده اجابت	با قبله اقطاب کوستان سلامت
با سرور ابرار کو با برادر ارکو	با حید در کار کوستان سلامت
با قاتل کفار کو با مادم انکار کو	با سید زخارا کوستان سلامت
با مبد و سر ارکو با مبد و آرا کو	با زین اظهار کوستان سلامت
با خازن حجت بگو با خزن حجت کو	با معدن حجت بگوستان سلامت
با پدربیت عفت بگو با آیت رحمت کو	با حاجی زرقه بگوستان سلامت
با حاجی که عادل بگو با اول کامل کو	با عالم عادل بگوستان سلامت
با قاتل و مقبول کو با قاتل مقبول کو	با عاقل و مقبول کوستان سلامت
با و هسل و موصول کو با و هسل کو	با ناطق و مقبول کوستان سلامت
با عازقه معرود کو با و هم و معرود کو	با کاشف و مکتوف کوستان سلامت
با حاد و معجود کو با قاصد و معجود کو	با عاهد و معبود کوستان سلامت
با ناطق و منطوق کو با ساسان و سوسو	با عاشق و معشوق کوستان سلامت

با ناطق صادق بگویم عاشق سابق
 با آیت بگویم بار اول و دوم
 با حیدر مصطفی بگویم با سرور بر سر
 آنجان عادل را بگو جانان آدم
 انضیع و نضر را بگو جانان و کون
 سلطان دنیا را بگو جانان زینار
 شاه حکم را بگو ماه مظفر را بگو
 بنوع حیوان را بگو طبع خلق را بگو
 شاه ولایت را بگو ماه چتر را بگو
 مقصود ایمان را بگو معبود غیر از او
 با سرور بگو با سرور یعنی بگو
 در محله نایب حبیب میرزا امام ناطق امام جعفر صادق رضوان الله علیه
 مرویست که روزی امیر المومنین کرم الله وجهه بر زمین مسجد کوفه
 برآمده فرمود ایها الناس مرا از رسول صلی الله علیه و آله و سلم ده
 عظیم است که انقضای محبوب تر است نزد من از آنچه آفتاب
 بر من طلوع میکند اول آنکه رسول فرمود برادر منی در دنیا و آخرت
 دوم گفت نزد من خلائق من در روز قیامت سیوم گفت

نزل

منزل تو در بهشت بر من نزل فیوض نازل من خواهد بود و چون نازل
 از خوان مقابل بگذر میباشند چهارم فرمود در رشت منی در این
 و خواص من بگویم که قائم مقام منی و امامی باقی بماند خیرت است
 و امت من بگویم که گفت نگاهدارنده اهل منی در غیبت و حضور من
 هفتم گفت تو قائم بعد از من در میان رعیت من استم گفت تو و بعد از
 و ولی من و ای پادشاهت بهم گفت دشمن تو دشمن من است و دشمن من
 دشمن خدا و بهم فرمود تو قسمت کننده اهرت و دوزخی مرا هم رانم
 در کتاب مذکور و همانا قبایل المومنین از جابر بن عبد الله
 مرویست که رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرموده چون همانچه
 آسمان و زمین را خلق کرد صورت من و ولای رسیده این لی لای
 بر لایت آن عرض کرد آسمان و زمین مهر و قبول نمودند و امر منی بها
 هر دو تقویض یافت پس هر چه سعادت کسی است که بوسید ما
 سعادت گردد و در شقی کسی است که بر عدم متابعت ما شقاوت
 مبتلا گردد در میان آنکه سید کائنات علیه الصلوة احتیاج از راه
 مطهر است در حال جنات و مقام خود در است امیر المومنین داده بود
 و مخفی نماند که تا دنیا سپید شد و چنانکه امر طلاق زوجه خود را گفت
 دیگر نداده و زنا را عظم گونی و در هر تازی روضه الاحبار علی

حریف بسیار مطربت که در حرب عمل جناب ولایت شعار پهلوان
 و تایت اثار خود بمنزل عالی شرفی داد و بعد از استیذان در
 آمدن مازون کشته درآمد با عایشه بعضی از زنان اقالی بجهه
 نشسته میکردند امیر المؤمنین برفق و زرمی گنا عیب این
 خواند و گفت خطای این در میان زنان بهتر از زنان کفرین
 میگویند و تو متکبر شدی بشبه خطای که ترا و نموده در تک
 امور کشت که منابر حال تو بود با وجودی که نسبت قریب است
 مرا با حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم میدانست و از آن
 مکرر شنیده بودی که مکرر مولاة فغلی مولاة الامام مالک بن ولید
 و عواد بن عاده طریق معادرت بمن مسکوک کشتی و با موافقان من
 علم گرفت و موافقت نداشتی و چون مرتبه امورت مؤمنان در دنیا
 یافتی چرا روز دیگره بپوشه عصمت وصالی بمن در اینجا
 بر تافتی مجمل کلام آنکه مضمی نامعی اکنون هموار است بر خطای
 خویش اضرار نمایی و بصوب مدینه در زمان روان کردی
 و بمنزلی که حضرت مقدس نبوی ترا جایگزین گشته بود باشتیاق
 تو جورس در آن کجاست و این نیزه را بر خاست و در فریغ این
 اعظم کوفی آورده پیش از آنکه جناب امیر المؤمنین بالامام حسین

ط

کلام فرماید صغیر است الطارث نفضیه که زوجه و عبد الله بن جعفر
 بود فریاد و نوحه کرد و سایر زنان مصیبت زوجه با هم گفتند یا قاتل
 الا حیا یا ضیق الطبع یعنی ای کشته دوسان و ای برین کشته
 جمعیت و یا و ... آغاز کردند و زوجه عبد الله بن جعفر
 بنتم سلیخ فرزندان عبد الله بن خلف را خداستحالی فرزندان را
 کرد اما امیر المؤمنین نگاه بجای آن کرده گفت بدان و آگاه باش
 این صغیر که من ترا ملائک میگویم بر آنکه مرا دشمنی کنی و بدگویی زیرا که
 جد ترا در روز بدر و عم ترا در روز احد و زوجه ترا در روز حرب جمل
 بقتل آورده ام و اگر من کشته اجبه شمامی بودم چنانکه از انعم است
 میرا ایندیکشتم هر حدی را که درین سر است پس بجای اتصال فرمود
 و گفت من تصد کردم آن که در این خانه بکشتایم و هر کس در خانه
 باشد بدین تیغ بسیار است بگذرانم و اشارت بجای فرمود که بخند
 بن رسیده و بکیز از بقیة السیف حرب جمل در آن متغی بود
 لیکن من عاقبتت و سلامت مسلمانان میخوام عاید عیوب بر زنان
 مصیبت رسیده از بهریت ازین خطاب و کس که بر و خاندان
 کرده خاموش شدند بعد از آنکه فصاحت و حکایات کشته بشما
 تمام کرد و برخاست و روان شد **روزه** که روز دیگر عقیقه نبوت

و سر و بوستان جلالت و سالت کفایت شاهزاده حسن را علیه السلام
 بر رسم رسالت بجای عایت فرستاد امام آمده گفت ای امیر المؤمنین
 بدان خدای که بشکایت خود انان و باقر بدادم فرزانم که در زمان این
 سفر مدینه پرورزی بفرمای تو فرستم و ترا تنبیه کنم بر امر که بگفت از
 تو نیک میدارم راوی گوید عایت در آنوقت سر خود شانه میگرد
 جابر است یافته بود بخیر است که جابر حبیب با فدای خود شاهزاده حسن
 این مقام رسانید مشوق المهر کسوی خود را با بقیه در زمان از آنکه
 بر حجت و با خواص و خدم خویش گفت مراد بر اهل مدینه و کجا
 سایر سفر مدینه مشغول شوی که هیچ جاره خیر رفتن مدینه ندارم
 و کمال اضطراب در پیشه شش ظاهر شد یکی از نسای در روز و عصر
 از بنی حلب عایت گفت ای امیر المؤمنین عبداللهد بن عباس نزد تو
 آمده و همین مقام رسانید و توسل با بولند کرد و ایندی که ما هم
 او از تر او درین مجادله و محامله باورش ندیدیم چنانکه وی بخت
 بر خاست و از خانه سپردن رفت و بدین جوان یعنی امیر المؤمنین
 خود آمد و باقی ازین مقوله سخن را اند هیچ اقبالی بقول او نمود
 اکنون چه افتاد که بقول پسر او این همه اضطراب ترا در فراد
 عایت گفت این جوان سبط و فرزند قبول و نور دیده اهل نبوت

بر کس

بر کس خواهد نظر بر برد در چشم خانه پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم
 اندازد باید که نظر بر چشم این فرزند کند و تحقیق که من دیدم بر کس
 او را می بوسید می بویید و بسینه اطهر خودش ملصق میکرد و ایندی
 و پدرش بدست اجماعی فرستاده مرا امر بر اطلاع داده که یک
 طریق سملو که مدینه نمودن و واسی دیگر دارم از زمان از آنکه این
 امر مستفسار نمود و گفت حضرت رسالت را روزی از غایم تقی رسیده
 بود و میان ذوالقربای خود شست میفرمود و ما نیز زوحات مظهر
 حضرت از آن نصاب حصه و نصیبی طلبیدیم و در آن طلب الحاح
 و مبالغه از حد گذرانیدیم علی این ابطال از آن بملامت مکتوبه
 گفت بس است که ما لو که دیدیم و الحاح از حد گذرانیده حضرت را
 ملول و محزون ساختید و عار اوجب و تقویع بسیار کرد و ما یکنیم
 نمودیم بر او و او را سخنان خشونت آمیز گفتیم وی این آیه را بر ما خواند
 که علی رب ان طلقک ان میدلم از او اجازت نمکن شیاید
 که اگر دست از شما بردارم و شما را در حوزة مطلقان در آرد
 پروردگار بهتر و سوره ترا از شما بدل و عوض دهد و اما نیز
 خشونت و درشتی افزویدیم رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم از دست
 و غلظت قول ما که با نمودیم در غضب شد و نظر مسوی علی کرده

ز
 ف
 ناد
 عا

ای علی بن اطلاق ایشان را در قضیه اختیار نمود و آوردیم و بتوفیق
 ساختیم و ترا وکیل خود کردیم که هر کلام از ایشان را تو از قبل
 من طلاق دینی نام او را در دفتر بنام او بنویسند و چون آنحضرت
 از طلاق با او اطلاق فرموده فرق میان حیات و حیات بنموده
 مرا علی بن اطلاق لب بر تخیل بنیاد میکند آنوقت من از عراق کلبی
 می آمدی ششم من با او چیزی بر سر باش رود که تدارک آن تصور نتوان
 کرد میترسم که از رسول باین نوم و در بجهان از دولت طلاق است
 و سوادت خدایت و محروم ما هم سکلتش عذرته خلف و ما تعلق عین
خلف سب بر خاسته از جان و جهان شکل نیت و شکل بسر کو تو نیت
 است در شواهد النبوة از جمله غیر منقول است که در ایام حیات
 معاویه چهار شباهه ولایت یافت بر کنار رویای فرود آمده گفت
 السلام علیک یا امیر المؤمنین و امام المذنبین امیر در جوار فرود
 علیک السلام آنم عرض نمود من محمود بن یوحنا ام جارتی
 و بدین برایشان رفت کرد که آنجا سکونت و نیت و گفت نزد ما کتاب
 انجیل است که عجیب سی علیه السلام از نیک بزرگ رسایل میرا
 گرفته اند اگر فرمائی پیش تو آورده بخوانم فرمود بسیار آنرا کتاب
 آورد در وقت رسول صلی الله علیه و آله وسلم او صاحب و کلمات

دی

دی خواند و در او آخرش مسطور بود که روزی بر کنار این دریا فرود
 آمد که اقربان شد در بنام النبیین در قرابت و نسبت و دین اهل
 مشرق را سازد و با اهل مغرب معاقد نماید و آنچه در کتب معتبره
 امیر مرقوم بود دنیا ایمن بخنده من را داشت دست الهی که فی یوم حیا
 و الموت سینه حب الله ایمن علیه من شربت ما و شربت بها الطمان الیوم
 که رضوان الله و الصل مع شهادة تجر عین دینا سمل سب نزد
 از خاک است که سخت شده باشد در روز با دست و مردن در دست
 آسان تر است بر روز نشیدن آبی که نباشد اورا نشسته و یار
 داود مر اورا رضای خدا می عالی است و گشته شدن با او شهادت
 پس آنم گرفت چون آن نبی معوض شده بود ایمان آورد و چون
 توانی فرود آمدی خدایت تو شرف شده عهد کردم تا زنده و مرده
 با تو باشم امیر المؤمنین کرم الله وجهه کبریا است و صاحبان زین پس
 بر زبان ملائکه بیان راند الحمد لله الذی لم یجعل لی عذره ممسوا و اوجه
الذین ذکر لی فی کتاب الذکر ل تجر عین شکر خدا که کرد ای
 مرا از خود فرمودش و شکر میگویم مرا آنکس را که یاد کرده است
 مرا در کتاب بسیار خود پس بجهت عریض فرمود این مرد مؤمن را با خود
 نگاهدار چون مشام و جانت طعام ما مردم خورم و بر اطلاق دی

بالآخر در لایحه الحری که در میان ما و یه صوبت بر شهیدش بر حجت علی
 و امیر المؤمنین بر روی رخساره او انموده در قبرش فرود آمدن
 سپرده فرمودید در حال مؤمن و ایمانی یعنی ازین فرموده و از این
 من نقل دیگر در شواهد النبوة و روضه الامجا و روضه الضحاک و کتبه
 و معارج النبوة مسطور است که ناقلان آثار سلف خویش گفته اند که در فتح
 حدیبیه بعد از تعداد شتر و طبله چون سهیل بن عمرو را بخدمت رسول
 آوردند و در وقت قحط و کمبود آب در کعبه حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
 او را برین خوبی انصاری را طاهر و پاکیزه و عذرا و قیام نماید
 سهیل گفت ای محمد باید که پسر عم تو علی بن ابی طالب را بر آن
 است و بر امیر المؤمنین را فرمود بنویس اسم الله الرحمن الرحیم سهیل
 گفت بخدا سوگند ما را حجاز را نشناسیم که چه بگویم بنویس که
 اللهم امیر المؤمنین بفرموده سید المرسلین عمل نمود بعد از آن
 گفت بنویس هذا ما قضی علیه محمد رسول الله امیر المؤمنین و غیره
 نوشت سهیل گفت ما اعتراض بر مسالت تو نداریم و اگر میدادیم
 تو رسول خدائی ترا از زیارت خانه او منع نمیکردیم امیر المؤمنین فرمود
 یا ای لفظ رسول الله حکم ساز و بجایش محمد بن عبد الله بنویس
 چون آنسر و علی را حکم لفظ رسول الله دلالت فرمود امیر گفت

لا والله

لا والله من و صفی رسالت را محو کرد انعم و بروایتی سهیل گفت ای علی
 رسول الله را محو کن و الا من ازین مصالحتی بزرگم امیر المؤمنین حضرت
 از دست گرفته شته و دست شمشیر بر دامنش کرد ازین حکومت عزل
 کند آن سرور فرمود بگذارد ای ای امیر فرمودید رسول الله در امر امانت
 او بکفایت جان نوق ما یعنی آمد که من این کلمه را محو کنم رسول آن
 صحیفه را گرفته لفظ رسول الله را محو فرمود و بروایتی با کلمه هرگز
 نوشته بود خود از طریق اعجاز ابن عبد الله نوشت و صحیفه گویند
 خود محو کرده امیر المؤمنین را فرمود که این کلمه را در رسالت محو کرد
 و از سلمان ان ای بکر ای قحطه و عمر بن الخطاب و عبد الله بن عمرو
 و سعد بن قاص و عثمان ابن عفان و ابن عبیده جراح و محمد بن مسلم
 و ابو جبرئیل بن سهیل رضی الله عنه اسامی شریفه خود را بر آن
 صحیفه ثبت نمودند و از کفار و غیلب بن عبد المعزی و بکر بن جعفر
 و جمعی دیگر شهادت خود بر آنجا نوشتند و بنویسند در عهد پیغمبر
 آمدند و بنویسند تو سل بقریش جستند و چون از کفر بر صلح افتادند
 شدند آنسر و پیغمبر همایون بجانب امیر المؤمنین آورده فرمود
 یا ای ترا نیز مثل این و لقمه رو بخوارید نمود و بعینه آن واقعه را
 صحیفه که میان امیر المؤمنین کرم الله وجهه و معاویه مدینه مقابله

بن تقصیر

و تقاضا نمود بدو در روز از ششده عاقبت بر صبیح قرار یافت چون عهد نامه
می نوشتند که این مصالحه امیر المؤمنین علیه السلام معاویه بن ابی سفيان
امیر المؤمنین را محو سازد بنویس علی بن ابی طالب که من از شما
علی امیر مؤمنان است با بر من تقاضا نمیکردم و تقاضای او و در با او است
می نمودم امیر المؤمنین گفت صدق رسول الله بنویسید می گوید که
میگوید چنانچه در باب شجاعت و بسبب انفضیل نوشته خواهد شد
فعلی و بکر در عهد ایت السعد و زاهدید از برید علی علیه السلام که رسول
صلی الله علیه و آله و سلم لشکر را تابع امیر المؤمنین نموده اند و در
چون بود و من و چگونه بود و صحبت و صاحب و امیر شما من شکر است می کرد
از وی و غیر از من شکر است نکرد و بکر امیر و بعضی تمام از وی
کردانیده گفت ایجا برین آیات است من او بی مؤمنان از انستها
ایشان که گفته است یا رسول الله فرمودم که من و بی باشم علی
ولی اوست در معرفت النبوة و عدالت السعد الذی استحق من سبب
تا شش منقول است که روزی در مجلس تا رون الرشید از انستها
و در مقام علی امیر المؤمنین که در آن وجه مذکور بود گفت مردم عوام
بر من گمان دارند که من علی و فرزندانش را دوست میدارم می بینم
هتر میدانند و فرط محبت مرا که با امیر و اولاد اجداد اوست و تحقیق

این از کتابی است که در کتاب
امیر المؤمنین علیه السلام

او را معلوم است که من معتز و قاضی است این نام و بعد از آن
صحیح است که از ابن عباس رضی الله عنهما رسیده که گفت روزی فرزند من
سید کائنات علیه افضل الصلوات حاضر بودم که سید الناس علیه الطم
و الشاکر ایضا آمد امیر و فرمود ای فرزند پدر و عا درم فدایت و با وجه
که بایند ترا گفت فرودید تا من حسن و حسین از خانه بیرون
رفته اند هرگز ندیدم نمی یایم فرمود ای فرزند اند و بکن من پیش
آنکه این از اقربان او هر ان ترست برایشان از من و تو انگاه
مبارک برداشته گفت یا جامع المنقرین که این دو فرزند از محمد تو
نخاستان ایشان باش درین حسین روح الامین در رسیده که گفت
یا سید المرسلین اند و بکن من تو که ایشان در دنیا و آخرت ضلالت
و پداریشان انفضلت از ایشان و در خطبه نبی انجا رانید خیر
بعد از استماع بشارت با اعیان سب قطاب خود بسور خطبه روان
کردید چون رسید و بیرون کردید را در کتاب گفته خواهد بود اند و علی
یکبار زیر خود برایشان کشته و با برید دیگر سایه کرده اند و
بجانب سیرایشان نوشته و شفقت تمام می بوسید تا آنکه سید را
پس امام حسن را برکت است و امام حسین را برکت است
نشاند بسور منزل روان گشت و جزیر علی السلام در برابر

این کتاب
امیر المؤمنین علیه السلام

۲۱۴

وحی برتقاقرآنسورمیرفتند و در آن حال زبان میخربان میخورد
 و الله بزکی و همیشها را چنانچه حق تعالی بزرگی داده است شما را درین
 اثنا ابو بکر پیش آمده گفت یا رسول الله کی ازین دو کوفتاره
 عرش مراده که بر دارم فرمودند ای ابو بکر نیت که هر که نیت
 و نیکو سوارانند ایشان و پیدایشان بهتر است از ایشان انقصه
 حضرت چون بر غنیمتال درسی در آمد بلال را فرمود تا نداء کند که
 مومنان حاضر شوید چون صیغره و کبر و وضع و شرف حاضر آمدند
 سابق امامین را بر کتفین نشاندند بر منبر آمده گفت ایها الناس
 آگاه گردانم شما را بر بهترین خلائق از روی حد و حده و مایه
 و پیر و عم و عم و خال و خاله گفتند آری فرمود آن حضرت
 که جناب ایشان محمد رسول الله است و جناب ایشان خدیجه بنت
 خویله که افضل از بواج مطهرت است و مادر ایشان فاطمه بنت
 که سیده النساء در دنیا و آخرت و پدرا ایشان علی بن ابیطالب
 که بعد ازین خیر البشر است و عم ایشان جعفر طیار و عم ایشان
 امین ابی بنی ابیطالب رضال ایشان قاسم پس من و خاله ایشان
 زینب بنت منی آگاه گفت خداوند امیدم که هر چه من و مادر
 و پدرا ایشان باد و ستان خود در بهشت خواهند بود و خدیجه هم

۴۲

هر که این را دشمن دارد ابدالآباد و در مفرخ باشد را در کوفت
 چاهون رشید آب از دیدن میخیزد چنانکه از بسیاری کوفت
 کلور او کوفت شده بود در وقتی که این خطابت مختصرا مجلی است
 در فضل المطالب بهم از این عباس رضی الله عنهما منقول
 که گفت چون حق سبحانه فتح داد عدلین را بر اصحاب کفر و مسلم
 در زمان عمر بن الخطاب را هر که در کتفین را غنیمت کند پس آگاه
 و حرمین علیهما السلام آمده گفتند به یا عم حق ما را از آنچه حق ما
 بر شما مان فتح داده عمر بن الخطاب بیخظ و بکر تمام دو فرزند
 پیش امامین نهاد پس عبد الله بن عمر آمده گفت آری پدرا پدرا
 از آنچه رحمت کرده است خدا را مؤمنان را و او هم سر خود با صد
 بسرش گفت زهی عدل و انصاف که حسین را از زمین مکن
 میدید و حال آنکه من از زمان حیات رسول صاحب شمشیر و جهنم
 و ایشان کوفت که اندک هنوز از مدینه قدم بیرون ننهاده اند
 عمر گفت چنین است که تو میگوئی لیکن ترا و پدرا ترا چه مجال بر سر
 با ایشان باری با بر داری مانند پدرا ایشان و مادر مانند مادر
 ایشان و جد مانند جد ایشان و جدّه مانند جدّه ایشان و عم
 مانند عم ایشان و عمه مانند عمه ایشان و خالی مانند خالی ایشان

بدست که غنویا اورد و زباله در ایشان علی مرتضی و او در فاطمه
و جدی مصطفی و جدی خدیجه کبری و عمه زینب و عمه امیرالمؤمنین
و عمه آن سرور که شب معراج در خانه او شد و حال این بزرگوار
رسول الله و حال نای قیام و ام کلثوم بود از استماع این فضایل
عبدالله عرش پیمان شد و خاموش گشت همه در کتافه و کتوفه
که در تفسیر آیه کبری قبل الکتیم جنون الله فاجعریه یحییکم الله الایه
شیخ ابوعلی موسی بن محمد بن علی اوره که چون آن سرور صلعم
در لیلۃ المعراج جموع از معصومان ملاذ علی که محمد محمد میکشند هیچ یکی از
ایشان مقدم تر نبود و دیدار از جبرئیل علیه السلام برسد که این پیغمبر
گفت سید المرسلین ایشان علویان و مقدسان عالم علویانند
آل باقر و اشرف اهل زمین اند فرمود ای اجدی ایشان این درجه
عالی بر چه بنیاد گشت از تسبیح نام مبارک تو علی الدوله عبادت
ایشان همین است **تتم** بنابر خبر مذکور و بحکم این حدیث که کمال این پیغمبر
خلق الدنن نور وجه علی ابن ابیطالب سبعین الف مگال استخوان
له و بحجیه الی یوم القیامت و شیخ عطار قدس سره در مظهر جواهر
بهتر از این معنی خبر میدهد که اگر فضیلت علی کبری بفضیل بقول امیرالمؤمنین
کن تو تعطیل خدا از نور روی مرتضی کردی سرشته چند مگال را اند کردی

۱۵۱۱۱

عدد و خداوندشان بابت نهاری که ایشان بر سما دارنده قرار می
بست و توست بویسته که ملائک مذکوره علویند پس بختی تقدیر من در پی
نور مذکوره را ال علی توان گفت زیرا که بدو واسطه پیشش است
و آفرید کار حق سبحانه است چه در عالم علوی و چه در دنیا فیضی از الله
عایش و حکیم ما برید پس بختی که سادات زاد عالم است هو دار
حکیم علی آفریده شرفترین مخلوقات است یعنی که در اندک آن نور
برایش فرقه از ملائک کبریا فریدند اشرف مقدسان اسماء کبریا **تتم**
هر چه خواهد میکند و او را در مرتبه که در علی السلام را از عظمت اقام
از کتیم عدم بر صفت وجود وجود که در آینده و بر آسمان چهارم است
میترسد و دهلوی در نفوس گوید یا فخرت آدم زمان نور تاب عظم
زوار دین او آفتاب چشمه من زن نور جویا شده عطر آن نور میاشده
و این نوع امور غریبه نماز رب العالمین بخت است و در منور کردنش است
حجج الصفات امیر المؤمنین غریب که یکی از القاب معلل است مظهر الحجج است
جنانچه در تفسیر حافظی در بیان آیه که یوم تنشق السماء و القامی نور
آن غماهی که روز قیامت آسمان از اشباح مرقی عظیمت بریزد که مظهر الحجج
و مظهر القامی است بختی که در دنیا امور غریبه بظهور رسائید در آخرت نیز
امور غریبه بظهور رسائید و نود که بجا گشت اما و علی نور این

۱۵۱۱۱

۱۵۱۱۱

۱۵۱۱۱

۱۵۱۱۱

عری الدرد مطیبا رب البدر ذلک النور وبقدر ستم قبل ان یخفی اوم از عتیر
 کانت عام از بر توکان نور ملائکه مدبوره مخلوق شده باشند و باقتضای
 کانت بیج الی اصله محمد میگفتند باشند لیکن در صورت لازم
 که علی بن ابی طالب میگفتند باشد از کعبه در وصل بطول از بر سوگات اسم
 مرقوم تبت اما آنچه بزرگتر درین آنرا شریف سیل الامام واروشه
 و عاموم بخیر این نور ملائکه که ملائکه علوی در قرآن و در اسم مبارک میگویند
 چنانچه مولوی معنوی از بعضی خبر میدهند **ششم** و وی خدا شاه
 سلام علیک **سوم** وجود سنی شاه **سلام علیک** نام تو بر آسمان زعفران
 و در سیان **رحمت روحانیان** شاه **سلام علیک** درین محل نه جایز است
 زیرا که بعد از نزول آیه کریمه ان الله ولایة لعلون علی النبی الامیر
 اصحاب رضی الله عنهم استخسار نمودند که یا رسول الله چگونه صلوات
 و سلام فرستیم بر تو فرمود بگوئید اللهم صل علی محمد و آل محمد
 گفتند یا رسول الله مراد از آن چیست فرمود علی و فاطمه و حسن و حسین
 چنانچه نشان نزول آیه مسطور در باب آیات از صواعق خرقه فرمودند
 حال که بر سبیل تفضل مرقوم مشن چون یقین حاصل کردید که تمام
 ملائکه سماوی وارضی بر محمد و علی و آل با کمال نشان صلوات و سلام
 میفرستند اگر فرستد اسم محمد و علی را تسبیح خود داشته باشند از باب

یا

ایمان و اصحاب یقین را نه محل تکلیف بود و نیز در بار اصحاب شرف
 تسبیح آمده که اکثر روز فرمود بر روز شریف **صلوات علیک** از باقی تو است
 هرگاه او را بچنانند یا علی یا علی و در کفایت الطالبین از آن است
 مالک مرویست که رسول صلی الله علیه و آله در مدینه میفرمود که چون در
 معراج از طرف سموات گذرستم فرستتم دیدم بر من نور شستند و نور
 کرد او در آمده از روح الامین بر سیدم این فرستند که **صلوات علیک**
میش و فرستند سلام کن چون رفتم دیدم که علی بن ابی طالب است
 ای جبرئیل علی شریف از من بر آسمان چهارم آمده گفت نه لیکن من حق
 از نور علی اینهم فرستند آنچه در صحیح ملائکه آمده که هرگز حق تعالی
 هرگز نوبت زیارت این میکند و هم در کفایت الطالبین و در مسند
 از جابر بن عبد الله انصاری رضی الله عنه مرویست که گفت رسول الله
 وقتی که مرا بر وند بر آسمانها و بر وند آسمانها از جابها که منادی اینان
 ندا میکرد و خوششند بر کعبه در آسمانها و خوششند بر کعبه در آسمانها
 علی المعصوم از جنین اسرار بر در عالم شسته بود و خوششند است
 که بر نماید عنایت صمدی در کتب آن و سوار است **ششم** هر کسی که
 یا بدین اسرار را که بر آن کوفته بود گفتار را یکی با تسبیح خود فرستد
 کس کی بکنند از حق دروهم کس می نویسم هر چه میفرمایند

جواب بختی تو انم برآمد لیکن اینقدر رسید انم که هر کس نزد اوست
 بگوید یا نبوی بالسه با خلفای ثلاثه نقاری در اول در وقت ازین
 چه عقیده است و میگوید در ری چرا اهل سنن را بدنام میسازد
 زیرا که من در کتاب مناقب سیدالشاه و امامین و حقه و حقه طهارت
 نوشته ام ازین میتوان گفت که از ایشان غبار ریحا طهارت شده
 گفتند اما چون در خلفا در این میان هم مخالفه و مخالفت بود
 چنانکه طالع عبدالرحمن جانی در اعتقادیه خود ازین معنی خبر میدهد
 هر خصوصیت که بود شان با هم **بمعصومین در ایام و دم**
 حکم آن خصم با خدا بگذار **بندگی کن ترا بحکم که بکار**
 بهارین هر که توصیف و تعریف امیر پرواز جلیق را طالع عالم است
 که متعین باشد که حاشا که میان ایشان خصوصیت بود چه اگر
 بودی قروه اصحاب **بمن الطیبار و مسایل مشکلمه رجوع با امیر**
 می نمود نمودن بالذمن مصفیه لب لها الرحمن و لولا علی لولا علی
 نغمه بود و منقول است که ابو بکر صدیق **بجانب امیر**
 بگوشید روزی که از حضور و چه استغفار نمود و گفته اند **بمن**
 دارم که میفرموده نظاری وجه علی بن ابی طالب **بمن**
 کامل حاصل است که میان ایشان محبت بود و عدالت حقیقه است

تفسیر

عقیده خود خطاب با اهل عصم کرده **بخدمت درشت هر قدری که**
 هر که بد با صبی و بیغم است **نزد من بی شک پاکش کافرت**
 مرتضی بنی از زان زندیق است **گو عدو حضرت صدیق است**
 آنکه صدقیست بمعقول است **بهمت پر یاد شاه انبیاست**
 صدر دین احمد از انزل **یا وقت نور از سرخ علم عمل**
 ذات پاکش صدق را بر ما رده **نوعی و علم را بر ما رده**
 خاطرش در بای عرفان بوده **بای تا سر تا لبش جان بوده**
 سینه اش کجین کسر است **بسر راسته دیدار است**
 یار غار احمد مختار است **تا بی از زمین از انبیا فی العار است**
 حق تعالی هر که گوید است **می بر او در صف او از وقت ما**
 دوست مرتضی را این صفت **بمن این با دان مدار معرفت**
 که بکس دشمن ستیز از نهال است **دشمن خلق را نه دین و کیش**
 تر اصحاب محمد روز است **بمن خود ساز از بعضی**
 چون رو او در بخود این علم را **حاشا لمدینت را صبر بر صفت**
 هر چه در او است معرفت **که کند در جانت منزل معرفت**
 که بجانت مهر حیدر جا کند **قدر تو از نه فلک بالکند**
 حق تعالی بر اینست **تا بگوئی روز و شب لعن نبرد**

گاه کوی کرور ایام کشم	زانکه بس درکت تن او سرختم
چون زید نیاید آمدن تو	گر گشت اورا ایستد نکو
دشمن آل رسول آمدنید	حاکم تو قش کتو بل میخیزد
دشمن حق لغت آمد از ازل	من همیگویم ز لغت لم نزل
زشت باشد دشمن حق ازینید	گر گشت ز ما سویی چون بازید
گرتو همیشه مرتضی را دوستدار	دشمن حق را کهنه قتل اختیار
گاه غمنا ترا نکوی بنام سرا	مرتضی کی دارد این ندید سرا
گیر رسم از تو هرگز دین	یا ز کس در غم خود بشینه
گیر با لم یک مسلمان بگری	دشمن خود را دهد با کافر سی
بایقین کوی که زینان چون	از چنین امر بریزان خون
پس تو خود انصاف و ابرازین	دل سخن آرزوه از کفایتین
شاه دین دشمن کافر چون	که خلاف مشرع در خاطر نهند
آنکه او عثمان عفت آمده	مقبل درگاه سبحان آمد
جامع قرانت ذات پاک او	مدارک در از نمان ادراک او
از جنبش موج زن در باطل	عین خود و کان خلق در باطل
وصف او سرون بود از هم ما	عین او که کج زان در غم ما
بهر از عثمان علی کجی شناس	کز خودش مانده دین حکم اسان

علی را

۱۹۰

او چون سروری بر سر نهاد	یکبار تو صورتش منبر نهاد
شد بسی در عهد او درین راه	خانه دین را بود ذاتش سراج
چون عمر بر سر نه غزشت	آفتاب از شرم بر رخ پرده
و جبهه تو شش خشکالی بوده است	مرتضی جام لایزال بود است
هر که در این پیشوا بی عالمند	خضر راه و بر نهامی عالم اند
هر کی را کار دنیا در دست	بود آنکه نیست ای پنجبر
چون تو دنیا را طلبکاری عیان	عارف ترا همه خود داری گمان
دوستی گمان عمر را با علی است	آنچه گوید من آن بی است
یکه بود ما و ترا ای جان من	دوستی جاریا را یگان من
مخلص آن چار از جان و دلم	حل شده از مهر ایشان شکلم
مهر ایشان تاوی راه صوب	مهرشان بخصه نما می حساب
لطفشان که برسان بر سفر	قهرایشان آتش افروز سفر
هر که مرا مر علی در سینه است	بایقین آن سینه شمشیر کینه است
مهر تقلیدی ندارد اعتبار	مهر تقلیدی نمی آید به کار
بهم چون مهر علی در سینه دار	سینه نمود در اینی از کینه دار
در همه انوار ربانی بدید	و در بر آن کس که از کوری ندید
مدرست پیغمبر را کن اختیار	تا مشور در هر دو عالم بختیار

بود از استماع ابیات مسطوره کوفت که حال مطابق مقال باشد و کجا
 گفته ام ای عزیز که حال خود کن که از تو باطن المؤمنین میرا بخورم
 بکمال آخرت مغرب نکر و گفته ام ای خیر ملاء عبد الرحمن حاجی گفته که
 بیایان خلفا و اربعه نجاست بود با هر جا برید که را خضر نوری حقا
 ثلثه با میر المؤمنین حضورت و ششند و آن قصه که در ام است که گفتش
 موقوف بر حد است آن قصه خلافت و ظاهر از اینم در خاطر آن
 حضورت باشد گفته ام ازین عقیده ملاحظه ان مستفاد میشود که
 خلفای ثلاثه خلافت را بعصمه المؤمنین گرفته اند هر گاه حققت
 حال چنین باشد که جمیع اولیای نسبت ارادت سوت ایشان با
 منتهی کشته معاذ الله با خلفا ثلاثه رضی الله عنهم و در وقت باشند
 چه دوست در ششمین شصت و هجدهم برید که دشمن سیر خود بود که در
 نه مرید المقصود هم چنین رد لای محقوله و مقالاة منقوله همان
 اما از اینجا که تعصب در وقتش مکان بند برفته چنانکه **عصره** با شیخ
 اندر آمد و با جان بدر شود **اصلا** از بزرگوارند و بکنس خاطر
 شد و رفت و در راه یکی از استثنایان فقیر طایفه شده قصه
 باز را فرغ گفت همچو اہم در جمیع آئینہ خلا ترا در سجا جامع
 نصیحتی آدم اگر کشته شوم شهید و اگر کشتم خود را غایر از کلام

اللهم

آن است گفت مدتی من بدل با بکن نسبت اخلاص و تمحص
 دارم حاشا که در دلش ذره از قصه راه داشته باشد چه او را
 امروز چند سال است که از مطالعه ان الله علی کتبنا بنحو و از نشانی
 غایبها تو لولا فتم وجه الله ملک نسبت تجدید حاصل شده و صدق آن
 مقال در ایام مجالس عمر و غیره از وجودش بر وجه کمال
 ظاهر و با هر مکر و در حکم قول مولود معنوی که هر کس مرا بخورد
 مشغولی جوید که در مضمون این حدیث غزل به بدل که از دار و آ
 خلافت نسبت طوطی ملاحظه کنی که غلبات شرف و آیات حضور و دور
 و رعایت و ضووح و نهایت ظهور است **غزل** که ام دیده که بر
 طلعت تو شد اینست **کدام** دل که وصال تو پیش
 کدام تن که برایت بیایان شد **کدام** سر که ز عشقت اینیس سودا
 کدام کس که نه خون خضر زنده **کدام** دم که در و منور سجا نیست
 کدام کل که ز عشقتش نیلیا نفا **کدام** سبزه که صد کون در کاشا
 کدام ذره که در و بر آفتاب نیست **کدام** قطره که در و ز خفته در یاس
 هر کجا که نظر افکنی جمال حضرت **عیان** بعین یقین این جواهر بود
 مرا چه با کس در سوا نیست این **کدام** عاشق بر کشته خون شوی
 کدام جنم که کشف نه غایت بود **از** آنکه دایره هر جا شمس سجا نیست

آن شاه که ما را از ما بود ما ایم	وای که در دو عالم کجایا خود ما ایم
آن شاه که از جان هسته جان بود	وان باد که بر دل هسته خود ما ایم
آن کوره طریقت بود بجایان	وانگو در حقیقت بر دل کشتو ما ایم
ایر زاید مدد تا حین پیغمبر	باطن حقیقت سبک کرد نمود ما ایم
بشناس صورت طایقی بر سر بخت	آئینه جمالی رب الودود ما ایم
مرات ذوالجلالیم خورشید لایلم	عرق محیط عالم اوج و فرود ما ایم
در هر دو کون هر کون کینه بر خود	سبک کشتیم کینه خود و نمود ما ایم

مادرون خویش تن نور بجای ما ایم
تا بنور آفتاب اصل روشن شدیم
چون زهره حقیقت جان و درگاه
در حق خود ناقص استاری شدیم
قطره بود که خورشید ازین جوش زدیم
بر کجای صد بلبل از امت و شیدا دیدیم
تا بزلفی دل بستیم و رسم از زبان
کشفیا کام دل خود بخمایانیم

ایام

ای همه بر جایم تا در دلم جا کرده	در جهان چون آفتابم فرو میساز کرده
کبر - بز تو آنکه آرزو تاب دیدار است	تو مجسمه خود جمال خودت ساز کرده
کیسوی مشکین لبی را شکر تو بود	حلقه ز زنجیر خود را تو بر پا کرده
ماکل حسن تو بشکفت در لبان خود	عالمی را ای جلیل مرت و شیدا کرده
ای سپهر دلبر بر راه از نمودار	هر زمان خلقی ذکر را رو صی کرده
زان رو کیسویا پر ز زنجیر و زنجیر	زان دو عارض است از اندر کلام
همه چون کفایت که مدهم نسا از اشک	همه چون شکست در خلق رکوع کرده
تو بفرستاده بهای ز صفت در خلا	بر طاعت چون هرزه ما را یاد ما کرده
غافل کوس عنایت بر شد از غرض برین	کشفیا تا از دل و جان ترک دنیا کرده

خود بینی و خود بر سر است
کوس من صادق و کبریا و عینم
و نیز در مجموع را از که از مضامین

آئینه رویه کایا شوم
در باری روانم و هم احوال
هم کبر و در د اهل حاتم

رباعی

مشیدا از خودم که سر سبز ترینم
اینم اینم هر آنچه هستم اینم
سزای حال من شکر است اینم

حلال جمع مشکلا تم چون غیب نهان بگویش بودم
 اکنون کل باغ کایت نام این جمله صفت که کردم اثبات
 با این همه وصف به صفا تم مال مقال آنکه اورا باطل است
 هو او محبت امیر المؤمنین و مودت امام المسلمین کرم الله وجهه
 مطابقت و مشابیهت و این اظهار محبت امیر نه از قصد
 اصحاب است بلکه راه پر بر سر است که نزد ارباب طریقت است
 سلوک از فراتر و واجبات سه چنانچه منقول است که شیخ کبکی
 از مریدان خود را گفت بگو لاله لاله الله شبلی رسول الله چون
 بفرموده قیام نمود شیخ گفت ای بر قدرت و ارادت که از کلام
 را بدایت تا اینست نهایت میری اینها محکم خود رسیدی
 بعد از آن گفت استغفر الله شبلی که از حادمان استمان محمد است
 او را چه مجال که این سخن بگوید و چگونه در راه کفر و زندقه بگوید لیکن
 مطلب استخوان اعتقاد و توبه و اطاعت و تصویر در اجلاس تو خیرت
 اکنون برو که کار تو تمام شد و در نواید انوار از سلطان المشیخ
 نظام الدین اولیا منقول است که بحسن و بهو و بنا بر تقریبی نیست بگذرد
 که در حکم کبر و غلایه نینها امروز در محبت امیر المؤمنین علو دارد و است
 که از احوال و اقوال بزرگان و کرامت و برصفتها و مودت ایشان

۲۰۱

علا

عبود کرده میدانند که جمع اولیا را راجع بجا آنو لایست طاعت
 حال خاصان را نمیدانند عام خاص میدارند عام اندرست ام
 پس عجم است از نو که با وجود دعوی سلیمان و خدا پرستی قصد کشتن این طور
 سید نجیب الظرفین که اسم با مسیح است و جمع کثیر محبت ظاهر وطن
 از وی مستفید و بهر منتهای آری باید که ازین اراده مذموم در کفر
 و خود را بقوت لیدر و بلاک سرمدی گرفتار نکند ای زبیر که از تو هم
 در باب اکرام و احترام اولاد و اخفا و ایجا و خود با بت بسیار نکند
 کرده کما قال من صام مع اولادی تصد صامی نومن جلس مع اولادی
 تصد جلس معی و من زار قبر اولادی وکی ما زار قبر حیایه بنک کورین
 حدیث شریف بر قبر مطهر خود اولاد ایشان است امتیاز از زاری داشته
 زیرا که میفرماید هر کس مصافحه کند و خشنید با اولاد من پس تحقیق
 با من مصافحه کرده و مجالست نموده و هر که زیارت کند قبر اولاد مرا
 پس چنانست که زیارت نموده در چین حمایت مرا و نیز فرموده که اولاد
 اولاد الصالحون بعد و الطالحون بی مایه بر آیه کریمه فی لاسا لکم علیه
 اجرا الا الموده فی القرنی محبت سادت بر جمیع اهل اسلام فرض است
 و عین فرضت نه منی در حقن آخر تا صلواته بر من و آل او نفرستند
 همان در صورت است بس لایق حال مومنان است که محبت آن صلی

۲۰۲

در نفسی با بهترین و قویترین در این فرض در هیچ حالی در خلقت
 موهوبه نقصان پذیر نیست چنانچه کلمه طیبه که متن در تمام عمر یکبار در وقت
 و صوم در تمام سال یکبار و نماز در شب نوزی پنج وقت و کوفت صلی
 مسافر بود حضرت و تواتر آن صاحب کتاب کرد و همچنین در حج
 بمحصل استقامت و در راه فرض است کما قال الله تعالی
 و بعد علی انما من حج البیت من استطاع الیها فلیحجها ایحیة
 فرضت عالمی که هیچ چیز من الوجوه از ذمه مؤمنان مساقط نیست و در
 بنابرین نظر بر این و لا لفظ ای الیه لکن کرده ازین خیال نیست
 مال در گذر چون از آن صاحب تمیز نیکو نه مواضع و مواضع
 نموده از نفسا دل قلیبی که در وقت اورا نیز از اهل تشیع مبدع
 رنجید **المشهور** آن است با بصر اب تمام و اضطرار مالا کلام تشیع
 آمده گفت فلانی از روز دوستی و اخلاص دیدم که با تو دارم ترا گما
 میبازم باید که در جمیع آنده از خود خبر در بار باشی زیرا که فلان
 در حق تو اینچنین اراده کرده که تمام **تروه** با ایدیل که دلدار آمده
 جان بکنند و وقت اینها را آمده بعد از آن که تمام ای غرض و وقتی که بفر
 با استدعای باران شروع در مالیت این کتاب کرد چون از علم
 ظاهر و علم باطن بهره صدمه و تمام شده که است و سناغیست سر ترا

صاحب کتاب این است که در کتاب خود
 در این کتاب خود

فرا

تفکر نهاده از خود رفت معادن این مجال روح و بی این و معال سینه
 الاولیای رضی علیه السالوات و الشاکرین بر سر خاکسار خود کرده بر شاد
 لا تقنطوا من رحمة الله مشرک گردانید در آنوقت این خاکسار را کس از
 از آن محمدن خود و رحمان الناس نمود که ای سرور ابرار صلواتی علیکم
 میخوابم درجه شهادت بمن مرحمت شود و موجود یافت این دولت
 محبت دولت قدسی آیات تو باست دیدم است که الناس را بیاید
 در جبه قبول یافته باشد **ربیع** از لفظ تو چه بنده نومی در وقت مقبول
 متقبل جاویدت لطفت بکدام ذره نبوت دینی کان ذره به از هر از خیزند
 شده و از گرم عجم آن مشهور را کجا و مقدر ابراصفیا بعدی که است
 از راهم خدمت بر سبیل مساعت فرود عطا کند زنده ما را بیخفتنی
 اندیشه بجای طیاره سو کند دارم که باران و سبحان فقیر نیز از مقبول
 اظهار کن که ما در این وقت قاصد قصد قیامت کرده فقیر را از
 مقصد اصلی و مقصود کلی مجرم و مجبور سازند بنا بر مبالغه فقیر قبول
 اختار در آن خود و فقیرنی خود رفت چون شب جمع در امد سرکریان
 طلبت باید مقصودت فرموده مرا بگفتیم که فی الجملة انسان با از
 عالم کون و مکان رو داشتند هم که نادیدنی این ندا میگردن تا
 صاحب علمی این اصطلاح میباشند و انا کون بمینه و مباره و این



رحمت انجام داد و بارگزار کرد چون با فاقه آمدیم بغیر و رفتی
 عظیم از راه هجرت و مسرت رو داد و سجده شکر الهی تقدیم رسانیده
 مکران و دوام کربان صبح دولت از افق رحمت یک طلوع کند و این شاه
 سعادت کند که ساعت نهارت و نجاست از پنج و چون آفتاب کشاید
 چون روز رفته بعد از اذان نماز شراقی و جانش غسل نموده روز بخشد
 پذیرد و بدین خود را بر عبید و عود مطیباخته با بهجت تمام و شش
 مالا کلام انجودرت بر زبان تعبیر البیان رانده بجا میسر حاصل آن
القرآن من سینه پاک و پرورش رسول **الله** ز عشق ترغیبی اوان بر نفسم تمام دارد
 اگر عشق عیار از نفس بر نفس تمام **خدا** زین شیوه در خوشتر از هر خوشتر
 امیر المؤمنین حمید علی ابن اسطبل **چو** دارو حای خود کشیده از دشمن
 چون خطیب بر منبر برآمده آغاز خطبه کرد آن در حسنه که بخوانست
 این عیای را از معاصی پاک ساز و کاروی که از عا و او المنبر او را
 بر سپیل سوغات آورده بود در کمر خلاصه جان رسیده از این قدر که در
 ولست شست و تا خطیب خطبه استتعالی در پشت الله متصل علی محمد
 و علی الی محمد و در انشاء و سبج هر خطیبی در دست خود نگاه میکند و تا
 آنکه مومنان از نماز فارغ شدند بعد از آن از نماز چون طالع را نظر
 نارسانده بمنزل خود روان گشت این درویش دل ریش برش

بهمس

ساعت گرفته با او هم آغوش نموده بغیر دل رفته در بندش بدیداند
 اورا بر زمین انداخت بعد از آنکه بحال آمد سر بر قدم طابقت نماید
 و ست چاه سعادت نهاده و زمان با مستغفار گشت اده تا بر شد
 یهدی من شاه الی صراط مستقیم چنانچه شیخ مشیر از فرمایند **نظم**
 ممت کز جان شده مولای حمید **امیر** المؤمنین انشا و صعد ر
 علی کورا حدیثک وی خواند **بام** حقی و صی کردش بمسیر
 بخی بادشاه مهر و عالم **خدا** بی پدینا ز وفرد و اکبر
 بخی آسمانها و طلائیک **کز** انجا هیچ جای نیت برتر
 برین ارکان شرع و عفت اقلیم **با** فلاح و ده دوبرج و یک
 بکرمی و بعرض و بلوغ محفوظ **بخی** جبرئیل آن خورشید نظر
 بمکائیل و کسرافیل و صورش **بعز** رائیل و جوی کور و منکر
 بتوربت و نوب و صغف الجیل **بخی** حرمت هر جا رفت
 بخی آیه الکرسی و یس **بخی** سوره طه سر اسر
 بخی آدم و نوح ستوده **بخی** هود و شریف داد کتر
 بدیجی و در مان لقمان **بذ** و القنوی و لوطیک محض
 با بر ایتم و قربان کردن او **با** سحاق و تبسمیل ماحسب
 بختم انبیا احمد که باشد **ش** فیع عاصیان در روز خشم

بجی مکدر بطبی و در سزم
 بجی مروه در کنی محشر
 بتعظیم رجب با قدر شعبان
 بجی روضه و تصدیق داور
 بریح اهل بیت و آه زهرا
 بخود نایح و ششیر و ششیر
 بسوزنیه و پیران غم خور
 که بعد از مصطفی در جمله عالم
 زین نبود او هیچ کمتر
 یقین اندر سخنی و علم و نعمت
 بند فاضلتر و بهتر ز حید
 مسلم بر سلویلا گفتن او را
 که علم مصطفی را بود او در
 اگر دانی بگو تو خیر علی است
 که دلیل زیر زش بود در قدر
 چه گویم و صف آنش ای که جز مثل
 که بی بدوح کوشش گاه چاکر
 بدان گفته که تا خلقان بدستند
 که سعیدی زین حادثت پیشتر
 ای سعیدی تو نیکو اعتقادوی
 ز دین اعتقاد خویش بر خور

باب چهارم در بیان عقده کربلا علی مرتضی علیه الصلوة والسلام
باسیدة النساء علیة العتیه و الشاه بر صیرار بارک الش و انجاش
 و واضح و لایح باد که این عقده مبارک اتفاق جوزین بسال دوم
 از هجرت در ماه رجب المرجب منقذ گشت و در بیان این آ
 القصص اهل سیر روایات آورده اند بوجهی مجمل و بعضی مفصل
 اما آنچه مولف جامع تراشته به ترجمه اش ششادنته بر روایت صفویت

الصفوة له

الصفوة است که در نالیف ابن جوزی رحمة الله علیه از امام المومنین
 ام سلمه رضی الله عنها می آرد که چون فاطمه زهرا علیه العتیه و الشاه از
 مرتضی با درجه نسا رسید اکابر قریش بخیل بر پیش نهادت نمودند
 آنروز صلی الله علیه و آله سلم بسختی ایشان التفات نفرمود
 تا روزی که بوکر صلی الله علیه و آله را بخیل نمود در جواب فرمود کار او
 و استند با بر حق است و بروایتی که است نظر است می برم پس بخیل
 آنها مس نمود همان جواب است خود از سلمان فارسی منقولست که
 روزی بوکر و عمر بن الخطاب و سهیل بن سعد و رضی الله عنهم در مسجد
 نشسته سخن سیر الشاه در میان داشتند سیل گفتند که اکابر قریش
 از آنروز و آنها مس بخیل نمودند بدرجه قبول نیفتاد و مرتضی علی
 همنوز از منقول ظاهر مکرده ابو بکر گفت غالب نظر است که فقر مانع
 اولست و مهم سیدة النساء که در تسولین و تقوی و افتاده جهت
 علی مرتضی است که خدا و رسول تو و پیشش رضا دادند پس گفت
 با من موافقت منتهی است که زیارتش زفته بخیل فاطمه زهرا علیها السلام
 از منقر عذر گوید خدا کارهای کم سود گفت بالا بکر خدا تعالی ترا عوا
 توفیق امور خیر کرمت میفرماید خوش باشد قدم در راه نه هر شب
 در کربلا بطلبید که بر آید و در وقت امیر المومنین در

خ

شهر آب میداد چون نظایر این اثرش بر پستان امانا و قدیم چند
 با استقبال آمده است نفسا حال نمود ابو بکر گفت یا ابا الحسن هیچ خطبه
 از خصال محمودیت که ترا در آن بر همه مؤمنان سبقت نباشد و نزد
 سید کائنات علیه فضل الصلوة منزلی دار که بچکبک را تو در
 مشا رکت بیت چرا خطبه فاطمه را در غنیمت های امیر المؤمنین است
 در دین گردانیده گفت ای ابو بکر منی ای تشی که خطبه است که گویند
 داده ایم و باید دیدی آنچه بقصد فراموش کرده ام و رفتی کجا
 درین امرت ما فوق آن تصوریت میکنم و حق را بی تو فراموش بود ابو بکر
 گفت یا ابا الحسن بوی خود میدانی که دنیا نزد خدا و رسول اعتباری
 ندارد باید که گفت مال هیچ حال مانع ایمان نکند و پس امیر المؤمنین
 کرم الله وجهه زیارت رسالت است پیشتر شانه در زلف که است
 بمنزل ام سلمه شریف دنت چون امیر خلفه برورد ام سلمه گفت
 کیت آنسر و فرمود بر خیز و در بکشت رحل بحیث در سوله و بگوید
 ورسوله یعنی این مرویت که خدا و رسول را دوست میدارم
 و خدا و رسول او را دوست میدارند گفت سید و مادرم فدایتان
 کیت آنسر که در باره او چنین گویای میدی فرمود برادر سید
 عم من است علی ابن ابیطالب ام سلمه گوید نسبت دیده در کف نام

آنسر در قصه بر خیز و بگفتی

سوک

سوکت رخداد که قدم درون نهاد و ما ماوی که من بحکم خانه خود
 در ادم انگاه سید المرسلین طلبیده نزد خویش نزد امیر المؤمنین
 مبارک فرواند اخته در زمین می کرد است چنانچه کعبه حاجت آرد
 و از عرض آن شرم دارد آنسر و فرمود یا ای جان من بدلمم که حاجت
 دار و از اظهارش شرم میکنی چه در دل دارم بگو که حاجت تو
 نزد ما منقطع است امیر گفت یا رسول الله مرا معلوم است که انسان
 او ان که مراد از پدر و مادر من جدا کرده کلا زنت خود نشود از خصما
 ارزانی فرموده بشریت های طاهری و باطنی مستعد گردانیدی
 و لکن احسان و شفقت که آنرا تو در باره خود شایسته کرده از پدر
 و مادر عشق شیر آن ندیده ام حاصل که ذخیره عمر و زندگانی و ما
 عیش و کار از این من قوی اکنون که بدولت خدمت تو از مساعده
 سعادت با نوری بگین من محکم گشته و غور و فلاح و خیر و حاجت دارم
 مسلم شده تمامی آن در خاطر من نقش بسته که در ابد ما در
 بر کزینی و میریت داعیه خطبه فاطمه دارم و از جهت تو هم گستاخی
 در تسویه چشمه بر زبان می آرم هیچ امکان دارد یا رسول الله
 که این چنین بظهور آید ام سلمه گوید من از دور نگاه میکردم دیدم
 که از اجتماع این سخن چنین مبین سید المرسلین چون افتاب

بر فرشتگان و مقربان و مستحقان که فرمود یا ایها الذین آمنوا
 که بر آن توبیخ نمایی که یا رسول الله از نظر فرض این توبیخ شده
 نیست که در سابق من توبیخ شدم و در این وقت توبیخ فرمایید
 فرمود شمشیر را فرو برد که پوسته بجهاد مبارک است مینماید و شمشیر
 که را حله و مطیبه است آن نیز لا بد است لیکن در دعای با تو گفتیم
 و ترا اشارت هم میدهم یا ایها الذین آمنوا که حق تعالی عقد فاطمه را
 با تو در آسمانها بست و پیش از آنکه تو با بی علی از آسمان زمین
 من فرستاد که مر آن فرشته را رویها و پاهای بسیار بود در اسلام
 گفت السلام علیک یا محمد با جمیع اشخاص و طهاره النسل من از فرشتگان
 که یا ایها الملک این اشارت و طهاره النسل عبارت از حضرت گفت
 من شیطانیستم فرشته بودم که یکی از توایم عرش مرا حق تعالی اجازت
 فرمود تا تو بر شایسته گردانم و اینکه جبرئیل می آید و صحبت او
 بیان خواهد کرد با شیطانی این سخن در میان در میان داشتیم
 که جبرئیل حریری را به سفید از زینت آورد که در وی دو سطر از نور
 مکتوب بود گفتتم ای برادر این چه نامه است و مضمونش چیست
 گفت یا رسول الله حق سبحانه ترا از خلق خود برگزیده و از برادر تو
 برادری و مصاحبی اختیار کرده فاطمه را اور داده و اور اندامی

الذین

برگزین گفتیم آنکه کسیست که خلقت از حق تعالی بر او سپرد است
 امره گفت برادر تو در این و سپردم تو از روی نسبت علی بن ابیطالب
 و حق تعالی عقد فاطمه را بر او در آسمان منعقد کرد اندامی را که
 اول خطاب بچهار فرمود تا برین تمام خود را با بر سینه و چون
 وحی فرستاد تا بر روی مای خود را ازین کرد اندامی را که طوی بیام
 نمود که بجای او را حله ترستند و بعد از آن امر کرد ملائکه که از آسمان
 که در آسمان چهارم فرود گشتند و در آنجا آمدند و منبر است از نور
 موسوم بمنبر کرم که آدم صلی علیه السلام بر روی خطبه خوانده و برین
 است المعمور نما و ندیس حق تعالی وحی فرمود بجای که اسم او رحمت است
 و در میان فرشتگان هر یک بعضی رحمت و لطافت و در صورت او
 است بر آن منبر بر او هر دو مای خداوند جل و علاقه کرد
 و از رحمت و سلامت عبارت است از فرشتگان الطایق سموات
 در اینها از و افلاک در جنش در آمدند بعد از آن بمن وحی فرمود
 که ای جبرئیل من کنیزک خود فاطمه بنت محمد را به منده خود علی
 این ابرطرا عقد بستم تو نیز در میان ملائکه آن انعقاد را موکد
 کردان من بفرمان الهی عقد فاطمه را این نسبت ملائکه را گواه گشت
 و صورتش را فخر را برین حرر مشیت ساخته و بشهادت ملائکه

موشی کردانید بنظر ترفیع آوردم و حکم چنانست که پیش از
 برضوان که خازن جنس است بسیارم و چون عقد منعقد گشت
 بشجره طوطی ام فرمود تا حله از حلال منتهی شود و انید و ملائکه و حور
 و علمان و ولدان جنس بتلاش تمام هر یکی حله و زینور برودند
 و پیدایا و تخت در میان انظار ایستادند که بدید برودند تا قیامت بتبرکی
 خواهد بود بعد از آن مراد فرمود تا زبانه عقد از دواج بشارت
 و هم و تهنیت رسانم و تو نیز بشارت ده ایضا فرمود فرزند از جنسند
 طاهرین و فاضلین هر دنیا و آخرت الهام خود سرور گایا علیه
 افضل الصلوة فرمود یا ابا الطیر خدای که هنوز جبرئیل بر او ^{اطلاق} _{کلام}
 قدم نهاده بود و بال اقبال در طیران در فاصله ملکوت گشته
 که تو حلقه بر در زیر اکنون فرمان برورد کار جل و علایقین باشی
 گشته که کسب بروم و رورش استهار انعام و ان عقده مبارک
 بمقدم رسانیده از فضایل و مناقب تو جزوه چند رسیده است
 رسانم که دل تو بان مطهرت شود چون امیر المؤمنین از نزد امیر
 فرحان بروک آمد سبعتی باین سبب روان شد در راه با تو
 و عمر ^{و عمر} تا ملاقات افتاد ایشان ستمسار احوال نمود
 گفت خواجه کاینات مملکت مرا بندول داشته اینک میسر

دوم

و مقرر چنانست که یاران در مسجد مجتمع باشند تا انعام و آن عقد بر سر
 استهار یا بدین سبب چنین باید المؤمنین کرم الله وجههم سبب فرمود
 بر صورتی که در زمانه بودند که انور و با رضایه همچون چهارم
 بر افراخته از عقب رسیده میلان فرمود که ما جواهر انصار را جمع کردیم
 چون اصحاب است ^{چون اصحاب است} بتلاش خوده مجلس بمکون حاضر آمدند
 بر منبر آمده فرمود بدیندای ما شمسلمانان که بر او درم جبرئیل
 فرود آمده خبر چنین آورده که الله تعالی ملائکه را در دست المعوج جمع
 فرمود که کنیز خود فاطمه بنت محمد را به نزد خود علی ابن ابیطالب عقد
 بست و مراد فرموده تا در میان یاران بخندید آن عقد کنیز
 خطاب کرده گفت یا اخی بر خیز و قاعده خطبه بجا آر سلطان
 اولیا هم میان انجمن اصفیا و جمع انقیاب از ادله حدیثی و شرک الاله
 و در وجه مصطفی بر خاسته گفت بستی که نزد تو فرمود در سید
 بفرزند از جنس خود فاطمه زهرا و صدق ان در معن عزت و دین
 بر تعزیر رضا دارم از آن سرور برسد و بحقیقت آن کوه باشد
 رو بسید کاینات آورده گفته یا رسول الله باین طریقی تزویج فرموده
 بنا بر آنکه کوه شایع فرمود علی بود از ان اطراف و جوانی از ان
 که بارک الله فیهما و حج شملهما الهام بمنزل تهنیت معاودت خوده

ع

ع

در اعلان کجا کوشیده بامیرالمومنین فرمود دروغ را بنزدش بفرستد و من آن را
 امیر آن دروغ را بجا برسد و ای سبب بدو شصت و نه هم نعمان بن عثمان
 فروخت چون زده شد که نعمان کرده قبضه من نمود نعمان گفت تا انا الحسن
 من باین دروغ ادبی هستم از تو بعین بر نهر که نخواهم که فرمود بی نصیب
 فی الواقع تو این دروغ اولیست است از من ایضا شصت و نه هم نعمان بن عثمان
 شاه و لایق است که لایق است که نعمان گفت او انموده هم دروغ و هم
 بنزدت است و او را که کیفیت حال معروف است سید کائنات عثمان را
 و عا و خیر فرموده قبضه از آن در راهم گرفته خلیل ابو بکر نمود تا آنچه
 سر انجام نماید سلمان گوید هر دو بلال را همراه ابو بکر فرستاد که مدد گار
 نمایند چون بیرون آمدند شصت و نه هم درم از آن سبب همان
 ابتیاع نمودیم برین دستور که فرستاد از صله مصر حقوق به بر شصت و نه
 و رساوه از ادیم حسن و آن ایضا فرمود عباد و حصر و آبدانی چند
 سفالین و پرده از ششم اینها را پیش نظر فیض اثر انور و صلح
 حاضر آوردیم اشک و دیده کرد اندید باین دعا نکل فرموده که اللهم
 بارک بجمع اعلی آیتهم الخرافت یعنی خداوند بکرت فرما بر روی
 که خیرترین او ندایشان کوزه و کاسه سفال باشد و باقی در ایام
 بام مسلمه حواله نمود تا آنرا بهتر تبییح میمات دیگر فرستاد و در آن

باز

برای خوش بوی داد و از امیرالمومنین منقول است که مدینه کجایه در آن
 آنسر و دیگر از بنامت مذکور است که مراد از شرم یا رایی آن بود که تو انم
 سخن بگویم اما کاهی که خلوت ملاقات افروز فرمودی نعم از وجه و خج
 و البته آنها سیده الفبا را با عا لاین یعنی نیکو خجی است خج تو
 نسبتا سیده هم در آن بهترین زمان عالمی است بعد از آنکه مایه بریا
 بگذشت عقیل برادر امیرالمومنین گفت ای برادر بوسه ایست این عقد
 از دروغ مرده الحال و خوشوقت شدیم اما میخواهیم که زود در این
 کواکب اقبال در برج و حال اقران نماید تا چشم ما روشن گردد
 امیر فرمود من نیز این مراد دارم اما از اطهار شرم میدارم عقیل
 دست امیرالمومنین گرفته بر چهره سید المرسلین آمده بام امین
 خادمه آنسر و در این سخن در میان آورد او گفت شما خبر کردید که
 درین مهمت و در دنیا سید که ما جماعت عورت را درین مهمت
 ام سلمه گفت ام امین این خبر اول بمن گفت بعد از آن سابق از راه
 و عا هم بخانه عا است بر سر آنکه حضرت رسالت لکنجا بود رفته
 آغاز سخن حسرت امیرش آورده و در چند کبر بر رض الله علیها
 و تر تیب امور ساختگی مهمات کلیمه و جزئیة او یاد کرده گفتیم
 که اگر در کما فاطمه او سبک اجیا خدا کند و در پایداری ما در آن

آنروز آب و حوض مبارک که در آنجا فرمودند شد خدیجه کبری سینه
 من کرد در رو قی که همه مردم نکند ب می نمودند و تمامی مال خود حوض
 رضای من کرد و دین خدا تعالی را اعانت نمود و مرا حق سبحان فرود
 تا در ایام حیات او بشمارد و در آن روز که در آن روز که در آن روز
 و در او رید آنچه بکلم مبارک است و در آن روز که در آن روز که در آن روز
 کمال خدیجه میگوید ای اهل است که کنون این عم تو بخوارم که او را کرد
 حلیه حبلیه اش بر در ری و این دو کوه هر دو یابی نبوت و ولایت را
 برشته و اتصال در کیش یا ام سلمه علی از نیمه غنی خود بر تو ظاهر
 ساخت کفتم با رسول الله و در آن روز که در آن روز که در آن روز
 از آنچه اظهار کرده پس آنروز با ام ایمن فرمود علی را بخوان ^{المؤمنین}
 بر سر راه مستطاب و ام ایمن آمده گفت با که رسول ترا میخواند
 امیر آمدن سر از شرم فرود انداخته نشد آنروز فرمود یا حاجی
 میخوابی یا حضرت خودتین کردی گفت نعم یا رسول الله ^{صلى الله عليه وسلم}
 وعده بفرود نرفته فرمود تا ترتیب امور عالم از زمین و تحسین
 نموده و ترتیب فرشتگان و اوایی بنفوذ رسالت و از آن در ارم
 که با ام سلمه سپرده بوده درم با میرتیم نموده تا خوار و روغن
 و سیر خرد و بخیزم روغن و بکار درم خوار و میگردم سیر خرد

در آن

در نظر خیر الشرا آورده رسول سفره ادریم طلبیده بدست مبارک خود
 همه را با یکدیگر ترک کرده حمیس ترتیب فرموده و حمیس طحالی است که
 از این سه چیز سازند بعد از آن فرمود بیرون رو و هر که را که ملاقات
 کفتم یا خدیجه را در آن روز که در آن روز که در آن روز که در آن روز
 و در آن روز که در آن روز که در آن روز که در آن روز که در آن روز
 حساب کردند و بعد از آن طعام مبارک گفت با کفایت
 آنروز رسیدند بنیچون ولیمه سیدالنا منقعه شد بکفایت
 دست مرتضی علی و بدست دیگر دست فاطمه را گرفته بمنزله ایشان
 آورده سر فاطمه را بر سینه مبارک خود نهاده بود بر پیشانی
 بوس داده با همه سپرده فرمود و میگوید حضرت صحبت تو با علی
 و مرا نیز با فاطمه سپرده گفت میگویند چه است زوج تو بعد از آن
 ایشان را درون خانه فرستاد و هر دو با زوی در ادرت تحسین
 گرفته دعا بمرکت و تجویب ایشان فرموده بخدا تعالی سپرده
 تا اگر گشت اسمانت عیس یا آنجا دیدم و چون تو نصف رسیده گفت
 یا رسول الله دختر مرا در وقت زفاف حاجت میباشند من از
 برای این استی توقف نموده ایم فرمود حق تعالی حوائج دنیا و آخر
 تو کفایت کرد آناد و از امیر المؤمنین کرم الله وجهه منقولست

۱۳
۱۲
۱۱
۱۰
۹
۸
۷
۶
۵
۴
۳
۲
۱

که بعد از آن او را نوبت دیگر بجا ماند و چون او در و روایتی
روز چهارم از زرافون گمره و گینه در کشته و عیال برود

بودم او را ز...

با حاجی بریزد و مقدار بسیار را در دم برود و این است روحانی
فرموده بسیار است و اندکی بگذارد آنچه که استیم بر سر روز و سینه
بناخت نده گفت یا حاجی از بهر الله و علی الرحمن یا الله و علی
تظیر یا از فرموده حاجی آیه تازه بسیار آوردم از برای فاطمه زهرا
منوال سید که شش پس مرا بیرون فرستاده از فاطمه است
حاملین کرد گفت یا رسول الله و صوفی بصفات کمال امانت
از عورت تو پیش مرا کاهی طهارت میکند که شوهر تو فقیرتر
فرموده از فرزند فقیرترت و شوهر تو فقیرترت تمامی قرآنی در
زمین را از اندک فقره بر اعراض کردند قبول کرده فقر را از خود دور
انچه هر منی حق است اختیار نمودیم از فرزند که بدانی آنچه ما می دانیم
تمامی در نظر تو خوار کرد و بخدای که نوح تو اقدم از هر است از روز

فرمودم

اسلام

و اگر ام ایسان از روز عظم و اعظم ایسان از روزی سلم از فرموده
من حق خالی از عالم دو کس را اختیار نمودید ترا و شوهر ترا نیکو
شوهر است شکر تو زینهار که نصیبان او روزی و فرمان بر او را و عا
بعد از آن مرا طلسم در سینه ما بر عاریت خاطر عاظمه مرا عاقت است
او نمود بطاعت و طاعت فرموده گفت فاطمه باره از من سخن او را خوش
وقت ظاهر مرا خودت و دستت با من و اگر او را خودت درازی
مرا بخواند دستت با من و ما را بحق خدای سپرده شویم که بر تو
فاطمه گفت یا رسول الله کنیزکی بخدایت من تین قرطبی تا در بعض
مهمات میداشت فرموده خادم انعام بنایم یا جنبری بهتر از خود
گفت بهتر از خادم چه چیز است فرمود هر روز سبحان الله که کوی
الحمد لله سی و نوبت است الله اکبر سی و سه مرتبه و بعد از آن
یکسخت تا ازین صد کلمه روز قیامت بهر از ستم در نامه اعمال خود است
و نیز ترا زور خود است کلین یا پد بعد از آن بیرون آمد امیر المؤمنین
کوید مسوکن بد بخدا که فاطمه هرگز در غضب رده و عصبانیت
فرزید تا جان مبارکش قرض گرفت و من نیز هرگز خوارش نشدیم
و یکی از لطافت این واقع آنکه در کتاب علی که مثل معیبات
و غیره منظر در آمده که چون سیده النساء از چهار صد در صد

اسن کتاب از مملکت کربلا در روز...

که برای درج بود و آنچه شد بحضرت رسالت گفت نبات بهم مردم
 صدق در هم و دنیا باشد و دختر ترا هم ازین پس صدق بود
 پس فرق چه باشد از حق تعالی در خوابت فرماید که صدق مرا شفا
 است تو کرد اندک در مریضه یعنی در فی الفیور یا جابریه رسیدم
 حریر چیرگیل علیه السلام آورد و سطروری مکتوبه بنشاند
 حق تعالی مریضه را زهر از اشفاق است عاصم بدر بزرگوار او کرد
 و کوسین سینه النساء قطع را به تبرکی نگاه میداشت تا با خرچ و
 در وقت الحال رسید و صیت فرمود که این ناصر را بن در حق
 که چون فرود بر زمین چرخش کرد این است عاصی پدر خود
 شفاقت رسا و حق سبحانه سیده النساء را نش فرزند از آن
 دشت که از دگرور است از لانا حسن و حسین و محمد زین
 و ام کلثوم و زینب و کس بخت شده با عرض در بر شهادت یافت
 و فاش بعد از حلت سید المرسلین در مدت شش ماه و بر سر
 که در مدینه سینه واقعه ذکر او و جمال و شمایل آن سینه
 خصمال زیاده از آن است که درین مختصر مذکور کرد و در تواتر
 مسطور است که اسما و زینب عیس از سیده النساء و این گفته که
 علامتی است اول نزد من آمد از وی اندیشیدم زیرا که شخدم

بای

با وی تکلم میکرد با بداد انرا با رسول حکایت نمود سجد طولی کرد
 فرمود بشارت با در اطهارت مثل بدست کتی بجای نه نصیحت داد
 فرج بر جمع خلایق و زمین امر نمود که آنچه بر روز زمین از شرف
 نامی بکنند با وی عرض کند **بسم** **نجم در بیان علم و شرف حضرت عم**
 در عصری که در روز ریاض العرس از عبد اللہ بن عباس رضی اللہ عنہما
 منقول است که نزدی امیر المؤمنین مرافق بود ای عبد اللہ بعد از ادای
 عت از زمین ای چون رفتم فرمود معنی الف و لام الحمد ای کفتم
 امیر المؤمنین بهتر میداند انگاه در معنی الف و لام الحمد
 از تحقیق بیان نموده که هرگز بخاطر من ششم از آن عبور کرده بود پس
 در نفس خا و الحمد و صلواته با منی دیگر و بیارف فرمود بعد از آن بر
 معجزات گفت ای عبد اللہ آنچه بیان کردم شنیدید گفت علی با این
 استماع نمودم و حیران گشتم انگاه فرمود ای عبد اللہ لو انک شیء
 الفاحش لا فرق سبعین بعیر **انچه** ای عبد اللہ اگر نویسم در بیان
 معانی سورة فاتحه هر اینه بار کنم افتاد شتر را و نیز فرمود هر کس
 فاتحه را در رت بخواند از آتش دوزخ ایمن گردد و هر که تمناش بخواست
 بداند و حمت له الجنة و اگره اللہ بر تبه و قوتش یعنی و حب شود
 بهشت و بزرگ کند او را حق سبحانه بیدار و قوتش

Handwritten marginal notes on the left side of page 220, including various scribbles and lines.

ابن عباس گوید علم خود را در جیب علم حضرت سیدنا قطره باقی
 در بجزی و از این خبری است که در حدیث آمده است که در روزی امیر المؤمنین
 فرمود او شکر لله و عزرا بسم الله سبعین بجز این اگر چه است
 از آنجا که بسم الله هفتاد و شتر بار کردی و هم از هر روز است
 که در روزی امیر المؤمنین فرمود بخدا اگر خواهی از احوال من بگو
 خبر دادی لیکن ملاحظه دارم که در حدیث من بدین و شکر و صلوات
 بکافر شوند در حدیثی که در حدیث است که امیر المؤمنین توی
 بیک روز از باب خود میفرمود که در قرآن هیچ آیهی نازل نشده
 در وی که در سب و جمل و یا در لیل و نهار مگر آنکه نزلان عالم با شکر
 که در قرآن که در کلام و در وقت نازل شده هم در آن بفرموده است
 سبب جمیع سالکان علوم و معنوی از جنس کلام و تفسیر
 و فقه و معانی و منطق و نحو و صرف و غیره علی بن ابی طالب
 در دست میگرد و در روزی که در حدیث است که سلطان الاوی
 علی مرتضی میفرمود که خاتم انبیا مراد از باب از علم است که از
 هر باب هزار باب دیگر برین نکتش شد **نظم** نبی در گوش
 او یک علم در او در آن اندر دلش صد علم یکش او خوشتر علم
 دین منمب آید در آن شهر بشتک حیدر آمده در فصل الخطاب

از این

از این عباس مرویست که حق سبحانه برده خبر و علم از دیده خبر و تنها
 با بر المؤمنین داده و بگویم و تمام عالمین نسبت نموده و بخدا که مرتضی علی
 درین حصه هم شکر علی است بر همه ما و هم از این مقول است که گفت علم
 الهی شش صد است پنج فقط از این امیر المؤمنین علیه السلام و شکر
 جمیع مردم از است و بدینست که در آن حدیث ششم هم شکر است تا
 که از هم ما علم است در شکر تعریف و شکر اهدا النبوة و جلال مطهرت
 که علی ابن ابیطالب سرور عارفان و مراد استخوان است که پیش
 از وی کسی بدان مکتلم شده و بعد از وی نیز احدی را در آن
 بر زبان نیارده تا بعد بر که در حدیث بر منبر بر آمده فرمود پس بدان من
 از ما و از عرش هر چه می رسید بدینست که میان دو پهلوی موسی
 علوم است و این از آثار است که در قرآن من و این سخن
 که در حدیث است رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم مرا از آن است که
 جامن در قبضه قدرت از آن است که در حدیث است و این سخن
 گویند هر اینه من و سوره وضع و بر و در ششم خبر هم از این خبر است
 هر دو کتاب است مطهرت است چنانچه آمده و کتابت است فرا
 در آن باب تقدیر نماید در شکر اهدا النبوة می آید که چون
 امیر المؤمنین کرم الله وجهه این سخن فرمود در این سخن فرمودی بود و اولاد

کتم

سوره

میاید میکنند از روزگار و اگر گفته اند پس عرض و طویل
 کرد سخن را هر آنکه سؤالی کند که از جوابش در ماند پس بفرستد
 گفت سؤالی دارم امیرالمؤمنین فرمود وای بر تو اگر سؤالی میکنی از
 برای تقوی و دانایی کن نه از برای بقیت و ستیزه و عداقت تو مرا
 برین دیش پس سوال کرد اهل را بر یک سینه عرفتند یعنی ایا دیده
 پروردگار خود را که شناخته او را می گفت لم اعبدہ را جانی لم ان
بجز نیز سیدم خدا را ندیدم **گفت** راسته چگونه دیدی گفت
 ما را الله العیون بمشاهدة العیان لکن را ما العالی بحجابی العرفان
 ندید او را دیده سر لکن دید او را دیده سر لبطریق برهان عقلی
 و حجبی کشفی و طبعی زودتر زمین افتاد و بعد از مدتی بر پیش
 آمده گفت با خدا عهد کردم که دیگر بسبب این سخن سوال نکند **امیر**
 فرمود اگر اختیار کار بدست تو باشد در تقصیر حافظه از نهی الهی
 چنین مقوله که بعضی از خواص هستند خودند و امیر در جواب
 ایشان عبارت نموده فرمود و الله اعلم بحقایق الامور **توبت** در ذل
 الیرین از این خبر منور است که امیرالمؤمنین را بر من کوفه دیدم
 در صحیح مسیری الله علی و الله سلم پوشیده و عمامه مبارکش بر سر
 نماده شمشیر اخترت سماوی و انگشت تری آتش در دراز گشته کرده

گروه

میفرمود بر سیدان من هر چه خواهید پیش از آنکه مرا نیا بد بدست که بیا
 بهلویا که کجاست که محل دست علم سارست و الله اکبر است
 از برای من دو تا کتف پس بران بالش نشستی و توبه و ادب می اهل
 توبه را توبت و میان اهل انجیل با نجل تا آنکه خدا تعالی توبت
 و انجیل را تکلم می آورده و با خلق میکنند بدست که علی تحقیق شمارا
 توبه داده با حکمی که در مافرد آمده و حال آنکه تمام می اند و فهم
 میکنند و بر او است و دیگر در حقیق السعد است سطر است که فرمود
 بجز خدا اگر بالی از برای من شکسته شدی و بران شکسته و حکم کرد
 میان اهل توبت توبت و میان اهل انجیل با نجل و میان اهل
 زبور زبور و میان اهل سلام بقرآن و میشناسی شکسته کنایت
 از فریاد یاقین و ممکن شدن اینهاست که در سوره البقره از سید
 بود ادر قدس سره منقول است که اگر امیرالمؤمنین کرم الله وجهه از حجاب
 که با مخالفان از برای توبت وین کرده باز بر او ختی هر اینه از او چندان
 علم و حقایق و معارف نقل کردندی که در مقامات ضبط آن نیازند
تلمه دانش بجز بر آن که بر علم کلامش غیرت عقد لال است
 زبانش منظر اسرار ذات است **دانش** بر سر حجاب است
 چنان بر حقایق مشکند **گفت** که دانای بر جواب هر سوال است

در شوال امیر البنوة مسطور است که چون امیر المؤمنین کرم الله وجهه
 کوفه آمد حلائق بر وی جمع گشتند میان ایشان جوانی بود که خوش
 زبانی بود و روزی امیر المؤمنین نماز باعد کرده شخصی را فرمود و خطاب
 موضح مسجدت متصل المنجد خانه از زبانه و مرد را بهم نزار دارند
 بهر وقت را پیش من حاضر ساز شخصی زبانه ایشان را آورد امیر
 رو بسوی آنها کرده فرمود که من خصومت شما بدو رواز گشتید
 جهان عرض نمود امیر المؤمنین چون این زن را نگاه کردم کجاست
 بروم وقتی که نزد او رفتم مرا از زبانه زبانه رو نمود که اگر دست
 بماند ساعت از پیش خود را ندی از آن وقت تا من نزار داشت
 تا زمان تو رسید پس روی مبارک بجانم کرده گفت بسیار
 سخن گفتی که بجز خج طبعی و بیکری بران وقت و وقت نباید بهم
 برخاسته گناه گرفته اند نگاه روی بجز زبانه کرده گفت که این
 بی شناسی گفت نه فرمود من بگویم چنانچه شناسی اما طایفه
 انصاف و انکسر رشته را بسته از دست ندی گفت نه هم پس
 تو فلان زبانه فلان و این علم پیشته مرد و یکدیگر را محب بودید
 پیش از بر قضای حاجت بیرون شدی و او با تو مجامعت کرد
 همان زبانه تن شدی و آنرا با ما در خود اظهار نموده از پیشته

دین

در پیشته چون وقت وضع عمل شد شب بود مادر را از خانه بیرون
 برد چون فرزند متولد شد او را در فرقه محمد بیرون دیوار که محل
 قضای حاجت بود از آن انداختند سگی آمده او را بوی کرد سگی را
 انداختند اتفاقا آن سگ بر سر کودکی سید بگشت فلان وقت
 بست پس او را همانا گد اشتید و دیگر حال او نداشتند آن زن
 بقصد یوق قلب بزبان اقرار کرد که صورت حال چنین است لیکن ازین
 واقعه بچکس غیر ازین و مادر من آگاه نبود پس فرمود چون با ما
 شد مردی از فلان قبیله پسر ترا از آنجا بر گرفته تربیت نمودی
 که بزرگ شده همه را ایشان بگفته اند ترا زبانه خود را بخواه
 فرمود که سر خود برهنه کن چون برهنه کرد آنرا شکستی در سرش
 همید او بدانگاه فرمود ای عورت این همان پسر است که تو مادر این
 خدایتعالی شمار از حرام محفوظ داشت پس خود را بگفت و فرمود
 درین باب گوید **ب** علم غیر در کوفه زبانه از شوهر جدا کرده
 یعنی مادر فرزند بود نه آن زن و شوهر هم در شوال امیر البنوة از
 جناب بن عبد الله الازدی هم نقل است که در جماد و صفر بر کاف
 مستطاب امیر المؤمنین کرم الله وجهه سر فرزند بودم و مرا ازین
 شک بود که حق بطرف است اما چون نزدیک نمودن فرودم

فرستاد علی را در کوفه

عمری که کرم الله وجهه در آن وقت
 بی

عمری که کرم الله وجهه در آن وقت
 بی

این خطره بجای خطره کرد که انجمن است همه اقربا و خیارندگش تن است
 سوز و دوار است با مدای از میان لشکرگاه با مطهره آب بیرون
 شدم و نیزه بر زمین فرود سپرد بر زمین نهاده در سایه شمشیر
 نشستم تاگاه امیرالمؤمنین با رخساره خون در زمین آمده رسید
 هیچ آب بر مطهره پیش آوردم بدست حق پرست گرفته چند
 دور رفت که از نظر نهان شد بعد از آن آمده و وضو ساخت
 در سایه آن سپیدتر شد تاگاه سواریدم که از حالت بی پرست
 گفتم با امیرالمؤمنین این سوار ترا می اندازد فرمود ویرا بخوان خون
 خواندم پیش آنکه گفت با امیرالمؤمنین مخالفان از نروان که
 آب بریدند فرمود چنانکه کز شسته باشند بازگفت و اللہ کذب
 فرمود غلط است سوار گفت حقاً تا رایات ایشان را از نظر آب
 ندیدم نیادم فرمود خلافت زبیر که محل افتاد و بجای بجای
 خون خاقان ایشان انجاست و از ایشان زنده ماند مگر که تن
 و از انجاست من گشته نشوند مگر تن پس بر خات من با خودم
 الحیدر میزانی بدست که حال امیر شناسم و عهد با خدا کردم که
 اگر مخالفان از نروان گذر شسته باشند اول کسی که با من بجای کند
 من باشم و اگر نه بجایم و قاتل سزاوار است و مرتبه ششم

باز

خون از صف زنده گشته دیدم رایات ایشان بجای خود در جای که بود
 قاتل را بست دیده گفت حقیقت کار تو بر تو روشن شد گفتم
 بیایا امیرالمؤمنین انصاف فرمود بجای شرف باش که یکی از ایشان قاتل
 تو آید کرد و با دیگر خولای او بیست و پنجان بود که یک تن از نروان مخالفان
 گشته با دیگر ای از نروان زخمی بر زدم و او بر زمین مرد و از خود فرشته
 بر زمین افتاد و بچرخ و نیایدم که امیرالمؤمنین از جمار به قانع شد
 چون بر سر شمار گشته گمان آمدند چنانچه فرموده بود از ایشان
 تن باقی ماند و از صاحب مطالبش تن شمشیر شد و شمشیر را از
 احوال وی خبر داد که ترا صد بخوابند کرد در فلان موضع بر فلان
 درخت خراب و همچنانکه فرمود بود بعین واقع شد در خواب اله النبوة
 مسطور است که روزی حجلی کبیل زیاد را طلب کرد و کبیل کبریخت
 آن یمن و طایفه قوم او را باز گرفت کبیل با خود گفت غمناکتر رسید
 نشاید که قوم خود را بچوم سازم شمشیر اندر حجج گفت خوانان
 این سخن بودم که بر تو دست ما بم کبیل گفت از عمر من باقی مانده مگر
 اندکی هم بر خولای بکن زیرا که امیرالمؤمنین کرم الله وجهه مرا سقا
 خبر داده که قاتل من تو خولای بود حجج ویرا در حال کردن خبر
 او شمشیر شد رحمت الله علیه در خواب اله النبوة مسطور است که روزی

باز
 در این خطه بجای خطره کرد که انجمن است همه اقربا و خیارندگش تن است
 سوز و دوار است با مدای از میان لشکرگاه با مطهره آب بیرون
 شدم و نیزه بر زمین فرود سپرد بر زمین نهاده در سایه شمشیر
 نشستم تاگاه امیرالمؤمنین با رخساره خون در زمین آمده رسید
 هیچ آب بر مطهره پیش آوردم بدست حق پرست گرفته چند
 دور رفت که از نظر نهان شد بعد از آن آمده و وضو ساخت
 در سایه آن سپیدتر شد تاگاه سواریدم که از حالت بی پرست
 گفتم با امیرالمؤمنین این سوار ترا می اندازد فرمود ویرا بخوان خون
 خواندم پیش آنکه گفت با امیرالمؤمنین مخالفان از نروان که
 آب بریدند فرمود چنانکه کز شسته باشند بازگفت و اللہ کذب
 فرمود غلط است سوار گفت حقاً تا رایات ایشان را از نظر آب
 ندیدم نیادم فرمود خلافت زبیر که محل افتاد و بجای بجای
 خون خاقان ایشان انجاست و از ایشان زنده ماند مگر که تن
 و از انجاست من گشته نشوند مگر تن پس بر خات من با خودم
 الحیدر میزانی بدست که حال امیر شناسم و عهد با خدا کردم که
 اگر مخالفان از نروان گذر شسته باشند اول کسی که با من بجای کند
 من باشم و اگر نه بجایم و قاتل سزاوار است و مرتبه ششم

حجاج گفت میخواهم بر سیم سگی از اهل ارباب بتراب و بلبش رسالم
 و از خدا تعالی تقرب جویم خواهاش گفتند ما چه کمش را ندانیم که
 با وی برش را قنبر حجت و شسته باشد پس قنبر را طلبیده گفت از
 دین و عادت علی بن ابراهیم گفت مراد منی که فاضله از دین و بر شسته
 را بهنمای گفت ترا خواه کم شت بر نوع کشتی که خواهی ختیار کن
 قنبر گفت اختیار بر دست است هر روزش که امر و زرا کشتی بر
 و او همان نوع خواه کم شت زیرا که خبر کرده است مراد منی
 صادق که ترا حجاج بنظم خواهد کشت آن لوین گفت تا قنبر را
 ساختند در توابه النبوة مسطور است که بر او این عبارات کتبه
 کرم الله وجهه فرموده بود که چون نور دیده من کسین را حجاجی
 از مخالفان دین شهید کنند تو در انصرت یعنی چون امام من
 علیه الحجة و التبار ازید لوین شهید کرد بر این عبارات کتبت
 بتحقق راهت فرموده بود و صبی رسید کونین که امام حسین را
 من اور از روی غفلت نصرت نکردم و پیش از پیش اظهار زهدت
 و غرابت می نمود هم و در توابه النبوة مسطور است که در حضور
 سفر تا چون بگر بار رسید بکار است و هر خود مکر است و کتبت
 کربان از ان داشت کتبت و کتبت و کتبت و کتبت و کتبت و کتبت و کتبت
 کتبت و کتبت و کتبت و کتبت و کتبت و کتبت و کتبت و کتبت و کتبت و کتبت

شتر

شتره ان ایشان و موضع شهید شدن ایشان حصار است
 نمودند که با امیر المؤمنین این چه موضعی است بزبان مجربان فرمود این
 که بلاست اینجا قوی کشته میشود که بحساب به نیت در این
 در ان وقت بچکس تاویل کلام ولایت نظام او نموده است از
 جانسوز که واقعه شهادت امام حسین و قنبر طیب مرقد و در
 فرماید هر شتر عاشق الله است هزار لغت حجت بر عدو الی علی
 ترا که دعوی خرد او در نیت است • مناب بهج در روز سوم الی علی
 جهان و هر چه در و در طیب است • زور قدر و کتبتار موی الی علی
 هم در توابه النبوة مسطور است که چون امیر المؤمنین کرم الله وجهه
 از کوفه لشکر طلبید بود از قبیل و قال سبارش که فرستادند پیش
 از آنکه لشکر بود بر سر دزبان خوارق بیان فرمود که از کوفه دروازه
 هزار و یک مرد می اندکی از اهل ارباب امیر المؤمنین کود چون
 این سخن شنیدم بر کدز گاه لشکر کتبت بکنید که در شمار از
 از ان عدد که معین نموده بود نمی کنی کم بود ندر زاده هم در توابه
 و حلیه سیر و تاریخ اعمام کوفه مسطور است که در روز در سفر
 صفین اهل است طباب امیر حجاج باب شدند هر چند در
 شتر گفتند که بر این یافتند حضرت سر قتی علیه الحجة و التبار ایشان

اندکی از جاده گردانید در پناه پروردگاران با آن اهل کسب
 و بر طلب کردید گفت از آنجا تا آب و در سنگ است اهل کسب
 یا امیر المؤمنین پیش از آنکه ما را طاعت کند اجازت فرماید تا آب
 رسیم فرمود این سنگ که زیر پاهای من است بالا آید بی کنید تا
 بکنید هر چند سعی ایفا نموده چند کردید نتوانستند از جا جنبانید
 پس از آن است فرود آمده بدو کشت مبارک آن سنگ که بالا آید خشم
 دور انداخت آن طاهرش در غایت صفایی و نهایت شیرینی
 چنانکه در آن سفر خوشتر از آن آب شامیده بودند تمام مردم
 بطغی عنایت سابقی کوشیدند و هر قدر که خواسته شد
 و سر شمشیر در پای و لاک سنگ که از آن بر داشته بدستور سابق
 بالا بر چشید روح فرزانها و فرمود که از آنجا آب شامیده چون
 این حال مشاهده کرد از دیر فرود آمده گفت تو نمی آید فرمود
 نه گفت فرشته مقرب فرمود نه بگفت چه کسی فرمود من و صی محمد
 بن عبد الله ام که خاتم النبیین است صلوات الله علیه و آله وسلم
 او گفت دست مبارک مسلمانان می شود امیر المؤمنین دست بوی داد
 او گفت شهدان لا اله الا الله و کشفند آن محمد رسول الله
 و کشفند آنک و صی رسول الله بعد از آن امیر از او پرسیدند که

از نظر

از طاعت آبا و اجداد خود برگشته ام و ز ایمان آوردی گفت یا امیر
 ما در کتب خود دیده ایم و از علمای خود شنیده ایم که درین شیخ
 چشم است و بالایش سنگی که از آن اندوگندش تواند مگر بفر
 و با وصی می چون من این کار از تو مشایده کردم با بر روی خود رسیم
 و آنچه در انتظارش بودم یافتیم چون امیر المؤمنین این سخنان شنید
 خندان گریست که محاسن مبارکش از آید تشریفه گفت الحمد لله
 الذی لم یکن عذره منسبا و کنت سیئه کتبه مذکور ایضاً شکر و سپاس
 خدا را که نبودم من نزد او از فرمودشان و بودم من در کتابت
 او مذکور پس آن را هر ملازم را کاتب طلب شده باستانیان تو هم
 مقادیر نموده بر چه شهادت رسید و امیر المؤمنین بر سر بخار گذار و در
 او از خدا تعالی آمرزش خواست و هر گاه او را یاد کرد فرمودی او
 مؤمن است هم در شواهد النبوة و دلائل النبوة مسطور است که ملک هم
 در زمان عمر بن الخطاب نامه فرستاد و شتمنا بجزب سوال دقیق عمر بود از
 مطالبه برخاسته با نامه پیش امیر المؤمنین کرم الله وجهه امیر
 نامه را بنظر در آورد و در فی الفور دولت و مقام طلب نموده حواله نوشت
 و بجهت رسول تیغ و در رسول رسید این حواله نویسنده کبریا
 گفت نمی شناسی این عم و داد و وصی نبی است صلی الله علیه و آله

۵۰
 ۴۰
 ۳۰
 ۲۰
 ۱۰

هم در خوابه النبوة و جبرالسبب مسطور است که روزی معاویه گفت
 چگونه توان دهنست که علی بن ابیطالب پیشتر از عالم رحلت
 میکند مابین حضرات مجلس گفتند تا طریق این را نمیدانیم گفت مینویسند
 بهم از علی معلوم کنیم زیرا که هر چه بر زبانش گذرد حق مینویسند و چون
 باطل است نماند از معاندان خود طلب نموده گفت با یکدیگر روید یک
 مرد علم و از آنجا هر یک بعد از دیگری بگویند در این شد و خبر هر کس را بگویند
 لیکن بهم با یکدیگر متفق باشند در ذکر کار و روز مردن و عتبات
 و موضع قبر و کذب و کمان نماز و غیره آن سه تن چنانکه معاویه باطلان
 کرده بود بخود قرار داده روان شدند چون قریب بکوفه رسیدند
 یک روز اول در آمد اهل کوفه گفتند بهم طاعت نشد در روز دوم
 دیگری آمده برسدند از کجا میسر می گفت از شام گفتند خبر حیرت
 گفت معاویه مرد بعضی مردم بلا زمت امیر المؤمنین آمده خبر از
 مشاهیر لاریت پناه اصلا و قطعا التفات نمود روز دیگر شخصی
 سیوم آمده خبر مردن معاویه گفت بعضی باز بخندمت امیر آمده خبر
 موافق آن دو کس خبر گفت باز مردم آمده گفتند یا امیر المؤمنین
 این خبر تحقیق شد و بعضی سوختند زیرا که امروز دیگر آمده معاویه
 آن دو کس پیشین خبر مردن معاویه باز گفتند خبر و شما از معاویه

وی غایبند بخدا که روی نمیرد تا ما دایم که محاسن علی علیه السلام بخون نشود
 و این ائمه الا که با دین سپید گشته اند و هر که در بیان طاعت کند پس آن
 استحقاق این خبر را معاویه رسانیدند که گویند از استماع این خبر غایت
 خوشتر است و در سخن نمائند که امیر از آن جهت معاویه را این ائمه الا
 محمود میکند که در حدیث احد ما درش همدگر سلیقه شد اما خبره عم
 مصطفی را با شتیاق تمام تقصیر نموده خورده بود چنانچه حکیم شامی گویند
 سره از بیخ خبر میدهند که دهستان سپید گشته اند که از دانش او
 به پیغمبر رسیدند در او روزی از آن پیغمبر است که ما در او بگریه می کردید
 او مناسحتی حق دادا می گرفت پس او سر فرزند پیغمبر سید کریم فرمود
 نوشت گشته خبر شتاب لغت آمد یزید او علی حرب یزید
 مسطور است که امیر المؤمنین کرم الله وجهه در یکی از خطبها فرمود
 بقتل عام نمود که فرموده فرمود که کویا می بینم کی از منی العباسی را می کشند
 چنانکه شتر قریانی را و او قدرت ندارد که آن ملار از خود دفع کند
 فای بروی وای بروی چه خواهد شده است او در میان قوم خود بسبب
 امر بر روی کار خود را گشته روی بدیده دون آورده بود از آن
 بهمدان خطبه فرمود اگر خواهم شما را جرد هم از آنهایی و کشتهای
 و حلیها و مواضع قتل ایشان بهم در خوابه النبوة مسطور است که

امیر المؤمنین کرم الله وجهه روز حرصفین با او از زندگانی با اسما
 یعنی ای ابوسلم که با کت محمد خدیجه کوفت و وی در آخر صفی فرمود
 مراد من ابوسلم خولای زینت مقصود من هاجرت من است که از جنت
 مشرقا با ریت سپاه پدید آید و حیدر خان محاربه کت که حق قالی
 بو سطله او حق را بر کز خود قرار دهد خوشا وقت آنکه با بر خوجت
 کنند در اعلا و دین و در کونساری ظالمین جد و جهل نمایند و
 گوید اعتقاد شیخ امامیه آنست که ابوسلم اگر چنانچه در زمان کز در عهد
 سینه امیه نسبت به امیر المؤمنین شایع بود بر آنست که سینه امیه ریت
 و بنا بود و مطلق مسافت اما کونای کز در زمان امام محمد باقر
 رضوان الله علیه امام و خلیفه بر حق بود ابوسلم در آن وقت حاکم
 حواله مضور و واقعی خود در معارج النبوة از آن عباس منقولست که
 چون سپید کانیات علیه افضل الصلوة نماز با او کز اردی روی
 مبارک بسوی اصحاب کردی و متعجبان او را چنین آن شخص المومنین
 نظارت اندوه و عجز از مساحت قلوب اصحاب مرتفع و منزه گشت
 روزی در مسجد کز در راه جبین مدین بجانب صحابه ناکرده باش علیه
 عالیه علی ابن ابیطالب را مقرر کرد آید با خود از مسجد بیرون
 آورد اصحاب را که کیفیت احوال واقف نبودند تا آنکه با علی مرتضی بخره

قال

خاطر زهر علیه السلام و الشاه را مد امیر را فرمود که بر در حجره او قنبر و ده امیر
 از داخل منگ کنست و سنی بر آنکه امام متولد گشته و ملائکه نیز از تنه کنون
 می آیند و درین اثنا ابوبکر رضی الله عنه آمده امیر را در حجره متوقف و
 از حال آنسور استفسار نمود و گفت در حجره است و مرا از بر این شیخ
 اینجا باز داشته ابوبکر گفت اجازت است که در ایام امیر کوفت انور در
 شعلیت رسید چرت گفت خیزند از جندی متولد شده و فرشتگان
 بزیا ریش آمده تمنت میگویند و تا حال چهار صد و شست چهار هزار
 فرشته زیارت آمده و دیگر می آید ابوبکر از زمین این عدد و از کفایت
 اطلاع امیر المؤمنین بر میخیزد متوجهانند بوز ساعته عمر بن الخطاب
 بن عثمان و بلقیه اصحاب جمع آمده منتظر بودند تا حضرت رسالت
 بیرون آمد ابوبکر ایچرا از امیر شنیده بود بموقف عرض سینه انور
 فرمود با اخی ترا بر میخیزد که اطلاع و ادو اعداد ملائکه حکمند دانست
 فرمود از آمدن انوار ملائکه واقف میشدیم و هر زمره از فرشتگان
 که می آمدند اعداد خود بلندت خاص قنبر مینمودند و من آنقدر ملائکه
 گرفتم تا بن مبلغ رسید آنسور و صلی الله علیه و آله وسلم فرمود او
 عقلا یا علی بهم در سنو اهد النبوة و رهرة الریاض مسطور است که چون
 حضرت رسالت سپاه صلی الله علیه و آله وسلم داعی اصحاب او ای الله را

اجابت نمود و طیبی سدره نشین روح نازنین او با وج علی بن ابی طالب
 کرد و چون مبارکش در روضه منیره مقابله حجاب تولا شد
 بود از ده روز سابقه تا زیاده بدست گرفته و برقع بر او گذارده در سجده
 آمده گفت السلام علیک ایها الساجد السلام الله انجز شما نوبت شده
 حق تعالی عوض ارزانی دارد ان کان محمد اقرامات فالله علی اللدین
 ابا اعظم الله اجرکم و عظم فیکم ما اعظم مصیبتکم بموت سیدکم
 و گفت وصی من بعد من است ابو بکر علی مرتضی شاره کرد و اولاد و
 با غیر المؤمنین کرم الله وجهه آورده گفت السلام علیک یا فتی الامیر
 گفت علی السلام یا مضر و صاحب السرا و بکر و صاحبان از آنجا
 امیر المؤمنین میخواستند اعزایب گفت ای جوان نام من چون در
 و مرا صاحب سر چگونگی گفت امیر گفت مرا برادر من محمد مصطفی
 خبر داده و کیفیت حال تو بمن تقریر نموده اگر خواهی با تو در میان
 آرم مضر رسید نام تو چهرت فرمود علی بن ابیطالب گفت
 تو از عربی و نام تو مضر و نام پدرت دلرم و مدت سیدت
 سال از عمر تو گذشت در آنند که صد سال از عمر تو منقض شده
 از قوم خود با نموده لظهور رسالت سید کائنات را بشناختی
 و کیفیت از تمامه مردی سرورن آید با جری از ماه نورانی تو با بکر

از علی

از علی شریفین تر که بودی تسک خاطر بجای دلین باید بدین
 و کیسان باشد صاحب شمشیر بود بر در آن گوش نشیند و گفتی خود را
 پیوسته بر زخم و زنا حرام کرد و اندواز قتل و ربانی فرماید تا عالم ایضا
 باشد و سید اولیا امتش بخیرت نماز کند از ده ماه رمضان ایضا
 بگذرانند و حج سبب الله مقدم رسانند اگر کرده با و ایمان آرند
 چون ایشان از این امر دلالت کنی بر آن تو مجازیم مارت نموده در آنجا
 و آنهایی تو گویشیده تر از جبهه عمیق اندیشند و خاطر از درد تو باز
 بر پا خندند چنانکه تا حال در آن چاه جنوس بود چون بساطت
 محمدری صیحه الله علیه و آله در نور دیده خج قالی قوم ترا
 سبیل ملاک کرد و دیده ترا از آن بسجاعت که است فرمودند
 این ند از عالم غیب سمع تو رسید که ای مضر بدستی که چرخ فرو
 شد و تو از زمره اصحاب اوستی بعدینه رفتی زیارت قبرش نما
 بنا برین تو شرف و رزق قطع منازل و طی مراحل نموده با بنهار رسیدی
 که زیارت مشرف میشوی مضر چون این سخنان استماع نمودند
 در گریه آمده گفت یا علی این قضیه چون دانستی و برین حال از کجا
 اطلاع یافتی امیر گفت مرا سید کائنات خبر داده بود مضر عوارز
 وفات من باید چون نوبی ملاقات کنی سلام من بوی برسان

چون مضر نبود سلام نشیند و بجا و تفسیر مشرف گردید این
 بوسه بر فرق امیر داد و شست امیر فرمود تا مضر برقع از جمال خورشید
 برورد چون برداشت نور از جنبش ساطع شد که گاهی
 منور گشت بعد از آن گفت چند سوالی دارم که بر جواب آن اطلاع
 نباید مگر نبی یا وحی او امیر فرمود سوال کن گفت یا علی خبر کن مرا از
 نری که پدر و مادر ندارد و از ماده پدر و مادر و از نری که پدر
 بوجود آمده و از نری که نه از جن و نه انسان است و نه ملائکه و نه از
 بهایم و نه از سباع و از نری که صاحب خود را اسیر داد و از نری که
 که اصحاب خود را اسیر کرد و از نری که خورد و نیاشامید و از نری که
 که از ابتدا خلقت او کینوت پیش از آن بر نیات و دیگر خواهر
 تافت و از جامه که زنده بزاد و از نری که سه ساعت فرزندی
 متولد شد و از نری که حرکت کرد و از نری که کساک خورد
 و از نری که در شش نشوید و از نری که در دست نکرده و دیگر
 خبر کن مرا از شیخ و لایقی و از خوب ترین اشیاء و بدترین اشیاء
 اول در رحم متعلق گردد و آنچه آخر در قبر ریزد چون مضر این سوال
 مسألت نمود امیر بجواب هر یک تفصیل مبادرت فرموده گفت اولی
 بر رسیدی از نری که پدر و مادر ندارد آن آدم است علیه السلام و ما

بلا پدر

پدر و مادر حوا رضی الله عنهما و نری که پدر و مادر ندارد علیه السلام
 و نری که نه از جن و نه از انسان و نه از ملائکه و نه از بهایم و نه از
 غرای است که حق تعالی تعلیم قایل فرستاده بود کما قال الله تعالی
 فبعث الله غرابا یحیئ فی الارض و ان قبر که صاحب خود را اسیر
 مایمی بود که یونس علیه السلام را مدت سی روز در شکم داشت و از
 و جواب بجز سیر سکر و آن حیوانی که اصحاب خود را اسیر کرد و نری
 که طلب رزق بیرون آمده بود با قوم خود موران بر ستوران بالاء
 سلیمان می فرستاد آنمور گفت و آنچه نباشد که خاک کسب سلیمان
 نریزد و بفرمود خدا از شما تا زید کرد و آن جنسی که خورد و نیاشامید
 و دیگر خورد عصاره یوس علیه السلام بود که کس مساجران فرورد
 و در شان او آمده و ملحقه طاقون و بقره که اقباب کعبه پیش
 بر انجانانست و نخواهد یافت آن دریا نیل بود که حق تعالی از برای
 قوم مویس تکلمت فرمود آن پدید آورد و انفا بر انجانانست چنانچه کرد
 از نری که بر آمد و بعد از گذشتن آب به هم ریخته بحال اول ماند
 و آنچه در نری حیوان متولد شد سنگی بود که از زمین معلق است
 بیرون آمد و آن روساکن که متحرک کردند آسمان زمین است و فراد
 از نری که انتقال از مکانی بمانی و دیگر آن دو متحرک که ساکن مگردند

انما و ما برت وان زید که با سعادت برادریم که که سعادت
 حامله شد و یک ساعت مابودت و ساعت دیگر بدو زده بخوشی
 برادوان دودورت که بر کرد سخن کردند جسم و جانند و آن
 دشمن که هر کرد و دست کرد و بدو و حیات و شیت نمون و لاشی کافر
 و اسن شیا و صورتی نبی آدمست و اقیه شیا و بدن با سر و اول
 آنچه در رحم بند و انکشتن شهاده است و آنچه خبر کرد در قبر بر زود
 استخوان بر بند که در اقصای عالم است مضر چون جواب سوالها
 خود بشنید بر خاسته بوسه بر فرق بمانون و ناصیه نمون شاه
 بداد و احباب نگاه که در آن مجلس حاضر بودند بعضی رسالت
 سردشتراولیا و سرور صفیا کرم الله وجهه مبارک در دست نمودند و او را
 وصی و وارث علم رسول دانسته بعضی ایل و بعضی خا و زبان تحسین
 کشوندند الهامه مضر گفت علی بر ابرقده قطره رسید کایناست و دلالت کن
 تا بر فوت اندازت عالی صفا بکرم امیر بدرقه همراه او کرد که بفرود
 دلالت نمود مضر قبر مبارک که در بقیع گرفته سینیه بران درج ایمان
 نهاد امیر فرمود ساعتی نظر را جمال او را گذارید که وقت نماز است
 اولت از دنیا چون بعد از ساعتی در آمده دیدند سر بر در قدستر که نماز
 جان بخت تسلیم نموده بجزین او بوده نزدیک بقبر رسیدند شهدا و کفره

ملفوظ

ملفوظ ساختند در هم در صراح النبوة و زهره الریاض از ارباب کمال
 منقول است که بود در شام هر شبه بقرارت توریته اشغال می نمود
 شبیه در توریته اشغال می نمود علی الله علیه و آله و سلم در چهار محل زند
 در هر دو حالتش به سوختن شنبه و دیگر در شام موضع با بیاضه قطع و آنچه
 آن مبارز است نمود شنبه و دیگر در روز جمعه و در توحید و غیره شام است
 من هر چند در صفات کمال و نفوت کمال محمد مجید می کشید شنبه شام بود
 بجای خواب رسیده که توریته است او شود بعد از آن از اخصا خود
 استفسار حال آنسرور نموده اظهار اشتیاق کرد گفتند آن محله که در آن
 در صورت ملکند و ناویدیش اولین بود گفت بخت توریته که در آن
 زیارتش من کتب بیست و هفت بوده از شام بیدیه رسید او
 با کسی که ملاقات نمود سلمان بود رضی الله عنه چون سلمان را خوشی
 و در وجه دیدن سلمان بود که حضرت رسالت است گفت انت محمد و حال
 سید زرار از اشغال آنسرور گذر شده بود سلمان در کمره شده گفت من
 علام اویم بود گفت محمد کجا است سلمان منفکرت که اگر گوید
 شد طال عطلو تا رسید به نوید یاز کرد و او را گوید زهره حیات
 خلافت واقع گفته باشد گفت سبأ تا زار نزد احماد که بریم پس با بودی
 مسجد آمد صحابه مخزون شسته بودند و در بر منظم آنکه آنسرور در آن

احوال است سلام علیک یا ایها السلام و با محمد چون مردی زین نام
 بزبان رانده یکی ز نام و فغان از میان احوال بیخ و بر او از خون
 و گریه در آن انجمن سیلاب پذیرفت امیر المؤمنین کرم الله وجهه سر
 بر آورده فرمود بگفت که مصیبت ما را نازه میکند این در حقیقت ما
 نمک می افشانی ظاهر ازین مملکت نیست و بر نوشتی بخیرت
 اطلاع نداد بر عیبت بگماست که ماه فلک رسالت در حقیقت افشاده
 و در ایام حیرت ساز بر افش فرقی نهاده بود در آه حسرت زین سینه
 بر کشیده گفت **سه** سوخته بگریه زانندان داد آنچه با من کرد
 غم ناگس کرده کاش در سنگ ز او در جان من **بجا** شرم من بر در
 در این **و چون** برادی تو بر سر کشان می چون بخواندی است
 محبت من دیدی و چون دیدی بیدارش مشورت می گوید
 گفت کسی باشد که تعریف صورت و سیرت آن سرور نماید
 فرمود ازین شنو بر سید نام تو حجت فرمود علی گفت تحقیق نام تو
 در تورات مسطور یافتیم و بد بریت که نویی و صلی آن سرور اکنون
 صفت حلیه مبارکش کنی امیر فرمود روزی مبارکش بمرتب روش
 بود که در برابرش آفتاب سیر می نمود و در روزی که
 و برش در غایت اعتدال و ستر آفتاب سرور و برشانی کن

در شبها

و چشمه ما ز فرخنده اش سیاه و بر در پیشش نبوت و دند انما
 از دیگر کشفاده چون تبسم نمود نور از لبهای مبارکش درخشید
 و گفتین مبارکش بجزت کفایت امور خانه چون در طبع در مکتب
 و شکم می نوش بر پشت همان ملحق شده و مایه دودوش
 طاعت کوشش او خاتم نبوت ظاهر و لایح بود در میان کوشش
 و پورتن و خوشش بعلم قدرت کلمه لا اله الا الله محمد رسول الله
 نوشته و بر ظاهرش رقم توحید نوشت فلک مصور کشیده بود
 امیر المؤمنین علامات و امارات آن سرور برین وجه تقریر نمود
 گفت صدقت در تورات من نیز چنین دیده ام اما از طبع معانی
 جامه زبانش که استنظام را یخیزش غایب امیر سلمان فرمود که فرست
 خرقه منبر که آن سرور با سلمان بدر خانه آمده و او از سینه انسا
 شنید که در فراق رسول نالان میکرد است و مایه پیش روی
 نشسته در گریه موافقت نموده مضمون این خدیجه است
ای فرودیده رفیق و مارا که آیت **سکرت** مکان بوسه باران آیت
 رفیق بنرم وصل بر بنرم خنجر **مجدوح** خسته اهل و غار آیت
 نور حجت بر حجت هر سینه **مهم** سرده در دو باران آیت
 چون سلمان طلقه بر روز سینه انسا گفت کسیت که در خانه تپان

میگوید و تفقد حال غریبان میباشد که خدمت اهل بیت علیهم السلام است
 و این را مومنین هرگز فرستاده چه متبرکه که آنرا رسد رسد خداوند
 گفت که است که جاده بدیم بپوشد و گزاید از آنکه درین امر خطی است
 سلمان و اخضر بود در میان آورده صورت حال عرض نمود سید
 انور متبرکه که بیرون آوردند قولی که گفت جانم تا برآید برود و حتم
 بودند بدست سلمان فرستاد و احباب را تمام نموده بر سر و دیوار
 تسلیم بود که از دست استقامت را بچشمش نموده بر زمین زانو زد و صلعم
 بر پیشانی بجای آید همان کرده که گفت استهدان لانا الله و الله شاهد
 الله محمد اعده و رسوله اللهم ان قبلت اسلام فاقض شیء بیده السلام
 یعنی خدا را اگر اسلام را قبول فرموده جان مرا همین ساعت قرض
 فرمایید گفت و جان براد استیجاب کنین و بجز این شیء
 در تقیبه در خون ساختند در تقیبه خیز زانبر و ترمیمه الخواص
 مسطور است که بعد از حلت رسول صلی الله علیه و آله و سلم
 قیصر روم کجای بود بلیه آمد مضمونش آنکه سوره فاتحه الکتاب از
 شما بخار سید و بر عاریت آن اطلاع یافته است بدین راه اهدا الصراط
 خطور میکند که اگر بقیه درین کتاب است و قبول آن مسلم و رسول
 بطریق قدیم و صراط استقیم پس آن کتاب است و اگر در حقیقت

بزن

درین خود شکی دارد پس ایمان که قره تعین هنوز در دل تمام تحقیق
 نپذیرفته رفع آن شبهه نماید و مراد از معضوب علیهم السلام اینست
 و از صالحین معضوب کدام فرقه اند که در خارج حجاب این سوالها بر
 ما تفصیل روان سازید بدین شما در این وقت قبولی درین اسلام نماید چنان
 مکتوب است بد مجموع اصحاب بر جمع بجای ریاض مدینه علم رساند
 آوردند چون بر اصول قیصر روم اطلاع یافت فرمود معنی از اهل
 المستقیم است که در دنیا و آخرت با طریقه الحقیقه الحقیقه است
 یعنی از راه راست که کار است کرده اما بدان ثابت و در ایام حیات ما
 در دنیا و چون رفت عالم خاک است که این ثبات است و استقامت
 دلالت فرماید و دلیل بر آنست که آنرا دیگر فرموده ان هذا صراطی مستقیم
 فاتبوه اولی این استقامت صراط فرموده و تحقیقت آن نیز فرموده
 انکاه با تمام آنکه عبارت از ثبات بود نسبت بر آن دلالت میفرماید
 و مراد از معضوب علیهم السلام هم بودند و از صالحین انما اهدانا صراطا مستقیما
 بدلیل و با بعضی من الله که در شان ایشان است شده و بیایا
 عن سواد السبیل که در دنیا و آخرت بر عاریت داشته و هر که از طریق مستقیم
 او اخترفست جوید حکم از آن دور است مکتوب قیصر روم فرمود بود
 که کدام سوره است از سوره قرآنی که مکتوب است بود و او را

و مفت حروف از حروف در وی است که در انجیل خوانده ایم هر کس
 آن سوره را بخواند هفت در روز بخوبی بسته شود ایر کرم الله وجهه
 در آخر همان خواب نوشت که آن سوره فاتحه است که آنرا سبع المثانی
 خوانند و آن حروف که تا و جیم و ز و شین و ط و زح و و ق و با باشد
 در آن است این سوره است که بشمار رسیده که در این الصراط
 آن شبهه داشته و آن کتاب را هر چه کرده فرستاد چون تمیز
 بخواند حقیقت دین اسلام بر وی میسر شود اما بقوم خود آنها را
 کردید قبول اسلام نمود و سیران اهل اسلام را از فرستاد در
 از عبد الله بن مسعود رضی الله عنه نقل است که گفت قرآن بر همه
 نازل شده و هر جزئی را طاهر و باطن است و نزد امیر المؤمنین علی علم
 طاهر و باطن قرآن حاصلست و مراد از حرف درین قول شایسته
 باشد که در هفت اصل نازل شده حکم و مشابیه و نص و ظاهر و مجمل
 و ماول و ما سنج و مشوخ و در این سوره جای الله علام مستور است
 که چون حدیث انا علیه العلم و علی با بها بلوش یعنی از تورات
 از راه حسد و نفرت ظالمان ایشان نزد امیر المؤمنین آمده گفتند
 یا علی هر کدام از تو سوال میکنیم اگر جواب بدهی که ما جدا داد
 میدانیم که تو تحقیق در هدایت علم رسولی علیه المؤمنین است که است برسد

اط

آنچه بخاطر درید پس این آیه سوال که علم بهتر است یا مال فرمود علم بهتر است
 گفت بجز دلیل فرمود بدست که علم میرسد بهتر است و مال میرسد کارکن
 و طمان و فرعون و دیگر برسد فرمود علم بهتر است از مال زیرا که مال را تو
 تا هباید و علم نگاهبان است دیگری برسد فرمود علم بهتر است از مال زیرا که
 صاحب مال را دشمن بسیار بود و علم را دوست بسیار بود دیگر
 برسد فرمود علم بهتر است از مال زیرا که مال نصف کم شود و علم زیاده
 دیگر برسد فرمود علم بهتر است از مال زیرا که صاحب مال را غنی خوانند و صاحب
 علم را کینه و دیگر برسد فرمود علم بهتر است از مال زیرا که مال را از دست
 مالداران و علم را حاجت محافظت نیست دیگری برسد فرمود علم از مال
 بهتر است زیرا که از صاحب مال فرود آید طلبند و از صاحب علم
 دیگر برسد فرمود علم زیرا که مال بطول زمان گشته شود و علم نه دیگر برسد
 فرمود علم زیرا که از علم دل روشن میشود و از مال سیاه شود دیگر
 برسد فرمود علم زیرا که صاحب علم را همی فرعون و غیر خدا است و علم
 گوید مانند آنک حق عبادت و بعد از او عبادت اللات فرمود خدا
 که حیاط ابن ابطال و فضیله قدرت اوست که شما سوال کنید مایه
 که من زلف با ششم هر این جور است مگر در هم چون آن خارجیان
 اینهم علم و دانایی از امیر المؤمنین است بده کرده نه زده نه با هم از

فرمود

تا همان خود زبان با استغفار گشت ده تا بر مؤمنان شد در فصل الخطاب
 و در آن روز است که امیر المؤمنین علی مرتضی علیه السلام فرمود که وقت سید کاین است
 افضل الصلوات و رحمة بودم از فرموده علی بن ابی طالب خان الملائکة
 عندم و ما یخذون منی یعنی ای برادر بر بند در اید است که در شش ماه از
 منند و منبکند از من علمید و من وارثانم و راه یقین بس فرج از طایفه
 می آمدند و از آن سرور تعلیم گرفته میفرستند که اگر از ایشان شنیده
 داشتیم که سید مرتضی فرشته اند چون از علم اوردن فارغ شدند
 گفتیم ما رسول اللہ این جگر گرفتند سید مرتضی فرشته بودند فرمود
 علی اما چگونه دانستیم گفتیم سمعنا نلتما و نلتین صوتا فقلنا اللهم صل
 و تقربون یعنی شنیدیم سید مرتضی آواز پس فرستیم بر سید مرتضی
 سید مرتضی تن افتادند و در دست مبارک خود بر سینه می نوازد
 ز او که عالمایا و علمایا علی هم در فصل الخطاب بطور است که در زمان عمر
 بن الخطاب رضی اللہ عنہ زنی مخبونه را از زنا کرده بود عمر حکم شنید
 نمود امیر المؤمنین کرم اللہ وجہہ کتبت از رسول صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم
 شنیدم که میفرمود روح القلم علی ثلاث علی الخیون حتی سیر او
 و عن العلم حتی یدرک و عن النیام حتی یسقط علی عنہا یعنی زنا
 خدا ایتعالی قلم را از دستم قوم از دیوانه ما که بشود و از او که کتب باقی

شده

نمود و از نامم تا پیدار شود ب عمر در گذشت از سنگا کردی و بر صحیح کرد
 بسوی قول امیر المؤمنین و کتبت علی السب وان یلدن مثل علی بن
 ابیطالب و لولایة امیر المؤمنین یعنی علی بن ابی طالب
 و اگر کسی بود علی بر او سب چه کردی در تفسیر خراز از سب امیر المؤمنین
 در بیان امیر کز علی بن علی الذین آمنوا و عملوا الصالحات خرج فیما یطوب الایة
 مسطور است که در بیان عمر بن الخطاب قدامه این مصلحت من تراب خورد
 حلیقه خود است بر او را و حد کند قدامه آن مذکور خواند که برین حد
 و آب است حلیقه در آن زهر بر داشت چون این خبر امیر المؤمنین کرم اللہ
 رسید بر او شرم آمده گفت یا ابا حفص چرا ترک کردی زنده امیر عمر
 گفت اول این امیر بود امیر المؤمنین فرمود قدامه از اهل این آیت
 چه مرتکب حرام شده و اهل ایمان موی بر سب حرام را حلال ندانند پس او را
 باز کردان و تو بهش بده ما بخ کفتم و بعد از توبه اجراء می بردی و اگر توبه
 نکنی نفسی از که او از ملت اسلام خارج است چنانکه این حد قدامه رسیده
 کرد و در وقت نماز روضه الاحباب و مجلد اول خبر امیر مسطور است که در آن
 بیت و نیم از بجزت در زمان عثمان
 چه منبیه آورده گفتند که بعد از عقیدت حق و وقوع خلوت با سب و بر سرش
 فرزند او زده عثمان بی نامل بر بخش حکم فرمود چون امیر المؤمنین کرم اللہ

بر تحقیق و احوال اطلاع یافت بدلائل شریعه آمده فرمود اگر در اجراء این
 سبب است تاخیر نمانی اولی و از است زیرا که حق سبحانی در قرآن مجید
 و جمله و صفات ثنوی شهر او این آیه کریمه است مما ازل مدت حمل مدت
نصال بمقتضای حکام انجاری مال و الوالدت بر بعضی اولاد و بعضی
کاملین دو سال پس اقل مدت حمل نشد و زنا و زانیان
بیمقین نه بودند و عثمان بود از ملاحظه این مقدمات تخمین از غرض فرستاد
که در جرم آن ضعیفه بکرم العیالیه من الشیطان تعجب کنست تا رسیدن
فرستاد و کار از دست رفت بود نوشت در او که پس از آنکه کس
دهند ندهد فایده که هرگز باک بود در وقت قبیل مطول مطول است
که امیر المؤمنین علی نامه نوشت بمعا وید بیان عبارت فصیح که در
قصص قصص را در آنکه که فخرش فخرش فخرش فخرش فخرش فخرش فخرش
یعنی معر و کرده ترا غرت تو پس عاقبت بر تو خوار خواهد شد پس
از مدتها فیصل خود را مید که راه رست نماید ترا خدا بنامی و جان فخر
نامی قنبر بود رضی الله عنه چون پیش معاویه رفت از نظر بر بندید فخرش
کرده از روی بر آن گفت اهل عندک تسبیروا لی اسمائیل ابنا خیرت
پیش تو از آسمان قنبر گفت ای ایران علی قنبر است و ملک الموت است
هو ایک یعنی امیر المؤمنین در عقب توئی و عزیر ایمل در طلب تو معاویه

منفصل

منفصل شده تا مویش گشت پس قنبر گفتش بر کلیمش روان شد تا
 ملاقات کنست در معاویه تا خلق فخرش گفت ایضا و او را الله سبحانی
 تو میگوی فرود آر فلان خود را چنانچه حق سبحانی موسی علیه السلام بر طرس
 گفته بود مگر این و او را مقدر است معاویه نیز بر سر در پیش انگذده فخرش
 پس با امیر المؤمنین در جواب نوشت علی قدر غلی قدر غلی غلی غلی غلی غلی
 میزند و یک من بهم در مطول و محقر معاویه سطر است که علی شقی
 از علوت و معنی علو بلند از همه و معاویه شقی از غلو و عوار از
 سکه که عین دور و بعضی از کت معتبره بنظر در آمده که معاویه در زمان
 یعنی خود مسجد را زینت المال بنا کرد و بدان خاطر میفرمود چون
 بسجده مبارک امیر المؤمنین رسیدند الله بهم این سکه بخت نوشته
 فرستاد و من سجدت علی حیدر عیال و از است بودن الله عز و جی
 کلمه الزمان کنی فرجهما جری مثلاً الخ من المصدیقه
 و قال لها اهل البصره و التقی الک العیال لا ترسی و لا تصدیقه
 معنی است اول شنیدم که بنامیک مسجد از خجالت و حال آنکه بویست
 خدای تعالی توفیق نخواهد یافت معنی است دوم چنانچه صدقه و هدیه رسان
 که نامش زمان بوده از کتب فخر خود مثل تو از راه حسان در رسد
 و اون از آن است معنی است سوم گفت آنسر و صلی الله علیه و آله و سلم

که صاحب بصیرت و تقوی بود و منازاد و در وقتی که او آمده گفت یا رسول
 الله من از کتبت صدقه میدهم فرمود لا تزنی ولا تصدق فی نه زنا کنی و نه
 صدقه بده و در صاحب الطوبی طور است که امیر المومنین کم الله وجهه
 ببلده گویند با جمع از عجمان و نخلستان و زرد خیز نشسته خرماتان اول
 صغیر و در شید بجز کتبت نکوی خرمات فرمود بعد از فوت من ترا بر
 این درخت قرار گشته گوید بعد از وفات امیر المومنین هر روز در وقت آن
 درخت را عجز از زمینم و دم که خشت نشود روزی رسید آنجا رسیده دیدم
 که تیره شده گفته که آنجا رسید روز دیگر رفتم نیمه از آن بریده بود
 چون نگاه کردم دیدم دیگر روزی با مد که امیر محمد الدتر امیر میماند
 چون دیدم که آنجا رسیدم آنجا رفتم و دیدم آنجا افتاده پاسبان
 بر زوزه گفتیم هر ابرو آورده اند پس مرا بستن سر را بر زدن
 شقیه گفت پاسبان را زور و غما و علی بن اسطالب گفت خدا که او هرگز
 دروغ نگفته و مرا خیر داده که در دست پاسبان و زبان مرا بر رویدم
 کتبت گفت من اورا دروغ گویم و در دست پاسبان و زبانم
 بگذریم پس فرمود که در دست پاسبان برود اگر کشیدند رسیدم
 بر دارا حدیث صحیح در حق اهل بیت روایت میکرد و میگفت بنویسید
 پیش از آنکه زبانه بر بند چون این خبر با مملوون رسید از سر و غیب

گفت

گفت زبانش بر بند تا دیگر بار دم نزنند آمدند که زبان بر روی کشید
 کتبت سرود کرده بود و آنش که صاحب او در عکله کرده اند پس زبان
 بر روی کرد چون قطعه کردند همان ساعت نشسته شد که سعادت و شرف
 کتبت که هرگز نشکست و متبدل نگردد **فقط** هر که در عرش او نشوید
 و در پیش خون بهمانی ولی در روز قضا الله هدایت مسطور است که امیر
 کم الله وجهه ناکش ظفر از زوره نبردان بر روی کتبت ترسای بر
 بر بالای در بود لغوه زد کتبت ای کاش که اسلام شوی از خود را بگویند که زود
 من آید چون این خبر با امیر المومنین رسید در این کتبت ایسر و شکر
 کجا میروی گفت بجز بر شیمان دین گفت توجم از سب نماهان شو
 که این زمان ستاره سلمان در جوط است طالع سلمان در آسمان
 ضعیف چند روز تو قوت کن که در بسجود دهند و طالع سلمان توت کتبت
 امیر المومنین فرمود چون تو دعوی علم آسمان میکنی مرا از سب فلان
 ستاره خبر ده بپه کتبت حقا من هرگز نام این ستاره نشنیده ام امیر
 سوال دیگر در جواب تو ازت داد امیر فرمود معلوم شد که در
 احوال آسمان حیران و قوتش از حالات اجنبی خبر بر سر است
 که ستاره میدانی در زیر قدم تو چه مده نوشت کتبت و الله اطلاع
 ندارم فرمود و در پی است بر از و عیار بدین عدد و نوشتش سکه بدین سوال

بگفت ای سخن از کجا میگوید ای کفر - بنیاد رسول الله صلی الله علیه و آله
 فرمود چون باین قوم حرم گشت از شکر سلام زیاده از آنکه گشتند
 و از شکر جانان زیاده از آنکه گشتند سلامت بر بندگی ایشان
 متبرک است پس فرموده امیر زیدم او کند نظریه بیرون آمدن
 دنیا رجوع نمودند همان عدد و همان که بود بیرون آید از دور
 بیرون آمدن عدت حتی برت ایستاده بودند مسلمان شدند
 باسلطه تمام و شوکت مال کلام رو به روان آورد با شکر خراج کرد
 راه ضلالت خویش را در راه هدایت و توبه و عیان انداختند
 بودند و از غایت ایستادند و اطاعت را بخواستند
 هر کس که میسر ساختند در مقابل آمدن و راه مقابل گشتند و در آن
 چهار هزار گشتند نهصد و نود و یکتن در عرصه گشتند و در آن
 که بیخیز جان از آن عرصه خویش بیرون بردند و از شکر گشتند
 که گشتند شربت شهادت شدند و باقی رخت زنده گشته از آن دریا
 خون افشان بساحل سلامت گشتند پس بود از فتح فرمودند و در آن
 بچوب در در گشتگان یکبار گشتند و گفتند که گفتند شکر گشتند
 و از معجزه فرموده باشد فرمود و الله در حق نگویم او گشتند
 او را بگوید چون مرتبه دوم گشتند و در زین چهل تن از گشتگان

شده از هم

بنیاد

یا گفتند همان روایت که امیر المومنین فرموده بودند در وقت اول روایت
 الاحباب از جابر بن عبد الله انصاری منقول است که در زمان عمر بن الخطاب
 کعبه را از عمر رسیدند که رسول صلی الله علیه و آله در آنجا
 نزلت ای کجا فرمود چه بود عمر گفت از علی بن ابیطالب
 پرسید که از پدر یعنی علیه السلام و التنازل رسید امیر فرمود من در آن وقت
 انشور در آن رسیدم خود منضم ساخته بودم و سر مبارک گشتند و در آن وقت
 نهادند گفت الصلوة الصلوة که گفت از آن آخرین و حضرت ایضا
 این شد زیرا که برین مامورند و بر همین معجزات شوند و در آنجا
 روایت گشتند صلوات بر محمد و آله و علی با سنن اهل بیت از حدیث
 اعور که گفت من میسر کردم با امیر المومنین کرم الله وجهه در حقیقت
 که نام من ضعیف است نزدیک تو فرودان هنگام که گشتند و در آن
 با قوس نیز از آن حضرت فرمود ای جابر میدانی چه میگوید از آنجا
 گفتند و در آنجا هم ایضا بفرمودند گفتند بدیدیت که فعل میزند و در آنجا
 او را میگوید **لا اله الا الله** حقا حقا صدقاً صدقاً ان الاله
 لجز عتنا و شغلنا و اسهونا یا بن الدنیا جمعاً ان الله
 قرأ قرآنا ما من یوم یحیی عت الا او من منار کنا قد ضلنا و ار
 ابعثنا و استوطنا و ارالقنی لنا ندر یا فظنا فیها الا یوما متنا

بگو که در این
برگوشش من م

بر آنکه عرضان این سخن را از ناقوس استنباط کرده بجز ناقوس نامیدند
 بر صراحی چهار فعل است لیکن عین این بحر مستعملت و کلمه طبع
 لا اله الا الله که مصراع اول این ابیات تفسیرش چنین است که
 همه مکتوبه فعلی لاه باشد تا در مصحفیه فعلی مخفی است اول کلمه
 طبعه لا اله الا الله خود حق و صدق است و کلمات حق و صدق جهت معانی
 الهه مخفی است دوم بدینست که در نماز فریاد ما را از مشغول گردانید ما را
 و در سهوا نماندیم نیز است سوم ای بسا دنیا جماعت جماعت است
 قرن را فایز میکردند معنی است چهارم بخیر روزی روزی را مگر آنکه
 سست میشود از ماکنی مخفی است پنجم ضایع کرم ماس را بر اقی را
 و وطن ساختیم ماس را بر فایز را معنی است ششم یتیم ماکه ما فایز
 آنچه قصص کرده ایم در دنیا مگر روزی که بگرییم من فایز یا امیر المؤمنین صلوات
 هیدانند آنچه ناقوس میگوید فرمود اگر میدیدند همه اینها عیب را بخند
 نمی پرستیدند روزی که من رفتم پیش ویرایه کفتم بچشمی سبزه سوار
 ناقوس را بسوی که می نواختی ویرایه ناقوس می نواخت و معنی ابیات
 مذکوره میخواهد نام نارسید بعضی از فیهما الا یوما متفانیس ویرایه کفتم
 بخند است بگو که خبر داد ترا از من کفتم آفرود که دیر زمان بود کفتم
 ایامیان او و بجز بجز قرابتی است کفتم این عمر سرور انبیا است در سینه

گفت کفتم

کفتم و کفتم یا فایز در قوریه نوشته که آخر اینها پیغمبر خدا بود و کفتم
 تفسیر کند آنچه ناقوس گوید نگاه باین ملازمت امیر المؤمنین اعدا
 شد الحیدر علی بن ابی طالب هم در کتابت شد کفتم با شاد و طویل از نام
 صادق رضوان الله علیه مقول است که اعرابی به پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم
 عرضا و در هم بهما و ناکه و غور کرد و استر و فرمود بهما نیا قریه بودیم
 اعرابی گفت میخواهم هر دو را که حکم کند میان من و تو ای رسول خدا
 اعرابی ابو بکر را حکم کرد ابو بکر گفت همه در پیوسته اعرابی گفت
 بهما و در هم از ارباب بهما ناکه ابو بکر گفت چه میگوی فریاد رسول خدا
 فرمود من بهما ناکه داده ام ابو بکر گفت یا رسول الله اقرار کرد که کاف
 ناکه فرشته گفتون و کوفه بگذران براتبات سخن خود با هم دادیم
 با دیده درین اثنا سخن الخطا بعد از سرور با اتفاق اعرابی اعرابی
 ساخت سخن در طابق ابو بکر گفت ای رسول خدا در غضب شد
 و می گفت بهر است میخیزم هر دو را که حکم کند مطابق حکم خدا یعنی
 با اتفاق اعراب امیر المؤمنین کرم الله وجهه را حکم کرد امیر گفت ای
 اعراب چه دعوی میکنی رسول خدا ای گفت عرضا و در هم بهما
 ناکه داده ام پس اعرابی گفت بدینست که پیغمبر ما بدین برای
 ناکه داده ام ای راست میگوید اعرابی گفت نه امیر المؤمنین شمشیر

ناقه پس پیغمبر گفت
 چه میگوی ای رسول خدا
 استر و فرمودی

از عالم کشیده گردن اعراض زدن و فرمود با آنچه از اعراض را کشید
 حجت آنکه مذنب رسول خدا کرد و هر که کند بر او عذاب است و حقین
 خون او و چه برکت است در آستانه و فرمود حق آنکه مرا برکت است
 که خطا نکند و یا آنچه در باطن است اعراض تو حکم خدا این است آنچه در
 خدا بود از تو بوقوع رسید هر که در این مدارین حیرانم در کتاب مذکور
 با سنان و طویل از آنچه بنا نه مقول است که چون امیر المؤمنین بر سر
 خلافت نشست و مردمان با و رسو کردند و خدا رسول بر سر نهاد
 و خرقه عتبه که آنست و در بر و خلدین رسید الثقلین در با و حشر تمام
 حجاب غیوه بر سینه برآمده فرمود و محمد رسول الله است
 و گفت ای مردمان بر سرید آنچه میخواهید پیش از آنکه مرا بنیاد در کتاب
 آهنگ برقیس بر خاسته گفت یا امیر المؤمنین چگونه خبری
 از بحس و حال آنکه مازل شد برایش که کتاب و بر آنکه نشد
 پیغمبر امیر گفت ای شوق تحقیق خدا تعالی کتاب پیغمبر برایش است
 فرستاد و در ایش از ابودش ای بود که پیش از بهوش نشسته در حشر
 لغزش خود طلبیده با و جمع شوم قوم او شنیدند گفتند
 خراب کردی وین ما را بیرون آید تا ترا باک ایم و اوقات حدیث
 کنیم با و شاه با ایشان گفت بشنوید اگر دلیل و بر پایه و خوبی باشد

صورت

عزیزان آنچه در کتاب است ام هر چه خواهد میکند کفایت ایامیدانید
 که خدا را مخلق خود از بند آدم مادر خود را و آدم خدایت او را با خود
 و آنچه در تزیین کرد پس آن خود را در خزان خود گفتند برکت گفت
 این کار من این است پس قوم محو ما را عتقد کردند از روی برین دلیل
 و خدا تعالی محو کرد علم را از سینه یاران ایشان و کتاب از ایشان
 برداشت بنابرین که فراموشند که در اقل می شود و در روز و حال
 سخن برت از ایشان درین حال مرد در دیگر آمده که گفته مالک
 دلال است که مرا علم که بوسیلان خدا تعالی بجات و همه فرمودند
 که اقامت و بنا بر سره چیز است عالم عامل باقی و مالدار که کمال
 خود را بر اهل دین و بقیه حساب هر گاه عالم بپوشد علم خود را از حق
 بخل ورزد و فقیر بکند آن حکام و ایل و نبوت یعنی از زمان دنیا
 هلاک میشد و عارفان خدا شناس میدانند که در دنیا رحمت میکنند
 بقر و مردمان خود را نشوند بکثرت سجد و سجده طایفه هستند
 که بدنها را ایشان تعبیر و در لهار ایشان ایها الناس خلق الله
 طایفه را بعد از صبا را اهدا کند مرثا و نمیشود بخیر که از دنیا بجا
 او آید و خزون نمیکرد و از آنچه خبر که برود و صبار آنکه از روز دنیا
 میکند اما چون بدلت ای معروضی شود از روز حشر آنکه میدانند خرد

عاقبت او را در غم آنکه پاکند از روز حلال و حرام دنیا که باورسد
 سبایل گویند با امیر المومنین نشان نمودن است گفت آنکه نظر کرد
 بچیز که خدا و اجرب و اندین است و در و در بیان نکند با این حلال
 خدا در است و نیز از خود از لایسب است گفت است فرمود در این
 و ناسید است را نیز سبب نموده فرمود این مرد در این عصر خلافت
 بود در آن زمان امیر المومنین مسطور است که ابو بکر در زمان خود
 خالد بن ولید را با جماعه کثیره فرستاد تا بیایند که ایشان در اوردند
 اموال تا غیر مینمودند و فرستاد تا راه رفت و لایسب است که خالد بر آن
 قبیله غالب آمده غنایم بسیار بسیار است آورد چون اسیران را خلد
 در راه بودند و خیر یکی از آنها که بر قبیله خویش نام در میان بود چون نظر
 بر مرد منور مظهر حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم افتاد
 نزدیکی بفر رفتند بعد از کرم به نهایت و ناله بر خاست گفت ما سوال
 پیش تو فرستادیم آمده ام چون نظر خلیفه بر آن دختر افتاد وقت
 چه شکار میبندی گفت میباید کلیمه لا اله الا الله محمد رسول الله
 هر چه خون ما را اسیر کرده اند خلیفه گفت شما منع زکوة کردید
 خویش گفت یا خلیفه این واقعه نه چنین است که مردم مخاطبانشان تو
 کرده اند لیکن در زمان حضرت رسالت است از اغشیای مانده گرفته

۲۰

صفت امید اوند ما گفته ایم حال نیز دستور سابق عمل کنی و التماس
 میندول نوشته ما صغیرا از اسیر کردید یکی از رضا گفت ما نیز
 بهر باین دختر سخن میکنند که ایشان بعد از اسیر را اینکه نکند کلمات سخن
 حکویند خویش گفته میی ر بهت میگویم شما هر چه خواهد کنید در این
 زمان گویند که آن گفت در عهد رسول قاعده بود که هر که از کس صاحب
 بر سر اسیر جامه می انداخت و دیگر کسی بر جامه خیز زیادت نمیکند
 آن اسیر تعلق با و میداشت شما نیز چنین کنید و کس نظر آنکه تو را
 بزنی بکنید جامه بروی انداختند خویش گفت لا والله هر که از این
 صورت نرسد و و این امر حال از قوت نفع نیاید و هر که مالک
 تواند شد مگر آنکه خبر دهد از این در حین ولادت است از من واقع
 شده و بیان کند با این در آن وقت حکم نموده ام یکی از رضا گفت
 ای دختر بفرجه آمده سخنان بحال و لاطایل میگوئی گفت بخدا
 که کن درین تواریح و قریه کاخ و بیرونه اتاسر و غائب علی ابن مطا
 بحسد در آمد و این ماجرا بر سبیل تفصیل استماع نموده فرمود از قریه
 که کنی تا ازین صغیره گفت حال سوال کنم بعد از آن فرمود
 از خویش میگوئی گفت اینجا قصد نمک است و از آن در من نظر است
 که در اجنه و هر از این در حین ولادت از من واقع شده فرمود

کوشش دل با نیمی نذر در روز توجیه بسوی من آر در آنوقت که تو در
 مایه بودی و در وقت بر ما درت غایت شد درت مناجات پرده شده
 گفت اللهم سلمنی من غم المولود یعنی بار خدا یا مادر و ولادت
 فرزند سلامتی کرامت فرماد آن ساعت دعا پیش مخرون با نجات
 کردید و تو متولد شده گفت لا اله الا الله محمد رسول الله و گفته
 ای مادر مرا آخر بجای که وصی پیغمبر و مادر از من فرزند می متولد خواهد
 بجای عیبه که در آنوقت حاضر بودند از سخنان تو متحیر گشته و با یکدیگر
 از تو شنیده بودند بجز آنکه نمی گفتند و آن وقت من را مایه
 در محل تولد تو دفن کردند چون بر در آن بر سرت ظاهر شد ترا می گفتند
 وصیت نمود و در زمانی که ترا اسیر میکردند تمامی همت خود صرف
 بر عقد آن لوح نموده وقت سپردن آمدن خود را آن رسانید
 در با زوی رحمت خود بستی بزبون آنکه صاحب آن فرزند نمیدانست
 محمد حواهد بود و او گوید دیدم خوله که رو بصدقه شسته گفت
 اللهم انزل المغضل الممان اوفی ان شکر لقیه انی انوت علی
 لم اعظم الا و انما علی و ان ثمنه منس را سپردن آورده در پیش
 حضرات مجلس زندان است چون صحابه این نوع واقعه غریبه مشاهده
 کردند گفتند صدق رسول الله صریحاً قال انما عدت العلم و عا نایها

تعداد

عبد از ان ابو بکر گفت با ابی الحسن این دختر حق و ملک است
 امیر المؤمنین خوله را بجهت احتیاط با همایون شمس که در آن ایام
 زویه ابو بکر صدیق بود سپرد تا از برای او بی سید شود بعد از آنکه از او
 خوله آمده از جانب خوله هر دو کس شده با امیر المؤمنین عقد است شعر
 برو علم بگذره پوشیده است که سدا و پنهان بنزدش کیمت
 هم در کتابت که را از ابی الحسن عباس مخفولست که در زمان با بر مان کرده
 اصحاب عمر بن الخطاب مردی ترا می آورد با بیجان ششتر و دست
 که مویش عیال و اطفا نش از گریه آن میشد روزی از غلبه سینه هما
 گشته رویه با بان نهاد آن مرد هر چند در کوشش سعی نمودند
 نیفتاد و لاجرم حن در از او تافتند گفتند ما شنیده ایم که چون افعال
 این مشکلات در حین حیات سرور کائنات علیه افضل الصلوات
 واقع میشد رفته با سر در عرض میکردند حق سبحانه ازین دعا نش است
 میکرد و انبیا الحال اگر رسول از او متعال از در فرماندار بجا رحمت حق
 نموده او را جانشین می گشت پس او باید رفت تا بگریه دعا نش این
 شتر رسیده را هم کرد و صاحب شتر خود را بگریه رسانیده بگاریت
 خلیفه و انبیا نامی آمده انما رحال کرد فرمود ترا استغفار باید نمود
 که دعا حاصل شود گفت لیرایه بسیار استغفار کردم مؤمنان



کتابخانه عمومی

کوفت پس من مکتوبه بنویسم اما باید که تو دلیرتر باشی از من
 بنده زاری را مدعا بجز اول انجامد بعد از آن نوبت است این مکتوبه را از جانب
 امیرالمؤمنین عمر شریف ای اصناف جن وکرده شایسته باید که شتر را
 مرصیده مطیع و متفاد گردانید و از مخالفت این حکم بجز در بایستد
 اندر و مکتوبه را بقولید اول سوخت ز خود ساخته متوجه او را بنجان گشت
 را ویر کوبید من بخیزمت امیرالمؤمنین کرم الله وجهه صورت حال
 صاحب شتر معلوم کنم روزی دیدم امیرالمؤمنین در بی بی شتر
 از خاش بر رسیدم گفت چون مکتوبه شتر را ندمم جمله من
 کرده مرا بر زمین انداخت پس بر اومدم با جماعتی در رسیدم و در
 بسا مرا خلاص کرد بعد از آن مدت مدیدی شتر پیش کشیدم و آن
 زنجیر بر او بر من می پی در آنوقت واقع شد و چون آمدم گفتم
 پیش امیرالمؤمنین عمر شریف اظهار حال خود کنم تا فکر معینت بیاید
 و اطفال من نماید چون بعد از اشتهار خود متوجه شده من با و همراه رفتم
 عمر رضی الله عنه بعد از استماع احوالش گفت حق سبحانم بر این کار
 کس را افزیده ای این عباس بن محمد را پیش عمر بن الخطاب کرده
 حقیقت کار معروض دار چون باغز و بلا ز شتر رسیدم بخود
 مستقیم گشته فرمود بر و با مکتوبه که شتر است و مکتوبه اللهم انی استغفرک

بیا اللهم

بسی الرحمة و اهل البیت الذی را خیرتم علی العالمین اللهم ذللی جمیعتهما
 و اخی فی شتر تا نمک الکلیف و المعافی و الفالی البقا هر آنچه در این دعا باد
 گرفته به او را بنجان رفت سالیکه دیدم که آن شتر را در زیر ما قرار
 بجا آمد و شتر و پدایا جهت شتر و ولایت من است آورده حضرت فرمود
 تو مکتوبه را من گفت یا امیرالمؤمنین تو بفرما فرمود در وقتیکه نظر
 بر شتر افتاد دعا خواندی شتر بتخفیع و تذلیل تمام شتر تو بخوابید
 و اطاعت ترا کردن نهاده گفت و الله بهین عنوان بود که زبان مبارک
 سان فرمود و دیگر هر سال بجز می آمد و انتفاع بسیار از این شتر
 گرفته مقبول گردید امکاها آنحضرت فرمود که زبانه خارق است
 فرمود ای عبدالله اگر کسی را مشکلی در کار و نقصه مایه در مال
 یا بیماری در اهل و عیال بیدار آید و از زیر شتر و تخفوع دعا
 مذکوره خوانده بدینگاه الهی تصریح نماید البته حاجتش روا گردد و هم
 در کتاب مذکور از امام جعفر صادق رضی الله عنه منقول است که روزی از
 کرم الله وجهه فرمود حق سبحانم میخواست مناسب باشد و میانه
 من و یعقوب علیه السلام پس بی آنکه او را دوازده پسر گزین
 کرده بود مرا نیز رحمت فرمود چنانکه یعقوب بر سر من که در اول
 خود را در حق مراعات تو عظیم بود علیه السلام من نیز وصیت میکنم

شماره اعیان نبوت حسین و اطاعت او امر ایشان در حضور روایت
 که این مرد در قول سید کانیات سیدان و جوانان روضه روضه
 عبد الله که یکی از پسران امیر بود گفت یا امیر المؤمنین محمد بن عبد
 الله که در این استماع این سخن از یک مبارکش متوجه گشت و نوبت
 تمام فرمود ای عبد الله تو در حین سخات من سخن جوایس کنی گوینا
 می بینم ترا بر سینه خوار بر سر اندوهی گشته ترا خندانند که گشت
 بر شوکت عیسی که در زمان محاربه عبد الله رضوان الله علیه
 خشم کرده پیش مصعب زبیر بر بصره روان شد چون شمشیر
 فرود آمد صباح بر لب تر خورش گشته یافتند و معلوم شد که قاتلش
 کیمت و بر گشتن او چهرت در روضه الشهدا مسطور است که قول
 اشهر امیر المؤمنین را چهره پسر بود بنا برین این در قول صدی که
 میشود پس بگویم مجموع خبره پسر بود که شمشیر از آن در حضور
 وفات یافتند چنانچه سخن که سقط شد و در آن زمان که امیر المؤمنین
 دوازده بر زبان مبارک او دوازده پسر جی و ایم بود برین تقدیر
 تصحیح هر دو نقل بر نبوت پورست و الله اعلم بحقیق الامور هم در
 مذکور از امام حسین رضوان الله علیه سوره منقول است که روز
 پیش امیر المؤمنین کرم الله وجهه سوره اذا نزلت الارض فزلاها

مؤید

میخواندم چون با این آیه رسیدم که و قال الانسان ما لبا بؤئید فیکرم
 فرمود آن آیه که از زمین سوال کند و زمین با او را خیمه بگوید منم
 درین اثنا ابن الکوا نام شیخ حاضر بود گفت یا امیر المؤمنین من ادا
 آیه کریمه و علی الاعراف رجال یعرضون لیسما یسمعون و عرض از جهل
 کیمت فرمود ما یم رجال اعراف که بشناسم در شان و انصاف خود را
 از رویها و ایشان و بایست میان دوزخ و بهشت و این را کس کس
 او کنیم و در اثنای حکامین در تبریک خطاب کرد یعنی و این
 و حال آنکه ابن الکوا اظهار تشییع میکرد و این سخن فرمود تا آنکه
 هر روان که ابن الکوا از جناب خواجه پسر پند آمده باشت که آن شاه
 محراب کرده بدر کات حجیم و صل شد و سپر او کار معلوم کردید و شیخی
 دیگر آمده گفت یا امیر المؤمنین من تراد و است میدارم فرمود چه از
 میگوی او گفت تمام بر سر اینها را اطلاع تمام داری و فخر شرف
 انکا هر در دیگر آمده گفت یا امیر المؤمنین من ترا و فرزندان ترا دوست
 میدارم و مراعات محامد پیش از پیش بجا آورد و در میان فضایل
 و مناقب و دعای آنحضرت سعی موز و مظهر رسالت فرمود این
 که میگوی نه لذت صدیق قلب است بلکه محض انصاف است زیرا که محبان
 و مخلصان جمیع ما را علامات و آثار است و ما می شناسیم ایشان را

پیکر و در سخندان مانده بود چند که اول دروس درم
 محبت سیوم پیش از چهارم خرام زاده چهارم که مادرش در حال
 حاصل کرده باشد چون از دنیا افتد کشتید بخند پیش معاویه
 رفتی یکی از مقتدیان او شد تا آنکه همراه مقتدی خود با ملازمان
 امیرالمؤمنین جنگ کرده بیکات چهارم زنت بیت عیانت بزرگ
 حران کام نام حلال زاده کدام حرام زاده کدام هم در کتاب
 مذکور عمران زید چهارم پیش امام روایت کنند که گفت روزی
 امیرالمؤمنین کریم الله وجهه هم فرمود اگر معاویه ترا طلب نموده ام
 کند که از زمین تبر کنی چهارم که گفت هم کنز این کار کند و دوست
 از دامن ولاد تو ندرم فرمود و الله امر بصحت مصلحت میر کرد مقدم
 از راه حجرت میر و او طریق اعتقاد توسل مصرف صالح بزرگ مقدم
 اگر کنند حجرات زید کریه بلا بارد دل از کویت مجلس کنند تا حجرات مقدم
 فرمود اگر چنین کنی از آتش دوزخ مصون و محفوظ ماند و بامن
در بیت عمران کوید پدر من گفت در بیت عمران که معاویه
مرا از تو طلب نماید و تو گوئی بدرم در مکه ست او جماعت از سر بندگان
بالتو در قادر سی مقیم ساز و تا در وقت مراجعت از مکه در گرفته
میش او بر ند که من این خبر از امیرالمؤمنین شنیده ام چون باید

برین گذشت بدرم حجرت در همان ایام معاویه کسی طلب نشد تا او
و علامت اطلاق سخنان ما را گرفته در طلب ش سعی بلند نمود چون
نیافتند مرا بش معاویه بر ند گفت بدرت کجا ست حاضر کن مقدم
حج و الحال در مکه مخفی ست بسی جمع از توابع خود همراه من بیا و باید
فرستاد و حزبان و رقا در سیه مقیم بودند که بدرم در حجرت نمود
چون گرفته بش معاویه بر ند گفت ای میش م اگر حیارت خود مخو ایم
عقل این اسطبل انفرین کن گفت انفرین خدا بر دشمنان و انفرین کنند
امیرالمؤمنین علی با دنا ابد الآب و من هر کس این نوع ظلم بر خود روا ندارد
پس انفرود معاویه اورا در رخانه عمران بن حزرت و از کوه آوند
و بعد از چهار روز خون از دشمنش جاری شد و در این حال میگفت بیک ات
کنند از من تا خرد هم شمار از ضادات قصای بر می امید چون بش
معاویه رسید گفت طعام در دهن کنند تا سخن کنند چون طعام در
دشمن کردند همان روز بجوار رحمت از در مصل شد و اول کس که
طعام در دهن قابل کلمه لا اله الا الله محمد رسول الله کرد و معاویه نمود
بیش مقتول ست که در ین چهار روز میش م چند دوازده هزار کس از دن گذار
فریضه اجازت مخیرت معاویه در جوار میگفت تا بر علی از بطل
انفرین کنی تا ز سی که مستجاب ست در خلاصه المناقب مخت امیرالمؤمنین

بسر و جویان کرده ظاهر و باطن و تحقیق بوجه ظاهر تعلق دارد این
 که ایمان صورت ولایت است کما قال الله تعالی المدی الذین آمنوا و
 المؤمنین امام اهل ولایت کما قال الله تعالی المدی الذین آمنوا و
 جعلناهم امام کل مؤمن و مؤمنة بعد رسوله اهل ولایت امیر را
 دارند بوجه ایمان و اهل تعلق در وقت ندارند بوجه ایمان و آنکه
 بوجه باطن تعلق دارد نسبت که حضرت اول محمد رسول است کما قال
 الجنة و ما فیها من النعمین نور علی نور محمد و محمد امیر در دل رسالت
 لاجرم اهل ایمان امیر را دارند و دارند زیرا که از جنه نصیب دارند و اهل
 تعلق اگر چه دعوت محمد است امیر کنند اما دوست ندارند زیرا که امانت از
 از جنه نصیب نیست و آنکه بوجه تحقیق تعلق دارد این است که چون
 یکی احدیت اعیان تا به ظاهر که است و معارف و سر ارجع همان را
 حق سبحان در آن نهاد بان بجلی مظهر آن صور علیه ذاتی اعظم
 آمد و جوهریت او مجله ذات شد و نور نه است او مجله علم شد که حق
 محمد است لاجرم علی مجله ذات قدیم آمد زیرا که علی باطن
 محمد است پس در هر که جمال ذات قدیم و صفات شریفه
 علی را دوست تر دارد و هر که کم است کمتر **نظ**
 از ازل دایره مودل سوار فرقی تو سبای جان و دیده خاک پای رضی

آن وقت

آنخوش جانیه که در راه و قیاس
 مژده غیر ابد با دران که صدق دل
 دوست مرفعی بکترین بیان
 صد هزاران و در کفر خونی بنار
 بی لطف مندیسم فی الحقیقه کشش
 باش که هر که باشد باور بر حق
 تا که کدایار با علم شریع از خود
 گریزاید اوست سوئی کدای او بین
 زانکه درونی و در کاشش کس
 قبض و کینه از دولت سیرا کن
 بود قوت کاش از نور بجلی حضور
 تو غدر این خود خود کرده محمد
 جز در دوست مشتاق الهای بود
 هم در حسن الکبار مسطور است که در زمان امیر المؤمنین ابوبکر
 باز که کانی مبلغ فرار دینا با ابوبکر سپرده چ رفت چون بود از جنه
 مراجعت نمود امیر المؤمنین ابوبکر از عالم فناء بدارتها انتقال یافته
 بود امیر المؤمنین عمر بن الخطاب بجای او نشسته باز که در بارش

صد جوانی جان کز پوسانند مزار
 ساحت جان خود اندر زلفای
 کس بی مهر کشته به ولایت رضی
 ایر خدا چو ساز و در خود نشا بر رضی
 ما و این را بر تو هر کس چو دیده
 جانشین احمد مرسل و رانی رضی
 زانکه برت ثامن شرف از کدای
 کز و عالم ششش غل خندار رضی
 که یکسوئی دل و دست لای رضی
 کز تو میجویای که در آستان رضی
 نان جو بود و بظا هر کز غدا رضی
 و آنکه کوی نخواهم خرضای رضی
 آنکه خون خرابت مشتاق رضا رضی

طایفه را در میان خود و امیر المومنین عمر گفت من از این اهل اطلاق
 تحقیق نماندم و چون از امام المومنین پرسیدند گفت من نیز وقت تمام
 بازرگان مشغول شدم تا بر سر وقت مناسبتی با من نماند
 حقیقت حال آنها را که مسلمانان او را بجا نماند و لایق آن بود
 و قضیه بمحض عرض رسانید امیر المومنین مجبور شد المسلمین بآن
 گفت ای ابا حفص از غایبم اذن حاصل کن تا در موضعی که امانت
 مافوق است بنام عمر گفت ای ابا الحسن مگر ایوب که با تو این سخن اظهار کرده
 بود یا ابا حفص تو محرم بودی و اکنون وصی اوئی هر گاه با او گفتی
 با من چون بگوید لیکن از دنیا کار ایوب که با من کرده که هر چه از حق
 و غصب بود بگذرد با من بمان کند انگاه بمنزل ام المومنین
 تشییع رده اشارت کرده موضعی که بگذرد در آنجا چون کند
 ظفری بر آمد که هزار روز بود چون بظیف امیر المومنین حق بخوار
 رسید و دین از گردن او بگردد قطعه خضار با کسار تمام گفتند
 کس بدام زمان و وضع علی ابن ارجطال است که در هر دو از هم
 برین است هم در علم فرست و هم در قوت و شجاعت و هم در شجاعت
 و نجابت در یافتن هم به پیچ و رنجه و در نجات هم در کما
 مذکور است که در زمان امیر المومنین عمر بن الخطاب

زیوردم

شعر

طیوردا

و هر سودا گرفته بودند تجارت و زمان هر دو حمل داشتند آنها قادر بودند
 وضع حمل هر دو در یکدیگر پس زاید و دیگر که دختر چون در عرقا دره
 اکثر از جنبل بود که دختر را میکشند تا بران مادر دختر تنگ
 کرده دختر را بجا بر سر که هشته مقرر شد مادر پس از آن سخن
 واقف شد که بعد از قتل و قال بسیار بد را در شرع آمده داد و خواه شد
 خلیفه فرود از عورت چه از دختر خود پس این صوفیه بدل کرد گفت
 یا امیر المومنین محض آیهی است که در حق من میکت رجوع درین
 کولای در میان نبود و در شرع بی استیجاب هر چه شمشیر تقوی نبود
 بنا بر این خلیفه گفت این با جوار امین علی ابن ارجطال برید
 مقتدای من است که با شما قاضی است . **مقتضی مطلق علی الاطلاق است**
 المقصود هر دو عورت را مسلمان فارسی بخندمت امیر المومنین
 آورده صورت حال را مقرر و من است امیر المومنین تر از او
 و شکسته شد راطلین بکلی از ان دوزخ فرمود شمشیر را از
 شمشیر خود کن چون که دوزخ نموده بر نیت دیگر از فرمود آن
 پس از شمشیر کرده و همچنان زن نموده بر نیت پس حکم کرد که پس
 از این است و دختر از ان است چون خبر هم برین اطلاق است
 گفت ای ابا الحسن چگونه تشخیص ام غریبه نمودی و با ابا حفص

شماره و خرسبک میباشد و شیر ماوراء السبکین بنا برین
 یقین شد که پس از صاحب نقیض است بعد از آن تعجب هم بر زبان
 خود او قرار کرده که دختر از آن سنت هم در کتاب مذکور از عروسی
 منقول است که بعد از وفات ابوبکر بن عمر خطاب یکی از علمای ربیع
 گفت عالمترین شما کتابت و سنت مصطفی کتبت عمر شاکر بن جعفر بن علی
 کرد او گفت ای حلیفه هر گاه که تو خود معتزنی که او علم است تا وجود
 او تو چو از مردم بهت می ستایا گفت او این کاری پرواز پس
 بود در رویا می آورده گفت چنانچه عمر خود کرده ام تو مویس
 هر چه میخواهی با جواب گویم گفت سوال از تو سه و یکت فرمود چرا
 نگوینی محبت گفت اول از دست برسم اگر جواب سوالی کنی
 دیگر هم سوال کنم امیر فرمود مشروط کن اگر جواب سوالات تو بگویم
 بدین اسلام در نای بود قبول نموده گفت خبر ده از قطره خونی که
 اول بر زمین چکید و از چشمم که اول بر زمین روان شد و از دست
 که اول در زمین سید شد فرمود با عفا و شفا خون تا ملت که عالم
 اورا کشت و بخین است آن قطره خون بطول حور است که پیش از تو
 شریف بر زمین افتاد بقیده شما چشم اول در دست المقدس
 بود و در جهان است ای حلیفه حیات که خضر در زمان ذوالقرنین اورا

بفر

یافت و ما هر دو را فدا و زنده شد موسی و یوشع و هو و لنون
 بدو رسیدند و شما گوید در سنت اول از تو است که نوح بجهت گشتن نشاند
 و بخانفت که آن نوح است که آدم علیه السلام از برکتش با خود
 و انواع شجره از آنست بود در کتبت بدان حدیثی که خالق برین
 که پدرم تا رون با ملا موسی چنین نوشته اکنون خبر ده از سه کار دیگر
 اول آنکه بعد از رسید انام علیه الصلوٰه والسلام امام اند و در
 کدام بهشت سیوم از آنست که بر زمین فرود آمد فرمود و دوزخ
 امام عادل باشند و زیان ندارد ایش تراطل به ظالمی و دلتنگ
 نشوند از مخالفت هیچ مخالفی و با سید کانیات در بهشت عدل باشد
 و ایشان با و بر باشند و اول سنگی که بر زمین آمد بدشت تمام صخره
 است المقدس است چنانست آن نوحه الامم است در دست ابراهیم
 که جبرئیل از آسمان آورده بود در کتبت و الله من نیز در کتابت
 چنین دیده ام و کتبت سوال مفتحت است که عدت عمر و ص خاتم انبیا
 چند سال شد اورا کبشند یا بپوت خود بخیر و فرمود و می بخیر
 منم و شست و رسال عمر من خواهد بود و بر ختم سبع شهادت
 کشته من بدتر از عقاب که صاب باشد بود در زمان زار بکر و کتبت
 استمدان لاله الله و استمدان محمد رسول الله و کتبت خداوند

پس برتی خط عبرانی از آستین برآورده بدست امیر دادا حضرت
 در زیر کبریا بگریست بهودی گفت تا به منی خلیل رسیدین بوجه
 کبریا چیرت فرمود و بسط اندک حق سخنان مرا با ذکر کرده زیرا که درین وقت
 نام من فرمود گفت آنرا من نامی آنحضرت آنحضرت مبارک بران
 فرمود من در نوریت با اسم تا پیل و در کمال محبت زین موسوم
 و همچنان کبریا فرمود و انظر الله که نام من در کتب صحیح است این را نشانی
 کرده و مرا از انوشیروان پندیده هم در کتابت کتب کورس طوالت کرده
 اصحاب عمر بن الخطاب نیز ترس از علمای بود آمده گفتند
 ای امیر مؤمنان میخواهیم از تو ترس نشوای کنیم اگر جواب یابیم بدین
 ایمان را می گفت بر رسید هر چه خواهد گفتند ما را خبر ده از عقابها
 و کلید تارا آسمان و از رسولی که از آنس و جن بود و قوم خود را انداز
 کرد و از چینی که حله ایشان با دست از چش و خمر ده از یکی
 و در دست چهار و پنج و شش و هفت و هشت و نه و ده و یازده
 و دوازده عمر بن الخطاب مکر کرده گفت همذو را بدید که مرا محکوم است
 اما شما را پیش هر چه بر می آید که خدا و رسول اعلم و فضل این
 است پس با بود بان پیش امیر المؤمنین کرم الله وجهه امیر
 حال بیان نمود در عرض جواب امیر فرمود و تعقلها آسمان کبر

و کلیدها

و کلید یا حرف لاله الله محمد رسول الله و رسولی که نه از جن بود
 از آنس بود و انداز قوم خود کرده موریرست که چو کاش که سینه
 بر قوم او گذشت او گفت بخانهای خود در اندک کشت که شما را با مال
 بکنند کما قال الله عز و جل یا ایها النمل ارجعوا مساکنکم لا یحطلکم سلیمان
 و جنوده و آن سخن که خلق ایشان از رحمت آدم و حوا و نوح
 موسی که تعبان میشد و با قه صا و کشت ابراهیم علیه السلام بود و
 خدمت جل جلاله که شریک ندارد و آدم و حوا و ارم و اولادیکه
 و چهار کتب سماویست توری توریس و انجیل و زبور و اود
 و فرقان محمد رسول الله صلی الله علیه و سلم و پنج نماز پنجگانه است
 و شش حکم و قدر خلقنا السموات و الارض و ما بینهما رسته ایما
 شش روز است که حق سبحی از خلق کرد و آنچه هفت حکم و دنیا
 تو حکم سعادت او هفت آسمانست که برز بر سر شما خلق کرد و در وقت
 فرشته اندر آورنده عرش کما قال الله تعالی و جعل عرش کعبه کرم
 پونصد تا نیت و نه آیه است که بر سید علیا السلام و در آن کرده بود که روز
 در کوه طور ساکن باشند آنرا بدو روز دیگر تمام کرد که چهل روز شد
 چنانکه میفرماید و اعدنا موسی ثلثین لیله و اعمنا تا بعث و رسول
 نیز خوان گفت و آنچه یازده است برادران یونوس علیه السلام که قحط

از آن خبر رسید بدای رایت حدیث که کما و اشح القم را تمیز هم
 ساجدین و آنچه در آیه است آن دو از ده چشم است که به هم
 موسی علیه السلام نظر کرد و دید که این انصر لعیبها کما یحرفها
 منه اثنا عشرت عینا چون بود میان این سخن را از امیر المؤمنین
 کرم الله وجهه شنیدند گفتند که ای سیدم که حدیثی است که در حدیث
 اوست و تو با علی جانان و وصی رسولی خانی تا رون و در حدیث
 بوده و هم بکلیار مسلمان شدند الحمد لله علی و انک در کتاب الغریب
 چنین مظهر است که آن بود میان سلف بوده اند و ایمان آورده
 و یکی گفت من نیز ایمان کردم اگر چه رسول را چو گوید که این
 بر سر گفت در ارج و خوس و غیره و خود هم در حدیث بگوید
 در ارج الرحمن علی الغریب استوی میگوید و خوس اذ کوا الله
 یا ایها العالمون و غیر اللهم العن بعض محمد و آل محمد و خود سبحان
 ربی المعبود و هر چه جدا و اللهم انصر عبادک المؤمنین علی الظالمین
 و حمار بر عت رسولت میکند و ایس را دیده باشد که در سال
 گفت است فرمود که من در تورات همین خوانده ام اکنون است
 سوال از حال اصحاب که حضرت علام فرمود حق سبحانه خبر حال ایشان
 در قرآن مجید داده است انما قصه مذکوره از اول تا آخر بسبیل

نقص

تفضیل مانی نمود آن بود سیوم نیز نبوت اسلام مشرف شد
 امام اوست که در اندر منور منقح طیر نه آنکه در من موم شود و اندر
 هم در کتاب مذکور از ابی بنی شوق است که ملک موم مال بسیار نیز بود
 فرستاد چون آوردند اسرو را در سمنابدار بقا نشان بود رسولان ملک
 صورت حال بقصر فرستادند در حور برفت هر کس حور این که سید
 بگوید و این نیز بر دست مال تسلیم او نماید اگر کسی از مندرج حور نماید
 و پس آورد رسول ملک موم پیش بود که آمده گفت تو خلیفه رسول
 گفت مرا خبر ده از آنچه حدیثی را نیست دوم است که اگر احدی
 نماید سوم کند که نزد خدا تعالی نرسد او بکفر نظر نظر هر که در گفت
 این چه کفر است که میگوید و عمر بن الخطاب شتر از پیش با و در دست نمودن
 گفت چه انصاف است که با سایل بسنجی پیش می آید گوید بنده ایتم سخن
 گفتند تو میدانی که نه اما کسی را امید انتم که او عالم تر است از ما و آن علی
 این ابطال است گفتند جز آنکه در سینه که است پس رسول
 پیش امیر المؤمنین آوردند در وقت آن حضرت از شتر یکتا به پیش فرستادند
 بود رسول بقصر خود از ادا اسلام سوالات مذکوره معروض داشت
 فرمود آنچه خدا را نیز شتر کیت و چینی که خدا اغنیاند قولی است
 که میگوید پس بر شدت و خنده او را نیز خود بخنداند کمال العبد

و ملائمت و الحوائج و الارض خدا میداند که اورا پس برست در آنجا
 و زمین و آنچه در خدایت ظلمت رسول نصیر گفت شهیدان لاله را
 ان محمد الرسول الله شهیدانک صبی رسول الله و مال رات دیدم المومنین
 نمود و آنحضرت بار بار باین تقسیم نمودند و بهم در کتاب بفرمود از هیچ
 سانه مقبولت که در زمان عمر بن الخطاب هیچ نفر را باین گرفته بدالشیخ
 آوردند عرضی الله هم که در ام احد فرمود امیر المومنین که الله و هم
 گفت من حکمتم آنچه خدا حکم فرموده و رسول من بیان نموده پس هر که
 تا یکی را گردن زند و دوم را سنگسار کند تا بمرد و سوم را احد زند
 و چهارم را نیم حد و پنجم را غیر از آن گرفته بدالشیخ یا ابابکر یا علی
 قضیه هیچ حکم خلاف فرموده آنرا که در روز ذی یونین بود که باز در
 فاد میدود و آنرا که سنگسار میکردند محض بوده یعنی زن داشت
 او و اجب الی وجه بود و آنرا که حد زند مجز بود و چهارم زند بود و پنجم
 حد آنرا زند نیم دیوانه بود حد او غیر از آنست از تحقیق کما فی
 مدینه زبان بدخ و منقبت امیر المومنین کتوده و ارشاد علوم الهیه
 دانستند و هم در کتاب منکر از امام جعفر صادق از رسول الله
 که روزی امیر المومنین بخیزه این حد گرفت در وقتی که او عازم خود شده
 که در راه شمشیر تو طایفه خواهد شد من سرس و کوبای ابایی رشت شهیدان

فرمودم

از آنست که او امان داده چون جویش بر سر رسید گفت یا ابابکر ای الله
 از آنست که او امان داده و شمشیر تو بوقت آمده و سر در پیش گرفته
 چون بر کشته آمد امیر فرمود صحبت چون که کشت گفت یا امیر المومنین
 آنچه فرموده بود بر او کفتم باقی را تو بیان نما فرمود شمشیر بر تپه
 کوه گفت از آن فرمود مرا در پیش آن بود که سلام من بشیر خلد رسان
 در کتاب مذکور مسطور است که آنحضرت در آن وقت امیر المومنین با آن
 گفت از او دارم که تمامه عطا کنم رکابت سوارت انساب تو باشم
 با عدا تو عاقبت نماید تا شهادت یابم آنحضرت بنور ولایت است
 که از سر اخصاص و اعتقاد میگویند فرمود بر وی دست زده پاید
 اینجا عذر کرد و بر دست زده روز دیگر آمدند هنوز نه نشسته بودند
 که فرمود آنچه تا بگویند نه از حقیقت زدند که از مو سر زدند
 از سر بگویم خوا میگذشت هم در کتاب مذکور از جیش بن عثمان
 منقول است در وقتی که مردم با او بگریه میکردند من بخیرت امیر
 فرمود از جیش میباید باین مرد که امر و رسمت میکند حدیث
 در دنیا بماند که فرمود چندین وقت حکومت کند و بک خودم
 شود پس عمری پیش نشیند و چندین وقت حاکم باشد انگاه خیر
 او را رسم زند پس عثمان بایش نشیند و بعد از چندین سال سلطان

اجتماع نموده اورا بکشد بعد از آن مردمان بالجام تمام امیران خود را
 در آنک زمانه تا من طریق خلاف وفاق سپید را و کویه آنرا و بی
 صافتی خبر داده بود مدت تمام خلفا و ملائمه و غیره بی شایسته
 بیاین عیان معاینه کرده هم در کتاب مذکور مطروقت که سوزید
 نزد امیرالمؤمنین آمده گفت بواور قری بکشد شتم دردم خالص
 قوطه و خات یافت از بهر ویر کشفار کن فرمود او نیز و تا او
 لشکر خلافت نشود و علم را شجیب بن حماد در آن وقت
 بود بر او خبر گفت یا امیرالمؤمنین من شقیه تو ام جانشان
 مخالفان تو شوم فرمود چنین مکتوبی امروز اعا البته خواهد
 و اشرار را بقتل جان کرده گفت ازین دریای علم خواهد در
 و چون واقف جان گاه که بلا شد عبید الله بن یحیی و عمر و سعید
 و سبب الارشاد که بودند و خوار مقدمه و عظیم مرتب بود
 و مطابق فرموده امیرالمؤمنین جبار الشیبان در آمد هم در کتاب
 مذکور از ابراهیم بن محمد الاشعر منقول است که امیرالمؤمنین
 پاره مالی بصره فرستد شیخ آهون کن یا امیرالمؤمنین مالی
 میفرستد حواله کن تا بجا کم انجامی نام او با خود مقرر کرده
 بود که چون مال بدست آید بکس و حلیه بده منصرف نشود و حضرت

ک

کرد

فرموده آنرا بکشد که بکسیر است شخص منصف شده از مجلس
 رفت هم در کتاب مذکور از این مجلس منقول است که چون امیرالمؤمنین
 از راه عجم و میثاق گرفتن بنی قریظ و آمد فرمود فرود آمدند
 از کوفه بجا رسد من منظر شدم که مبادا پیش و کم شود و در دم
 شوند چون صحاح جامعه رسیدند سر راه ایشان گرفته شتم و فرمودند
 و فرمود و نه نفر آمده گذشت با خود گفتیم که بی کسی که شد در
 بیابانی فرود میاید بی ضرورت و بر آلات حرب بر خود کرده باشد
 پس سبوت ملازمت مشرف گشت گفت یا امیرالمؤمنین و
 خیر المسلمین دلت حق برت بیرون کن تا من شرفیست خود
 و ازین سرز از کرم و در حضور موفور السرور تو با من نوم باغی چند
 محاربه کنم که در جهت شهرت است سم و این سموات خود به من
 امیرالمؤمنین در مبارک باغ داده فرمود و خبر داده بود در امر ادرین
 محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم که اولی نامم در امر از امت
 که او را کرده خدمت و بعد فرمود که بکنند ان قبلمه بجمع
 درین اتفاقا بگویند و او است هدیه شود بکنای که تو با اهل
 کنی را و کویه چون نزارم در دست آمدن خود شوق شدم و او
 در حرمت سفین مطابق فرموده امیرالمؤمنین بدرجه شهادت رسید

مردم

حالی

هم در کتابت بکفر ازین عباس و عمار با سر و جابر انصاری و مالک است
 و محمد اوست و کند برضی الله عنهم منقولست و قریبتر شد ولایت
 متوجه شد هم بود در زمین از راه گردانیده ساعت از شهر خانی
 مرکب بطرفی را ندانند ای گفتند با امیر المومنین چرا از راه شام
 گردانید بر زمین نامون متوجه کردید فرمود و آنچه من می بینم خطبای
 در می آید مگرش بدین شایه نماید درین نامون در بیست و روز
 ترساید راه و بی عیب می نماید ز راه بر میان بسته و روز نوبت
 ناقوس نهادند و مردم تا ز تارشش کسبم و ناقوسش کسبم اگر وقت
 مشکند رو بر راه آید و اگر میل موقت نماید از بخارید ای در طایفه
 امیر المومنین بی زور راه پیوند چون کسبم از ترسید بر رسید
 مرد ز سار ز با لاری بر سر بر آورده سفاه ولایت سار در میان کس
 مانند ماه در خیل خست و با ستفشار آورده گفت ای جوان سر برد
 از کجایی ای و بکدام طرف می آید ای پیمان است و ولایت است
 از مدینه می آید و بسوی شام جهت غزوات و جهنمایم از روی شام
 ولایت ایمان در دل ترساجوه کردید و او را امیر جد ولایت اسلام
 رسد نید پس استفسار نمود که تو از فرقه فرشتگانید یا از طایفه
 گویان امیر گفت معذرت از من و جان ام مشهور از فرشتگان است

و هو الله

ادمان

کتابت

بخواندن الخیل روی مانده ام و در ویر طاب طاب خوانده ام آن نام
 است از آفتاب عالم ناب فرمود طاب طاب نام محمد مصطفی است
 و نام من شد خطا گفت و توریست سیت سیت نام است فرمود سیت
 نام مصطفی و نام من ایلیا گفت فرمود ای که فرود آمده از آسمان که در کت
 ریج و عمار از اهل ایمان گفت عیب سیت نام عیب از دست در گفت
 سخاران است ترس گفت تو موسای که با بدیضا و عصا آمدی
 نامچه کاهی و ابواب اعجاز بر روی خلق کشت ای گفت موسی سیت نام
 او هم از زبان و هواداران است گفت سخی معبود و خود کونام است
 و نسبت تو با کت گفت در هر قوم و طایفه ام نام دیگر است چنانچه
 در عرب مرا طلحه گویند و مرا بدین نام چون خطا گفت مرا
 محمد خوانند و اهل کعبه مرا بابلسلد دانند و اهل آسمان نام من احد
 و قوم گردانند ترکان بنامانند و زنگیان مجلیل و هندوگان کشت کشت
 گویند و فرنگیان حاجی عیب و اهل خطایا بولیا و در عراق بالی خلی
 مشهورم و در خراسان محمد موم و در آسمان اول موسوم
 بعبد الله و در روم عیب العبد و در سیمو بعبد الجید و در چهارم نام
 ذوالنبا است و در پنجم مزی و در ششم سیم بر بالی علم و در هفتم
 یساعلی حضرت عزت مرا بر مسند ارت نشاند و امیر المومنین

خواجه و خواجهم و در سر محمد مصطفی ابو ترابم زبان رانده و پدرم را بوس
 کنیم نهاده و ما درم ابو العشره قرار داده و در سار سار بعد از استماع این
 حکایات رو بنواختن تا قوس نهاد و از درون آن قیامت او از داد
 شاه ولایت سپاه فرمود و هیچ میداند که تا قوس کدام راه می نواز
 بود که درام مقام لغبی بر او زد و چه میگوید و نواز که میگوید که این
 کز روز بخیمه است و من از خاک این کینه تا کنان رو چه دانه و غیر
 خط چگونه خواند شاه ولایت سپاه فرموده سلیمان زبان فرمود
 و نسبت میان زبان ایشان تو است من و صی مصطفی معنی ام محل
 استبذاریت که اگر آنکه تا قوس تو گوید بیان تمام بس فرمود تا قوس
 سبح قدوس سبحان روز است حق است حق میگوید الهام از اول
 تا قوس سبح تعلیم داد و آن بنیوار از روز و نواز نهاد و ترسان این
 حکایت از شاه ولایت شنود اینچنین بر طایفه مشایخه نمود و خود را
 از بالای بر فرود انداخت و چون کبوتر معلق زدن بر دست حضرت
 رسال حضرت فرشته را فرمود که روید و آرد و اورا در هوا گرفته نزدیک
 گذارد چون بر زمین رسید نمره از جگر بر کشید که با آسمان برسد و چون
 این بت کلام نمود **ب** بس که با دولت جام محبت خورده ایچم کوش
 کرد و نرسد که از نامه است نامم و چهار صد ترسا که در آن در بودند

پروان

وزن

چون نمره او شنیدند سوتش دویدند با جواز و بر رسیدند ترسناک
 در اینجیل خوانده که چون زبا پرور این دید آمد او مستوجب مدح و ثواب شد
 هر که با و ایمان آورد بخدا تبارک و تعالی است و او را مکنند سوره روزی شش
 ترسان چون این سخن از زبان شنیدند بجدت که بر المؤمنین رسد
 مسلمان گشتند که بعد از علی دین الاسلام **ب** هم در کتاب مشهور از
 عباس رضی الله عنهما منقول است که در زمان جنگ جمل که امیر المؤمنین
 میرفتند گفتیم با امیر المؤمنین لشکر کاکم است و از ایشان بسیار از خوف
 فرمائی تا هر دم جمع شوند و لیترباشند فرمودند و فرود ازین راه است چون
 لشکر ما رسد شود و در هر جویچه بنظر از روشند و شصت و پنج نفر باشند
 چون روز دیگر شد سوار شدند بجای کوفه روان شدند تا کاهه غبار
 نمودار شده لشکر عظیم بد آمد شخص از آن میان بر آمده با کفایت
 تو چه کسی گفته عبد الله بن عباس او را خواستند که گفت صحاب علم
 درین لشکر کفایت کفایت ظالم کفایت عدوت که خدایت کفایت بنظر از
 و شصت و شصت و پنجاه نایه را بر دیگر رفیق غبار دیدیم آنهمان
 و حواری سوال نیز همان فرغ مذکور شد المقصود چون هر حوقیای
 شدند و اعدا لشکر مرتبه حوقی بر رسیدیم چنانچه وصی بنجر صادق
 خبر داده بود بر همان سوال بود پس بر گشته بملازم امیر المؤمنین

آمد برسد از کجای آنکه گفته چون در روز اربعه المومنین بخواند سوره سجده کند
 در آن روز که در آن وقت باشد روزی که هر سه سوره را در آن روز بخواند
 که عالم علم سلوفا فرموده بود که گفت این علم فرود آمدن ما و این علم
 با آنچه که در آن روز و در آن وقت باشد با آنکه در آن روز و در آن وقت
 تقسیم کند و هر یک را با نصف در هر سه سوره در هر یک از آن روز و در آن وقت
 شما ابتدا آنچه که در آن روز و در آن وقت باشد با آنکه در آن روز و در آن وقت
 نیز تا آخر آن روز که در آن روز و در آن وقت باشد با آنکه در آن روز و در آن وقت
 هنوز که در آن روز و در آن وقت باشد با آنکه در آن روز و در آن وقت
 شد و در آن روز و در آن وقت باشد با آنکه در آن روز و در آن وقت
 و لشکر بانی ما را مال و هر سه بدست آمد بعد از آنکه هر یک
 چه رسیده گفتند با نصف در هر سه و در هر روز باقی مانده فرمود آن است
 من و حسن و حسین و محمد حنیفه است که هر کدام را با نصف در هر سه
 سبحان الله این هر سه بدست از آن جهت گفت که همه نصیب است
 تا خود هم برابر باشد بهر لشکر بانی با آنکه این لشکر بود از آن جهت
 که آن سه روز را بویگر ^{اینجا طبع کرده فرمود که گفتی و گفتی}
 بی العدل هوای هم در کتاب مذکور از امام جعفر صادق رضی الله
 علیه منقول است که طلحه و زبیر در روز حربه جنگ کردند که یکی میخواست

دستی

و گفتن تر از روز نه است با آنکه این مکتوب را در هر یک از آن روز که
 ازین دشمن تر شود ایوب و برسد تا چه مرتبه عدالت با و در آن وقت بخواند
 آن در آن که با و با حجاب خود در روز من باشد که در آن وقت بخواند
 که در آن وقت خود و آن شمشیر بخون من تر شود و در آن وقت بخواند
 او را می کشد ای با ما نشان دریم نشان نشان است که بر هر سه رسول خواند
 و خانه که در آن وقت باشد با آنکه در آن روز و در آن وقت
 و از آن جهت است که تا تاب از پیش او صف زده اند که هر کدام شمشیر
 شمشیر است باید که ملاحظه نماید و اثر باره باره سازند با او اثر
 تا بعد بدست امیر المومنین دادند تا خواندند حضور نامه را بر مقبل با و
 گفت و آنچه طلحه و زبیر زبانی گفته بودند پیش از آنکه او بگوید همچنان
 لفظاً بلفظ باین نمود که کویا آنچه حاضر بود و آنچه جاهل نامه به ایشان
 گفته بود با و اظهار نمود و سوگند داد و او را که بی الوافه چنین بود
 بی با امیر المومنین و تا این زمان با تو از من دشمن تر شود اکنون با
 چون هر سه از من نذر و سپردم از هر که مخالف را می نماید از آن جهت
 فرمود و در آن وقت که گوید زمان شما از زمان لشکر بانی در پس برده
 نشسته و حرم محترم آن سه در صلوات الله علیه و آله رسد را در میان
 نوع آورده اند و خلیفان می بینند که درین محافه زنده رسول است

و با عیادت بگو که قول دشمن رسول مقبول مکرده از خانه بر آمد و در میان
 نامحرمان آمده تر و میسکین آنرا که ترابری آورده اند فرود می آید بر سر
 خدا برود و خواهد نمود و بدست کسی که غیر از ترساری نتواند بود و این
 پس آن مردم و اندام خزان را آنچه امیرالمؤمنین فرموده بود با ایشان گفتند
 مثل کوفت اثر امیر که گفته آمد در روز خدایت و با بدجه استند و از سید
 بهم در کتاب مذکور نقل است از ابی الفضل که مایه که بر سر منسوز
 آید با سنا و طایفه رویت کرده که در زمان عمر بن الخطاب
 عورتی بود عابد و چون صلوات در روز ولادتش کتاب خوابت تو خیر
 خود گفت بر این من کتاب بسیار تو خیرش چون در ولایت و صلوات
 بود گفت اگر در باب طاعتی بخیر یا بد است از تو در این دنیا هم چیزی
 کار ویرخانه ایشان در راه عورت گفت کار و فرج کرده باری که
 مرد گفت کار مردم یک دلیل بر ما حلال بود هرگز تا قاسم الزرقانی
 بر آنکه دو که معاویه و خبیب بودند و کار از زده بیرون کردند و در
 کار و آمد و همچنین با چرا میانی زن و مستو هم بازگشت و کار آمد
 بر در فضل کرد و با رسیدم در راه روز شام شکسته درآمد عورت گفت
 ای مردم کار بر اینجی و بر اینجی یقین بدانکه ما را درین کار است
 که سه نوبت بخانه ما آمد چون زن مرد او رفت تن کار و طایفه

کار

کار و فرج کرده عجله الوقت پاره کوشه در کتاب کرد چون بوی کشت
 میسایه که دشمن بود رسید پیام بر آمده حقیقت معلوم کرد و دست که
 از نیکت بنفست خبر کرد و صاحبش آمده و دید که بیان و قیمت عمل محله را کوا
 ساخته آن مرد در ولایت را پیش عمر بن الخطاب بر و رسید چرا کار و از
 کشته در ولایت و دلیل که نزنش از بر نجات گفته بود بعضی رسیدند
 گفت ای مرد و یوان نشده کار و مردم را این دلیل می توان کشت پس حکم
 کرد که دستش قطع کنند آن چاره را انوعه عار تمام ساز می بودند که
 امیرالمؤمنین کرم الله وجهه را بر بظرف عبور افتاد بر تحقیق حال اطلاع
 شد که گفت صدق رسول اللیس فرمود این مرد را باز از شرش
 که استیک من رسیدم نگاه آمده گفت یا اباحفص امر و زور باره آن مرد
 چون حکم کنیم که رسول خدا فرموده عمر گفت یا اباحفص
 حکم حکم است فرمود صاحب کل را اگر در رسد و سرش بهلو سر که
 نهاده عدل خدا میانی را تا شاکند چون بفرموده و بیا فرمودند عمر
 بن الخطاب گفت یا اباحفص صاحب کار ای چون قتل فرمودی از حضرت
 گفت یا اباحفص امر رسول خدا فرموده بود که کوه از زلفت من بختی
 باشد که اینچنین واقع رو نماید باید که سر صاحب کار و امر بدین کار
 یکجا نهند که سر را از اسرار الهی فصل واقع خضر و موسی منگوش می باشد

بس بر در سر را یکی نماند یکی از اسما در حین خواندن چنانچه کسی نهمید
 نماند که سراسر آن خوانده شود و آنست که ای ستمگانه بدین دو کوه باشد
 که من پیرانم در این کشته گاه و آنست که من پیرانم در این کشته گاه
 ای امیرالمومنین علی علیه السلام را بخواند و هر دو را در دنیا از من بخواهد
 گرفته هر از من بخواهد آنست و صلوات در روز خالص کرده بود که او بگفت
 آنچه صورت و آنچه مذکور را بماند نمود و از من بخواهد این حال و از
 استماع این حال و مقال غریب از اهل مدینه بر اهل کربلا بماند
 و شفقت امیرالمومنین کرم الله وجهه کند و در سخن خطابه
 در میان دو برادر جلوس بوسه داده گفت لولا علی لهدمتکم
 در کتاب مذکور از امام خضر صادق رضوان الله علیه منقولست که
 در زمان عمر بن الخطاب عورتی به تن در دست راست او در کف دست
 این زن از من خلیفه را که مقصدی را می دعوی بود و با زنان دیگر پیش او
 آورد آنحضرت هر یکی از زنان را جدا جدا نشان داد و آن زن مدعی را
 در خانه دیگر وی را طلبید و شمشیر کشید و فرمود دروغ را که گوئی
 از من تو بردارم آن زن گفت یا امیرالمومنین الا مان الا مان
 که این دختر تیم را ستودم برای این زن مدعی سینه بسفر رفتند و اقرار نمود
 اگر چه چون شمشیرش را بر سر ما دید و دختر را از من گرفت و زان را تسلیم کرد

آن زن

نیز

تراب خورانیده و زور دختر را شرا و او را با اتفاق هم ایستاد
 و کارش بر حد از تقیعت سبقت فرمود و درین محمد را با امر از یکس
 تفریق کو امان کرده بخیر من چنانکه دانیال علیه السلام در صحنه شکر کرده
 بود و حضرت گفتند یا امیرالمومنین حکایت دانیال شنیدیم ایام فرمود
 یتیم بود و سیر زنی او را تربیت میکرد و ملکی بود از ملوک بنی اسرائیل
 که او را در وقت غیبت بود و دانیال نژاد دست بود زاهد زنی داشت
 جمال و ستوده حاصل عابد را که آن را زاهد کای نزد یک ملک فرستاد
 سخن گفتی زید ملک را بهرامی فرستاد چون زاهد آن روز فاجعه پیش
 تمام داشت گفت از خانه من خبر دار باشید هر دو تن قبول کرده بر روز
 در خانه آمدن استفسار حال فرزندانش نمودند و زید خیرش هم در وقت
 بر روز خبر را به افتاد عاشق شده با او گفتند با جمیع شوخون زن و شو
 بصفت صلح و تقوی بود و قبول این امر قهر نمود و گفتند ما را بزناقتهم
 میا زیم و حکم بر ما میکنیم گفت برجم اختیار است و زمانه هر دو فاضلی
 پیش ملک نشست گفتند که زاهد زن خود را با سینه زنده او را نشسته
 چنانچه بچشم خود دیدیم که زنا کرد ملک این سخن بسیار آزرده خاطر
 شده گفت مرا بر قول شما اعتماد تمام است اما راست روز هفتاد
 بود زان او را رحم کنید چون روز سوم شد روز زینش ملک را که گفت



ایه حکایت سزبان داشته باور کنید زیرا که زن از نوم خود زاهد و با
 ترست ملک گفت هیچ جمله توان کرد که رجسهای عورت تان را خند و زور
 بیرون آید که درین باره فکر کنید چون بگویم بگویم بگویم بگویم و اما آن
 در میان کوکان دیگر بازی میگویند گفت ای کوکان با یاد ما این ملک
 با ششم و فلان کوکان و فلان فلان قاضی که بزبان عابدی گوید
 داده اند کوکان گفتند چنین که پس دانیاں قوه خاک جمع کرد و غرض
 ازین ساختن پیش خود نهاد گفت این کواه را که قاضی سلطان جبار
 و کواه دیگر قاضی دویم است بطلان آن یک کواه طلب کنید و رسید
 که زن عابدی با که زنا کرده و در کجا کرده گفت بطلان کس و در فلان
 موضع پس اورا بجای خود فرستاد و گفت دوم را بطبیعت آورد
 گفت او خود گولای داد که چهره کس عابدی زنا کرده و در جبهه جا کرده تو
 نیز گولای ده او هم گفت بطلان کس و در فلان موضع چون گولایان
 هم در فلان و در مکان مختلف گولای دادند گفت گولای هر دو موضع
 بواسطه اینکه در گولایها اختلاف افتاد پس گفت قاضیان بزین
 عابدی نهدت کرده اند بزبان مدعا و خود که او قبول میکند او کوکان
 حاضر کردند که قاضیان گولای مدبر و غده داده اند و زن عابدی را هم
 بزنا کرده اند هر دو را میکشند و در فلانجا حاضر شوید چون وزیران

المنار

و دستا نرا از دانیاں علی علیه السلام استماع نمود و پیش ملک آمد بر تفصیل غرض خود
 پس ملک قاضیان را طلب نمود میان ایشان تفریق نمود و از هر کدام شان
 جدا جدا از فاعل و مکان و وقت زنا پرسید هر دو مجتهد گفتند ما پادشاه
 فرمود ما در کنگر که مردم در فلان موضع جمع شدند که قاضیان بدو نیت را
 که نسبت زنا بدو غ بزین عابدی زنا کرده بودند میکشند مردم از روز
 در موضع متفرق شدند قاضیان را کشند چون اسماعیل این خبر از امیر مکه
 که امیر مکه در آنجا نشینند حضرت امیر مکه در آنجا آمد و وقت که قاضیان
 جزاک الله جیرا با و می رسید امیر مکه هم در آنجا رسید و سطره که یکی از
 اصحاب کبار است قاضیان را هم مینویسند چند چیز در خاطر داشتیم که از رسول
 سوال کنیم پس رفتند تا میان کس فرمود پس کس گفت یا امیر مکه
 وقتی که این کس جنبر در خواب می بیند و چون بیدار شود گویا در
 داشت و بعضی اوقات خواب می بیند که از اصحاب کبار است و دیگر یکی را
 در خواب می بیند و او را دوست میدارد و یکی را دشمن و ویان ایشان
 اصلا معرفی ننوده و دیگر که جنبر در چشم می بیند و گوش می شنود
 و در طول مدت فراغش میکند در وقت میاوشش می آید تعجب این
 چیست فرمود آنچه آدمی در خواب می بیند حکم الله تعالی است
 چنین موثرها و التي لم یستسئد ما یسکلت فی قضا علیها الموت

و در جواب و بدو جوابی که از آنجا که از ملکوت باشد
 انچه از جانب الهی است که در وقت می بیند که روح باقی می ماند
 انچه از جانب سلطان است که در وقت دارد و دیگر را بنده و شیخ دارد
 چه در وقت نیست که در آنجا که در وقت از آنجا که در وقت
 الوهیت و معنای آن در هر دو بود که یکدیگر طاعت کرده و می کردند
 چنانچه همان آیه که آنرا ذکر کرده اند است خداوند است که از آنجا که در وقت
 که از آنجا که در وقت است میان اینها که در وقت بود و در وقت است که در وقت
 حاصل آمد و بدو و در وقت حاجت فرمودند که در وقت بودی که در وقت
 و در وقت است چنانکه ماه را چون ناله کرد و در وقت حاضر فرمودند که در وقت
 در وقت و در وقت است که در وقت بود که در وقت بود که در وقت بود که در وقت
 هم در وقت بود که در وقت بود که در وقت بود که در وقت بود که در وقت
 خدای مصلحت است که در وقت بود که در وقت بود که در وقت بود که در وقت
 علی در وقت بود که در وقت بود که در وقت بود که در وقت بود که در وقت
 که در وقت بود که در وقت بود که در وقت بود که در وقت بود که در وقت
 کرده تراویس کردی ای امیر المؤمنین که در وقت بود که در وقت بود که در وقت
 خاموش باش که سوود زبان میکند گفت یا ابا الحسن که در وقت بود که در وقت

آزاد

که در وقت بود که در وقت بود که در وقت بود که در وقت بود که در وقت
 علی الفیض است که در وقت بود که در وقت بود که در وقت بود که در وقت
 عن برادران غایبین است خداوند است که در وقت بود که در وقت بود که در وقت
 که در وقت بود که در وقت بود که در وقت بود که در وقت بود که در وقت
 خطیب نوشت در میان اینها که در وقت بود که در وقت بود که در وقت
 و تراویس کند روزی که در وقت بود که در وقت بود که در وقت بود که در وقت
 گفت که در وقت بود که در وقت بود که در وقت بود که در وقت بود که در وقت
 می کردیم من می از آنجا که در وقت بود که در وقت بود که در وقت بود که در وقت
 ای سید مصلحت تو از آنجا که در وقت بود که در وقت بود که در وقت بود که در وقت
 ماه هر شب شاه عجم مصلحت است که در وقت بود که در وقت بود که در وقت
 شاه مصلحت است که در وقت بود که در وقت بود که در وقت بود که در وقت
 هم در وقت بود که در وقت بود که در وقت بود که در وقت بود که در وقت
 در وقت بود که در وقت بود که در وقت بود که در وقت بود که در وقت
 از جانب غیر علی است که در وقت بود که در وقت بود که در وقت بود که در وقت
 فرموده اقلیم سلوکی که در وقت بود که در وقت بود که در وقت بود که در وقت
 در وقت بود که در وقت بود که در وقت بود که در وقت بود که در وقت
 در وقت بود که در وقت بود که در وقت بود که در وقت بود که در وقت

کوشش می برام
 بخند آدم شد

نموده را بر زوهر کس صلاحی دید و در این سیدید بعضی گفتند که گرفت
و بعضی صلاح دیدند که خود باید رفت بالا فرمودند من عرض نازل امیرالمؤمنین
که من الله وجهه آمده گفت یا ابوالحسن را چنان آنگاه تو خبری از من
فرمود و اگر گرفت که فرستید بقیع و طغر و اقیح باش و اگر خود در بر من
اعتنا کن که در هر روز حالت تمام کار با کفش بدو بفرست و نماز بنویسد
گفت بشکر الله یا ابوالحسن ولیکن از اینجا میگوئی فرمود من از این
صیله الله علیه و آله و سلم استماع دارم که درین اسلام بر وجهی از این
گفتند تا روز قیامت آنچه بگفت یا ابوالحسن بتاییدم آید و حدیثی شنید
کرد در حدیثی که تا از یاد می در جرات بگشت شاد گمان دور و با
کرده گفت ای مسلمانان اینم در وارث علم و وصی محمد صا و قیامت
که در حدیثی که این سخن شکر کرد و در پیشک شایق و زندیق است که
مطابق فرموده امیر المؤمنین فتوحات روید نمود هم در کتب معتبره
مصرط است که روزی در مسجد کوفه شخصی آمده گفت یا امیرالمؤمنین
غریبت آن بجز غش نیست که در بیت المقدس رفتیم و ما در آنجا
بگشت خول باشم فرمودند او را که ساخته بخور و راجله فرودست که
ساکن شو که از جمله چهارمسی در بیت نبوت و در رکعت نماز که درین
گفتی نوشتن نموده هزار رکعت که در مسجد کوفه کنی راجه آید

از نقل این

از فضیلت آنست که در وقت طغیان تنویر که نخواست آری از آنجا جویشده
در کوفت و این مسجد بود و آنجا که ستون پنجم است ابراهیم و نوح و ادریس
علیهم السلام نماز کرده اند و در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که
و بت دعوت و یقوت را اینها شکسته اند من بدین هزار خلق را روز قیامت
ازین سرزمین حشر کنم که اینها را صاحبان عقاب باشد و در حدیثی که
یک از عمر غزوات را در هرت خواهد بود و از اینجا حشر همه در آخر زمان ظاهر
شود حشر است حشر است حشر است حشر است حشر است حشر است حشر است حشر است
و حاجز حشر است که در کتب معتبره که در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که
که در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که
چند در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که
کرده فرمود ای عبد الله میدانی که ای چه حکایت است گفت بنده ای
فرمود اگر میدانی چنانکه من میگویم تو نیز میگوئی و حشر است حشر است حشر است
که حشر است حشر است حشر است حشر است حشر است حشر است حشر است حشر است
او خ ارض چه افتاده است مرا بال یا علی استخیا و امام القلیین
امیر المؤمنین حسین رضوان الله علیه را نزد خود خواند گفت ای
حکیم کوشه رسول و نور وجود قبول ترا بر بلا ما و تحتها صاحب را بدین
که آنچه بدین تو از آل ابوسریان امروز می مده و در حدیثی که از آنجا

خواجه چوید بس بر پشت سینه کز زمین کربلا آمده تهنه شش پنهان
 از یک چیز کج شده باشد بعد از آن فرود آمده آطلب فرموده بود
 ساخته دو رکعت نماز گذارده سر بر کتف نهاده بخوابیده و هم در زمان
 با صراط تمام مدارگشته این عباس را خوانده گفت ای برادر محب
 خوابی دیدم ام گفت خیر باد یا امیر المومنین جان فرمای فرمودم درم
 از مردان سفید روی شمشیر تا حمال کرده و علمه با نرغ بدست گرفته
 از آسمان فرود آمده کز این زمین خط کشیدند و این درختان شاها را
 بر زمین زدند و چو بر از خون تازه میرفت و حق بین سرزمین در میان چو
 خون افتاده دست و پا میزد و لبها و گوش کسی نرسید و مدعی حجت
 و کس اورامد و میگرد و آن مردان میگفتند که بکنید این فرزندان محض
 و هر نفسی بدید که بر دست بترین خلق شده میدشوند و بر دست غیر نیست
 و رضوان خازن حنان مشتاق دیدار فرقت آثار شما است و زمین آمده
 مرا تو فرست داشته گفتند زارت با دست را را او سخن که حدای روز
 قیامت چیستم ترا بیدار حسین روشن میکردانند و چون ایتم
 خوار بولنا که دیدم زود مدارشدم سوگند بر آن که جان علی ابن
 ابیطالب در قبضه قدرت اینست که بجز صادق و رسول بر حق صلح
 مرا فرموده بود که در حقش جنگ اعلی برین است کربلا چنین خوابی

و کوفت ای عبد الله این زمین را کربلا گویند که حسین مرا و شعیبه اورا
 از اولاد فاطمه قبول عزت رسول را درین خاک دفن خواهند کرد و اولاد
 این بعینه را زمین کربلا گویند و از خاک این بعینه روز قیامت حجاجی را
 بر انگیزند که ایان بی برت بیبهره بر سرش برود ای عبد الله ما
 تا کرد این بگردیم باشد که خواگه اهوان را با هم این عباس گوید کرد
 از زمین میکشند تا خواگه اهوان با نیشم امیر المومنین باره از شکوه
 اهوان گردن می بویسد در گردن آن بشکر از عرق این بود و نور چون
 از فر فرمود ای عبد الله کیفیت حال میدیای گفت نه فرمود عیسی علیه السلام
 با حواریان برین سرزمین میکشند چون بدین موضع رسید پاره بشکر که
 بر کفش میبند اهوان آمده کرد و برگرد او است و ندمن نیز از وقت بگذرد
 و لایرت اینجا حاضر بود عیسی علیه السلام چون بشکر اهوان دید بسیار
 سبب کردیت و حواریان نیز عمو افتش کردیت گفت ای روح الله
 موثر بودین این بشکر تا و کربت حق است کزین زمین فرزندان
 خاتم انبیا را خواهند کشت و خونهای ناجی رنجت خواهد شد و این بشکر
 از اجرت خورشوت که اهوان کمان این زمین حرمه انداخته اند
 و حق مصطفی را روزی که درین زمین رسیده این بشکر تا را بچون بود
 تا اورا بشکر شود ای عبد الله این بشکر تا را عیسی علیه السلام

گفته پیش خود نهاد و از طول روز کار روزگشته این سخنان فرموده
 زار بگریست چنانچه آوازها گشت لب رفته و بهوش گشت **حضرت**
 چون حال برینموان دیدند و ننگ گشته بسیار گریستند چون **امام حسین**
 برخاسته بر پشت رکعت نماز گذارد بجهت سلام بر اهلان **امام حسین**
 حسین را گفت ای فرزند و در صورتی که باش که بلا و در **نصیب**
 و در میان با شد و دنیا خوار مصیبت و محنت نداشت تا چشم بر **همه**
 رحمت و محنتش گذشته **باید** درستی دنیا جز هم زنده نماند **خوش**
 مانند برقی ثبات **کریه** اول نیش آخر نیش **مرگ** نیش اول **بوی**
 هم افروزش **مرگ** پس روی مبارک سیور آسمان کرد و دستها بر **آورد**
 گفت **عقل** او را از عرقان فرزندان من برکات بگیرد **خویش** **فرا**
 ابد گردان و **مشتی** ازل بشکرتا بر گرفته در و مال بسته میان **چاه**
 خود نهاده فرمود **ای** عبدالله بدانکه بعد از من چون **رنگ** **لشکر** تا
 سبزی مبدل شود چنانکه رنگ خون کیر و یقین بدانکه وقت **شهادت**
 نوری من من **حسین** رسید این عباس گوید آن روز مال پیش خود **گذاشت**
 میداشتم و هم وقت از آن خبر داری بودم و امیر المؤمنین **از** **آن**
 که در کربلا خواب دیده بود علی الروام در غم و الم می افزود و در **عاقبت**
 امام حسین از دنیا میمورد و نیز از زهرین از فرمود است **کنند** **که** **چون**

این

این **مجلس** است **عبدالله** و علی **احو** انبر امیر المؤمنین **تمت** **شیر** **زاد** **امیر** **از** **خود** **رفته**
 استغفر **قی** **مال** **است** **گشت** **بعد** **از** **ساعت** **چون** **چشم** **گفت** **و** **امام** **حسین**
 بر سینۀ **پد** **گینه** **خود** **گرفته** **کر** **ان** **کر** **مان** **میکفت** **ای** **مقصود** **دل** **و** **مرا** **دین**
 و ای **یاد** **کار** **سهم** **آخر** **الزمان** **می** **بیم** **که** **دشمنان** **ترا** **خواهند** **گشت** **و** **باف**
بهر **روز** **و** **موفای** **خواهند** **نمود** **و** **گفتم** **یا** **امیر** **المؤمنین** **آخر** **که** **م** **کس** **باز** **خود**
 و یا **را** **آن** **نماند** **که** **بفرزند** **د** **لیند** **حیر** **خدا** **محمد** **صی** **الله** **ع** **که** **کلمه**
 این **سخن** **ظلم** **کند** **فرمود** **ای** **ان** **ار** **قم** **این** **کار** **نکند** **مگر** **بدترین** **امت** **و** **را**
غضرت **است** **العزت** **خدا** **تعالی** **این** **نیک** **و** **خیر** **د** **تا** **و** **او** **را** **و** **کر** **ای** **اد** **ران**
 حالت **گمان** **که** **فر** **خورده** **باش** **ز** **هر** **کود** **که** **ای** **کلمات** **از** **امیر** **المؤمنین**
 شنیدیم **همین** **نکته** **که** **گاه** **از** **نند** **با** **و** **در** **حرکت** **آید** **و** **خود** **را** **بیم** **و** **مر**
 در **ان** **حالت** **گریه** **فر** **و** **گرفت** **فر** **مود** **ای** **ز** **هر** **کریه** **تن** **سود** **ندارد**
 چون **حکم** **ربانیه** **چنین** **رفته** **قضا** **و** **اسما** **فی** **برین** **نازل** **گشته** **هم** **در** **کتاب**
 مستور **است** **که** **چون** **ابو** **بوس** **اشعر** **را** **بفر** **فتحه** **فارس** **و** **کر** **مان** **نامه** **بفر**
بن **الخطاب** **نوشت** **نمرد** **در** **جواب** **نوشت** **که** **مکتوب** **رسید**
 و **مضمون** **معلوم** **شد** **فتحه** **و** **نصرت** **ما** **که** **همون** **نمایند** **بر** **بنایند** **ترا** **می** **آید**
 و **ولایت** **فارس** **و** **کر** **مان** **مسلم** **ت** **یک** **بیک** **بموضع** **پورت** **بار** **سوی** **را**
محصل **این** **دولت** **و** **بخت** **شکر** **گذا** **رده** **شد** **و** **آنکه** **مردوم** **بود** **که**

نامه را از سر حد بایان خراسان می نویسم زیرا که بدانجا زویر و غیره شهر کبر
 چون الله بر دست فتح شتاب نمود و خصال پسندیده افعال نصیب
 و در بصره آمده مقیم باشی و در آن ملک خراسان بدار که ما را باج
 و خراسان را با ما کار نیست کاشیکه میان ما و خراسان کوها بود
 در آن است و در بایان بود از استق و بنابر اسب بود چون ستر سگ
 درین اثنا امیرالمؤمنین کرم الله وجهه تشریف آورد و گفت یا ایها
 چنین نوشته گفت جهت آنکه خراسان و ولایت مرزبوری و غیره
 و اهل ایلی و منافق فرمود اگر چه در دست لیکن ولایت خراسان
 و ما خراسان است و آنچه بر غیر من است و من است که در آن ملک
 و ولایت عظیم که آنرا ذوالقرنین نامند و غیره نیز عظیمه السلام از آنجا
 که کرده زمین صالح و آبهای روان دارد و بر هر دروازه شهر است
 است او و تیغ کشیده بلا تاهیر اند و هرگز برش این شهر را کسی
 و نیز خراسان شهر است بخوارزم او تو تا اسلام هر که با ما مقام کند
 او را چندان نوبت است که در راه خدا جاود کند خود آنکه در آنجا
 مسکن که در دوران سر زمین رنج و کوه کند و نیز در خراسان شهر است
 نجار او در وی مروان باشند که از بسیار ریاضت قایل بنظر خود را
 همچو آدمی مالت و نیکی با دیگر اهل شهر قند که از زمین با جبار است و در

بیا

بار بر تقاضای لیکن در آخر زمان هلاک ایشان بر دست کمان باشد
 و در حق اهل شامش و و غانه خدای تعالی را تو قدر ما است خود کند
 موضع چند وقت نماز کند و در خراسان شهر است سخا خوشا
 که که انجا بمید و شمشید باشد اما شهر بله یکنوبت خراب شده بود که
 یکنوبت دیگر خراب شود آبادان کرد و اهل تالقان که انجا خراب
 کجه است نه لذسیم و نه از زر بلکه درونی باشند که خدای تعالی را چنان
 شناسند که حق شناختی است و چون فرزندان مومنان است و
 ایشان از اصحاب را بقیاتند و نیکی با دیگر اهل ترند که در آنجا
 باشند که بخیر ضار خدا و می صیغه و اهل است جنر و دیگر در آن
 عبور کنند اما هلاکت ایشان بطاعون خواهد بود اما شهر است
 در آخر الزمان در شش غایب است و جمله اهل آن شهر را قتل کرد و در
 خیز زلزله عظیم افتد و مردم آن شهر شتر از خون هلاک شوند
 و در سجستان جماعت باشند که قرآن خوانند و از خلق ایشان
 بی بدول اثر ننگند و از وی اسلام جهان سپردن شوند که تیر از کمان
 و در آخر الزمان همان ریکه که اهل شهر در زریک هلاک شوند
 اما سنجی با دولت شکر که از انجا ی دجال بیرون آید هر دو سال
 بنیایکی بران صفت باشد که اگر جمله بندگان خدا را بکشند

چهره کس از انجا بمیدوم

و اهل نیشابور از زهد و برقی هلاک شوند و شهر یازده ساله باقی بماند
 سواکنی چنان خراب شود که هرگز آبادان نکند و در کمان مروان
 باشند که دهها بران سخنان باشند و قاسم خان بسیار باشند اما
 نیکه با دقوش را که کجا نیکه دان بسیار باشند و آن سرزمین از
 هرگز سخانی نبود اما در اصفهان چون کثرت خلایق شود شهر خراب
 و اهل سمنان ماطه و مهدی از آن زمان سوخته از نیکه همی نیشابور
 باشند و در طبرستان مردم صالحه که باشند و قاسم بسیار بودند
 و نامون اهل شهر را نصفت رسد اما در شهر مردم شاکت
 باشند و سوخته از آنجا نیکه خیزد و در آن زمان برودت و سمنان
 خراب شود و بر دروازه که متصل بکوه است چندان خلی کشته
 شود که عدو ایشان کس نماند بخیر خدا سخانی بر دروازه مذکور
 است نفر از کابری تا ششم هزار گذارند که هر یک کشته اند و
 خلافت کند و مردن برکی را که تمام بجز باشد هفت با نوزده
 داشته بود از آن بکشند و نیرکان ولایت هفتادان و اهل را
 از مرخط و جبار بسیار رسد چون امیر المؤمنین کرم الله وجهه
 این نوع سخنان فرمود و از آن حوالی شهر قاز خرابان بیان نمود
 عم گفت یا اباجسن مرا در تیره مملکت خراسان رغبت خنی فرود

در این کتاب که در این کتاب است و در این کتاب است و در این کتاب است
 در این کتاب که در این کتاب است و در این کتاب است و در این کتاب است
 در این کتاب که در این کتاب است و در این کتاب است و در این کتاب است
 در این کتاب که در این کتاب است و در این کتاب است و در این کتاب است

یا اباجسن

یا اباجسن این خبر الهی است شده بود با تو گفتیم و در این کتاب که در این کتاب
 و شبیه نیت اما بهتر است که ترک خراسان گوئی و در ولایت دیگر
 از کربان نیر معلوم شده که فتح خراسان اول بی امیر را باشد و آخر
 بی تا ششم را هم در کتاب مذکور مسطر است که چون طغرل و نیر مسکتین
 عهد و مخالفت امیر المؤمنین کرم الله وجهه صلاح کار دنیا و آخرت خود
 دانسته قرار دادند که مکه مخطوفه در این مصلحت باشد اقدام نمایند
 نزد امیر اعدا گفتند غم اندازیم که جهت عمره بکجه رویم اگر اجازت
 فرمائی فرمود بسبب عمره غیر وید میدانم که در خاطر چه اندیش دارید
 من در اول کار شما مگر گفته ام در آن خلافت صورت رغبت نیت
 چنانچه خلفا و ملائکه تجویز کردیم بر شما نیکو میگویم قبول کرده شما
 خوردید که ترک نفاق کرده با تو موافق باشیم و بر عهد و قول خود نماند
 نایم امروز اندیشم و دیگر کرده و بخند ریش آوردید حتی بجای غیر شما
 نیکو میداند هر جا بنوا میدروید و بدید و انداخته ایمالی را جواب باید
 و شان هر دو سر در ریش انگنده از مجلس بیرون آمده بطرف مکه رفتند
 و مکه رسیدند امیر المؤمنین عایشه با خود متفق با سائینان شدند
 کرده متوجه بصره شدند چون لشکر ایشان با لشکر طغرل و نیر مسکتین
 مقابل شدند در وقت حق نیت برداشته گفت خداوند اطلالی نمود

و رغبت خود با من محبت کرده عهد شکست او را زیاده ازین مهلت
 مده ویران کردیش زود باز رفان وزیر سرتی صلح هم منظور نهفته
 میان من و اهل اسلام جنگ استخفت و میداند که ظلم میکند و پشیمان
 نمی شود و متر اور ازین نهایت کن تیر دعای امیر المؤمنین هر چند
 اجابت رسد در همان دور روز طلحه وزیر سرگشته شده اند در کتاب
 مذکور در وصیه الاحباب علیه السلام مسطور است که چون لشکر را با تو
 شوی از حد گذرانند مردم امیر زخمی ساخته فرمود که با شکر این
 مصیبت را از جانب من پیش این قوم با عیب برده با و امد و نوایم
 قرآن مجید و در حدیثی است که در این باب است پیش این گفت
 یا امیر المؤمنین هر چه در میان من و شماست فرمود از جوانان عظیم
 کنایه نگاه داشته ترا بکشد رو لعید ازیر گفت ازیر فرمود اول
 دستهای ترا بشیر قطع کند پس ترا زخمی زده بکشد ازین کشته
 زخم پاره عشق جان که درین راه کس با سر و سامان نبرد و جوانان
 چون رضا و خورشید خدا امر حاصل خواهد بود با کند لدم هر کوی
 که پیش آید عشق آنست که در راه تمام وصال هر که در سر
 خواهد شد تا جان نرود امیر المؤمنین او را دعای خیر کرد و جوان قرآن از
 دست شمشیر زان گرفته بمضمون این بریت لعلم خود است همین بهر بر

عشق میروم بری که زریای نغمه شتر می آید چون شمشیر اهل بی رو
 گفت ای مردمان امیر المؤمنین که پس عمر خود امد و می محمد صلی
 این کلام الله را که خیز و شتر شش تن ایمان است فرستاده خورد
 معزول کرده میگوید من با شما بکلام خدا کار میکنم با من مخالفت کنید
 و مجارت پیش من مایند و ازنا خشنود و حق بجانب اندیش کنید و خود را
 بدست خودر هلاکت ابر میزند ازید چون جوان این امین نصیحت کرد
 گفت یکی از شما همان ایشان شمشیر حواله کرده هر دورت قطع
 نمود او قرآن را بر بازو بر سینه پاکینه نگاه داشت آخر از پل زنده
 بدرجه شهادت رسیدند مخصوص از حق بر این نوع منقول است و مواد الله
 نه شکست صحابه است ملک جنت امیر المؤمنین است
 و اگر درین محل عرض اعتراض کند بر اغم کونی که او نیز یکی از صحابه
 کرده باشد زیرا که را در اوست فقیر خود با قلی بر شمشیر است هر که
 مذکور در وصیه الاحباب مسطور است که امیر المؤمنین بعد از فتح حلیل
 بر روی بچند در بصره اقامت نموده چون بجا رفتن علم رفتن کرده زود
 تا بر سینه بر اهل حلیل و شما با دعای دور و دور محمد صلی علیه
 یا و کرد و آنچه از امیر قوم و معاندان خود سندی بر جا و بعد در انی جمع
 حاضر بودند بر خاسته چند سوالی کرد از رفیق و غیر آن امیر المؤمنین

اخبار خود اور از امور واقع بحسب عمر سیم از روزان شب و خطبه تا قیام
 قیامت که در شهر حقیقت نماید و حکومت خراسان که در وقت صدر تریب
 آن که باشد در حقیقت واقع شود و بر که واقع شود در مشرق
 و مغرب و چون که بسبب فتوح گوید ما آن خطبه بطولیه را احبت علی
 و دنیا همان ترک کردیم بعد از آن جناب و لا یتاب علی السلام گفت
 و آگاه باشید ایها الناس که قیامت قائم کند و الا بر شرا خلق و بد
 مردم و آن روز در جمع باریت غزوه محرم کرام باید که این خبر را حاتم
 بن ابیانی رسانند **در بیان خوارق عادات ظهور کرمان**
حضرت علی السلام در شواهد النبوة مسطر است که روایات صحیح
 به شوق پیوسته چون علیه المؤمنین با مبارک که در کتابهای صحیح
 قرآن مجید کرده و با بی دیگر کتاب کیر رسیدن فتح نمودی و بروایتی
 هر گاه سوار تیرا مشاهده شدن شتر تمام کردیم در کتاب کیر رسیدن
 که حق سبحانها جات علیه المؤمنین و در مرتبه حیدر خورشید بدار الملک
 منور شد تا فتره را باز کرد و اندیکه تیر در عهد حیات زین العابدین در سال
 از هجرت بعد از فتح خیدر در منزل چهار مرتبه دووم بعد از وفات حضرت
 ام سلمه و اسما بنت عمیس و جابر بن عبد الله انصاری و ابو موسی و غیر
 روایت کرده اند که در منزل مذکور امیر المؤمنین پیش سید المرسلین

کرمان

که آثار و جی بران سر نظام شش و از گرانه و جی سر مبارک در کمال
 نهاد و زمان نزول و جی مرتبه امتداد یافت که آفتاب غروب کرد و
 نماز عصر را شسته باشاره ادا نمود چون و جی کشته السور و بر سید
 بر او نماز عصر از قوت شسته باشاره ادا نمودم فرموده که با جی کمال
 برکت دعا و تو آفتاب را برگرداند و تو نماز عصر را بوقت گذار ای امیر المؤمنین
 بر ما رخا شسته دعا کرد آفتاب فرورفته باز بر ما چنانچه شیعیان آن گروه
 تافت و خلائق در زمین بر او لعین مشا به ایضاً نمودند و تو
 میفرمودند اسما بنت عمیس گوید از آفتاب در وقت غروب که از زمین
 مانند آواز آره و خارق مذکور در کتابهای ویر و شفا و صواعق محرقة نیز
 مسطر است و آنچه بود از غروب سپهر اصطفا بخری و نمودند
 در زمانه که اختراع و ولایت متوجه کوفه شد و جات از خرافات گذرد
 نماز عصر رسید با طائفه از اصحاب خوب با دار صلواته حضور و سایر
 صحابه چون گذر اندیک چهار پان شغول بودند نماز عصر از آن وقت
 شد و در آن بار بعضی از منافقان سخنان بزرگان آوردند چون امیر المؤمنین
 انعاما لست استماع فرمود از در محراب رسیت نمود که آفتاب غروب
 بلند کرد و اندیک تا سایر اصحاب را ادا نمودند و هر یکی عزیمت آن آواز
 بود که کس معویت که مردم از اسبلا و خوب نیستند و هر یک از اصحاب

گفت با رسول
 و الله سلم ۳

اشتغال نمودند و چندان که بر سر سینه در کتفها خود نیز از زمین
 خیمه **بزرگ** قوت حیرتشان زهر نواز **د** اشتهای جرح را از کشتن آن
 نادر که با برکت اندیزین **خ** سر و جرح را تا آهنگ دین **و** دست
 جمال از بی تا ه نور الدین نوشت اللدوی که هفت واسطه
 از جانب والد و ولشش واسطه از طرف والده عمه اللد
 و نو بهما جد و لطف می شود در دیوان با برهان خود میگوید
 باطن احمد علی مرتضیت **ط** ابراهیم احمد امام اسیات
 آفتاب از حکم خدیو بارگشت **م** هر دو مهر آری حکم مرتضیت
 سید علی بن ابراهیم قدس سره گوید **ت** ماکنی وقت ادبش آنچه
 این فرض کرده **ب** از کوه پوز سومیر مغرب مکر افغان
 شیخ محمد خدیو از کوه گوید **ب** آفتاب زوله مغرب است که
 مؤمنان تا جای آورد ام خالق یکتا علی **ف** فغانی گوید **ب**
 امام اوست که فرض خور از اشارت اوست **ب** بجای فرض بین باز
 کرد از زره شام **م** ملا حسن سلمی گوید حکم اوست که درون را
 جهت هر نماز و بجای خورشید با رویا خورشید خاور **ت** فغانی گوید **ب**
 از هر دو کشت بر کشت خورشید خاور **و** چون معجزی نوزده ماه برنگد
 شقی بهم در سوابد النبوة مسطور است که اهل کوه گفتند یا امیرالمؤمنین

۱۱

است فرات لعل طغیان کرده همه کشتیها را ضایع کرده جهات شد
 اگر از خدا تعالی در حاجت کنی که آب کمتر شود بر خاسته منزل افش
 نازل خود در آمد و خلائق بر درش منتظر بودند بعد از ساعتی خرقه
 مبتکر که رسول در بر کرده با در چون ماه تابان بیرون آمده **ط** طلعت
 سوار شد و امیرالمؤمنین حسن و امام تقی بن حسین علیهما السلام
 با وی و هم مردمان در رکاب سوار شدند چون حضرت فرمود
 کن **ط** طراوت رسید فرود آمده دور کوه نماز کرد و اهل کوه را
 عصا هدایت حق برت گرفته بجای اشارت کرد یک کوه که شد
 بر رسید انقدر سست گفتند هنوز کوه میخوام با از اشتهای کوه یک
 دیگر که شد دیگر بار اشاره کرد و یک کوه که شد در دم آورد از بلند
 کرده گفتند یا امیرالمؤمنین همین قدر بسند است **م** هم سوا النبوة
 می آرد که امیرالمؤمنین روزی بر بالای منبر فرمود **م** عبد اللد و برادر
 و ورثت مصطفی و تا که سیدة النساء استیاد و صیاه که غیر از این
 و عور کند خدا تعالی او را بقیامت خود کرد تا آنکه مرد در بر خاسته
 گفت کثرت که او را خوش نیاید که گوید اما بعد **ل** اما از رسول
 عجز و کفر جنون در و ما غش بر پشتش چنانکه با شش گرفته از سر
 کشید چون از قوم او رسیدند که بجای هر او را این عارضه بوده

گفتند که هم در خواب انبوه مسطر است که چون امیر المومنین کرم الله وجهه
 اهل کوفه را بنویسید در سبب محمد بن ابی بکر خلیف کرد و اجابت نمودند گفت
 بار خدا یا کیس را برین طایفه مسلط کرد آن که بجز برایشان رحیم کند
 و بر ویستی کفت علامی از شقیقت مرادش آن حکما را هفت تنی حاج و در طایفه
 متولد شد و اهل کوفه را از وی رسید آنچه رسید هم در شوال انبوه
 مسطر است که یکی از صالحین کوفت شیخ در خواب معانیه کردم که قیامت
 قائم شده و خلیف در حسابگاه حشر کرده آمده از سر لفظ گذشته
 دیدم رسول صلی الله علیه و اله در سلم بر کمانا رجوع کوفت زنده و امانت
 مردمان را آتس میدهند پیش رسیدن کفتم ما را که میدارند او بدیدند
 رسول رفته کفتم با رسول اندر پیش از بگو مر الالب و بعد رسول فرمود مرا
 آتس بخور ای مرد و از زیر که در دست ایکی تو خاری است که عیب را از تو بین
 میکند و تو او را بر نمیکنی کفتم با رسول الله را استعجاب است که
 منع او تو را نم کرد رسول کار در زمین داده فرمود برو و او را پیش از
 در خواب کشته پیش رسول آمدن انور صلی الله علیه و اله وسلم
 فرمود از حسن این را آتس ده امام علیه السلام مر الالب و او منی که
 از وی گرفته نمیدانم خوردم باینکه که اهل تمام مدار شده و ضو صا خسته
 بنماز مستحق است که ما گاه آواز بر آمد که علامت را در تمام جوانی است

بعد از لفظی گفته ما را حکم آنچه همسایگان از کوفتند من پیش حکم کوفتیم
 این خواب است که من در آن ام و حتی غالی آنرا را که است این من و خواب را با
 حکایت کردم گفت چرا که اندر این شخصیت و بر تو که تو سگانه هر مردم
 دیگر نیز بهم در خواب انبوه مسطر است که در مدینه شقیقت نسبت ما را کوفت
 کرم الله وجهه سخنان ناشایسته ملکست سعد بن مالک ویرا دعای بکرد
 اتفاقا آن مرد روزی شتر خود را بر روی کشته مسجری در آمده میان عمر
 نشسته بود که شتر از جا خود حبه مسجری در آمد و او را در زیر شتر
 کوفت بر زمین بسیار دید تا کفست بهم در خواب انبوه مسطر است که
 که امرایم به پیشام الحزب و در مدینه هر روز جمعی از وی که نسبت است
 در امانت امیر المومنین زبان کش ده مانده امیگفت در یکی از جمعی که
 مسجری بجمع بودند من بملوین مستر از آنکه بخور استم دیدم که بر رسول الله
 صلی الله علیه و اله وسلم گفتند که از آنجا که در این سینه بوش دره پیروز
 آنچه مرا کفست تا با عبد الله در اندو بکین میسازد آنچه این شخص میگوید
 کفتم بی فرمود چشم بکشا و بهین که خدا را قالی باور هم میکند تو کفتم
 کت ده دیدم از منبیه بختا و در جمده و منقب مولود کوفت مطابق اتفاق بود
 واقعه که مشعر بر گرفت امیر المومنین است در سنه هزار و بیست و چهار
 در مدینه متبرکه که اخیر بظهور صورت صورت واقعه الله سبحانه و تعالی را بر

مد لوران چیدم

که نام خدا در پیش عثمان بود چون بمقتضای بشریت همه سر بر سر بردند و چون
 میگویم روزی را که عثمان با اهل از جهل بزرگ در آمده گفت من آسان کنم
 نامش علی کن و کردنش بشکن اتفاقا آنست که با امان بود از سر روزگار
 از رضا جانان بر او بر تیر اندازید و رفت سوار شد چون در میدان صلوات
 تاخت نگاه میزدی بسبب یکی از سادات نجف آمده چنان فرمودند
 که بر در آنجا دو مهره کردنش شکسته شد به پیشگاهت و چون از پیش
 و در پیشگاه پیش رو آن کردید همان مظهر و حش از بدن عاقبت
 کردید و بد رکات سهل السالفین رفت چون مرد و یکی از ابا با او کرد
 بود خویشانش در روضه قدوة الفاضلین خواججه محمد بن محمد بن
 مضجع مدغون ساختند بعد از روز و روزه که در خلافت سید علی
 نورالدین محمد بن محمد بن کبیر پادشاه هلاله قالی بیله از رازی طرف فرزند کرد
 خواججه قدس سره آمد چون در تابه بنظر کبیر انرا آن دو دو مان سلطنت
 در آمد از رضا استفسار نمود این خبر کبریت یکی از مفران نام از پیش
 و تحقیق کستانی او عرض رسانید خلافت سید از رازی عرض کرد
 اعراض و اعتراض آنچه گفت همه کاه عقیده این شیخی حق بود و بسبب
 آنست که درین مکان تشریف معنون نباشد مردمان حربی که حسد

باز

بر حش را کند و در فریب کند افکنند و مسلمانان که کین از حش را
 کند که خورده زدن عداوت او در دراز راه نوری از حش لفظ
 بنی زخم عاودن عاده هم در تواتر اید النبوه مسطور است که ایستاد
 کفر را گفت تو اخبارش که ما را بجای و به میرساند او را که زود فرود
 سو کند بخور او سو کند خورد فرمود که درین قسم تو کا و با پیشه ایستاد
 ترا که کرد و اند را و دیگر که با سوس بعد از آن وقت روزها نباشد چنانچه
 ویرا گرفته یکشنبه هم در تواتر اید النبوه و جبر السیبه مسطور است که زود
 اید النبوه این حصار محبت را قسم داد که هر کس از رسول صلی الله
 شنیده باشد که فرمود من کنت مولا یعنی مولا او را بشهرت موات
 نماید و از زود من از انصاری برخاسته که او را دیدند مگر یکی که این حد
 از رسول استماع داشت و کتمان شهادت می نمود شاه و لاریت
 او را معا ترفه سید فرمود این فلان تو چرا کوا می نداری با آنکه تو هم
 شنیده بودی که سبب کبر سن سیمان بر من غالب است ایستاد
 ز موسی قبله که گفت ای ایستاد شخص دروغ میگوید سفید زنده
 طایم کردان یعنی علت برص بر مویضی که همان پیش نبوتش را از زود
 و انداختن شخص بر او دیدم مباحی در میان دو چشم او پیدا آمده بود
 و از زود این را رقم و رسمت که گفت من نیز در همان مجلس حاضر بودم

بعضا دم

و کمان شهرت نمودم تا بر این اندیشه بجا نمودن بودی خود و شایسته
 چشمه مر از ایل گردانید و پوسته زید از دستار شهرت اظهار
 نمودت میکرد و از حضرت اکرم اکرامین طلب آن پیش می نمود و در کتاب
 امامی از جابر ارضای مرویت که زید امیر المؤمنین بر منبر بر این
 خطب خواند مشتمل بر حدیثی است که در آنجا می خواند و در غایت فصاحت
 و نهایت بلاغت پس خطاب به شوش بن عیسی و خالد بن ولید و برادر
 این عازب و انس بن مالک کرده فرمود ای شوش اگر تو حدیثی
 گفتی مولا علی مولا اله از سر و استماع نموده باشی و ادای شهادت
 نداده باشی غیر از حدیثی که تا به روز پیش هر دو چشم ترا و ای خالد اگر تو
 شنیده باشی و گواهی ندهی اگر امر و زجت ولایت من نمیراند
 ترا حدیثی که از طریق جاهل است و این عازب اگر تو شنیده باشی
 از رسول و گواهی ندهی غیر از حدیثی که از آنجا که جبروت که در آنجا
 و ای انس اگر تو شنیده باشی و گواهی ندهی غیر از حدیثی که از حدیثی
 تا مبتلا کرد و نه بر کسی که او را عامه نتواند پوشید انس گفت یا امیر
 المؤمنین بر من از کبر سن سنیان غالب شده و بالفعل این حدیثی است و در حدیث
 سه صحیح دیگر بخدی راجع در دست کمان شهادت نمودند جابر ارضای
 گوید و الله ویدم شوش را که هر دو چشمش کور شده بود و گفت

الحمد

الحمد لله که امیر المؤمنین دعا کرد بر من بعد از آنکه دعا کرد و بعد از آن
 دنیا و دعا کرد و بعد از آن آخرت و خالد را دلیل او در منزلش دفن
 کردند چون مرد قبیل او شنیدند بر رخا نه استر و به شتر تری کردند
 و این رسم و قاعده جاهلیت بود و این عازب علیه و آله و آلی می خواند
 او در آنجا مرد و از آنجا جبروت کرده بود و آن ملک را دیدم که مبتلا شد
 چنانکه می پوشید و بعد از آنرا پوشیده نمیشد زیرا که از آنجا که بر آن
 بیان امیر المؤمنین و شورا صدیقین جاری شده بود هم در تو خواهد
 و در لای النبوة مسطور است که روزی امیر المؤمنین در حجه از یکی سوال
 کرد او خلافت و اقیع بعضی رسانید گفت چرا دروغ می گویی او گفت
 حاشا که دروغ گویم فرمود بر تو دعا بدخواهم کرد که اگر دروغ گفته
 باشی خدای تعالی ترا کور گرداند گفت مکن امیر دعا کرد و او را کور گرداند
 آنکه آب سپردن زرقه که بر آنجا بهم در دلائل النبوة مسطور است
 که فرس این مکر ~~در زمان حیات رسول صلی الله علیه و آله~~
 صد عارض شده بود آنس و بر دلت مبارک پورت میان دو چشم و بر
 بگرفت از موضع اصحاب آنحضرت می پرسیدند او را است چون بفر
 خارشست و آن در دوازده روزت و در آن زمان که خوار بر امیر المؤمنین
 خراج کردند فرس نیز وقت کرد آنور از دستش او بر حجه قرآن را

بجای آن

میگم بر او که کجای آنجا که در آنجا نشسته که در خطی عرض
 از پشتش بر او نهاده و در کتب جنم ایشان **مناجات** **مغفرت**
 گوید بقدر مطابق نقل مذکور واقع که مشعر بر عارف **امیر المؤمنین**
 در حضور فقیر بر داده و آن است که روزی مشعر **عبد القیوم** آمد
 گفت که با حضرت در با معاویه چه میفرمائید گفتند ما موافق ایم
 و حکم الصویفه لاند بر صلح کل مشرب است سابقا **کفر** اگر چه اولیا
 نجس مال مطابق مقالات اما حکم و اما السابیل فلانها هر حال از برای
 طالبان علامت کمال است **مکرم** که فرمودند ظاهر از روزی بقصر
 عظیم صا در شده که بهیچ یکی از مؤمنان بر خود را موسوم بجای و نه
 کروان یکی از حضرات **عبد الله** نام رفته بدین خود که موسوم بجای
 بود گفت امروز برین ظاهر شد که میگرداند **الله** است که علم کوریتش
 وار و نقل مجلس من و عن بیان کردیدش گفت همین **خطب** از جانب
 من رفته بود که حاجی صا **ایکوی** بدو کجا نه من پس و تو لست و دانش
 معاویه که آنچه پدرش گفته بود در وقتی که قبله کاه **مقدم** است
 مشغول بودند آمده گفت از بس که صاحب **تحمل** او وصل بودند
 در بطن عذر خواهر شده از روزی **عفت** و مرگت که جلی ذرات فایض
 البرکات بود گفتند فلانی این شیوه لایق شان مردم ادبی است که

فل

نقل صحبت کسی در پیش کسی که از آنست که ترک این وضع نماید و عیال
 و عیال نبی المقصود در آنجا **بصفت** و موغظ آنرا **تغیر** و **جذب** از برای
 ظاهر شد آن گرفت تا بجا رسید که با بل **جلدش** است **اندر** از نزد
 که حاضرین بر ارق عظیم است و او **س** قلم از دست **تجرب** است **انگیزه**
 برسد **فرزند** در چند ماه متولد میشو و گفتند اکثر است **عمل** ده ماه
 و اقل **شش** فرمودند رفته بر **دیو** و **دیو** که **است** **شش** ماه در دنیا زندگانی
 کینه ما کلاه **تقریر** بر سر نهاده **باشیم** و **دم** از **حجت** **تصیغ** **امیر** **تجرب** و **امام**
 مطلق **زده** **باشیم** **عزیز** **الله** **تعالی** که در مدت چهار ماه **مغز** **روح** **آرزو**
 حال است **متعصب** بر او کرده **باشند** که **بر** **ایش** **معمول** بود **رفت** **باید** **است**
خبر **فوت** **او** **متاسف** **و** **متا** **کشته** **بر** **بنده** **که** **شک** **از** **دین** **تجرب** **س** **روان**
 گردید و در آنجا این حال فرمودند این **نظر** **تقریر** **فرمود** **در** **دین** **شیر** **کراز**
 من **نظمو** **آید** **باید** **در** **حق** **در** **عبارت** **یک** **میکردم** **که** **یکی** **از** **عجمان** **ایم**
مصنوع **هم** **میشد** **اما** **ایچ** **مقد** **رشته** **مبدل** **نکرد** **و** **این** **پست** **نیز** **ان**
خارق **بیان** **راندند** **در** **پس** **آینه** **طوطی** **صفت** **دکشته** **اند** **ایچ**
ازل **گفت** **بگو** **میکویم** **هم** **در** **مصایر** **القبوب** **مسطور** **است** **که** **از** **بزر**
امیر **المؤمنین** **نزدیک** **در** **بخت** **انار** **شش** **کلی** **نشسته** **بود** **و** **تقریر** **از** **تالی**
در **خدمت** **حاضر** **بودند** **فرمود** **امروز** **شما** **ای** **باید** **بهم** **ماید** **و** **میر**

برخی که بپای حضور مجلس فرودس این کفایت با امر المؤمنین
 فرمود برین درخت بنشینند و در آن درخت فرزند خود را بکارند
 آنجس سبزه جان بار کردید که هیچ آفرین مثلش ندیده بودید
 فرمود آن ایرموندان یک یک بر خاسته بسم الله گفته انا رکن
 فرموده قیام نمودند بعضی از ایشان دست دراز کرده انا رکن
 و بعضی بر چپ دست دراز کردند تا به بالا میرفت گفتند یا الله
 چرا دست بعضی بر سر دست بعضی بر سر گفت یک یا که یک
 ما اندر دست ایشان می رسد و انا که دشمنان اند در دست ایشان
 و فرود از قیامت نیز ایمن خواهد بود و در میان مادر است بر سر
 مرصه نیکه زده نشسته باشد چون سوره خواهد درخت سبز و
 کرده باشد ایشان میوه بارگیرند قائل الله تعالی و ذلایه قلوبنا
 تذلیل و دشمنان در درخت با بل بهرشت گویند ان فیض علینا من الله
 او حمار فکم الله ایشان در جوار کعبه می دانند الله عزوجل علی الله
 بدرستی که الله تعالی نوبت بهرشت را بر کفار حرام کرده اند هم در
 مصباح القلوب مسطور است که روز امام حسین علیه السلام از
 امیر المؤمنین انا رطل خود در وقتی که آنحضرت کرم الله وجهه
 در کعبه نشسته بود درت بسورستون مسجد دراز کرده و شایخی

ایستون

از ستون طاهر شد چهار بار با و داده فرمود پیش از خود میرجا
 عرض نمودند که یا امیر المؤمنین این انا را کجاست فرمود این است
 گفتند تو بران قادر فرمود این منقسم فرمودیم در مصباح العیوب
 از سیره بن عبدالرحمن منقول است که روزی در کوفه حضرت امیر المؤمنین
 رفتند و رو می کرده دولت طایلی اهل و عیال است که در مدینه اند کوفت
 بی فرمود بعد از ازارش برام سر این میان چون رفتم فرمودم
 بر او من نهادم فرمود بگفت چون کدام خود را در خدمت امیر
 سرای خود در مدینه دیدم فرمود پیش اهل خود رفتم عهد مان کن
 این از ادب بخدمت امیر از عدم فرمود چشم بر هم نهادم فرمود
 بگفت چون کدام خود را بر نام سرای امیر المؤمنین در کوفه یافتی
 گفت این سیر مردم دعوی میکنند که زن ساره در کوفه از عراق
 بهند میرود و او با خود کوفه بران قادر باشد ما با ایمان چرا قادر
 و بدانکه نزد آنحضرت یک علم بود از کتاب خدا نیامی و شریف
 از شهر سبکه که یک ماه راه بود در طرفه القین برتین سلیمان علیه السلام
 آورد من که وصی حمیر المرسلین ام و مرا علم هر چهار کتابت قادر
 باشد بر آنچه خواهیم هم در مصباح القلوب از نام سلمه رضی الله
 عنهما مرویست که گفت روزی که فرزندش را از شرکان آلهه کفندی ای محمد

فرمود

تو در عین مکنی که من از ابراهیم و موسی و عیسی فاضلترم و حال آنکه
 ابراهیم جلیل الله بود و موسی کليم الله و عیسی روح الله و تو ستم
 امیر و صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که ابراهیم جلیل الله بود و من
 جبرئیل اندام و جبرئیل است بر سر است از جلیل و اگر موسی بر کوه طور با حق
 مکالمه کرد من ایله المعراج بر سرش اعظم با حق تعالی سخن کردم و فرمود بر سر
 سخن از ابراهیم در شرفیت و طوبیت و تحقیق است و من هم پس دستها را
 مبارک بر همه فرموده بر زبان معجزان فرمود یا علی دریا سب امیر المؤمنین و
 حاضر گردید آنروز در شب آنوقت تمام و سرور مال کلام بر پیشانی او
 داده بر رسید چنانچه باقی گفت در فلان نخلستان فرمود بر این
 پوشیده با این سه نفر بر کور و بر سر کور رفتند و عاکن با بخت
 دعا را تو حق سبحانه او را زنده گرداند امیر المؤمنین بر این سید الکرمین
 پوشیده با آن سه نفر سر و ن رفتند که کوریدین نیز با جارت امیر سرور
 رفتم دیدم که امیر المؤمنین بر سر کور سرور و سر مطهر و س یونیت
 بن کعب سید تاده گفت ای صاحب سب بر خیز باذن الله تعالی کور
 در جنبش آمد بشکافت و بر سر از اینجا برخاسته گفت السلام علیک
 یا وصی خیر المرسلین امیر گفت تو کیست گفت من یونیت
 صاحب الاضدادم سید صد سال باشد که از دنیا رحلت نموده ام

درین ساعت

درین ساعت آواز زنگی شنیدم که رسید که من میگویم یا رسول الله
 از برای تصدیق خاتم انبیا محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم آنقدر که
 بگردم که گریسته گهتند مباد اقرش بدین شد که بسب خوابش ما
 محمد را چنین مجزه ظاهر شد بسب گفتند یا علی بگو تا مقام خود باز رود
 امیر گفت ای یونیت بخوار که قیامت نزدیک است او بقر و فرشت و کور
 بر سر خود نمود در شرف در جلد همضم روضه الصفا منظر است که
 حدود با بل نهر است که امیر المؤمنین کرم الله وجهه هر یکی از انبیا را
 ساخته که هر سالی بر او خدای بگردم و در قرقر و اوند آب در جویبار
 ایشان می رود الا انقطاع می یابد در نفس امارت عیسی کرم الله
 علیه منظر است که در زیر رسول صلی الله علیه و آله و سلم رو بسوی
 ارضی مستطاب کرده فرمود کلام نبی از شما دروشن هزار و هفتاد
 قرص مومنی ادا نموده امیر المؤمنین گفت یا رسول الله من ادا نمودم
 فرمود از معجز جبرئیل مرا خنجره یا ای الکونیا یا ای خیر دیده از کف
 کرد که گفت یا رسول الله دروشن سبک شتم و دریم منافق مومنی را
 چون چشم مومن بر من افتاد گفت یا علی بجز این رس که این فرزند
 و هفتاد قرص مومن در دروشن دروشن یا سب استقامت از کور
 که هر اهل ملت ده کفتم بخوابم که او را بر من میشناسد از حق تعالی در جواب

درین ساعت آواز زنگی شنیدم که رسید که من میگویم یا رسول الله

تا طهارت و بوی زو پس روی بر آسمان کرده گفتند خداوند را بگوئی محمد و ابی محمد
 و احیای محمد که و اهل این بنده مؤمن ادا کن و دیدم که در آسمان کشته شد
 و او را ز آمد که یا ابوالحسن این بنده را که در دست بر زمین بود چو بر پیشانی
 افتد بر کوه که حق تعالی آنرا بر خاطر تو ز کرد تا احوال او از زمین جزیرت کند فریاد
 و کلوخ بر گرفت حق تعالی آنرا فریاد کرد و ایند گفته دین خود ادا کن و باطن
 تر است خواجده کاینات علی افضل الصلو او و اهل التقیات
 گفت یا حاجی مرا جبرئیل خبر داد که چون هزار نوبت هزار و هفتاد
 بر هزار و هفتاد ضرب کند عدد آن نماند که بخرد این تعالی بر امان
 عدد کوشکها و مقامها در پشت و اصحاب آن خدم و عبید
 بطلان این اصطلاح حق تعالی نکرمت کردیم در غنیمت کور مسطر است
 که امیر المؤمنین در مسجد کوفه با صبی بستاند خود نشسته بود و کجا
 آمده گفت بچه میگویم ازین که دنیا نرود دیگر ازت و در دستش نیت
 فرمود تو بنیاد بر ما دنیا می آید استیم و ما را بخندیدند پس در آن کوه نشسته
 سبکیزه بر گرفت بی احوال در دست حق بر پیشش کوه هر طرفه نیت شد الله
 و فرمود اگر خواستی چنین بود در دست فریاد نیت در ستور سابق منکر ترا
 شد در اجرت العلوب مقلوظ حضرت شیخ فریاد کردن کجاست که سبک
 مسطر است که روزی بود در حرم از روی سر کجای را بنشیند

الهم

فرستاده گفتند شاه مردان ز شیر مردان می آید از روی خنجر بی سوزن
 کون چون آن درویش در پیش آمده آنگاه رنجود امیر المؤمنین هر چند
 در روز و خود تفحص کرد و خبر نمود از صفای بطون بر اراده مذکور بود
 در وقت شته دست سایل را گرفته ده مرتبه در روز خوانده دید و گفت
 من است سب آن درویش فرموده قیام نموده در پیش جبهودان رفت
 پرسیدند که شاه مردان خبر بر تو داده که گفت هیچ نداده اما در بار
 در و در گفت من دیدم که گفت شرف بر بند جبهودان در رخسار شته بند
 گفت شرف و آن چون درویش دست نکشاده و دینار در رخ
 در شرف او بود بجز از شرف بد که این نوع خارق غریب است بدان محمود
 اسلام آوردند که در حساب یاد کند الله علی دین الاسلام در عین
 امام موسی رضا رضی الله عنه منقول است که در وقت نصار جمع از زمین
 نزد آن سر صلی الله علیه و آله سلم آمده مسیلت نمودند که در میان
 ایشان نزارند که در اندام سرور با همی المؤمنین گفت یا حاجی ما این قوم
 بر ما بر ایشان رفته اند آن تمام جماعتی که ایشان انتماس زندگی
 آنها دارند و با او از نیت اند که که یکی طفلان و طفلان میگوید شما را کول
 خدا و بر خیزند با فون الله تعالی چون امیر آمده اند اگر مردان از خاک
 بر خاستند و زبان بعت و منقبت سید المرسلین و امیر المؤمنین کشند

نظر بر خرابت سجده کاچه بر اعظم اهل
 آستانه بنام خیر و خیر طار اهل
 تا که در باقی نازل شد علی ایها
 در کتب و در این باب با معظم آمده
 در کتب عبادت تو باقی است کبریا
 کز شرف نال از آریوان اعظم آمده
 بر اهدا آنکه باید بار در ایوان تو
 خرج صدره بر در باقی است کبریا
 هر جای از محاسن انوار تو
 روح بر روح و دم بر دم
 در زمره ارباب و کفی بیت المومنین مسطور است که علامت سیم علامت است
 ولایت سینه آند که کف مایه المومنین روزی از سینه است و سینه
 افعال غیر خیر و بدین نام میگویم برین اجزا حکم شرعی کنی و در آن
 عصای عهدی جهان با کس از فرموده و آنچه در آن لغت نموده نباید
 از مال نصیب باشد گفت نصیب غیر سید چون سه فوت اقرار نمود
 آنحضرت بقطع دستش اشاره فرمود کنی از خدام دست زده است
 بر برد افعلام دست بریده را در دست تصدیه بر دست از مجلس سینه
 آمد و قطرات خون از دستش چکید درین صحن عبد الله بر سینه
 با و در راه طایفه مشرف بر رسید دست تو که قطع نموده کوفت از دست
 و وحی سید المرسلین مشهور بر خیر و یان و مولد از جمله سید جان
 غالب کل غائب علی این اسطبل از عباس گفت آنحضرت
 دست تو برین و تو در حد و ثناء او میگوئی افعلام فرخنده فرخام

گفت

گفت چگونه عروج فرستندش که میگویم که محبت او یک کشت و خون من از پیش
 و دست را بچو قطع نموده نه باطل این عباس بنی زینت است المومنین
 رسیده آنچه از دستماع نموده بود بر سبیل تفصیل بنده عرض رسانا
 بنیان بحر نیان فرموده برادر ما در راه و دوستان باشند که اگر در و است
 محبت مالیت را با حاجت ما به باره سازند عمر از محبت با خنجره و کوفت
 ایشان عبور کند و دشمنان در این که اگر شکفت تمام عمل در کوفت
 ایشان بر بیم جز عداوت با بر خاطر ایشان خطور کند انگاه در سینه
 امام حسن علیه السلام کرده فرمود برو و اعلام ما با از آن امام عظام
 حفر نموده باز آورد انگاه فرمود من دست ترا بریدم و تو هیچ
 و شایسته میگوئی علامت از روی خیر و نیاز گفت سینه منکستیم
 شایسته گویم که خدا و رسول گفته ثبات آنحضرت دست بریده است
 در دست حق برست که شسته موضع کف قطع شده بود ناماد و در دست
 بر مالیتش آنگنده سوره فاتحه خوانده و دم روح افزا برود مید
 فی القور دستش در دستش در جانی که هرگز بر سینه بودند و نموده ابراه
 سینه عطار در منطق الطیر نیز از بیخ خیر سید هر دست از دست
 کس که زنده خاست او دم دست بریده کرد دست و انصاف
 سیم ملا حسن سلیمی رحم الله علیه در دیوان خود این قصه را

گویی م

بر سبیل حکایت منظوم ساخته در زیر این مثنوی و الکلی را از چشم
 تار و زوبت که بیدار در بکده کوفه بخلاز دست حیران نیز نام حافز بودم
 و جماعت از اصبی کبک را نیز بودند که در قمار خور و شکر و عمارت
 بود که تبه و شمشیری جمالی کرده آن کف کلام می آید از شما که در راه
 شیعیان و غیره خود را بر نیارنده و عمامه بر سر تبه بر سر تبه و شمشیری
 در زیر الله شده و در اخلاق حمیده مقام اعلی رسیده و خود مصطفی
 در جمیع غزوات نصرت کرده و غیر غزوات با آن کفده و در جنت
 حله کندن اهل المؤمنین کرم الله وجهه کوفت یا سعید بن الفضل بر این
 منم لکن بهر کس آنچه میخواهد بر منم علی او ماست الله و لیکن در عثمان
 و در همه حسنه ولان و کسیران منم که بلا تا عظیم بر من اید الله
 بحمد الصابرين تحمل و نیکی کنم که در تورات و انجیل و زبور و قرآن
 و صف منی مطهر است منم خاف و القرآن المحمدم الصراط المستقیم
 اعراب کفایت ما چنین رسیده که تو هر رسول خدا را و معتقد اولیای
 سکر ایمان و زمین بود از رسیده المسلمین تر ابا شد فرمود علی
 سوال کن آنچه در دل داری اعراب کفایت علی من بسوگ از جا بر نشسته
 نیز کرده و کزایش ترا عقیده خوانند و کشته آورده ام که در کشته در
 اصحاب افتاده اگر و از زنده کردانی تحقیق و اینم که در هر رسول

بجلم

در زویر

و در و عمر خود را با هیچی سرشته که در امیر المؤمنین فرافزود و در شمشیر
 و در کوفه و جملها انداکن که هر کس خواهد مشاهده کند آنچه حق است
 علی این اسطوار کرامت کرده فرودانجه حاضر آید فرموده فرمود
 روزی که نماز نماز کرده و رو بجهت آنها و اهل کوفه در رکعت ششم
 چون میبویغ که مقرر کرده بود رسیده فرمود آن اعراب و جواره را
 حاضر آید چون آورده سر جواره بر دستند خواندند و در رکعت ششم
 تنه باره باره نشسته بر شش بجای و پایش بجای رسیده در رکعت
 که این را کشته اند اعراب کوفت بدت جمل و نیز در رکعت ششم
 که میکند کوفت نگاه کس انداز قوم این فرمود و عمت کشته نامش حرث
 این حسانت که دختر باین داده بود این جوان در دخترش را تا
 کرده خود استکار از زن دیگر نمود باین کشته اعراب کوفت تا المؤمنین
 صورت واقع قرابت چنین است که میفرماید اما را فرموده تا زنده
 نکرد این نگاه رو بسو اهل کوفه کرده فرمود اهل کوفه بقره می اسطوار
 نیز کتر تر تر زو اید جمالی از صبی خانم امیا جنانکه در هیچی بر شمل
 عضو از ان بقره بر کشته زنده که هفت روز از کشته او کشته شد و در
 حق سبحانه او را زنده ساخت من نیز از اعضا و خود برین مرده زنده
 فاضله سبب از آنچه منی اسرا ایل بران کشته زنده پس بر اسطوار

برگشته زوه فرمود قسم باذن الله تعالی یا قدر که بر خطای من عیسان
 بقدرت الهی بخوان زنده شوی تکلیک یا تحیه الدنیه الایام و غیر
 بافضل شیخ الایام و رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم امیر المؤمنین
 فرمود ترا که در کتب است بود گفت عم من حیرت این حسان سخن این
 واقعه غریب خلق را مشا بهره شد با و از بلند زبان مدح و تعریف است
 گشت و ندانست فرمود ای اعراب و جوان بروید و قوم خود را اجازت کنید از آنچه
 بچشم خود دیدید گفتند یا امیر المؤمنین عهدی بستیم با زنده باشیم
 از ملازمت تو جدا نکند و غم هر دو نفر و جدت کتب نبوی و غیر
 تا در حرفت بدیم به شهادت رسیدند آن هر دو تن بخیرت امیر
 سر فرزند و مختار بودند و بمضمون این غزل به بدل که از وارد است
 فیض ابیات قدوه المحققین شاه طریقتی سره که از جانب والین
 بچاره واسطه جده فقیر مست زبان نیاز و لبان ایجاد اظهار خراب
 واقعا و می نمودند یا علی حیرت در دل غیر ازین بهر تریز و طبع
 حق تعالی جو خلق ما میکردیم نم مر تو کار نشد در دل ما جا و دل خاک است
 مسکن و مستقر و منزل ما درت از دست ما کنیم حل کرد و غیر از کمال
 هر چه خواهد بود که در صد و سخن جاهل مجاول ما هر سطره سلسل علی
 یک بود هر تفریق قباله که چه ما ناقص ما چید کا مال لطف تو تکمل ما

مهم در آن

بهم در حسن الکلی با زانسن بن مالک مرویست که در نواحی دمشق و هر بود
 نزد فرزند نام از با بساطی برابر رسول صلی الله علیه و آله و سلم آوردند آن
 سرور را بطلب عمر و عثمان و ابوبکر و طلحه و زبیر و سمور و سعد و عبد الرحمن
 فرستاد چون صحابه بگردیدند حاضر آمدند آن بساط را گشتند و بوی خوشی
 فرمودند بشنیدن و مرو او دیگر از این امر فرمود و یا امیر المؤمنین گفت یا ای
 ما و کون کاین بساط را در درون بفرموده امیر او بساط را در درونش نهان کرد
 پس گفت فرزند فرزند ما و یاران میدانید این کدام موضوع است گفتند نه فرزند
 سرور غار استی که حضرت آمده ایم که حق سبحان و تعالی در قرآن مجید فرماید آن
 استی الکفوف و الرقیم کما نولیمه یا اینا نجا بساطی است بر خیزد و سلام
 کند بکلیک برخاسته بر احوی که حضرت سلام کرد و هر چه کردی از این برونند
 چون امیر المؤمنین بر خاست تقدیم کرده گفتند السلام علیک یا امیر المؤمنین
 و غیر الوصیین و امام المؤمنین همی به گفتند یا ابا الحسن سلام کردیم و کمال
 چه جوایز بدادند امیر المؤمنین فرمود در احوی که حضرت استی رسول
 سلام کردند در ارضت ترا در سلامند و دید و بنی در سلام سستی نمود
 گفتند ما سلام کنیم و بخوارندیم مگر بنی یا بوسی و تو وصی محمد و نوح و
 و حسن و حسین الی طه و یسین اند و حق سبحان در قرآن مجید فرماید یا امیر
 صل علی الس و ما یبذگان اویم ما را فرمان و بر کجای باید آورد و اطاعت

بر قلین و کس که بخندد و رسول از بر آن بموسلام و کلام کردیم
 بیکدیگر نگاه کرده خاندانش گشته بعد از آن امیر المومنین گفت چه کردیم
 بجای خود بنشیند ششم امیر با و فرمود با طرود بر در بسته در هوا
 برود که ساعتی بفرموده امیر زمین نهاد امیر المومنین فرود آمد تا
 زو حشره از آن سترن طاهر شد و صنوساخته اصحاب را نیز فرمود و صنو
 سازید که بار رسول است و الله بیکرکت نماز فرمود میگردانیم آنها با و خوب
 اشارت با اشارت امیر سباط را بر داشته در هوا برود از زمانه کت
 فرود چون فرود آمد مسجد رسول خود را باقیم در حالی که از هم بیکرکت
 و بیکر رسول گذاریم چون از نماز فارغ شد فرود و ابرار الس قوم انبر
 میدیای یا من خبر بهم گفتیم با سدا مسلمان سخن از لفظ مبارک سخن گفته
 پس قصه گذشتند چون میان نمود که کویا با بود و از اصحاب است
 زمانه که با و با طر از امیر صدیقت تقدیر بند می رود که اولی که آمد آسمان
 می شنیدیم که فرمودند و عثمان ال محمد اللهم زدو لا تقصص
 صبارا ساختن حرکت جانهای که هفت آمده علی چون سلیمان بود و او را
 ما و فرمودان بر هم در کتاب مذکور از امام رضا علیه السلام و الثنا و
 که روزی در مدینه ابو جهم صام عیب بر نامه رسولش رسول گفته
 کدام کس از شما دعوت نمیکند مسلمانان فارسی گفت ایراد از علی است

هر

صاحب و بعد الا فورا که بچی ماه از شمارده می ماند و مولانا معتقد است هر کس
 اعزاز روز نور است و در کوه کت اگر تو بچیز بگویم کت که نخواهد شد
 و باران بی آید و در کوه کت نامه کت و فرود آید کت کت و کت و کت و کت
 و ما نطق عن الهوی خا موش کت کت کت کت کت کت کت کت کت کت کت کت کت
 و خنده علم اسعه و منزل العیش و یوم ما فی الارحام و ما ندر بر نفس
 ما ذاکر عبد الله بر نفس بار ارض نموت ان الله علیکم حسیب
 ابو جهم صام کت کت کت کت کت کت کت کت کت کت کت کت کت کت کت کت کت
 بار نیای خدایت کت کت کت کت کت کت کت کت کت کت کت کت کت کت کت کت کت
 بهشت و نایه کت کت کت کت کت کت کت کت کت کت کت کت کت کت کت کت کت
 حیا از تو بر زنده کت کت کت کت کت کت کت کت کت کت کت کت کت کت کت کت کت
 امیر نورش بسم الله الرحمن الرحیم مقوم معتقد شد رسول خدا محمد
 بر سبب الله بر عبد الطلح بن ماسم بر عبد مناف و در حقیقت
 و کمال عقل و جود امور که بر زنده کت کت کت کت کت کت کت کت کت کت کت
 بهشت سرخ شکم سفید سیاه چشم بر از نظر آفت من و فدای حیا و کت
 از اصحاب را بر خود کوا کت کت کت کت کت کت کت کت کت کت کت کت کت کت
 رفت و قبیلش نیز ایمان آورد چون بعد از حیدر کما از برار
 طلب قرصن خود بدین مراجعت نمود رسول صلی الله علیه و آله و سلم

امام حسن و زین العابدین علیهما السلام که گفته اند که هر که در روز قیامت
 زود عمل بخواند و دستش را بر سرش بگذارد و در دو دستش از نور سطر
 بود سطر اول لا اله الا الله محمد رسول الله سطر دوم لا اله الا الله علی
 ولی الله پس امام حسن و زین العابدین علیهما السلام که گفته اند که هر که در روز قیامت
 امام فرمود و کبیرس ابو بصیر صام نماز کند تا کوفته میکشد تا بهشت بر او
 باقی بماند که در کوفت برود آمد آن تا او را کشته شد پس این کوفت
 آورد این فرمود و درین رسول او کشته شد علی امیر خط از او کشته شد با
 حسن سپرده و وصیت کرد که چون مرادفات رسد در کفن من بند
 و کفایت از قیوم بداند و آگاه باشد که رسول خدا مراد داده بود
 که حق سبحانه و تعالی این تا تمام را در روز رسالتش از ناقصان
 درین سنگ آفرین **نظم** کرده بجز اولی قرص رسول خدا قرصی بود
 خدا کرده بجز اولی عهدی را و فایده علی کس غیر علی کس نبرد عهد
 نبی را و فایده هم در کتابش بود از امام جعفر صادق رضوان الله علیه هر
 که امیر المؤمنین را خال خال بود از نبی فرزند است با هم را سطر
 حوالی از ایشان و فایده یافت بر او در شش آله کفایت با امیر المؤمنین
 بر او هم از دنیا رحلت نمود و من از دنیا فرستش سخت محروم بود
 میخواند او را یعنی کفایت فرمود و فرستش کجاست عمل نشان داد

الان

بر قیامت فرستش رسیده باز بر کوفت او از زیر بر اند بر زبان کردی امیر
 ای ندان تو از عرب بودی خیر از کوفت میز کفایت بود
 اگر بر طبق متابعت شما بودم از خنجره بعد از فوت بغیر در زبان فرشته
 بهم در کوفت بودم از امام جعفر صادق رضوان الله علیه هر وقت که روز
 امیر المؤمنین در خلافت صورت سازد کوفت میکشد است جهود را
 که دست بر سر زده میکشد یا در میان آن بر طبق جا بهایت عمل
 میکشد و شیوه اسلام مرغی نمیدارد امیر کوفت از جهود را خنجره
 پیش آمده کفایت من مرد و باز از کافران در انصاف در روز کوفتش بر از
 متعه و انتم بود چون از نایب مداری در کفایت تمام طایفه الطریق
 بودند امیر فرمود و خاطر محمد را که مال تو نخواهد رفت تو نیز از امر خود که
 دلیل زین کند چون کرد و سوار شد و فایده را و صبح بنام کفایت جهود را
 پیشش برید نیز فرست تا به وضعی که مال کم شده بود پس پیشش
 خط کشیده بایشان فرمود میان این خط در آید و سپردن نیانند
 که جمع شما را امیر با بدین دلیل را بچوگان در آورده کفایت و الله
 جنیان اگر در روز کوفت این جهودند بهید عهدی که میان من و شما
 شکسته شود و شما را باند و الفعا را باره باره سازم جنیان میکند
 اولی را آوردند که یا وصی سید المرسلین یا فرمان بردار خدا و رسول

نظمت که در زمان فوت سلمان رضی الله عنه میان ارباب و انصار
 خبر اخلاصت جایگزین در تو با پدر النبوة مطهرت که در او ابراهیم
 عثمان بن عفان در مدینه وفات یافت و صاحب کرامت
 بودایت امامت غیر رحمة الله علیه می آرد که در سنه ۱۰ هجری
 از هجرت در ایام خلافت امیر المؤمنین کرم الله وجهه به ائمت
 عشره کرامت شتافت و الله اعلم بالصواب و الامور به
 مذکور از امام حسن کرم الله وجهه و ان الله علیه و رحمت که چون
 مشوجه غزوه بقره شد و امیر المؤمنین را در مدینه قائم مقام و نائب
 مناسب خود ساخت منافقان فرصت غیبت داشتند که در حال
 چون هر دو برادر از هم جدا رفتند که در مدینه افرایشان سهولت
 بیشتر است پس هر دو از شور بختان در راه امیر پیامبر عقیق
 بکس و خاشاک پوشیدند و حجر از راه با نفاق که در راه کاشی
 بودند چهارده نفر را با لباس سیاه ملبوس ساخته بر سر عقوبت با
 و چهار بر سر از سنگ گزشتند که با قهر تبرکات و در راه میمانند
 جبرئیل علیه السلام خبر عقوبات و جاه با نسر در بر سبیل تفضل
 میان خود و چون با جمعی از مردمان با استقبال رسول بر سر جاه رسید
 ذلک رو سوز امیر کرده لغت خود گفت آگاه باش با الله اعلم بالصواب

بدر وقت
 در میان شب
 عاقبت بود در زمان
 با نجات
 کتب اصلت مشک نوزاد با بخت
 از کبر و در عود و التوفیق در بر بخت
 آفت آسمان دین امیر المؤمنین
 و این کلمات حکایت در اسلام
 مدخل بیان عیبت است حکایت
 حاکم دین است و این کلمات
 سائیه لفظی که در کتب و در
 صورتی بوده جهان از روزی در
 ابر سر بر سر آرد و در جاه
 وی جهان از نشانه از نام تمام
 بر سپهر اختر شب افکار از
 بر زمین انبیا و فرستاده اجرام
 باشکوه شرف و سارکن است
 نایب حشمت در روزی در کلام

کلیه در تقصیر اهل کلام
 انبیا و اولاد اهل کلام
 از کلام و اولاد اهل کلام
 از کلام و اولاد اهل کلام
 از کلام و اولاد اهل کلام

این بود که بنا بر اعراض دین و غیر آن غده ام حضار از شکر پدید این
 واقع و عرب متوجه و متحیر شدند پس فرموده امیر المؤمنین کرم
 وجهه آهورت و کوتاهان کا ذب را لغز بر غده سرکه ای علی علیه
 به سرش حواله کردند هم در کتایت که در صورت است که روزی از کتب
 کرم الله وجهه در زمان قدوة اصحاب عمر بن الخطاب بسجده مدینه
 در آمده گفت که التور و صلی الله علیه و آله و سلم امیر و در وقت
 فرموده که با اخی سلمان بر حجت حق بویسته برو بجهت و کیفیت تمام
 نموده بر ویران کنی بنا بر و صحت التور و در این میروم با بویست
 همانا شوق قیام تمام بعضی از اصحاب تصدیق کردند و در اثر کار خود
 بیک از ائمه از روزی بر استنهار در استخفاف و نصفت یا علی گفتش از
 بیت المال بگیر امیر فرمود او ازین نوع مستغنی است پس همه از
 بمشایعت از مدینه بیرون آمدند امیر بیکار از انظار بیت التور
 شده و پیش از نماز ظهر مسجد مدینه حاضر شده فرمود سلمان را
 در مدینه مدخون ساخته بعضی از اهل انکار تا از نگاه میدهند
 تا بعد از مدتی از مداین مکتوبه با یمن هم چون آمد که سلمان در فلان
 و فلان روز متوجه شد و در روز جانب صحابه آمده گفتم خود
 و نماز جنازه گذارده مدخونش ساخته از نظر غایب شد و در وقت

کلیه در تقصیر اهل کلام
 انبیا و اولاد اهل کلام
 از کلام و اولاد اهل کلام
 از کلام و اولاد اهل کلام
 از کلام و اولاد اهل کلام

بدر وقت
 در میان شب
 عاقبت بود در زمان
 با نجات
 کتب اصلت مشک نوزاد با بخت
 از کبر و در عود و التوفیق در بر بخت
 آفت آسمان دین امیر المؤمنین
 و این کلمات حکایت در اسلام
 مدخل بیان عیبت است حکایت
 حاکم دین است و این کلمات
 سائیه لفظی که در کتب و در
 صورتی بوده جهان از روزی در
 ابر سر بر سر آرد و در جاه
 وی جهان از نشانه از نام تمام
 بر سپهر اختر شب افکار از
 بر زمین انبیا و فرستاده اجرام
 باشکوه شرف و سارکن است
 نایب حشمت در روزی در کلام

ای از تضاربه توان شد تا که در حقین کانی
خود عورت آسمان از بس که در بارین
هر که بر است آسمان در حقین کانی
بیتها را کلام حق در حقین کانی

سیدان علی سلام می اندرین آفاق
فرمود علم اراسته کانی و بی اسیر
اعلم علم افضل اولیا این استی و خدا سبالی بسلیمان ملک عظیم
عطا فرموده بود تو جو که است کرده امیر المؤمنین درت عبادت
در ساعت باره ابر سید اکر دیدم نام شسته در پیش او سینه
ماید امیر المؤمنین بران من شرت و من فرزندت ره علی علیه او
جود فرمود بر بطیران نهاد و نزد درخت خشک نزول کرد با حسین
فرمود و بسوی درخت توجیحی و زبان باستفسار حال بخت اما
بفرموده قیام نموده درخت با زبان مقال بگفت و احوال خود بگوید
منوال همان نمود که ایرت با نهاده در جهان عالیشان در تمام
حضرت رسول شبه عبادت می نمود و از برکت و بیست قدم
فرحت از خوش تر و تازه بودم از آنوقت که رسول خدا در آنجا
رحلت فرموده ترک آمدن کرده و از آنمغا فرشتش سرور گشت
با چار رسیده بخد مت امیر المؤمنین عرض حال کرده که زبان مبارک
بدعای من جبار گشته و از بر ابر سینه بر من دعا نماید امام
حون حقیقت حاشی بوض رسانید لیس و درت عبادت در گاه
قاصر آنجا جات بر فرخت و حق سجانه اندر درخت فرخنده بخت را

ای از تضاربه توان شد تا که در حقین کانی
خود عورت آسمان از بس که در بارین
هر که بر است آسمان در حقین کانی
بیتها را کلام حق در حقین کانی

ای از تضاربه توان شد تا که در حقین کانی
خود عورت آسمان از بس که در بارین
هر که بر است آسمان در حقین کانی
بیتها را کلام حق در حقین کانی

بر سر سبز کرده امیده و در بر شسته و با جبار ساخت دیگر با سر بر
و در کنار بگر بکباری منزل گزید و در آنجا مرغی بر بار شتر دیدم بال
شکسته و پر ریخته طول و غزون در کنار دریا نشسته امیر المؤمنین
با حسن گفت از مرغ شکسته بال سب انقلاب تحقیق بخار و عشق
من زبان با ظهار کث را امام استفسار نموده مرغ گفت ایرت با نهاده
دین و دنیایم فرشته ام که با امیر المؤمنین در صدر جهان سلطان دانم
و لوای عبادت افرشته ام از آن زمان که سلطان اشیا محمد صلی الله
عالم را بد رود که علی مرتضی رود در بت الاخران آورده از محمد
در آنجا دم و از دور ضرورتی اشک حسرت گشت دم با ملک شکسته
در رحمت برویم بسته با امیر المؤمنین گو که بسور دعا گراید از بر ابر
بال و برین است دعا نماید امام شش حال آن شکسته بال همان بود
امیر المؤمنین استساک جنبانیده دعا فرمود چون بال اقبال داشت
از کنار دریا با بوس امیر المؤمنین ششافت بعد از او رحمت و سلام
گفت ایرت با خیر الامم ترا و دوستان ترا حکم اعلام بشاشت
بروضه رضوان و حور و علمان امیر فرمود چگونه مبارک میدی
سهرت جاودان و بیست بکران فرشته گفت خالق مطلق و قادر
بر حق از رحمت خاص خود بخیر آورده و در درغان شمار خود

ای از تضاربه توان شد تا که در حقین کانی
خود عورت آسمان از بس که در بارین
هر که بر است آسمان در حقین کانی
بیتها را کلام حق در حقین کانی

ای از تضاربه توان شد تا که در حقین کانی
خود عورت آسمان از بس که در بارین
هر که بر است آسمان در حقین کانی
بیتها را کلام حق در حقین کانی

کردانیده هرگاه یکی از زندگان طریق اصلاح بود و از سر اصلاح
 لاله الله گوید هر خان آقا سر از آب برده شده راه شوق و توفیق
 بسیارند و چون محمد رسول الله بر زبان جاری کردند از کثرت شوق
 و طرب بالها خود میفشاندند و از نام مبارک ترابریان نمیدادند
 روز در پیش و خوش و فغان آورده کوی مبارک خود در طار از آنجا
 که این کلمه تمام کند است و اگر ترا گویند در ده استغفار رویند
 و از بر این مفضلش و دعا گویند و دیگر بار بر روزی آورده بودید
 و برسد یا جوی نازل کردید آنجا که هر دیدیم که قامت بعضیها که
 بود و از بعضی نود و درازی حیران بقدر قامت ایشان دیگر ناه
 رایج کردید و بشهر مرغوغا منزل کردید و آنکس فیض و سایر
 سازگوش ما رسید امام حسن از پدر بزرگوار پرسیدند که این
 چه غوغا و صد است فرمود این شور و مشعل از بهشت که بر پیش
 او را قرائت صحیفه شمس و فیض بر تپه است که اگر خلق بنویسند
 از بهول و بیستش کودکان هلاک شوند و زنان حامله بار فرود
 کند از اندازین جهت علی الاجمال درین شهر تهلیل و تکلیف کوس
 و تفسیر اوقات مردم گذر است بعد از آن امام حسن گفتند ای پسر
 بزرگوار رو بگردان آرزوی من مالتو فقه راه بسیار با بر امیر مردم

منزه است از هر کمالاتی که در عالم است
 این با ده در عالم دل از زلفی است
 در آن سخن از دردمان نام غایب از آن
 در آن سخن از دردمان نام غایب از آن
 در آن سخن از دردمان نام غایب از آن
 در آن سخن از دردمان نام غایب از آن

و با جوی

امیر شریف بود آید عورت کت مراب و کمان است چون آن شخص کند
 زویند بخنسن از رخس برآمد کفایت این حمل از نابت است که کج
 بزور با من زبانی کرده بود از ثبوت فزاید قافله سالار رس در کت
 اکلند با آن عورت پیش خلیفه از مان فرستاد خلیفه حکم کرد پیش
 مردیست که آن روز در این غوغا عظیم شد چون این خبر و حریف
 بسج مبارک امیر المومنین رسید امام حسن را فرستاده گفت باطل
 من نابت را بظهور و متعاقب خود آمده بگو که بعد از نابل چرا
 حکم میکنی تخصیص در امر مردم و قتل بس بطل عورت نیز امام حسن
 فرستاد عورت برسد که هر که بطلسد که گفتند که امیر المومنین علی
 گفت که بهمهات وقت قضیت و رسوایی من رسید چون حاضر
 شد امیر گفت مرا بی شناسی علی ابن اسطالیم در حضور
 من راه خلاف می نویی ایت کوی که صورت حال است
 و این حمل تو از کت گفت از نابت است و در پیش خلیفه از زمان
 دزدی نیز و نابت شده چون امیر المومنین دید که بر قول خود
 مصر است از بسو امام حسن کرده فرمود ای نور دیده مصطفی
 و سترور سینه من رضیم عصای و پارچه بلای کج کت و حقیقت
 نهاده ام بنا چون آوردند پیش عورت کت نهشته باز عاقله

نام

تمام فرمود است بگو که حقیقت و واقعیت چون بود و در او را چه
 و نیم عصا و پارچه را بر شکست نهادند فرمود از آنکه درین شک ای حقیقت
 کج طفل حکم کار عشت از در کفایت آمده کت است میگویم که کجی است
 و حاکم انشا می دهد مصطفی و مرضی و صبی مصطفی امیر فرمود این قول
 علی بر رسم کج و لطفه کت و زویند در نابت نابت چگونه رفت
 کت یا وضع نیز المومنین این عورت حج در نابت کت فرغ از کت
 او مطلق نشد تا علامی زنا کرد و من لطفه آن علم ازین عصبه
 زویند خود را در نابت نابت همان کرد المقصود از نابت همان
 با هر خلق می ماندند و فرموده خلیفه زمان عورت سنا سنا کردند
 بس خلیفه و سایر صحابه بزبان سنا زویند انجا برسد که
 این نیم عصا و پارچه بلا کس است فرمود در نابت سنا کت
 سنا کت نابت و فرمود کت علی افضل الصلواة و اعمل الصیات
 نشسته بودم که نابت بخاره آمد آن سرور از زویند لطف و رحم
 نظر میبولش اکلند و می فرمود ای حقیقت نابت که زویند ترا
 بزنا و سترور سینه سنا زد و حکم بر تو نمود که تمام رسول الله در کت
 چه با نابت این خوب و بلا کس من داده فرمود هرگاه این نطفه
 پیش آید این خوب و بلا کس را بر شکم عورت سنا لطفه که در رحم

بسیار در این کتاب است میان ما و غیر ما
 و در این کتاب است میان ما و غیر ما
 گفت یا علی قلمه جان من است و تو می نه غیر تو و خدا میانی عمر ما
 به تو یک خط در دنیا اندر در میان الله در میان این دو غیر از نیست
 چنین است که در صدر مطهر کشته و بعضی از جهال افعال در میان افعال
 خدا و تو جمع است محمد و اجداد عیالت و فضل به نهایت خود
 راه رهت به ایت فرما و تجربه ظلمات دانه از پیش دیده این
 بکش تا بهم یک کشتید و یک کشتید سخن ای و اجداد **باب عقیده در ما**
 که در هر دو روح آن **اما علم** در فضل الخطاب سطر است که برادر
 و غریق بحیرت و حریف ناله و مقصد ایراد و نیا و اصفیا اما لایق است
 و المغارب اباحسن علی ابی طالب اورا اندر طریقت است این عظیم
 و در حقیقت در حق وضع است و در وقت عبارات از اصول تحقیق
 تمام است چند رقمه الله علیه است شیخ از اصول و الباطنی است
 کرم الله وجهه بعین امام ما در علم طریقت و معانی طریقت علی است
 از آنکه علم طریقت را از هر طریق اصول گویند و معانی طریقت
 هلاک است در دست و چنین می آید که یکی بخت است او گفته که **الباطنی**
 مرا و صیغی از نور و لا بجان اگر شکر هلاک هلاک و لکن ایام

این کتاب
 از هر دو روح
 صادق و کاذب
 مراد از علم
 مراد از علم

درد

و لکن و لکن من اولیا و الله جان الله لا یضیع اولیا و ه خان
 اهلک و لکن من اعداء الله فرما که در شکر که لا عدو الله فی کل کون
 تو شکر اهل و لولا در این بزرگترین اشتغال خود که اگر ایشان از دستمان
 خدا الله خدا را در حال دوستان خود را ضایع نکند و اگر ایشان از دستمان
 خدا است از نه و دشمنان خدا چه در این **قطعه** فرزند نه به است خدا را
 عشق خود را تو کس است که به زخما نده بر روی تو که معصیت کنی معصیت
 از آن اوست و در هر بر سر این بر عبادت چه می بریم در کتاب
 نیکو از کشف المحجوب است که در هر بر سر علی از امیر المؤمنین برسد
 پاکیزه ترین کسها است فرموده و الله اعلم بالصواب و عالی
 بر دل که خدای عزوجل تو کمر کرد و نیست در دنیا و ما فیها و در آخرت
 کس در و همیشه ماسور است و مان نشود **باب خاکی** بر سر کزین سرانند
 بر جای نماند و زجا اندیشده اندیشه نیست هر دامن که در آن کزین است
 خدا اندیشد در هر چه مستقیم سطر است که چون در خدمت الهی
 عایشه **باب علم** در هر صوره استیلا یافتند و علم به طلال
 در آمده چون بقوه نامور و در خدایت از این آیه که می فرمود و عدلکم
 منکم کثیره تا خدو نهما فصل کلمه و به و در آنکه ایام المؤمنین است
 برایشان ظاهر یافته همان خانه در آمد چون نظر فیض اثرش بر دنیا

و در راه سرخ و سفید افتاد بر زبان درفش آن فرمود ای زبا جرم از او
 مسازو ای سیم سفید بفرست برین بردار که معنوی شها فرزندش
 و بگلو شها مایل کردم و این حدیث سیم بر سر خوانند که در دنیا کاکه
 غریب او کجا برال سبل و عدل نفسک است اصحاب الله بود یعنی با شها
 در دنیا هیچ کسی که غریب است با ما مانند مسافر **سفر** معنوی در هر جایی
 کند جلوه گری در روی بینی نظر آرد وین وری در در خانه از تماشای
 بری مانند غریب است بار یکدزی از آنجا مس که حکم تماشای در هر جایی
 احتیاق گوید **تورک** از در و سرخ است کینه هم در بر و سرخ نیز
 شیر است همیشه بر سر خه جاده در در دنیا و نرد و سرخ غلط است
بزرگوار سوار بر سیم هم **سرخ** عشق و صراحت است که
 ز خودش ابرو بار تو بود **نم** که از روی سیم و زرد بود
 جان در راه معنی سرخ و نود **که** سیم در چشمش خاک بود
 نوی زرد کرد و از نا امید **تو** نیز ای سیم میکش این سیم
 چو دنیا آتش و او شیر بود **از** معنی ز دنیا سیم بود
 اگر کسی کم نشیند که سیم **نور** ده نان دنیا یک شکم سیم
 از آن جسته در دنیا فقر و فاقه **که** دنیا بود پیشش از طلا است
 و مولد کتاب درش به قدسی این چند مستوی در مذمت دنیا است

که حکم حرب دنیا را پس کل خطبه و زک الف دنیا پس کل عباده ترکش مریه
 شاد با دنیا و تمامت و شمس سر مایه معصیت و خطا **تورک**
هر که از دل ترک دنیا کرده است **بنا** هر چه در دلمس اعلی کرده است
هر چه در دل باین بوده است **بهر** نام در این بوده است
جمله در آن طلاقش گفته اند **که** نام در آن با و خوش گفته اند
هر که او در دست خویش ندید **بهر** که بر آرد و پیش ندید
آنکه مرده است در دلم و است **مخ** جانانش بر سر رام است
حسرت دنیا ساجری مکاره **در** پاره و بجهان آفریده
حسرت دنیا معدن کدورت و غم **تبع** زبانت همچو در سب فروغ
حسرت دنیا مسکن حرص و بوس **طاب** لبش خوار مانند ماکس
حسرت دنیا منزل ویرانه **سر** بر از زک و دام و دانه
حسرت دنیا مایه دیوانگی **تبر** او بخت از زمین یکایک
حسرت دنیا دشمن ویرینه **دشمن** دیز سیم بر کین
حسرت دنیا سر خوار و خجال **حاصل** دنیا وبال آمد و مال
حاصل دنیا بود عیسا **غافل** از آن عرق بحر عیسا فانی
 در عقب هر حافظ و محراب را ز رحمة انوار صیحات و بعد از آن اسعد
 و خیرة الملک است معلوم است که امیر المؤمنین را ز تقو بر منبر خطبه

خطا

در غایت بلاغت و نهایت فصاحت و جلال پر چون در بر و تکرار نام
 خرد و در وقت مبارک است عبد اللہ ان فیما س رضی اللہ تعالیٰ عنہما
 که این نماز است سوره مال امیر المؤمنین است که در حدیث آمده
 ولایت برارده است شرفش تا زبان مجربان فرموده در وقت
 هر وقت بدو صحت است حدیثی در تعینها ما لعلی و زیست الدنیا کفیت
 اخرج ملذبة تعین و فیم لا یبق و کفیت است و جمل انما زلطون است
 و کفیت از رضی بان اسمی امیر المؤمنین و لا استرا کتمه است و فیما
 و شد اید الصبر و البلوی تحقیق است بدان رغبه بر رغبه و زانده
 بر وصله بوشانیم که از دوزخ آن شرمسار گردیدیم باز نیت دنیا
 چه کار که کفایت خاست و نوشتن ما رجب کونم تا دبا بشه ملذبه
 که اندک زمانه بسرا می و در عوض فنا آید و چگونه سیر خردم که
 در ولایت تجار شکمها که رسنه باشند و از غایت جمع در اضطرار
 محضه یا چگونه راضی باشیم با آنکه هر مؤمنان امیر خوانند و حقد را
 و بشو اودند و در دشواریها با ایشان مترکین استم و در
 که سنج و سنگی معیشت و احتیاج با ایشان موافقت کنیم را و کوفه
 بعد از استماع این کلمات مبارکات حاضران مجلس فرودس این کلمات
 که رسنه در مجلس اول خبر بسیر از عقیل برادر حقیر امیر المؤمنین

که اندر وجه مسطور است که اگر کسی معنی نبرد معاویه رفت زیرا که
 از دست الخال هر روز در دم وظیفه داشت و دعای که در جزیر بر او
 شود تا بقدرت معنی است تواند رسید و اندک طعمی تزیین داده امیر المؤمنین
 است یعنی این وظیفه در آنجا کفیت و شنید اظهار التماس نمود که چیزی
 بر وظیفه او زیاده شود امیر رسید و به این دعوت از آنجا بهم رسانید
 گفت حسد که هر روز یکدم و نیم را خراج کرده و بخندم جمع کرده
 این طعم هرگز نمودم امام التقیین فرمود برین تقدیر و بر مناش کلام
 و نیم درم کفایت است تو چرا از بنیق معیشت شکایت میکنی عقیل
 نوبت دیگر در طلب سالیغ نمود امیر المؤمنین بنهان از او اینم در
 چراغ و اینم کرده نگاه برداشتن نهاد او مضطرب شده گفت لایزال
 چرا دست مرا سوختن فرمود و چون تو این مقدار تحمل آتش دنیا می آری
 چگونه روا میداری که از حقوق ما بلام زیاده ما بکجهت تو میشود
 بر هم و بدان حجت عمایذ ابالد با حراق ما بر عقیق گرفتار کردم عقیل که
 این معنی کرده از امیر المؤمنین بر بخت بد مشق شدت است امیر المؤمنین
 از معنی بچین بسیار طول شد در ترجمه مستحق بی آرد که گذار
 وصول عقیل بد مشق معاویه در تقییم او بسیار کوشش شده روزی
 نمود که بر منبر بر آمده امیر المؤمنین و سبطین را ناسته گوید عقیل

کم

در غایت بلاغت و نهایت فصاحت و جلال پر چون در بر و تکرار نام
 خرد و در وقت مبارک است عبد اللہ ان فیما س رضی اللہ تعالیٰ عنہما
 که این نماز است سوره مال امیر المؤمنین است که در حدیث آمده
 ولایت برارده است شرفش تا زبان مجربان فرموده در وقت
 هر وقت بدو صحت است حدیثی در تعینها ما لعلی و زیست الدنیا کفیت
 اخرج ملذبة تعین و فیم لا یبق و کفیت است و جمل انما زلطون است
 و کفیت از رضی بان اسمی امیر المؤمنین و لا استرا کتمه است و فیما
 و شد اید الصبر و البلوی تحقیق است بدان رغبه بر رغبه و زانده
 بر وصله بوشانیم که از دوزخ آن شرمسار گردیدیم باز نیت دنیا
 چه کار که کفایت خاست و نوشتن ما رجب کونم تا دبا بشه ملذبه
 که اندک زمانه بسرا می و در عوض فنا آید و چگونه سیر خردم که
 در ولایت تجار شکمها که رسنه باشند و از غایت جمع در اضطرار
 محضه یا چگونه راضی باشیم با آنکه هر مؤمنان امیر خوانند و حقد را
 و بشو اودند و در دشواریها با ایشان مترکین استم و در
 که سنج و سنگی معیشت و احتیاج با ایشان موافقت کنیم را و کوفه
 بعد از استماع این کلمات مبارکات حاضران مجلس فرودس این کلمات
 که رسنه در مجلس اول خبر بسیر از عقیل برادر حقیر امیر المؤمنین

بکر صحت الکره و اور اغافل ساخته باز خیزمت امیر المؤمنین آمده
 تا پیش در مجلس تالیسیر مسطورت که در صیاح اخبار توالت
 رسیده که امیر المؤمنین کرم الله وجهه در مدت عمر خود هرگز سفر
 متعاقب سیر نخورده و در اکثر اوقات به نان خورش میل میکرد و
 ابل پیش بکلیف نماند و طعام میکردند زبان خارق زبان نیز نمودند
 اطعام مایع هر چند است از طعام اعتدال که است مزاج
 دلار و در مر از عبادت و طاعت هر روز که در وقت زدهم
 در کتاب مذکور از عذر این ثابت میزند که روزی طایق با لوده
 نزد سلطان الاولیاء علی رضی بر دم اصلا زینت نفرمود و کف دست
 ندرم خوردن چیز را که سید کائنات علیه الصلوة و السلام آنرا
 تناول نموده باشد در کتاب مذکور از عذر روایت که روزی
 امیر المؤمنین کرم الله وجهه جامه مطهر ایتاع نموده قنبر بر پیشانی
 مخیر کرد اندک که هر کدام را که خوش خواهد کرد بپوشش قنبر کنی از
 دو ثوب اختیار کرده و دیگر امیر المؤمنین در پوشید و آستین آنرا
 در از دین ایچ زاده بود قطع فرمود هم در کتاب مذکور است در
 آنکه ایام روزی بعض از جانی سجا از تقایا بالاصاله یا هرگز
 کرم الله وجهه امر شد و سایر صیام و مویمان به بهیت در عده الابرار

از آنکه گوید

از امیر المؤمنین کرم الله وجهه روایت که روزی حضرت رسول صلیم
 رسیدیم و آنست روز و بسوی من کرده گفت تا ای جبرئیل خاضرت
 و بر سلام میسراند و میگوید قرآن خدا نازل است که در هر ماهی یکروزه
 مبارک که در روز اول ثواب صوم ده هزار سال و در سوم ثواب صد هزار
 سال من کفتم یا رسول اللہ این مخصوص عبادت است تا هر کس
 که در این سه روزه نذر دارد او را هم ثواب صد بار شد رسول فرمود هر کس
 در این وقت متابعت تو این سه روز میماند او را هم ثواب
 باشد که کفتم یا رسول اللہ آن سه روز که است فرمود ایام صیام
 در روز صوم است که شهد از جابر بن عبد الله لهما رضی الله عنهما
 روایت که گفت و اللہ یحیی لکما یحیی معبود که بعد از احمد محمد صلعم
 در روز فلک بگوید اید از من رضی علی ندیم که مطلقا دیده است
 از جماع فانی دنیا و دن فرو بسته و بر صدر ریاضت مشرب شود
 بجمع ترانی شسته هم در کتاب مذکور مسطورت که در زبان خلقت
 با بر شان امیر المؤمنین از لجره تا سه مرتبه در وقت تضرع نشسته
 بود و بجزر متواضع بود که در بار زار کوفه با ده راه میرفت چنانکه
 بمردمی که عیال داشت و بنور شفا داشتند از امر خود وقف نمیکند
 چون روزی انبوه کردندی بشفقت تمام فرمود لرغمان علی را زاده

می باید و در دو م ثواب
 تیس هزار سال ص

چون مردم آواز غایر و لغزش را استماع ننمودند راه میدانند
 که از غایب و مسطورت با ساسانید و مجید و پست و غیره از تخریب که
 روزی امیر المومنین کرم الله وجهه بوضوح از جواب لایق فرید خود فرمود
 می بردگی از خدام عتیبه اش پیش آمده گفت این بار در این
 ده تا روزم بر بان نصیحت سنان فرمود ابو العباس اتقی ان یحکم عیال
 عیال سزاوارتر است بر مردمش از بارشین خادم گفت یا امیر المومنین
 و یا وصی المسلمین تو خلیفه بر حق رسول خدا ای و خلیفه خودی از
 امام و متشاور این صورت بحال است که حال تو نیست نداد در روز
 لایق قص المومنین کماله ما یحلی الی عیاله از کمال مردی که نشود از بار
 که بر اعیال تمکین در در خیره الملوک میرسد علی عهد لیه و قدس
 از این عباس رضی الله عنهما مرویست که چون امیر المومنین کرم الله
 مخالفت صورت نشست امامین را از صیحه خود جدا کرد بدان
 که حسن سلام الله علیه مانند ترین خلق رسول صلی الله علیه و آله و سلم
 در سیرت و صورت بر بان او را حرمت بخشید و سخن او را از هر
 هم در کتاب مذکور از ابن عباس نقلست که گفت امیر المومنین
 در هفته یکصاع جو آرد ساخته در کدو کرد و کدو مسر آنرا هم فرود
 و کبابی از آن یک قرص بخت افطار کرد و کبابی دیگر در وقت

مؤخر

نمود و باز بسبت و مهر کردی گفتند یا امیر المومنین چرا این را می پختی
 گفت از برای آنکه میباید حسین با به از آن کردیم با سینه از زینت
 از ملوک عیب زیارت امام حسن علیه السلام مسیحا در وقتیکه از
 منبر او انموده متفرق شده بودند و امیر المومنین کرم الله وجهه
 بود و کدو را پیش خود نموده افطار میکرد چون آن شخص کباب شد
 امیر المومنین اول شیخ از آن آرد با و داد و آرد در کدو پخت
 بسته بصحبت امام حسن آمد چون سفر کشته ده الوان طعام آوردند
 آن شخص طبعی طعام از آنجا برداشت خود در پیش در مسی از زینت
 آرد جو مخور در برابر و رحم آمدن اگر اجازت باشد این طعام بود
 امام حسن بکبریت و گفت آند روش که تو دیر بگفته دین و دنیا
 و خلیفه قدرت و او را از اختیار کرده هم در کتاب مذکور از ابن عباس
 مرویست که زینت کعبه یا امیر المومنین چه شود که جلدی نپوشد
 خدای عزوجل فرموده است امیران اهل اسلام را که خوردن و نوشیدن
 خود را مانند خورشش و پوششش فرودترین رعیت کنند تا نوکشان در
 روز کماله اقتدا بدیشان کنند و ضعیفان بسبب فقر و فاقا آنکه
 و ممانعت نمانند هم در کتاب مذکور مسطورست که امیر المومنین کرم الله
 در خلافت خود در زمان از زینت سپهر پندرسد درم خریدند

۴۲۰

و در آن ایام از سردت و سرما لذت نبرد و بهر یک گفتند هر چه در آن
 فرمود این اظهارت نزدیکتر است و متواضع لایق و بافتد از خود نماند
 سزاوار است هم در گمان بشه کور مطورت که سابق میدان عیان از یاد
 امیر المومنین علی را چون وقت نماز بود امیدی مضطر گشتی و زنگ
 مبارکش متغیر شدی گفتند بر امیر المومنین چه رسد ترا گفتند
 وقت نمازی در آمد که آسمان و زمین طاق آن نداشت و تقو حسرت
 مسطور است که عبادتش غریبه بود که هرگز از خلوتش ایمنانه هزار
 تکبیر سلام می شنیدند و از استغراقش در نماز غریبه بود که در جمیع
 احد چون تیر خفا در پای مبارکش خلد و میکان چنان حکم گشت
 که بر او دلش بصورت میسر نبود و امیر المومنین آنهم شدت
 و محنت بر خود نمود است فرار داد که از انور گشتند آخر آن روز علم
 فرمود چون علی این اربط را بنمایند تا او ستودر آنوقت از انور بود
 گشتند و بر او ابی خود گشت المعصوم چون هنگام نماز میکان باز بار
 مبارکش سرود کردند مصلای تمام بر خون شد و امیر را اصدلا از تغییر
 خبر نمود چنانکه شرح عطار قدس سره از مجمع خبر میدهد
 چنان شد در نماز او سجده که از پایش برود کردن میکان
 و محقق نامی طالع عبد الرحمن جامی در تحفه الاعرابی واقعه را منقول

مگر

ساحت سره شیهه خدا شاه دلاست
 روز از حد چون صفت بهجا گرفت
 غنچه در میکان هر کل او نهفت
 روزی عبادت سوی جور کرد
 خنج را با اس بند خفتند
 غرق بخون غنچه زنگار کون
 کل کل خویش مصلای چکید
 کین همه کل حیرت با من
 صورت حالش جویند و ندان باز
 کز الم زخم بندارم خنجر
 طایر جان سدره دن من شد جام
 جامی از لالش تن پاک شو
 با شد از آن خاک بگردی
 منقول است که روزی امیر المومنین و امام المتعبدين در وقت
 افطار نان خشک بر آورده خواست بشکند سهرتبه زور کرد
 نتوانست یکی از حضار مجلس فرود بس آید گفت یا امیر المومنین
 در خید که بان بزرسک و نقل بود بدو انگشت برکنده سر خود

کرد و امر و زور و رشکستن نان اینهمه ضعف از حیرت فرمودان قوت
 از بر این حق بود و این ضعف از بر این نفس البیضا مقبول است که شکر
 در زمان بارش آن خود کتابت تقسیم بیت المال میشود که طایفه
 آمدند آنحضرت چراغ را کل ساخته از منزل فیوض نازل خود چراغ
 دیگر طلب نموده بایشان محبت در شرف حضور رسید کل ساختن چراغ
 و طلب نمودن چراغ دیگر استفسار نمودند فرمود روشن چراغ
 از منتهی کمال بود و و انباشت که در روشن آن باقی آنچه در
بارت ششم در بیان سخاوت آنحضرت علیه السلام در امامی زین العابدین
 شیخ شهید رحمت الله علیه با سنا و طویل از خالد بن ربیع
 مرویست که گفت روزی امیر المؤمنین کرم الله وجهه درون خانه
 کعبه درآمد اعراسه را دید بر در کعبه او بخندید میگوید یا صاحب
البلد البیت بیتک والصفین ضیفک وکل ضیف من ضیفک ثری
واجعل فراخی منک فی حلل اللیلۃ المعقودۃ ترجمه ای صاحب خانه
 خانه منست و همان همان تو و همت هم همان همان با او رده
 و بگردان همان مرا درین شب مقفرت و آمرزش امیر المؤمنین
 با صبر خود فرمود ایامی بشنودید کلام اعراسه گفتند بی فرقی
 میگوید خدا اگر ما از آنست که رو کند همان خود را چون نزد تو

در امام

در امام امیر المؤمنین او را دید همان رکن آویخته میگوید یا عزیز من
 فلا اعز منک بی عرک اعزنا لعلک فی عز الایام احد کفیه هو اتم
 البیک و انفس یک محمد و آل محمد علیک ان لوطینه لا یطعن احد
 عرک و امر فرستد لایب و احد غیر کتبک ای عزیز در عالم عزت
 تو عزیز تر است از تو در جنب عزت تو عزیز تر کردان مرا الحق عزت
 خود در عالم عزت که نمیداند هیچکس آن چگونه است رو آوردم بخود
 و وسیله چشم تو بجز تهمید و آل محمد در شرف بدر آنچه مرا نمیدهد
 دیگر غیر تو و بگردان از من آنچه نمیکرد انداز ای محکم غیر تو امیر
 خود گفت این اسم که برت بلفظ سرمانی و ازین وقت خبر داده مرا
 من رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم سبحان الله اعز الی الی
 بهشت کرد از خدا و یافت آنرا و سوال بجات نمود از در درخت
 آنرا از سیدم باز امیر المؤمنین او را دید همان رکن آویخته
 یا من لا یحجر لیه مکان ولا یحلو من مکان و کان ملائکة فی اروق
 لاعراسه اربعه الالف و بهم ترجمه آنکه سزاوارتر است او را که
 و خانه منست از تو چه مکان و کان ملائکة فی اروق لاعراسه
 اربعه الالف و بهم و همت او را با ستم را در دستم از کجایی
 روزی کن اعراسه را چهار هزار در هم امیرش رفتند که آنرا عزت

سوال همای که کرد خداست و در سوال بهرست که در تو نوشتند رسول
 نجات از دوزخ کردی یا فی الحال درین شهر جمعه هزار درم بود
 میکنی اعراض گفت تو گوی گفت من علی ابن اسطوخارم
 گفت قسم بخور که توئی مرا بخوانش من و بنو فرود آمد رسول
 حاجت من امیر گفت بچه حاجت چهار هزار درم بخوایی گفت
 هزار درم جهت کابین بخورم و هزار بر ارادای دین و هزار
 جهت خریدن سراج و هزار بر سر وقت فرمود هر گاه از یک
 مدینه روی سراجی می آید که مراد تو کنم اعراض بگفت در کله
 نموده مدینه رسیده ندا کرد گیت که دلالت کند مراد سراجی
 علی ابن اسطوخارم حین گفت دلالت میکنم که او بر زرت
 پس بخدمت امیر آمده دعا را و عرض رسانید امیر فاطمه گفت
 در خانه جز زرت که اعراض بخورد گفت نه پس سلمان فارسی را
 طلب نموده فرمود باغی که رسول بجهت من رشتانیده بود پس
 سلمان در چند روز مدوزده هزار درم فروخت ز رحافت
 کرد امیر چهار هزار درم مهمو و باعراض داد و چهل درم دیگر
 بجهت نفع او عطا فرمود باقی را با زبان استحقاق تقسیم نمود
 چون بمنزل آمد فاطمه فرمود فروختی باغی که در من بجهت تو نوشتی

فق

بود گفت آری به بهتر از آن عاجلانند و اجلانین موصل بودی گفت
 بهایک است گفت و آدم بخوانش از سوال در شهرم دیشتم گفت
 خوار کردیم بخوار سوال فاطمه گفت من گرسنه ام و حسین نیز گرسنه
 نیست که تو هم مثل ما می در گرسنگی مار بکنده هم از بهار باغ نباشند
 امیر را گرفت امیر گفت بگذار مرا از فاطمه گفت نمک از من تا حکم کند
 میان من و تو بدین در ایحال جبرئیل رسول فرود آمده گفت حدیث
 سلام بر سران و میکوید از من بعلی سلام بر سران و فاطمه گوید که
 از جامه علی بردار پیغمبر بمنزل امیر آمد فاطمه را طاهر علی باوت گفت
 این روز در ده من جهت که درت و در من علی رده گفت ای پدر بلخ را
 بدوازده هزار درم فروخت شصت نمود و یکدم بجهت ما نیز و در کله
 طعام بخوریم پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم گفت ای دختر جبرئیل من
 گفت حق سبحانی میفرماید بگو فاطمه را که درت از دامن علی بردار
 و سیده الساکت استغفر الله و هم گرسنه بودیم با من کار فاطمه
 گوید پدر من با حید رفت و امیر ساجی را پس سرور ملا تو گفت
 نموده هفت درم سیاه بجهت آورده من داده فرمود دیگر این درانم
 و هر گاه علی ساید بگو بجهت شما طعام بخورد و پدر از امیر آمده و گفت
 رسول خدا شتران آن رده بود که یور او در می یایم فاطمه گفت نعم

خبر داده که از آن بگویم امیر در آن هم مذکور را گرفته که در آن روز
 کثیر اطبایا در آن روز آمدند و با هم حسن فرمود باین بسیار در آن
 ببردی رسیدند استاده میگفت من تقرض المولی الموسی فی ترجمه
 میدیدم بالدار و فایست امیر با هم حسن گفت ای پسر در آن راه را باین
 شخص میدی ام ام قبول نمود امیر هم در آن راه را با او داده فرمود
 ای پسر آنکه آنکه میدیدم در آن راه را که بسیار در آن بود و خوب
 منزل نمی بجفت طالب بقض شد نگاه در آن راه را که اعراض باقی
 ملاقات کرده گفت ای پسر بخوان نامة را از من امیر گفت باین
 نیست گفت به نسیه میدیم امیر بعد در آن هم خبر با ما هم گفت
 بلکه نامة را ام ام جان کرد بعد از آن اعراض و دیگر ملاقات شده گفت با
 نامة را میفرستد گفت اگر در آن راه را که میدیدم در آن راه را
 صد و هفتاد در آن راه را ام ام حسن با نامة را امیر نامة را حواله نمود
 نمود پس امیر طلب اعراض که از آن خبر بود روانه شد رسولی که
 در جانبی نشسته دید که هر که در آنجا نمانده و چون نظر مبارکش بر آن
 افتاد تهنیت نموده فرمود با ای طلب اعراض که بنویس نامة فرستاده بود
 میگفت گفت اگر فرمود از او محس آنکه نامة فرستاده خبر می بود آنکه
 میباید بود نامة ناقصی برست بود در آن راه را از آن روز در آنجا نماند

ک

کین در آنکس ترس از آنرا نشستی کی زرق و بخت دو وجه و شش را
 مذکور باین نامة نماند در آنکس سلف امیر و باینه چنانچه در آن راه را
 مسطور است که چون سه روز در خانه امیر المؤمنین فایستاده ایست
 چنانچه در آن خبری داد امیر از آنرا بشش در آن فرستاده سستی و ادای
 از آن راه را نامة برست گرفته آمده گفت ای امیر المؤمنین بخبر از آن نامة
 باین نامة مذکور که در آنکس بعد در آن هم سستی میفرستد امیر بعد از آن
 در آن نامة گرفته روشت در آن راه در آن دیگر گفت من این نامة گفت میفرستد
 این نامة را بعد و شصت در آن هم گفت باین چون نماند مذکور باین
 سواد باین نموده باین نامة گرفته رفت پس از آن دیگر نامة را باین در آن
 در آن راه طلب سخن نامة نمود امیر او در آن نموده شصت در آن هم
 سیده الف آورده صورت گرفته مذکور بیان نمود چون آن خبر
 بسیم مبارک الشکر و صلی الله علیه و آله و سلم رسانند که نامة را باین
 نامة خبر رسید بود و شصت در آن نامة و آن نامة در آن نامة
 که بر روز قیامت بروی یواز خواهر شد و در آن راه را باین حمار الله علیه
 از آن راه محقق صادق رضوان الله علیه جنین مروریست که گفت از آن
 سلمان فارسی نامة سیده النساء شد فرمود بهم آورده در آن نامة
 امیر المؤمنین از آن نامة سیده المرسلین آمده طلب طعام نمود سیده النساء

گفت منت خیز ز من جز این نترسد در بهم که سلمان آورده بخوابم
 حسین طامه تهاست از بس امیر در راهم که زنده بجز طامه برود
 مالگاه مگر در رسید که ملکیت بقرض المولی الوئی امیر در راهم نازده
 بر محبت بنوده لفظ طم از بهر احوال محال بیان نموده گفت در راه
 بر اینست تحقیق الله تعالی و فایده کرد امیر المومنین ^{عزیز} بنی هاشم
 روانه شد در راه اعراب با خود ناکه داشت طایفه مشرکه گفت با این
 میخیز این ناکه گفت نهایش با من است گفت منبیکه امیر
 در بهم خیز رو و نه شد اعراب در طلاق کرده گفت با منی من
 این ناکه را گفت بی محنت فرموده بسید در بهم پس اعراب
 سید در بهم داده روانه کرد امیر المومنین ^{عزیز} بنی هاشم
 و اعراب سید الشان بنان نموده ملازمت سید اید یافت ^{عزیز} بنی هاشم
 فرمود با احمی من خبر در هم ترا نا تو خیز در امیر گفت یا رسول الله
 از زبان مبارک تو خوشتر اید انسر فرمودی شنایسته آن
 اعراب را امیر گفت رسول خدا بهتر میداند فرمودی ^{عزیز} بنی هاشم
 اعطیت ستمه در ایم اعطاک الله سمانه در هم ^{عزیز} بنی هاشم
 ای ابوالحسن داد تو توش در هم عطا کرد ترا چون سید
 عوض آن و با هم جز این خوشتر منطمان بود و بر تو امیر ^{عزیز} بنی هاشم

توقیر

موجبات القدس سر طور که سلطان اولیا علی مرتضی کرم الله وجهه
 از کوفه جدا زد و سر روز لوا و توجه به برون شهر می افزاشت در موضع
 نشسته بجای زوی یا نظری انداخت روز در ان موضعی نشسته بود که دور
 پدید شد و سوجای در راه بود چون کلبا رسید جوان از زور برق فرود آمد
 بخدمت امیر رسیده رسم بختی سلام بجا آورد چون امیر المومنین ^{عزیز} بنی هاشم
 بسوی منزل خود راه سپرد او را همان نواز بر روی او کشید و در احوال
 استغنا رفود که از کجایی و سر آمدن تو درین شهر است و هم
 گفت از زمین می آیم در زمین در باد است که می گویند و یکی کافر نصف
 مملکت من از موت و نصف از کافر و ششمین بر من بسز فرود می آید
 و دوکان من بر درگاه باد شاه کافر واقع شده و او را دختر مت
 در غایت حسن و جمال و زیبایی و در نهایت محبوبا و رعنا می روزی
 با زینت تمام متوجه حمام شد چون بر در دکان رسید برقع بر انداخت
 و مراستیفه از خود ساخت و گفت ای جوان هر روز از بار می طلبی
 بسز مایه خود را بهم و در حمام در ماه روز او دیدم دیوانه
 کردیم و آه در دکان از جگر کشیدیم و گفته بلواغه ^{عزیز} بنی هاشم
 سینت بد رو آبا و کرده دل ز در جوان و جان از در دول فریاد کرد
 آه از زوریت که در جانم فکنده آتشی داده از خویشت که بر دل بسز فریاد کرد

در این روز بوی درگاه اورا بی سپردم و طبق سبیری بر دم بید

از چنین درونی جاوشان حال مرا نمیدید و مانع گردیدند من از این
ایشان بجا اختیار فرمایند و در میان جا که در مملکتی از خرممان
بگذرد خبر ببادت رسانید که سینه فروشش بر دختر تو قاشق کرده
و کارش بناله و فریاد رسیدن و بر سوانی انجامیده چون در عشق
او اختیار از دست دادم بر زیر بارگاه بدارت نهادم و با
مطالت کشودم و خوشگلاری دختر نمودم چون سخن من شنید
غضبا که درین مکتب من حکم فرمود جلادان مرا بنای پل در راه
و از تو هم جانی طلب نمایند در بارگاهت بنای بزرگ بر زمین سپردم
و زبان مسکلت بدرگاه کار سازگت دادم که ای کار ساز و از این
منه عوارز رومدار که خرم مبرم و از خوان وصال بهر مکتب
مفارق این حال جاوش رسیده که بدارت ترا طلعه رسماً
از گردنم بر آوردند و گشت که گمان پیش بدارت به بردند بگوشه
وزیر بود بریدم و در سیر خوش تفریح عرض نمود که بر وزیر گشتی
آور و از گشتن این مرد در گزند من اورا تکلیف عایم و کاری فرمایم
که مقهور او نباشد و لوایر سید برافرازم و او را بدلان و سید
از اطهار این غنی خاموش سازم پس من گفتم اگر از وزیر مصافحه

گفته م

گفته

بدارت و در راه مصلحت میسازی تو چه بگفت علی ابن علی
بر کجا رود سر او را از این زمین سار تا تابد اما دی سر و از عم و کار
بر وجه مراد بایع من بدین خیرت روی بدین دیار نهادم و چون سپار
نمودم قرار دادم اما غریبم و غل را نمیدانم و بدو راه برون نمیتوانم
اگر هر اید و تمامی عقده کار من گشت می کردم تمام باشد و لطف لاکلام
گشته و ولایت است تا فرمود این کار سه ملت عقده ترا بگفت و در
ترا در مان نیایم و اگر بر کنار دور یا زبان باین مگر شود و اطهار این
مینمود و بر راه دوراهه می نمودم و عقده ترا میگفت و دم پس با چون
رویدر یا نهما دور کنار دریا می نشست و ذوالفقار بر دوا ده گشت
همه علی ابن اسطالب سر مرد در مصافحت خود برار چون در بارگاه
که تیغ بر اند و مقصود حاصل گرداند و نتواند مانع در رهوا استاده
بماند چون از دیده حیرتش انشا اندامی گفت چرا تیغ من بر این دست
مرا جدا نمیکرد این گفت دستم خشکیده و از حرکت جدا گردید این
دعا خوانده بر دستش میسید که دید چون این خارق دید تیغ از دست
نهاد و در بار امیر انشا دگفت میتر جان من و مهر از ان دست
فدا تو ما دگفتون از عشق تو جان بخورایم بر دوازده ساله تو روزی
دیگر بخورایم آورد امیر المؤمنین رودر ولایت من ماند و در ولایت

در این روز بوی درگاه اورا بی سپردم و طبق سبیری بر دم بید
از چنین درونی جاوشان حال مرا نمیدید و مانع گردیدند من از این
ایشان بجا اختیار فرمایند و در میان جا که در مملکتی از خرممان
بگذرد خبر ببادت رسانید که سینه فروشش بر دختر تو قاشق کرده
و کارش بناله و فریاد رسیدن و بر سوانی انجامیده چون در عشق
او اختیار از دست دادم بر زیر بارگاه بدارت نهادم و با
مطالت کشودم و خوشگلاری دختر نمودم چون سخن من شنید
غضبا که درین مکتب من حکم فرمود جلادان مرا بنای پل در راه
و از تو هم جانی طلب نمایند در بارگاهت بنای بزرگ بر زمین سپردم
و زبان مسکلت بدرگاه کار سازگت دادم که ای کار ساز و از این
منه عوارز رومدار که خرم مبرم و از خوان وصال بهر مکتب
مفارق این حال جاوش رسیده که بدارت ترا طلعه رسماً
از گردنم بر آوردند و گشت که گمان پیش بدارت به بردند بگوشه
وزیر بود بریدم و در سیر خوش تفریح عرض نمود که بر وزیر گشتی
آور و از گشتن این مرد در گزند من اورا تکلیف عایم و کاری فرمایم
که مقهور او نباشد و لوایر سید برافرازم و او را بدلان و سید
از اطهار این غنی خاموش سازم پس من گفتم اگر از وزیر مصافحه

بجای زمین ذوالفقار را ندانند و با جمعی چون نامشروع است و شاه موی که از
 تیغ را ندانم و آن باورش کافر را بدید که اسفل رسانیدم چون این
 جوان بمن رسد راه اطاعت و انقیاد سپارید و کشور و دولت آن
 باورش کافر را بدید که از یونان ناممدرت جوان داد و او را بهای طلب
 بمن فرستاد و چون نامم باورش مؤمن رسانید باورش زبان حکم
 بشود و با حضار ضعیف و کبر فرمود از زور باورش کافر تحقیق حال
 استفسار نمود و زیر کوفت باورش امیر زور بخت دولت نشسته بود
 تا گاه تیغی چون برق در خشتان جلوه نمود و سر او را در بود چون
 باورش مؤمن تحقیق حال پان نمود و در حال روبراه اطاعت
 ولایت شاه نهادند و دختر و کشور کافر را بدید دادند و اهل
 که در فرمان اول و دوم مسلمان شدند هم در کتاب مذکور مقرر است
 که در زمان حیات سید کانیات علیه افضل الصلوة و اهل بیت
 شاه ولایت فرمود هر بیت روزی از مکه معظمه ذوالفقار را شهادت
 شده سوره نجات که روان کردید چون زمان راه نور دیده تا گاه
 غبار برسد شده سوار بر هوید کشت چون اهل کارزار مسلح و محمل
 بر پشت نشسته و گرز کاه سر بر قوس زین بسته و خود بر سر نهاده
 چون کشته دود و نیزه در دست گرفته مانند مار و تیغی همان کرده

عزیز

جان عقیق کردار چون نظرش بر سر الله افتاد از در غیبت گفت
 تو کیستی و از کجایی نام و نسب خود بگو پیش از آنکه راه عدم گمایی
 شاه ولایت سینه زود و دیندار کرد از که مشیر را ترسیدت که از کجا
 از راه عزیز در گذرد و در وقت همراه سلام آورد که حاجی و ترس کار باشت
 و تخم خجالت رخ فرغ در جات باشت آن کافر در ناف و نیزه خود
 امیر نمود آنحضرت در وقت ولایت نیزه پیش از روز و در صبح از انداخت
 کجا در شمشیر آمد بر کشید جماد و الفقا رتا زبان شمشیرش در فم گذاشت
 پس گرز بر آورد و خست بشیر زردان حواله کند امیر المومنین بدلت
 گرز بدست گم کردند او گرفته از خانه از زمینش در رود و بر سر کوفت
 نگاه داشت خرد و چه کس از کدام دیاری و چه چشم و چه نام دارد
 آن کافر ساعتی چون انبهار بگریست امیر فرمود شام مردان
 از هر که اندیشه نداشتند بر سر کس تو حیرت گفت ای دلاور مرا بخت
 جان گریستن ننگ و عار است اما گریستن من از خود مردمانی است
 و نام من رعد جنگی است و از بلاد مغرب نیستم و سر آمد دلاوری
 بر گزینم شایهی که در بلاد مغربست قدرش رفیع و نامش عار است
 بر من بر بی و من بر لار زاده اویم و بر آه او در کشتی یوم او را بر سر
 که جانتین او کرد و اما دختر دار کرد از فرط حسن خویشید نیزه

نام جویری

فرمان

زره حقیقتش ما درین روز شکار رفتیم بودم و در طلب سید برزخ
 و خستر را شکار گاه دیدم جانشین کردیدم و بفرار از راه رسیدم و دیدم
 اما ندانستم که آن نازنین تیر غزه چو باد از خست مرا صد خود خواهد
 چون بمنزل رفتم طاق طاق شد و جان حزین مشتاق منور دیدم
 خود زبان طلبت بودم و خوش شکار و خست نمودم در جوار گفت
 اگر میخواهی و خست نمودم و تاج اقبال بر سر تو زخم منما امور مکه
 سبار و سر علی این اسطالبار و اگر این کار کنی در آن روز سخن
 مدار و می یوز وصال مظلوم سلطیح برین ربت کرده متوجه شکت علی
 شد م و یکما هر که بر تو روز راه می سپارم و در آن روز بار شک
 حست می بارم چون ترا دیدم گفتم مگر کنت لبناغم و تو را بطلب علی
 روان کردیم تا اورا پیدا کرده بمن نمانی و عقده جان بکشت علی
 اما ندانستم بچشم بدست تو گرفتار خواهم گردید و انا شکرت
 خواهم بارید آفرین باد بر تو ای دلدار من و دلدار افراشته و علی سلطیح
 بچشم من را از روی ساخته چون رتاه و لدل سوار آتش می آید
 بنا ده کردید و گفت علی منم دستهای مرا بر بند و نشسته بر سرم درار
 که می گذر راه حق بر ضار حق پوینده ام و چندین بار بر سر بدین
 بخشیدم ام چون ترا از شستن من مقصود زینمایید و عقده

جان

جان تو میکشید و بر راه رضایانم و مرا تو دادم کافر چون
 این حالات مشاهده نمود زبان تجرین کشت و دو کشت آتش بر
 تو که هرگز بچشم سخن کار بر کرده و نخواهد کرد بر من راه اسلام
 آورده سلمان کردید و دولت یار سیر خدار ابو سعید امیر گفت
 اندو کلین دباش و با سخن عم روی جان خزنش که من مظلوم ترا
 بتور نام و اورا هشتین و قرین تو کرد نام خود هشتین تا سبک
 بسوی ملا خورب پوینم و در ایجا سخن از مدعا گویم پس دلدار
 کردید و دست طرفه العین غمزه زین رسیدتضار او خست با دتاه
 مغر حضرت رسالت سپاه صبا الله علیه ابراهیم را در خواب دید
 و از دلالت او بر راه اسلام پویند و مامور کردید با آنکه فدای علی
 این اسطالبار را استقبال نماید و از زوایمان تازه کرده زبان بکند
 شهادت کشتاید چون مدار کردید علی الصباغ از دست هر سرورن
 رفته جانر صحیح ابو سعید تضار ایشاه و دلالت سپاه رسید چون کشت
 و کشت السلام علیک ایها النبی غمزه زین قبول پس کشت علی
 در دست خست مصرطی را در خواب دیدم که بجا زین خراشیده قسم
 میفرمود که بختم ما در زمین دل کار و بر راه اسلام از مظلوم ترا
 قرین حال تو کرد و وسعادت سرمد فرزند جوال انور از تو فرمودم

وایمان آوردند که فرمودند و ابرار من علی این ابطالب سے آیدند
 بسوی حق راه مینمایند سلام تازه بخار و برادر حق درای خود را نشانی
 رو بر راه اسلام آورد و سلام تازه کرد و در آن حال کرد و غایترا شکار
 کردید شکرت شمارید بشمارند خیل کو اکب بز فک در دروغ خیر
 امیر ساندید که این خبر بر کج خیرش بز فک سے سایدید و نیت که از جنگ
 می آید چون شاه ولایت است به بران اطلاع یافت بمور او شنافت
 و فرمود منم علی این ابطالب این عم رسول خدا اگر میخواهید از اناش دوزخ
 امان یابید و سوز کشتن فرود و سست شتاب از راه کفر و ضلالت دور گرد
 و رو بسورتش همراه اسلام آورد و روزی در غرض بنامده بلت کما یقت
 از دلبران تنگها بر فرزند و کار این جوان بس از بدلت کربان رو بشاه
 ولایت آوردند و منبع نوسنان و کر زکران حمل کردند امیر چون رعد
 نعره از جان بر آورد از آن نعره تمام لشکر آمدت و با گردن خنایان
 پهلوش کردید بر زمین افتادند و رو بجا گراه نهادند انگاه و آنرا
 جولان نمودند و مغر بر این روزین در نو بود گفت الامان ایستاد
 و شیر بزوان پس او را بر زمین نهاده و از زبان بگله بشهادت
 بگت او و از صدق تمام با جمع سپاه مسلمان کردید و شاه همراه ایمان
 پیوست پس امیر المؤمنین رعد و در خیر باد شاه مغرب طلبید و پیشانرا

بگله

بگله که منتقد کرد حسین و واقع کرده بر راه مکه معظمه بوید را و کردید ان کا
 در ساعت از آنولایت است ظهور رسیدن ضحای گوید است اما او
 که بخشید سرنگاه مصاف بران آمد که بگانه را بر آید کام بهم در کتاب
 مذکور مسطور است که روزی امیر المؤمنین کرم الله وجهه در مسجد کوفه نشسته
 بود اعراب آمده بعد از ادای حاجت و شاکت لایر ششوا و انقیاد و خند
 اصیفا غفلت و دل نکارم علی المنذر و فرزند ارم از مصاف و در وقت و
 بیان آمده ام و بجز تو صاحب گری از عالم عدایم امیر المؤمنین خندید
 از صحابه و وان کردید تا بدر خانه احمد گوید رسیدن خبر او را خبر دار
 کردانند چون سعادت ملازمت مستعد کردید امیر شغفت تمام از
 حالت بر رسید گفت یا وحی خیر المسلمین از رخسار بد بقیه خانه بر ختم
 و منزل با صفا ساختم مشغول بودم از آن وقت از سر عجز و نیاز کای
 کج حسن و کان نازه من که و این کوه دولت از کجا بر کدای سایه
 افکنده هه ما بر سر مور سلیمان رسید در حق جان داده جانیه رسید
 عرق بحر حسیه تمیزین واقعه بلکه بی بینم بخواب این واقعه
 تاملت دولت دیدار شد بخواب آلوده مابدا ر شد
 مکرمت کردید فدایت جان من کفر عشقت بسوق آمان من
 امیر فرمود ای در محبت لیکانه چند خرج کردی از بران خانه

بگله
 کربان
 نوسنان
 کر زکران
 حمل کردند
 امیر چون
 رعد
 نعره
 جولان
 نمودند
 مغر
 بر این
 روزین
 در نو
 بود
 گفت
 الامان
 ایستاد
 و شیر
 بزوان
 پس
 او را
 بر زمین
 نهاده
 و از
 زبان
 بگله
 بشهادت
 بگت
 او
 و از
 صدق
 تمام
 با جمع
 سپاه
 مسلمان
 کردید
 و شاه
 همراه
 ایمان
 پیوست
 پس
 امیر
 المؤمنین
 رعد
 و در
 خیر
 باد
 شاه
 مغرب
 طلبید
 و پیشانرا

این شهر را از راه مینا فرودمان با خیمه خان زنگنه در کابل فرودمان
 در ساختن دارالقرآن بر از جو کل رخسار احمد گفتن من آنجا را
 خریدارم و رقم من بر صفحه جان من کلام امیر است مبارک است
 نهاده بنوع خود احمد ازین مضمون زوجه خود را آگاه ساخته هم از دنیا
 طلبید ز نش گفت من نیز شکر کنم درین مع با فرزندان که با هم هستیم
 در خانه جاودان احمد ممتسن زن قبول نموده از زنده ماندن امیدوار بود
 آنروز در سجده و ربه بر آفتاب ایل عطا کرد احمد گفت با امیر از در این
 مع حجج در کار است و هیچ چنان استوار است امیر ترس نموده
 دولت و علم طلبیده و حجی فر قوم کرد نه بد مضمونش آنکه
 علی ابن ابطالم و روضه خان با احمد گوید در برت جاودان مشتمل بود
 حد حد اول مشتمل بخانه رسول خزانان حد دوم مشتمل بخانه
 حد سوم طرف خانه حسن حد چهارم پوسته بمنزل امین سبط رکن
 ذوالفقار بران خور و عثمان و چهار جور از شمشیر در در در آن
 و حواله احمد کرد آنرا از زوجه خود سپرده وصیت کرد که اگر من
 پیش از تو بمیرم این حجت با من در قبر در ارتضا بود از حقن کلام
 از دنیا بقا در ارتقا انتقال کرد چون خبر فوتش با امیر رسید از راه کربلا
 و گفتنش حاضر آمده و بر و کار کرده روی بد عدا آنرا زین آوردند

کولن

چون اورا بمقتضای برهه دفن کردند کبوتر کاغذی در زلفا گرفتند آمد
 و در دامن شاه ولایت افکنده بسوی صحیح بلن در روز خود چون نام
 بگفتند بخط اسب فر قوم بود این نامه نسبت از جانب حق سبحا نه و قی
 بسوی رضی علی که مع تو بیعت است در هر است السواد است طور که در
 در سفر سالی پیش امیر کرده نایب طلبیده بقدر فرمود باین در پیش
 نان برده گفت با امیر المؤمنین مان بر شتر است فرمود با شتر گفت
 شتر در قطار است فرمود همچنان با قطار برده قنبر در ساعت
 از مهابر در دهنت گذاره گرفت امیر المؤمنین از روی رسید و آنگاه گفت
 گفت ای بجز سخا و کان حیبا با خود اندیشیدم مباد امر ایمن بخون طراز
 دولت خدمت و سعادت ملازمت تو خودم بمانموسید علی بن ابطالم
 گوید بار و قطار را ادبیا با کتب خود نماند لکن بهشت سورتی تو
 قطار جرش قطع ولایت و ستمک تا با دوستی گفت ای بر دولت
 در ایمان است شود که نه فلک بر کوه در زربخشم کشته از شک است
 در خیزه الملوک از ابوهریره رضی الله عنه در وصیت گفت
 روز بعد صفیان و مساکین بر در خانه امیر المؤمنین جمع بودند
 امیر بیرون آمده ابو موسی را فرمود که در برت الحال کشتاید و سید
 هزار درم بقر انقه نماید چون ابو موسی بفرموده قیام نموده بعد از

رفته نماز کند اراده مراجعت نمود باو بجا نرفتیم چندان خوب بود
 حاضر آورد گفتیم یا امیرالمؤمنین اگر میفرمودی که ازین مال یکدم
 روغن نمی خریدند چه میشد فرمود ای ابوهریره میخراهم که در سخن
 قیامت مرشد زنده کرد ای و دروغ خیانت برنا صید من گشت
 و الله علی رابعی یعنی از ان بزرگتر نیست که در موقوفه قیامت از
 خجالت و رسوائی خیانت لعین کرد و مشهور است که لعن الله ان لعنهم
 از قول نبی آن نامه شریفه و فرمودی آنجهان علم را بدرستی
 آتش همان ملک کلین را امیر دان سپهر معرفت را آفتاب آن
 زوصل مشاهد جان کاتب معدن حلم و حیا صدق و صفا محزون علم
 علمی خلق و وفا از سخنش گشت نظر کلان ز ما ملک دریا نامند از
 قبله ارباب عرفان ذات او مصحف اصحاب عشق آیات او
 زوولایت را بسبب تاج شرف و زینتش ملک ثناء بحضرت
 شمع بزم حجت آمد روی او عنبر افشان بر جهان کیسوز آو
 آفتاب آسمان بل ایتم تا جدار انما و وللا فیت
 بود زنده بقدرش تاج دین زانکه پیشک بود امیرالمؤمنین
 خاک کیشش آینه عرش برین سایه اش انوارش شمس دین
 گرفت نور حضرتش بر جهان همچو خورشید شود کون و مکان

در مقام

در صحابه چون در لایحه آفتاب سجده گاه هر دو کون او را بجا
 سرفرازان خاک بر درگاه او چون شمشاد که اندر راه او
 بر سرش زینند و باغ سروری روشنی است از وی چنانچه بزرگ
 ستاره اقلیم ولایت ذات او ماه گردون هدایت ذات او
 سایه او آفتاب اندر جهان روشنی بخش علم انبیا و جهان
 منظر عرفان حق اندیشه اش معرفت بخشیدن آمدن پیشه اش
 ترقی بخشش شمع بزم دین بود پر تو را و لطف آیین بود
 گشت شمس دین نور انبیا بهم شرفیایت بر تو آید
 هر که روگرداند از وی کافرست خویشتن در ان جهنم بر سرست
 چونکه صایم بود از نشه بر دوام مان جو بود در غنایش وقت شام
 میگنم نام شرفش بر ملل مان فدای من شود ایرانه سما
 جان من حصطفه یعنی علی محبتی و مرضی یعنی علی
 این خوش آن نایم کرد دل از نشه بهیچ عیب و خضر یا بنده گشت
 و صف او چون است سرین از نایاب باب دیگر را هم صورت حال

باب پنجم در بیان قوت و سخاوت حضرت امیرالمؤمنین
 در روضه الاحباب و روضه الصفا و معارج النبوه و غیره بسیار
 مسطور است که اکثر صحیح مداران میدان سیر و مشقه بجهت مدان عمر که

خبر آورده اند که در سال دوم از وصول خیر السیر علیهم السلام تحمیل
 بدین طبعین فرمان لکم دینکم ولیدین باذن اللّٰه یقابلونکم بهم
 ملکوا تبدلوا وقت و جای اینانی السیف که طغیان را قتلوا اللّٰه یمن
 بر میان بخت به عثمان عزیمت بجرا کفار یافت **تیمور لنگه**
 سال دوم بهترین عباد **برافراخت** رایات عزوجل
 که رفت برقتل اعدایون **چو گفتش** خدا قتلوا المشکین
 و باطلان اهل سیر و حدیث در هر کجای که حیرت است **علیهم السلام**
 بنفس نفیس خود در بیفتی شسته از افروخت و غزوه خونینند
 و در سکر که خود حاضر نموده آنرا سیر گویند و بر وی میخیزد
 سید کائنات علیه افضل الصلوات نوره بود و بقول مرت و یک
 و یقین زمره مرت چهار و با عتقا و فرقه مرت و بهفت و مراد
 خیر البرایا از نجاه میجاوزت و آنحضرت صلی اللّٰه علیه و آله
 در غزه با همی صفت مال قتل افتاد و در بر و آخر از خطب
 و مرت و جنبه و وادیر القبر و نیست که و چنین اهل اسلام با
 نصرت و ظفر دست و اد مولف کویذ غولست سید اللّٰه ان
 اهل المؤمنین علی این ابطال در صبح غزواته مر افقت نموده
 مود و ناصر بوده مگر در غزه بود که آنسر از غزواته اعدای

تصفی المشکین

بنا

قیام مقام خود کرده فرمود یا ای اسی اللّٰه علی من وعدت نموده که تو کشت
 حرب مفتوح خواهد شد تو بر اهل من باش که از کید دشمنان
 و مامون باشند امیر گفت یا رسول اللّٰه در روان و صبیان
 آنسر و فرمود اما ترضیان کون منی بمنزله جبارون من مویخ غیر
 انه لای یجدر حیث حدیث **نیکو در صبح** مسلم و کجا بر وارت حد
 و قاص و در شند حد بن حنبل و مسند نزار و روایت ابو سعید
 حدیث و در او وسط طبرایه و هو اعق محرقه بر است ام سلمه بان
 عباس مسطور است المقصود و هدی سال غزوه بدر گری که آنرا
 بدر قتل نیز گویند بوقوع انجامید و بهتضای آنه که کرمه لفظ کم
 اللّٰه در روانم اذله اعلام سلام ارتقاء یافته رایات کفر
 و ظلام کونسا کردید سب این غزوه آنکه سب شریف علی السلام
 علیه التحیه و السلام رسید که ابو عبیدان باقرتین و لوموان
 فراوان از شام بازگشته متوجه مکه مکررت بنا بر آن رسید
 و بنظر از اصحاب که از انجمله است که در کس از مهاجر و مایقی انصار
 و هفتاد و شتر با دوسه سده هفتاد و شتر زره و هفتاد و شتر
 داشته بعزیمت کرفتن مسرعه بر کاروان در روز و نیم ماه
 رمضان یا ششم یا سیم از مدینه طیب روان شدند ابو عبیدان

ازین واقعه آگاهی یافت محمد غفاری را بکله دستاویز فرستاد تا از فرشت
استخدا و نماید در بسیاری از کتب که میسر طور است که قبل از وصول
محمد مجرب حرم شیشه عالمه بن عبدالمطلب خواهد دید که از مکه
آن تبرسید و صبح با عباس گفت روشن خواب دیدم که دلالت
بر آن میکند که عنقریب قریش به بله گرفتار شوند و من بخواب
با تو میگویم مشروط باینکه چنانکه درین شهر اطلاع ندی عباس
از خضرا را نواز و قبول نمود و عاقله گفت خوارش بودم که نشنید
سوار را که در اوطاع ایستاد و سه نوبت کلاه بلند گفت از فرشت
بشما میدکشتن که خود عبدلذاتی سجد حرام رفت مردم از شیشه
پس آنسوار بر بام خانه کعبه نمودار شد و در مکه با دیده همان کلام
بر زبان آورد و باز او را بر سر کوه بویسیدیم و در همان سخن
اعاده نمود و انگاه از سر کوه سینه علقا نند و آن مشکبانه شده
بسیخ خانه در مکه ماند که قطع از آن سنگ در اینجا بنفاد که در آنجا
بسیخ تا ششم و بیست و نهمه عباس چون از خانه بیرون رفت از وقت
خواهر عاقله شده آنخوا را با او دیدن عقبه که در آن او بود در میان
و همان روز سینه ششمار یافته بکوش ابو جهل رسید روز دیگر در وقت
خانه عباس را گفت با ما الفضل چند روز است که این عورت همه بیست

السین

رسیده عباس گفت کدام فرشت گفت تو را هر وقت که چنین واقعه
عباس منکر شد ابو جهل آغاز سخاوت کرده نوشتند بدان واقعه رسید
که در آن شما و غیره نوبت میکنند اکنون زمان شما نیز دور رسیده است
تا سه روز هر یکم اگر ازین خواب ظاهر شود ملکات با غضب
باطرافت این عرب بفرستند که در وقت غایت ترین قبا که است
چون روز سیم ازین واقعه محمد غفاری حرم رسید محمد عباس
نقوم رسانید که اکثر کارها بر او مانع فرشتان بقیه که با سر برده مد
و پنجاه نفر از شرکان متوجه ربه شدند و پیغمبر شتند در میان
با خضد شتر و صد کس اسب بود و مجموع سواران و پیغمبر و کافران
در شتند و هر روز یکی از بزرگان قوم سپاه را اطعام میداد و با اتفاق
لاکتر شت عباس ابن عبدالمطلب و عبد ابن ربه را امیر این حلف
و حکیم این حرام و نصر بن الحارث و ابو جهل را امیر و بنی
پسران حجاج از جمله خطرات خود شت و شب و روز بودند بنیوت
پوسته که چون ابو سفیان بدر رسید و خبر تو جبهه سپاه اسلام نزد
او به تحقیق انجامید راه را کرد و انبده و قافل را بکمر رسانید و قیس
این امر را قیس را نزد قوم از سال شت و پیغام داد که بخت
آمدن شما حارث کاروان بود اکنون ما در زمان عاقبت بحرم حرم

رسیدیم خبر آنست که شما نیز در جهت نمایندگی ما و دیدن پیش
 ملاقات نمودند با و او رسالت پرده است ابو جهل گفت و الله بارکون
 تا بعد از رسم و در آنجا شراب بخوریم و عشرت کنیم و چون چنین
 کنیم آوازه شوکت و شرف ما در اطراف دیار غرنتش سر شود و قوم
 با فقر و بسجی ابو جهل عا مود و بجای آنکه اسلام در حرکت آیدند
 اما بنی نهمه ما بسعول بنس بن شریقی که خلیفه ایشان بودند
 نمودند و از آنجا چون حضرت خیر الانام علیه الصلوه و السلام بود
 حضرت نزول فرمود که بنی توجه خدا دیدن پیش را جهت حمایت کند
 استماع نمودند بقضای کلمه و شاور هم می آید با اعیان صحابه بطریق
 مشورت سکونت است چون اکابر مهاجر و عظم انصار را اطمنان
 و اتحاد نمودند و عن جمیع اقدار امر تجارت موافقت فرمودند
 بر زبان دینی بماندند از یکدشتار با دستار را که از تو قیامی از برکتی
 ازین دو طایفه یعنی قافلہ یا نحو که جهت حمایت از مکه سرور آمده اند
 طغر و حضرت وعده کرده و اقدار رویت کند که رسول صلی الله علیه و آله
 در شتر زده ماه مبارک رمضان بود در مدینه عطا این امر بطلب
 بالجیض و دیگر از صحابه بخبر نام از فرمودند و شاره بموضع کرده گفت
 امیدوارم نزدیک بجای که ایجاب است خبر یابند چون امیر المؤمنین با

بدر احوال

بدر احوال رسیدیم خبر آنست که شما نیز در جهت نمایندگی ما و دیدن پیش
 ملاقات نمودند با و او رسالت پرده است ابو جهل گفت و الله بارکون
 تا بعد از رسم و در آنجا شراب بخوریم و عشرت کنیم و چون چنین
 کنیم آوازه شوکت و شرف ما در اطراف دیار غرنتش سر شود و قوم
 با فقر و بسجی ابو جهل عا مود و بجای آنکه اسلام در حرکت آیدند
 اما بنی نهمه ما بسعول بنس بن شریقی که خلیفه ایشان بودند
 نمودند و از آنجا چون حضرت خیر الانام علیه الصلوه و السلام بود
 حضرت نزول فرمود که بنی توجه خدا دیدن پیش را جهت حمایت کند
 استماع نمودند بقضای کلمه و شاور هم می آید با اعیان صحابه بطریق
 مشورت سکونت است چون اکابر مهاجر و عظم انصار را اطمنان
 و اتحاد نمودند و عن جمیع اقدار امر تجارت موافقت فرمودند
 بر زبان دینی بماندند از یکدشتار با دستار را که از تو قیامی از برکتی
 ازین دو طایفه یعنی قافلہ یا نحو که جهت حمایت از مکه سرور آمده اند
 طغر و حضرت وعده کرده و اقدار رویت کند که رسول صلی الله علیه و آله
 در شتر زده ماه مبارک رمضان بود در مدینه عطا این امر بطلب
 بالجیض و دیگر از صحابه بخبر نام از فرمودند و شاره بموضع کرده گفت
 امیدوارم نزدیک بجای که ایجاب است خبر یابند چون امیر المؤمنین با

بدر احوال رسیدیم خبر آنست که شما نیز در جهت نمایندگی ما و دیدن پیش
 ملاقات نمودند با و او رسالت پرده است ابو جهل گفت و الله بارکون
 تا بعد از رسم و در آنجا شراب بخوریم و عشرت کنیم و چون چنین
 کنیم آوازه شوکت و شرف ما در اطراف دیار غرنتش سر شود و قوم
 با فقر و بسجی ابو جهل عا مود و بجای آنکه اسلام در حرکت آیدند
 اما بنی نهمه ما بسعول بنس بن شریقی که خلیفه ایشان بودند
 نمودند و از آنجا چون حضرت خیر الانام علیه الصلوه و السلام بود
 حضرت نزول فرمود که بنی توجه خدا دیدن پیش را جهت حمایت کند
 استماع نمودند بقضای کلمه و شاور هم می آید با اعیان صحابه بطریق
 مشورت سکونت است چون اکابر مهاجر و عظم انصار را اطمنان
 و اتحاد نمودند و عن جمیع اقدار امر تجارت موافقت فرمودند
 بر زبان دینی بماندند از یکدشتار با دستار را که از تو قیامی از برکتی
 ازین دو طایفه یعنی قافلہ یا نحو که جهت حمایت از مکه سرور آمده اند
 طغر و حضرت وعده کرده و اقدار رویت کند که رسول صلی الله علیه و آله
 در شتر زده ماه مبارک رمضان بود در مدینه عطا این امر بطلب
 بالجیض و دیگر از صحابه بخبر نام از فرمودند و شاره بموضع کرده گفت
 امیدوارم نزدیک بجای که ایجاب است خبر یابند چون امیر المؤمنین با

مشركان رسيدند عتبه و شيبه برسيدند شما كسي نديگفته فلان
 و فلان از اضا كفتند ما را شما كار نرست ما طالب سيبه اهل خود
 چون باز كشتند عتبه و شيبه با بگشتند كفتند يا محمد اكار اهدا
 نرست آنس و روزه بن عمر را طلب و عي اي ابره طالع و الو عتبه
 بي كارت را بجا ريفر ساد عتبه در برابر حمله آمد و شيبه بتوجه ابي
 شد و وليد كه حال معاويه بود بجا در است امير المؤمنين عليه السلام
 مبار درت نمود امير در ساعت يك ضرب و ليد را ابره زوخ روان
 و حمله شيبه خوزين كچه كچه را از ريزه كرد و شيبه ز قهر بر مای ابو
 زد چنانچه در سید ان افتاده و مغر استخوان ساقش ترش
 و شيبه مريشه سخی سلطان الاولي علي مرتضى عليه السلام و الدنيا
 بد و ابره سید بن شافقه شيبه را بقتل آورد انگاه نایره قبال
 يافته شمشير آندارتيد ركركر خرم حیات كفا را با باد فاما بعد
 و بر طریقه كه رومی او در فرج مشركان خوار و بفراری نهاد **تقطيع**
 امير لشكر دين تيمور ارايلين **•** كه نادی ره اسلام خواندند بهر
 چو وقت حمله زدند با كشتگان **•** قدم بقله كردن زندگها و راك
 دلا در ركبه چو تنگ دور كشد زبانه **•** ستود دونيم دل خضم در بر او
 بگونه فاقه چو خورشيد روز صفا **•** شود ز كها و شفا و زان به خنجر او

امام

امام صفدر غالبه بود و در روزين **•** هزينه در كنف ابره مظهر او
 و ساير شجگان اهل اسلام نيز بجارت شاه ولايت كشتش و كوشش
 آورند و سنان جان شكان مشركان را بجای روضه مسفر است او
 و در ان حال رسول ايزد معال و دستجات سید كاه فاقه ايجاج
 بر آورده بنياز تمام طفر و نصرت اهل اسلام مسال نمود و ناس
 خيال ناس غلبه كرد همان لحظه حشتم كشته شده و شارت نزول افواج
 ملايكه مفرين باهدا و جنود مسلمين كوشش بوش خصار رسانيد و ايه
 و اوق عيارت سنيهم المجمع و يوليون اليجيد زبان و حي جان كذرسيد
 و تفضله ريك بر گرفته و شانه است الوجوه كفته پور مشركان اند
 و جنود اسلام را از زده فوج داده و در برابر كفر و اصبی ظلام دلير
 مسارت از امير المؤمنين كرم الله وجهه مر و است ككفت در اوج
 دفعه متعاقب هم با دند و زيد دفعه اول حبه سبل بود و با
 فرشته و دوم ميكا سيل با نزار در شسته سيمم اشرافيل با نزار ملك
 اهل ان روضه ملايكه ستار تا رسوخ و زرد ز نور سر در شسته و ركا
 ابلق سوار بودند القصبه چون استغاثت غيابت رانك العين قرين
 حال سید المسلمین شد اهل ظلام روز با نزار ام آورد و در جمع
 نظر از ايشان كشته شد و هتفا و با سير رافعا و از جمله مقتولان

محمد

سید شمس کس بزخم تیغ خون ریز شیر زدن دست همدان علی بن
والفزان بفرستند و از جمله عاص بن حمید بن اویس بن حنظل
بن ابی ضحان برادر معاویه و طایفه بن عدی و نوفل بن خالد و زینت بن
وعمر بن عثمان بن کعب بن عطف بن عبد الله عثمان بن مالک بن بکر و
طایفه و منبیه بن الحجاج السهمی و ابو جهمل بن یزید بن عقیل بن
غیر از یاد افتاد و عبد الله بن سعید و عبد الله بن قیس و غیره
بخدمت رسول آوردند و از جمله اسیران عباس و عقیل و ابوالاس
و ابو یزید و ابو عروه و عمر و سید و عقیل بن عقیل و غیره
اجازت بود و عقیل رضی الله عنهما در سلک اهل اسلام علی
مقام انتظام یافتند و عقبه و نظیر بزرگ مصامحه شد الله
با اسیران فتنه نشناختند و باقی اسیران جزیره داده خلافت
و از اهل قریه میدهم کرده که شش ششها در ششها
تن از مهاجران فرشت از انصار و ابو عبیده الحارثی بن
عبد المطلب در سلک شهدا مهاجرین انتظام دار و مقبولست
که چون عبیده رضی الله عنه از ضربت شمشیر زبانی در امر روئیده
بش رسول برونگرفت با سید المرسلین من شمشیر بیدست کفر در
آب در دین کرد و اند فرمود علی نوشتند و بر سر غرغ ابو عبیده

عباس م

طعام

بمقام مرگت عالم قدس بر او نمود مدت عیش بقول طعام
اقصی برشته دسال بود و بعد از وقوع این فتنه نادر و افکنده
مردار کفار خواریها بدر کسب ابرار صلی الله علیه و آله وسلم با تکرار
کر کرد و سایر اخبار بر سر آنجا تشریف برود نام گشتی نرا که در آنجا
اندخته بودند بر زبان سخن میانه را نرا فرموده و در تمام و عدلیم
حقا فایه قدوس در کتاب خدا در حق عمر بن الخطاب کفایت رسول الله
با احب اهل الارواح سخن میگوید فرمود شما نیستید شوا اشرار فتنه
چون اسیر و کجای طایفه محبت خود در او در غیر از کس نیستند
غیا تم را قسمت فرمود و در ششها در تمام اخص صا کشته و در
روضه الاجاب سطور است که شمشیر منبیه به ایچ که موموم بود و لغوا
بود با میرالمؤمنین علی کرد الله و همه عطا نمود اما در اکثر از کت
معتبره و خندان نظر در راه که شمشیر مذکور جزیر سل از بهشت آورد
بود و چنانچه از منحنه خیم شامی در صدیفه خبر میدهم
و در الفقا نکه از بهشت تقدیر نفرستاده بود و شکر زبانی
و با اتفاق اهل سیران کس بر جنت است در جهت سرانجام فیض
از مهمام درین غزوه حاضر نمودند اولیای بن عبد الله المسند
که لقب است در مدینه خلیفه بود و عاصم بن عدی و حارث بن ثمال

و جناب بن حرت و حارث بن اسامه و محمد بن زید و علی بن
 و عثمان بن عفان بخدا رسیدند و غم نمودند و همه ایشان نیز
 از زاری و گشت مهم در کتاف کوفه مسطور است که در سال سی و دوم از
 هجرت غزوه احد واقع شد برین منوال که ابو سنان با سه هزار
 نفر از کشتیایان که هفتصد کس از آن جمله زره پوش بودند و دست
 سرسب و سه هزار شتر با خود داشتند بکاشانه مدینه توجیه نمودند
 و عباس مکتوب از مکه معظمه بخبر این واقعه نزد انور فرستادند
 خویش در مدینه مخفی نشود و بعد از آنکه قیام نماید اما بپوش
 ایام و مبالغه بعضی از بزرگان جنگجویان که اهل بیت تمام بود از آن جموعه
 چهاردهم شوال عبد الله بن مکتوم را در مدینه حلیف گردانیده با
 هزار نفر از اهل بیت که صد کس از ایشان زره پوش بودند توجیه کرد
 این ضلالت گردید و عبد الله بن سلول در اثناء راه با سیصد
 نفر از منافقان بازگشت و در کفر اهل اسلام سر علم بود و عظم
 خاصه سید المرسلین دست مبارک تمام الانجیلین اسد اللغات
 و یکی بدلت سعید بن عباده و یکی بدلت جناب بن المنذر بود
 صحاح روز شنبه با نهم شوال نزدیک کوه احد حاضر شد و باب
 توحید و احباب کفر تبارک مستتر شد انور و رقیبه سپاه پیام

نور

نموده حکامه بر محسن اسد را بر میمید گذاشت و بر سیره ابوبکر را
 گذاشت و ابوعبیده و سعید را در مقدمه تین نمود و حاجی تقدیر این
 عمر در سابق مقرر فرمود و عبد الله بن حیدر را با جنازه تیر انداز
 بجای و نطف و وحشه آراکین بر اسب نضرت شکار بود و ما مور
 ساحت و صیبت که در هیچ حال از ان موضع حرکت نه نماید و ابوعبیده
 نیز بر تیر تیر شک ظلمت ارتقا م نموده خالد و لید را و ابی ایمنه
 و عکرمه بن ابی جهل بر صاحب سیره گردانید و عبد الله بن ابی سیر
 بعد از تیر انداز اسیر ساخت و لو ار اطلی این طلحه که از جمله منافقان
 نامی بود و آنروز خود را بقتل او تعیین فرموده بود و تقویض کرد
 چون نایره قتل اشتغالی اذت طلحه مذکور در میدان شجاعت هم
 نهاده مبارز طلحه شمشیر خدا علی الرضی **ع** سلی که ایتر بالابری
 بر سر آن بد اختر تاخت و سیکفر و الفعار کاشش تمام خست
 بعد از قتل طلحه آن لو را مصعب برادرش برداشته مبارز طلحه
 و بزخم بکمان جالستان عاصم بن ثابت مخصوص همه رسید
 و برادر دیگرش نیز بر عاصم غارم سفر سهر شد عثمان نیز
 تیغ حجه مقتول گردید آخر الامم عثمانی از بی سبب الدار صواب
 نام رایست اهل ظلمم برداشته مبارز طلحه او نیز نصر و الفعار

حیدر که در بار الوار رسید و در کشتن الفم از امام جعفر صادق ^{علیه السلام}
 مرویست که گفت از جانب نقار تو آمد کس الوار و شسته مبارک
 طلسمند هر کس با امیرالمؤمنین کرم الله وجهه قبل آورد باقیاق
 ارباب سیر و اصحابی سیر امیرالمؤمنین حیدر در بیخ مبارک تخصیص
 در حرب احد شتر از جمله اصحاب حبه البشر لوازیم بی عتبه و نه تو رفتند
 رسانیده مشرکان را منتهی نم کرد و اندر سائر اهل اسلام باقیقت
 مشغول شدند و جماعه که با هر حواجر کویین بجای فطرت شکاف عین
 قیام مینمودند بخلافت را بر سر در خود اخذ غنیمت مختم و نهسته
 عثمان مبعوث گشتند و خالد ولید و عکرمه ابی ابله جهل و عبدالمذکر ابی
 از نقار او شهادت رسانیده از پیش شمشیر سپاه اسلام در آمدند
 کین برید یغ اخته بر مسلمانان استیلا یافتند بعد از اهل اسلام بدو
 ستمها و در رسیدند و باقی رو بقرار آوردند هر چند دانستند و صلح
 ایشان را میخواند اجابت مینمودند و بیعت بستند که در روز عطا
 جنگ رایحه از چهارده نفر کس در ملازمه است و در زماند اسامی
 ایشان بر بنویسند علی ابن ابیطالب ابو بکر ابن عباس عبد الرحمن
 عوف سعد و قاضی زبیر عوام طلحه عتبید الله ابو عبیده جراح
 بن المندز ابو جانه عاصم بن ثابت عمارت بن جمهم سہیل بن حنفیث

اسد بن حصیر بن عبد الله بن عثمان و از بن چهارده نفر بنویسند
 سخن ترند شش کس رو بقرار نهادند و در شش قرار فرزند
 داده تا یکدیگر عهد بستند که در خدمت است و در سها و شهادت
 اسامی ایشان این است امیرالمؤمنین علی و طلحه و زبیر و ابو جانه
 و عمارت و جناب عاصم و سہیل و ایشان در مقابل و مقاتله
 مشرکان انار شجاعت و مردانگی نظمو آورده و با وجود کثرت
 آسبیده بیکدم ایشان رسید و با لاجر از هجوم خون و اجاب
 ظلام از آن هشت صحاب کرام که بر کشته شدند قرار داده با هم
 بیعت بستند و بودند که فرزند نمایند کس نماید بخت شاه عالم قیام
 کرم الله وجهه در احوال چون خیر الامام علیه الصلوٰۃ و السلام
 بجای خست و در دست نظر فرمود غیر از رضی علی کس ندید ز باقی
 میان گفتن یا علی تو چرا زلفی و باهل فرار بلخی بگشت از کوفت
 یا رسول الله الله بعد الامان ان لی بک اسوة لعین از رسول خدا ما
 کافر شوم بعد از ایمان بدرستی که مرا با تو مساومت و بخدا شوم
 ازین موضع قدم فراتر نهیم تا کشته شوم یا الله حق سبحان حضرت
 و فتح قرین تو گرداند و درین حین سم طایفه عظیم کتیره از کفار شمشیر
 یکدیگر متوجه خیزلته شدند و هر با رسید در کار بر ختم و انصهار

شده این از روزگار کائنات مندرج گردانید و از فرقی اول شمس
 بن امیر خرمی را قبل آورد و بدین منتهی گشته و از منزه تیره بن
 عبد الله بن ابی بلانین قوم ضال بدو فرستاده و باقی کفار را
 شمشیر ابدار و بفراد آوردند و از فرج نالت مالک ظاهر را از
 در آورده و باقی رومانها را آوردند و دیگر هیچ احد را نگذاشتند
 نتوانستند خود که این جنگ گسند و بصورتی که بعد از آن
 اهل خلاصه اشرف علیه السلام فرمود با اجماعی استثنای مملکتی
 نام که خازن بهشت است در آسمان میگوید لا فتر الماعل لا سیف
 الاذو الفعار از استماع این مژده جنان ووق و استیجاب با نام
 اسد الله الفاعل بر داد که گریان شده شکر نمیدادند
 و درین اثنا جبرئیل گفت یا رسول الله ملائکه که بر من فرستادند
 از شما بده شجاعت و جواد در عمل که در محبت تو از نور نظر تو می
 آتس و صبا الله علیه و آله وسلم فرمود انمی و انما منه هیچ کس
 که او از من است و من از تویم جبرئیل گفت انما منکما یعنی من از هر دو
 شما میوم و در آن کتب سیمین سطور است که در غزوه احد خطیب
 بنف نفس خویش مباحثه قتال گشته نظم در آن روز از دست بر
 قضا بدندان اش و رانیا یکی بنک خرد شکسته رسیدند و احد در آن

بدیده و بر طایف اصحاب را می بخار بفرموده ابی سفیان عتبه را کفر
 و قاص بود و در روضه الصفا هر طور است که در روز آخر علیه
 بن قیس و عتبه بن ابی وقاص و عبد الله بن شهاب بن ابی اسف
 برقتل رسول صلی الله علیه و آله سلم با هم عهد بسته بودند و زوره
 عبد الله بن عتبه را سید را نیز و قبل آنجا کس کرد نمیدانند و این
 و عتبه علیهم السلام جنان سنگ بجای ز کسب در انداختند
 که ماه رخسار آفتاب نور او بخورده حلقها و خود را زمین
 میسختند و روایتی از فرزند شمشیر آن ملعونان در کوفه
 از چشم مردم آنروز چشم آن فرزندش نهان گشته امیر موسی
 فریاد برآورد که محمد بقتل رسید و این خبرت پخش شده بود
 حزن و تفرقه اهل اسلام و بسبب تفریح خاطر ارباب کفر و ظلم
 گردید و اول کسی که آنسر در آدران گوشه شاخت کوفت است
 انصار بود و او از بر آورد که ایها المسلمین سید المرسلین می
 و قایم است چون مسلمانان از اطراف و محوز علامت شمشیر شدند
 امیر المؤمنین اول رسید بعد از آن طلحه پس طلحه در آنجا بود و آمد
 پشت خم کرد و آنسر و باقی مبارک بر شمشیر نهاد و آن امام
 درت بکلیت میرا لایم را گرفته از آنجا بر آورد و بصورتی که

که آن روز در شان آن پنج لایه که بقیش عهد بسته بودند و عادی در بود
 یعنی از ایشان در همان محله که کشته شدند و بقیه لایه ها اسال کشید
 که بقیه همگی کوفتار و در وقت قصد رقیف مسطورت که ای این خلقت
 لعن الله علیه بر آن سرور محمد کرد و صومعه عمر رضی الله عنه بخارها
 رفته نیز خرم و انشیق شهید شد و امر و نیز شیره از دست سمل بن خنیف
 گرفته برگردان ای بن زوالی عمان بصوب فرار کرده اند از عالم
 زخم سید عالم صلی الله علیه و آله و سلم سنان کا و با یکدیگر در واقعی
 که در یوم یوم از او و در بعضی از روایات آمده که یومی زید بن
 از عبد الله بن مسعود برسد چنان شنیدم که در روز احد بغیر از علی
 کرم الله وجهه و ابوجانه و سهل بن عبد الله خنیف و غیره از حضرت
 در خدمت حضرت رسالت ای کس نمانده بود این خبر مطابق دهم است
 یانه گفت در او این حال که سباه اسلام رو بود از انزام نهادند بجز
 امیرالمومنین علی زود حضرت نمانده از ساعتی عاصم بن ثابت
 و ابوجانه و سهل بن خنیف و علی بن عبد الله ملازمت خیر البشر
 ششافته که محاربت بر میان بستند زید باز برسد که او بگریه و گریه بود
 گفت ایشان بگوشه رفته بودند چون از حال عثمان بن عفان پرسید
 که کجا بود گفت او نیز روز سوم از حرکت آمده و بارانکه هوا و

منزل

بمنزل عریض بود رسول صلی الله علیه و آله و سلم بدرستی که در این
 عرض رضی از امیرالمومنین کرم الله وجهه و حضرت سقوت که در آن روز
 بود که من و ابوجانه و سعد و قاضی هر یک بطرفی از موضع و در طایفه
 از مشرکان مشغول بودیم تا آن زمان که خدا تعالی فرج روزی کرد و همه را در
 کتب سیر مسطورت که در روز احد جمع و کرد از حواله رضی الله عنهم
 مثل ابوعبیده بن الحارث و علی بن عبد الله و ابوطی انصار بن نوایم
 شجاعت و پروری تقدیر رسانیدند و در آن وقت طایفه نیز ختم غنیمت
 بن قنیه ما با صابرت تیر کالک بن زهر حیرت از کار با زمانه الفقه
 چون قتال اهل جهل انهارت ای می حضرت خیر طایفه علی السلام
 و الحیة و جمع از حواله که جمع گشته بودند لشعرا احد در امانند و هند
 روجر ابوسفیان که ملامت و معاویه با شد و دست از سوان قریش
 عهد انرا از مردان شمشیر زن خایه دیده بر سر شهدا نشاندند و
 از حضرت علی بن عامر را هر که طایفه نصیب الملائکه است کلمه شهیدان
 شمله ساختند و بنهذم حکم خیر البشر شمره را از شکست مردن
 آورده بکنند با بران اورا کلمه الاکاد میکفتند و بعد از آن وقت
 ابوسفیان و اتباع او را اجماع جمع بکشد است از آن
 نزدیک شجر غیا و بر آورده که محمد در میان قوم تمانه با شانه

تیمور

حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام ایضا سکوت نمودند ابو سفیان باز او را بر آورد
 که ای ایوب ایضا فرمود و پس خطاب نمودن مستند یا نه بچک کج ازین
 گفت او در وقت محضه قضی است الله اعلم انکست بخدا که در محضه
 زنون است سخن ترا می شنود انگاه ابو سفیان آغاز نوازشش تا آن
 گفت اعلی بعل اعلی بعل ایضا بر سر حضرت رسالت سپاه جواران
 الله اعلی و اجل و ابو سفیان گفت العزیز و اللکم مسلمانان و ان
 الله مولی و لا مولی الاکم ابو سفیان گفت و بعد از نماز ما و شما
 آئینه در منزل بدرست امام الا حقین بود فرموده سید لکرسین
 زمان قبول کتب و ابو سفیان بطرف کعبه روان شد و برو است اکثر
 اهل سیر در واقعه حدیبیه بی نفوذش در کان بعل رسیدند از آن
 جمله قول محمد بن اسحق و عازره نفر بفرستند امیر المؤمنین حضرت
 شدند و اسامی ایشان این است طلحه ابن ابیطالب و زبیر بن ابی جحید
 و برادر کلده و عبد الله بن جمیل و ابو حکم بن الاعمس و ولید بن
 حذیفه و برادرش امیر و اوطاب بن مرثد و هاشم بن امیه
 و عمر بن عبد الله بن زبیر بن مالک و موایب بن ابی عبد الله
 و بروایت روضه الاحباب از مسلمانان همفدا نفر و لغوی است
 و سخن نفر نسوا دست شهادت فایز شدند از آن جمله چهار نفر از دهان

لادیه

بودند و باقی از انصار و یکی از شهیدان و هم از ان سید همدان و حمزه بود
 رضی الله عنه و در شرح معتبره از فضیلت قابل انجا بر سر دست گفت
 من غلام حبیب بن مطعم بن عدو بودم و در روز نبرد عم خوارجمین مطعم
 بن عدو بر دست حمزه کشته شده بود من بران حبیره در وقت تو حجاب
 احدین گفتم اگر تو حمزه را بقتل رساند از ادب است و در انما و راه
 نیز حمزه ان مقام کشته شدن در خونش عصبه مرا بدان امر تو یس کرد
 و قضیه اگر این کار بدست تو می شد بدید و تبرکت من انحصار است
 روز احد وقتی که نایره قتال و جدال اشتغال یافت من بموکه رفتم
 حمزه را دیدم مانند شیرت میدان در اوج صف و نشسته کار را
 بریم زد و در ان حال سبأ بن عمیر الغزالی را که مادرش در کعبه
 با خندان نمودن قیام نمود در برابر مسلمانان بشمارت مبارک شدند
 و حمزه سر راه بر سبأ گرفته تخت اورا اجوت و درش سر نشین
 کرد انگاه نفر بستند و بعد از آن را بر خاک افکند طعم سبأ را
 و من پس سینه در گدای شسته تا حمزه نزد یکسید انجا رسید پس حمزه
 بطرف وی ایذا ختم و آن تیغ نیز نافرست آمد از جانب یکسید
 کرد او متوجه من شد همان طوطی از بار در آمد بعد از ان پند
 حمزه رسید گوش او را برید و جگرش سپردن آورده بکله لعل

که بعد از رحمت اجل ضلالت جان برکت در وقتیکه اهل علمت مخصوص
 شهیدان قیام می نمودند حضرت رسالت پناه فرمود حال حیره حضرت
 که اورا نمی بیند امیرالمومنین کرم الله وجهه بجهت است و جوهر علم
 خود مشغول نشد تا که جسد مبارکش را دیده نماند بر عاقبت
 به اولش فرودید آنحضرت را بر صورت اقدس مطلع گردانند رسول
 بنفسین بدایه شتافت چون علم خویش را فکند کرده یافت
 نهایت مخزون گردید و گفت قسم بخدا چون بر تو نشاندت با
 بخدا در کس است که گمراهی این آیه نازل شد قال الله تعالی و
 عاقبتهم فاعقبوا قبل ما عوفتم به و لین صبرتم فهو خیر للصابرین
 آنکه در عوجب فرمان و جب الادعای آنکه مذکور است که آنکه
 در گذشت گفت سوگند داد و در سیر السلف مذکور است که آنکه
 از آن سرورده سال استن بود و مؤلف ایحیانه الامام در عرش
 بجا و نه گفته و گشتش الوعیای و بعضی الوعایه نیز گفته اند و از
 جمله شهیدان و مهاجرین عبد الله بن محمد بن سیر عه آنکه در بود
 منقولست که در روز خرابه عبد الله گفت خداوند او را
 حکمت شخصی را که شدت باس و قوت یافتند حریفان او را
 که اگر برین طرف باید و کوشش و پنی مرا بر در چون در وقت ملاقات

از من

از من سوال کنی که کوشش و پنی تو چرا بریدند که میداند از رحمت نور رسول
 پس سخن مرا تصدیق فرمای و کوی ع کوشش و پنی برین مایه
 از رسیده و دست که عبد الله وقت صبح این مناجات کرد و آنروز
 دیدم که کفا کوشش و پنی اورا بریده بودند اورا با همه در یکجبه
 و فن نمودند و دست عرش از جهل ایجا ز بود و دیگر صحت است
 که هلام بسیار از اهل مدینه بمیل اتمام او روی نمود و در مقصد
 مسطورت فرودید که از آنکه کراحد مسلمانان فرودند و در مقصد
 مهاجرین در دست داشت خیال فرار بر امون خاطر گذاشت و این
 بشیخه دست را شش برید علم برداشت چپ گرفته گفت و ما محمد
 الارسول قد حلت من قبله الرسل و این گفته علیه السلام نیز خود
 دست چپش را فک کرد مصعب رضی الله عنه بار دیگر آیه مذکور خواند
 علم فرودید و باز در سینه خود منضم کرد و ایند و این گفته نیز بود
 رسانند تا که ریش با آنجا میدوید که کرد از آنکه در تو مصعب را
 بریده بود که چون شهید شد از ذریعت بازه مانده که هرگاه که
 بدان نمی پوشید با پایش مکتوف نمیشد و چون با پایش ستر میکرد
 رویش با زمی ماند دست غلامت آنم که نیز خرج کند در هر چه کرد
 تعلق پذیرد از دست مشور خانقاه و خانه و باغ و سایر آنکه

تقدیر می آید که در سویر عدم دارد و از جمله شهداء انصاری است
 ذکوان برین قیامت است و او داخل اهل بیت است و در در شان او در
 هر کس نخواهد برست مگر در آنکه بر سینه بر شتاب راه میرود باید که نظر کند
 بشور ذکوان و در روضه الصفا مسطور است که چون اهل اسلام خود
 گفتار کشند ذکوان فرزندان خود را و در آن گزینان گفته اند
 دیدار کی دست به گرفت روز قیامت و بعد از آن تا قیامت
 حشر در آن مجاز می نمود که همه آنست که در آنست سید و در او از آن
 سید المرسلین صلی الله علیه و اله و سلم فرموده ای که از حال
 ذکوان خبر دارد امام شیعیان کرم الله وجهه گفت یا رسول الله
 سواری دیدم در پیکرتن او و میگفت مرا ایجابت معاد از آنجا
 باشد آنکه آه تمشیر بر دوشش او فرود آورد و من آن سواری را
 پستت زین بر زمین افکندم لعل آوردم چون نظر کردم ابو
 اظلم تر از آنس بود و دیگر از شهداء و حضرت است از او اقرار نظر
 که او قریب بود از جمله جباله خود در آورده بود و در شب
 روز حرب با خانت است در در دین تو گفته بود با منگو خور خود زنت
 نموده متوجه حرکتها شد چون بمگر که رسید ساعتی اقبال بر دست
 شهید شد آنروز فرمودی بنیم که او را طایفه غسل میدهند چون

بگردد

مدینه شرف آورد حال او از زوجه همش برسد که حضرت یا رسول الله از آن
 شوقی به آنکه فریغ جنابت کند سلاح بسته بگردد شافت تا بر شوی است
 آنست در خطبه با غمیل الملائکه نام کرد و دیگر از شهداء معرکه احد و
 بن ثابت بن قیس است و اقرار برست کند که عمر و یوسف است در نبوت
 حضرت رسالت به متردد بود و کجا یعنی تمام قبول احکام اسلام نمود
 اما در صیاح آنروز بهدایت تمام ارشاد از سر صدق زبان کلیم طیب محمد
 جابر کرد اینروز را واحد نماده حشر در آن مجاز بود که شهادت
 یافت و چون حشر ضعیف الله علیه و اله و سلم بر شهادت او
 فرمودند من اهل محبته دیگر بخیر است که چهار سیر از حدیث
 قیام مینمودند و خود چون اعرج بود در معرکه فتوح است رسید در آن
 مرتبه مستور هم داشت و روان کرد چهره پند مردم گفتند علی بن ابی
 حرج و لا علی الا حرج و لا علی الا حرج و لا علی الا حرج بجز رسیدند از آنروز
 گفت میخوام با این بای آنکه عصمت بهر شتاب را بگرم سید عالم فرمود لا حرج
 علیک عمر و عمر لایس نموده رخصت یافت و با سپردن برادر زن
 خودش هدیه است از او اقرار مسطور است که در روز احد چون اخبار
 مویش بگردد رسید عورت است جهت تحقیق حالات متوجه مسکرت شد
 و نام المؤمنین عایشه رضی الله عنهما نیز روان گشت در آن راه

نوحه عمر و در ایدیکه نوم در برادر و سپه خود را بر شتر بار کرده می آورد که
 خبر حسرت گفت اهل مدینه در آن فانیض الکبارت سید کاکیان
 مقرون بصحبه و سلامت و دیگر هر صیحت که باشد سهیل درین
 اتنا جل از نقل جان با مانع تر از او در آمد هر صحت بر جزئی را اندک هم
 نی ماند بخیزمت انسر در رسیده صورت حال فرودست زیان
 معجز نبان فرمود ان کل ما مور انزل بر سید عمر و در وقت یوم
 حیکلفه بود در شش گفت اللهم لا تزین الی اهل کفنه رویش بود
 انسر و فرمود بنا برین تمیز کجا نه بر سید روان غمشودا ایضا بنا
 داد که شوم و برادر و سپه تو بر خیزمت یکدیگر در شتر سیر می برند
 دیگر انس بن نصر است گفت که در آن روز عمر بن الخطاب را با طایفه
 از اهل دره قام بخبر و تفکر بگوشه نشسته دید که دستش را حال خود
 گفتند رسول بر چه شما دست کسی بگوشه پس حاجت بخیر کجا
 خواهد آمد بر خیزید و با عدا و مخالفان ما در ناکشید نوید چون
 هیچ یکی مرافقت ننمودند شمشیر از نیام بر آورده متوجه مدینه
 شد و در میدان محاربه نمود که شهید شد گویند زیاد و در شتر
 زخم بر پیش زده بود و گفته اند علیه و لرحله هفتاد نفر خارجه
 زید و سعد بن معین بن حبیب که او را اهل اسلام نادر است نشاند

در کتب

و عبد الله بن جسر و جمع که با او مخالف بودند در مخالفت عین
 شکی است عین شکر مقدم نموده است همدارند رسیدند و جنازه بر می
 که از شتر هدای می آوردند انسر و در پهلوی رسیدند انسر همدارند همدارند
 صلواته قیام صیغ و صفا در آنست بر حومه نماز گذارده و توفی آنکه
 انسر در شتر هدای نماز گذارده و بجهت ان هدایت است حتی صحیح ان است
 کرده اند و اتفاقا در راه است بر یکدیگر می بینند در هفتاد موضع دفن کردند
 و در راه شتر نماز خوانند انسر و بعد رسید در انما راه هر قبلیه است
 ذکر و روایات بر سر راه آمده بر حومه انرا در بعضی اشخاص است
 بر مقدم رسانید می کنند بر صیحت که سوار است سهدت و اسنان
 و حال آنکه اکثر انجا عت مصیبت زده بودند نبوت سوره در روز
 دویم از واقعه احد خبر رسید که ابو سفیان با مسلمانان از محبت
 دشمنان شده باز بخمال قتال عزیمت مدینه نموده بنا برین سر و زخمها
 کو از طرف انبار شتر خدا علی رضی داده با همان جماعت که در انجا
 مرکب همایون بودند بفرم مقامه اعداء و توجه فرمود تا منزل حمراء
 الابد شریف بر دار باطلام از استماع گفتند اهل اسلام در
 بنوار آورده بکمر روان شدند انسر و را بر محبت نموده مدینه
 سکینه نزول احلال فرمودیم در کتاب مذکور مسطور است که در سال

چهارم از هجرت آنست در صلی الله علیه و آله و سلم بمقام تو از
 زنا و وصیای بر اهدایت اهل نجد مامور گردانیده و مندرجین عمر و عیال
 با ما تر استیان قیام کرد چون نور از قطب منازل و طی م جبل بر مشیت
 که نام موضع است رسیدند عامر که امیر قوم بود و جمع کثیر و اقوام
 نموده حیرانیک تن که موسوم به امیر بود هم چهارم را پدید ساخت
 چون عمر بدین رسید و کیفیت پیش بعضی رسانید آنسر در بر وقت استیجاب
 هدایت استیجاب تا سب خورده عامر را دعایید کرد و بهما نزدیک
 همین از پشت زین بسط الساطین رسیدن کوفت کرد و ایضا
 عمر گفت یا رسول الله من تزوجت در وقت طراحت و وقت از قبله عامر را
 در خور یافتی قبل آوردم آنسر در پیشتر من است و عمر را خطا
 و سهو مغلوب فرموده گفت ایم هر دو تن مؤمن بودند ای حال ادا
 دیت ایشان و چه است و بعد بدان زمان حصار بودی نصیر که
 خلیفه اهل اسلام بودند تشریف برده دیت آن دو شخص است
 جنت همودان اول قول نموده آخر قدر بر خاک کوزه را نیندند جبرئیل
 آنسر را از خیال ایشان آگاه گردانید بنابر آن مکرم آمده
 محسوب محمد بن سلمه بنام اخراج نزدی نصیر فرستاده پیشتر از
 خیال فاسد آگاه بر داده فرمود بعد از آن نقض کرده روزی در میان

در باب ۳

۱۳۴

برگرا از شما درین دیار بایستد بفرمان ما کردن خواهند زد و انقوم
 حلال از تمدید اندیشیده سبیه بسیار سر برداختند و آخر غیاث
 عبد الله بن ابی بوقه فرار دادند آنسر و بر آن ام مکتوم را در
 مدینه یا حیره کشته رایت هدایت است رایت ه ولایت از آن
 داشته متوجهی نصیر شده که آنسر در فوجی قلوب ایشان آورد
 و مدت بازده روز زمان حاجه آمد او یافت و در وقت حاجه
 که از سرانند از آن که موسوم به غزور بود تیرهای زخمی سید که کین
 از جنت چون تر شد سید الله بسی کفر طفره از غایت
 بعضی از اصحاب غیبت شاه ولایت مبارک ابویوسف سید کاکان
 رسانید غزور موسوم بنیم حضرت کفایت بعضی از نمات شاه را
 رفته مهران این شاه تجارت حصال سر غزور غزور را در
 آنسر در جنت گفت این سران ملوک است که تیر های خفته
 مبارک تواند اخت بود آنسر وصی الله علیه و آله وسلم
 از کیفیت واقعه تفتیش فرمود امام الاکبر سید میر محمد بن کریم الله و آله
 گفت بن این ملعون را بصفت شیخ اعت تصرف دین بجای اط
آوردم شاید اور اجرات بران دارد که تیر از قطعه سرو ن اید
و هر کرا عاقب باید بر باید بران در کین گاه ششم تا گاه دوم

شش بر سر در دست گرفته بانگس دیگر از حصار سپردن آمد
 من در حمله کرده سرش از تن برداشتم و موافقان او همان روز
 اگر رخصت فرمایم امیدوارم که برایشان نیز طفر باجم کثیر در
 ابودجان و سمل بر خف ز با باشت نفر دیگر مصحوب اعانم
 کردند اسد اللہ العالی با رفتار غرور اطلاق شده همرا
 قبل رس نید سر تا بر مبارک الشانی نزد سید کائنات آورد پس
 بنموده آتش و رولت سر مارا بر سر رانی حمله او پیشند
 چون کار بی نصیر در گفتار حصار و شوارش کس بی سید ابرار
 صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم فرستادند که مارا بگذران از زمین دیار بیرون
 رویم فرمود امر و زاین التماس در حقه قبول می باید مگر آنکه سید
 خود را بگذرید و از اموال آنقدر که مویشی شمار بر تواند داشت
 ببرد و بقیه را ر تا کند بهودان از اضطرار بر بغیر فرستند
 و جلا وطن اختیار کرده بعضی بعلایح خسیه و برخی در نظر انصافی
 بر آکنده گشتند هم در کتابت که در مسطور است که در سال ۱۰۰۰
 نسیم مبارک التمسور صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم رسید که پیشوا
 بنی مصطلق حارث بن هزار شکر فرامهم آورده با اهل
 اسلام داعیه مجاربه دارد و لاجرم آتش و کار ساز بسازد نصرت

دلگناه

دستگانه نموده رست طفر آید مهاجرین را با نام الاشجین علی مرتضی
 داد و علم انصار را مسعد بن عباده تقویض فرمود و مقدوده است
 عربین احطاب ادر در مقدمه تعیین کرد و بر میمنه زین بن حارث را
 یکی است و بر میسره عمارت بن محسن را با زده است و باقیه تر
 متوجه اعدا اردن گشت و در آن سفر بسیار از منافقان عظیم
 اخذ غنیمت همراه شدند و در میان سپاه اسلام حسین را
 اسب بود و از اجمهات مومنین ام سلمه و عایشه درین غزوه
 شرف مصاحبت شرف و انبیا مشرف بودند چون حارث بن
 ضرار از تو حبه سید انوار قبایف کوار شرف و شایسته
 نامی داده بار در میدان مقابله و معاهده نمود چون نماند قتال اشغال
 بایست حیدر کرار می از شجیان کفار را که مالک نام داشت با کسرس
 بزخم ذوالفقار از مای در آورد و اوقتا در آنکه صاحبان است
 مشرکان مود و بیاورد کرد ازت بهره این شجی است خوفی نام
 بر ضامیر اهل غلام استیلا یافت و سایر مسلمانان بفرست و نصرت
 مخصوص شدن ده نفر از مشرکانی تعقل آوردند و بقیه آن قوم
 با سایر افتاده اموال ایشان غنیمت گشت - چنانکه در کتب الفقه
 مسطور است که امام الاشجین کرم اللہ وجہہ بزرگوار نصرت حارث

ای ضرر را برده گرفته بنظر انور حیرت افروز گذرانند و آنست و او را
 جویری نام نهاده در مسلک ازواج مطهرات انظام بخشیدیم
 در کتاب مذکور مطهرات که همدین سال غزوه خندق که آنرا
 حرب اخیزاب نیز گویند واقع شد در باره سیر آورده اند که چون
 سرور کائنات بود بی نظیر را حلال و وطن کرده تفریق کرد
 هر قومی بکوشش منزل گرفتند و بعضی بنواحی خیمه متوطن شدند
 انگاه عجمی از اشراف ایشان مثل جبرئیل و سلام و کنانه و ابوال
 و غیر ایشان قریب است که سیر رفتند تا با یوسفیان و یوسفیان
 او بجز سید کائنات بخریض نموده سلسله موافقه و معااهده را
 استیجاب نمودند یوسفیان با جمعی از ابطال بکوبه در آمده قریب شدند
 که نازنده با ششم در آنجای حربه نازند از عجمیین اقبال بیکر
 توجه نموده همین عمل بجا آوردند پس یوسفیان لشکر شیطان را
 جمع کرده با چهار هزار نفر و هزار و پانصد شتر و سیصد و سیصد
 اندوختی از قبایل بیکر و در نظر ان با ایشان ملحق شده جمیع
 ده هزار نفر رو بگردیدند چون این خبر رسید جبرئیل بر سر آمد
 بعد از تقدیم مشورت با سید کائنات فارسی رضی الله عنه
 انور کردند خندق قرار یافت و با سه هزار نفر از مهاجر و انصاری

بد این کوه مسلح که متصل مدینه است رفته خندق را پیش نهاد
 رای جهان آرای ساخت اهل اسلام بجهت تمام که جلو چشمها و
 بر میان بسته در عرض شش روز با هزارم رسانیدند و پشت
 پیوسته که سلمان برابرده هر دو کار میکرد روزی قریب سه او را چشم
 رسانید هر دو شده از کار باز ماند آنست در غرور و از زاری غمخیز
 قریب سلمان را بشوید و طرفه ترا بسپارید و بر سر نکلون تمید
 چون بفرموده قیام نمودند سلمان بجهت یافت مولف مشافهت فرمود
 گوید در ایام خندق معجزات عظیمه رسید کائنات علیهم السلام
 الصلوة و اهل الحیات بنظیر آمدن ایشان و اندر کائنات از
 مصطفوی که سر انجام انجامش نشناختند و در روز آخر خراج
 نمود القصة چون عاقر مشرکانان بقصد اهل اسلام در اصراری
 مدینه الاسلام جمع گشتند مومنان را محاط نمودند جمیع آنرا
 و سپهسالاران کوه بیکر مثل عمرو و عبد و که بوفور شجاعت
 و کمال جرات و احتمال آلات حرب و احتمال اودت طعن
 و ضرب در میان قبایل عرب شهرت تمام داشت مبارزان عرب
 او را مقابل هزار مرد مقابل داشتند چنانچه عمر بن الخطاب
 میگفت روزی بر فاطمه طایفه از قریش که عمر و سید و در میان

ایشان بود برسم تجارت با مال بسیار عزت شمام کرده بودیم ناگاه
 قریب هزار کس قطع طریق سر راه کردند و اهل کاروان از
 مال و جان دلی برکنند درین اثنا عمر و عبد و دشمنی از نیام کشیدند
 مانند شیریان و بل و مان بر مخالفان جمله آوردند آنجا نیت بخود
 آوردن بزعمت رود کرده راه فریب این گرفتند و اهل خانه بکلیت
 گذشتند و عمر و عبد و درین روز کجاری از جنگ بگرفتند و در جنگ
 از جهت مانع حاضر نشدند و درین جنگ از اسب تلافی نداشتند
 میخواستند بنامید و آواز به بلوایی و شجاعت در میان قبا و عزت
 کردند اندازم حاجت رسیده مثل عمر که من ابی جمل و پسر من ابی
 و در هب و نوفل بن عبد الله و ضرار بن خطاب و مرد هب از
 محارب بکنار خندق آمده محل ضعیف پیدا ساختند تا زمانه بر کعب
 زده یک حبشین خود را سواره بران جا بر خندق انداختند و
 بن و لید و ابوسفیان با سایر کفار بر لب خندق صف کشیدند
 عمر و عبد و در گفتند شما با ما جاد و غیور و توانمند نیستید گفتند
 اگر اجتماع بگذشتن شود ما نیز بگذریم الهی هم عمر و عبد و در
 در میدان شجاعت و بی دردی نمانده جولان نموده مبارز طلبید
 چون اهل اسلام بر بلوایه و مستحیبت او واقف بودند در آن روز

خورد

مولانا

ملون میدانستند چنان خوف بر ایشان مستولی شد که خون در
 نماند و سر تا بر پیش چنان گندید خشک فرو ماندند چون بچکش معرض
 جویا وی نیامد آنروز صبح الله علیه و آله وسلم فرمود هیچ درستی
 باشت که شرابین دشمن را از ما دفع کند سلطان تحت ولایت در آن
 تحت حمایت امام الاشعریین امیر المؤمنین اسد الله الفاتح علی
 ابن اسطوخودوس گفت یا رسول الله اما باره رخصت نیافت یا در آن روز
 خواست امام الاشعریین اذن طلبید ما درون کشتن ما رسیده عمر
 در میان شما هیچ مرد نیست که در این روز بر رنده با من مبارزت
 نماید پس الله انما لکننت یا رسول الله مرد استوار فرمایید
 محارب گتم آنروز و بر او این نیت شد چون که بدو الفعار مشهور بود
 درین جنگ با میر داده و زره خاص خود در پوست انده و عمامه
 بر سر او نهاده گفت اللهم اعنه علیه یعنی بار خدا یا بار خدایا
 بر عمر و عبد و در بعد از آن دست مبارکش حاجت برداشت گفت
 الی عبیده را روز بعد از من باز گزینی و حمزه را در روز احد از
 جدا ساختن ای علیست را در و پس عمر من لا تدریه و در اوست
 خیر المواتین پس امام الاشعریین میانه رو نمانده سر راه
 وی گرفته گفت ای عمر در شنیده ام که تو گفته ای بچکش مرا نخواهد

خورد

سبب از سر چه چیز که آنرا قبول کنم گفت آری امیر گفت من ترا میخواهم
 بآنکه کو ای دی که خدایتی بکنیت و محمد مصطفی رسول او دست
 شوی برورد کار را که آفریدگار همه عالم است عرفت از این وقت
 مدار امیر گفت امیر و دیگر اختیار کنی گفت آنکه گفت فرمودید
 خود باز کرد زیرا که اگر کار محمد نظام و انظام گرفت در جماعت
 اعدا مظهر و منصور گشت تو استقامت و اعداد و در کار آورده تا
 اگر کار بر عکس شود و بدینا عفت و مخالفت مقصود تو بوصول
 می بود و او مملو در گفت زمان قریش با این روش بکلم نمیکنند که
 چنین شده که کسی در خفا به دست بدین خود و خانه خود
 باز کرد و نذر در قرار هر سه را آن بود که تا اتفاق مکت در خون
 بر خود مالد المقصود بود برین هر چه در دست ^{بسیار}
 کار ما و تو بقا قرار گرفت عمر و خدیج گفت این خصلت که
 کمان نمی برم که هیچ مردی از دلیران عرب چنین التماس از شما
 تو اند نمود باز کرد که در حدت سیس و هنوز ترا وقت آن مرت
 که با هر جوان مرد در میان بنرد در ای و حال آنکه میان من و او
 دوست بود یعنی لایم خون تو بدست من بگفت شود امیر فرمود که
 تو دوست بخندار که خون من از دست تو درخت شود من نمی دانم

ترا بر بزم عمر و ازین سخن نهایت بر تهنه از مرگ فرود آمده ام چو
 ی کرده شمشیر لایم بر کشیده از سر خشم و غضب بر امیر آورد
 امیر المؤمنین سپهر بر دفع ضرر و در کشید امیر و بر پاکت ازین
 بر سر امیر و آورده که اگر آن ضربت بر کوه خار از فریاد زاری امیر
 حاصل که تیغ خیمه خود را چنان شکافت که انزلی غرق بماند امیر
 رسید انگاه حمیر کرار بک ضرب زوال انوار بدن مملو ناکار
 از بار سر بسک کرد اند و با و از بلند نکه گفت چون رسول صلوة
 آواز ظنیر شنید دهنش که افلیح و مقبول گشت از جانب ^{بسیار}
 انصار رضی الله عنہم مر و بست که چون رضی علی و عمر و با یکدیگر
 نزدیک شدند چنان کرد و غبار رخا که کایان از انجید یکم بعد
 از لوطه آواز ظنیر شنیدیم دستیم که امیر و بر کشید القصبه و از
 قتل عمر و ضرار بن خطاب سپهره بن ابی و سب حمل بر امیر کردند
 و امیر نیز متوجه پیشان است حشمت ضرار که بر حمیر کرار افتاد فرار
 بر ترار اختیار کرد چون از در بر شنیدند که فرقت بدین عزت با سب
 چه بود گفت و در وقت صورت حرکت ما ماینه دیدم اما سپهره غمناک
 در مقابله سبها و مخالفت انزلی ختم و انوار با و رسید زنده خویش
 اندخته معرکه را با نیر و حشمت و نوفی بن عبد الله جزو مرگت

قتال انهم از مأموره از شتی زمین در خندق افتاد و مسلمانان کمانها
 سنگار شش کوفند فریاد بر آورد که به ازین هم ستوان گشت اولیون
 در خندق رفته بکفر شمشیر اورا از زمین بدو نیم ساعت عکرمه
 و سپهره و مرداس و هزار از مکر فرار نمودند خبرتسل عمر
 و نوح علی سبیه خود قهر بر نمودند ابو سبیان با رفیقان رو با هم باز
 رسا نید بزره و جامه و سلاح او مطلق گشت بدون خوار بر سر
 برادر رسید و حالش بران منوال دید گفت با فتنه الا کفر کرم گشته
 اورا مکر کرده گرامی چون دهن گشته برادرش با ضرب الفجار زجر کرد
 گشته این دوست در سنگ نطق کشید **شعر** لو کان قاتل غیر غیر
 لکن اکی علیه اخر الله لکن قاتله من الیاریه من کان به غیر قد کاتبه
 البلهه چون امیر المومنین علی از من زندگانی اهل غلام را بشعله
 حرام خون انشام سوخته بر خوار فاض الا نوربان تنگ
 افر خسته بخربت خمر سالت با گشته سر عمر و را در بار خمر
 اسای انحضرت اندر ختمه می چند گفت که او اخر آن آیات است
ع عبد الحیارة من غایت راه **ع** عبد رب محمد بصواب
 لا کسبته اندر خا ذل وینه **ع** و غلبه یا معش خیر الاجاب
 و حضرت سالت طالب جناب ولایت آقا سید را بنه از شش بکران

نهاده تا منبرل عقیق
 نوقت کمر و کوبیدن
 اسد الدین کتاب
 عمر و عثمان

والفات

والفات بیابان سر فرزند عمار ساخته فرمود بزره علی بن
 افضل من اعمال امی الی یوم الصیامة یعنی حرمت علی با کفار روز
 خندق بهتر و فاضلتر است از اعمال از من با روز قیامت **ع**
 بزنج علی عمر و چون گشته گشت **ع** فکرت فاه ذلتش در نوبت
 رسول خدا گفت از کلبی **ع** که در روز خندق همان علی
 به از هر عمل کا ندرین روزگار **ع** گفت داهل دین تا روز شهادت
 و در کشف الغم و خیر السیر و مخرج السنوة مسطور است که ابو کرب
 در مجلس همایون رسول بودند بر خاسته تقبیل سید مبارک را کردند
 قیام نمودند و عبد الله بن مسعود رضی الله عنه آیه کریمه کفی الله المؤمنین
 الصلوة علی و کان الله قویا عزیزا که در آن روز بارش بود و قوت نمود
نظم ز ضرب الفجار شش زهریجا **ع** میران سر هر سو با کمالست
 اگر گشته گشت بزنج خلافتش **ع** بمیدان و غاکتر ز زانست
 چه جبار و در شان شیره افلاک **ع** بدلت او نبون ترا ز غزالت
نقل که خورشید کس فرستاده حیدر برسد آن دو بد افغان تنیم
 ما آن را خردید کردید آنسر و فرمود ما را بجد بید و بهار خورش
 آن آتیا بی نیت بهر بد و غزوه مذکوره علی سبیل اللامجال در شجاعت
 و بهادرت الشهدا از سوره احزاب نیز نقل است و بهدین روز

غزوه نبی قریظ و آنقدر از ان عباس رضی الله عنهما منقول است که
 چون جنود احراب انرا مایقند حضرت خیر البشر مصطفی مظهر
 از ان من کوه سلع بجهت مراجعت نموده دستور سابق بخانه رسیده
 قاطع در راه در آمدن با یون از کرد و غبار شسته با دار نماز ظهر نما
 نمود درین تهاجر بشیر این دستاری سفید بر سر بسته و بر سر بسته
 آمده گفت یا سید المرسلین خدای از تو عفو کنم که سلاح از خود
 باز کردی و حال آنکه هنوز ملائکه مسلح و مکمل اند فرمان چنانست که
 ایمن لفظ بگوئی سینه قریظ توجیه نمائی و اکنون من رفتم که ز لزم
 در حصاری ایشان اندازم بعد از آن بلا ایاست را رسول صلعم
 در اسواق مدینه ندانم که هر کس مطلع امر خدا و منقاد مصطفی
 نماز عصر در نو اجمعی قریظ ادا نماید شکر اسلام و اهل عظام
 در ملازمت اسد الله القاصصا تراست خیر الامام بود روزی
 شد ندیدند شهر و سلاح پوشیده با جندی از صحابه بگرازم
 روان شد دوران غزوه حجی سیم هزار نفر ملازم بودند از سید
 الخالب مویز است که چون قریظ تعلق ایشان رسیدم جمع مردان
 ندا کردند جا که قائل عمر و که تحقیق آمده کشنده عمر و من اقامت کند
 الذی اطرا لاسلام و قتل الشکر و ریاست فتح آیت را بر زمین نشاندم

کفار

کفار را زباله احرصار زبان بر بست و شتم سید عالم است و اند ما برین
 بجای فطرت لولای مصور مامور کرد نمیده با استقبال رسول اینو متوال
 شناخته صورت داشت که با سید المرسلین نزدیک محضار بود و که
 بی چشم غمخوار سخی سینه این نزار سوگند فرمود ظاهر از ایشان
 حریفی استیج نموده که باعث اید او من بابت دقتیم آرد فرمود چون
 مراد بیند مثال این سخنان گویند و نزدیکان قتل و شتر فراره
 گفت یا اخوة القردة و الخن زیر فرود آید بگویم خدا و رسول کفار
 گفتند یا بالاعاسم ما کنت جمولا ولا فحاشا یعنی هرگز بسیار
 جاهل و دشنام ده نمودم ترا از چه امر روزی خود بر سر نه روز
 استماع این سخن حیا بر تنه غلبه کرد که رد از روش و تمیزه کبر
 در شش بود بیضا و ویدیم حشمت با باز نشسته و جنود اسلام مدت
 میست و پنج روز و یاجتی با نروده روزی قریظ را انجامه کرده بودند
 و سلطان الاولیاء علی الرقیصه با جمیع از اهل اسلام هر روز در اطراف
 و جوانب حصار سبک و غیره با کجا رجک میکرد اما آنکه حق سبحان
 ترسی و رعیت در دل ایشان انداخته که دست از جنگ نازد شسته از
 حصار سر و نر شناخته مشروط با اینکه سعد و عاصم در هم نشاند
 حکم شود آنسر و بر معنای شمشیر سعد را از مدینه طلبید حکم

ساخت سعادت حکم حکیم که مردان بی نظیر را تمام کشتند نوین
 و بسیار از مسلمان برده شد و اموال را در میان یکدیگر قسمت
 نمایند آن سرور فرمود ای سعادت که گوی که حق سبحانه و تعالی در
 هفت آسمان کرده بودند سعادت که چون بود بی نظیر از قفسه
 فرود آمدند محمد بن مسلم دست و گریه و زاری از آنکه بر او سزا
 و بوقی هفتاد کس بوده بسته بخدین برود عبد الله بن سلام
 بضبط و صبیان و اموال و سپهر و اتمه ایشان تعیین شد
 و در آن حصار چهارصد تن مشیخ و مسیدند و دو هزار و پنجاه
 سپهر و توله و اوانه و اغنام و جمال و در اسب و موشی بسیار
 داشت آن مرد چون آن روز بخت شریف بر فرمودند خدیجه سیرت
 شد که کند و در سپهر ایشان از آن بخت ماور که در آن کس که فرج
 فرج ایشان را در حضور امیرالمؤمنین علی کبارت آوده کرده اند
 میزد و از آن پیران که بخت رسیدگی کجوت سود و سودگر
 سی بن اخطار در روضه الاحبار و رجال سیر مطور است که در سال
 ششم هجرت سید کانیات علیه افضل الصلوة و اجمع التحیات را
 خبر رسید که بی سعادت گرد افتاده آورده و عیسای امداد بود
 خیر دارند و میگویند که با اتفاق ایشان قصد مدینه نمودند آن

ا

اسد الله الخالد علی ابن ابیطالب با صد نفر موضع فدک گرفتند آن
 ولایت است هفت سیصد و روزی می بود تا بیخودم چشم رسیدند
 با شخص طایفه ایشان احوال عاید نقیشتش نمود و گفت رهبر منکم
 و مسلمانان را بر سر آنجا میفرودند نیز موده امیر اسلام در آن وقت
 دراز کرده بنویسد بر آن حضرت و او ندانید نبوت پوئنه که با صد تن
 و دو هزار که میخواستند آنجا رفتند از آنجا امیرالمؤمنین محمد شتر
 بجهت الله و خدا ساخت و باقی را با حال سیرت شمت فرموده لغو فرود
 بخدینم مراجع نمود در دستور الحاقین و صحیح بنسای و روحانی است
 و ششم و شریح اللامیه و مواتر البتوة در روضه الاحبار در روضه
 الصفی و رجال سیر و مراح النبوة مطور است که چهارم فرسین
 و مویزین متفق اند درین که سال هفتم از هجرت شیخ فرود شد
 بمقتضای وعده صادق که حریف حال عز و علا و عهدهم الله
 محاتم کثیره تا خدو نامی که بده لغزیت فرخ خیره با هزاره
 صد نفر از دلاوران مدینه نضت فرمودی از طمسافه در فرقی
 که آنرا منزل میگفتند نزول فرمود بود خیره چون از تویم خبر
 خبر یافتند بودند شتر روز جمعی مسکت شمت استخار از خضا
 پیرون آمده شرایطت قصه مقدم رسانیده ما ز می شستند آغاز

که آنسر و بر داجا رسید از دعای خوار غفلت برین جهان بگفت
 که تا طلوع آفتاب هیچ کس بدار نشد در صبح در کمال اضطرار باها
 و زینبها بر دستها بر قلوبیرون آمده متوجه بزرگ خود گشتند تا کجا
 چشم ایشان بر سینه حضرت سینه افتاد و باز گشتند و بقلعه خود باز
 چون آنسر و سید الله علیه و آله رسد قوم بهیروز در ابران منوال دید
 فرمود هر کس در حقیقت از خدا خیزد بیای طلاع خود از مضرب طاساخته
 در آن باند خنق تیر و کشتک گشتند و دل او را آن همه که غر او چنان بود
 محاصره سعی بلیغ نموده هر روز در او شایعه و مراد علی مسدود با نده
 زمانه حصار اطاعت و حصدین و شوق و قلمه صعبه صفت گشت
 بصیرت سوره که در وقت محاصره قلعه قوس چون زور مشتوقه جان
 آنسر در شده بود نفسش در سما که قدم رنجی فرمود و هر روز
 رایت نصرت آیت است ایمنی از داعیان مهاجم و انصار داده بحرب
 اهل حصار میفرستاد و در احدیست صحیحی بی ثورت سوره که روزی
 ابو بکر صدیق رضی الله عنه لوار بر دسته مایه قلعه زنده بجهت
 مقصود فرار نمود و در مرتبه قدوه آنجا است غرن المطمان را طایفه
 از شیخان اسلام با حضور آن محارم کرده عثمان را در دست نا آورده
 باز گشت چون شد نگاه شاه میانه از عباسی شام بر سران بر چاره

قطعه
 غنیمت برادران خان
 کشته برادران
 قوس را طایفه اسلام

آنروز

آنروز سید قام بر گشته اند خواسته کایات علیه افضل الصلوة و کمال
 الشجرات فرمود لا عظیم الرایة عند الرجال کرات اخیر فراوانی است
 در رسول و بحمد الله و رسول یعنی الله علی یدیه و امیر المؤمنین کرم الله
 در مدد از آن غزوه مجرب بر میزدی که بدیده میوش عارض شدن بود
 بدینمه توقف فرموده بود درین اثنا نماز است آنحضرت بر زمین
 صلوات خود را لم مفارقت آن نور دیده بر وجه و بر کتف فرود
 با وجود الم متوجه ملازمت سید عالم صلوات الله علیه و آله رسد
 و چون حضرت ختم نبوت صلی الله علیه و آله رسد این کلمه زیاده
 میفرمود که در کس غلطه در میان اصحاب است تطاعت است و کما
 زانبات را بکدام یکی از ما خواهد داد بریده من اخصی کتف بر کرا
 ما آنحضرت مطلقه تو بود امید میداشت که صاحب علم او باشد
 و همه از قریش با یکدیگر میکنند تو راست گشته مراد ازین رو عظمی
 این خطاست اما چشم وی بر تبه در زمین است که در وضع قدم
 خود و عینت از اندرید **قطعه** چون سخن میخیز از آنسر و کوشش از طریق
 رسید فرمود اللهم لا یطیعنا منعت و لا طاعنا ما اعطیت حرا و
 بیگس تواند و ادجنی که تو منع کنی و بیگس منع تواند نمود
 چیزی که تو عطا فرمائی علی الصالح که تر و من ازین نال بر صبح

با جناب نورافروز پور بر بام جهان آفتاب این قصر لاجوردی فام کشته
 سما و خندان غیر در جنگ که در پیشه و عا جنگ در کفر ملکیت نیر
 و در بر جوی کام در کام نهد و نیز در خیمه سلطان سلیمان علیه السلام
 و در سر آبروه با کلاه جین چاه محمد رسول الله صلی الله علیه و آله
 مجتمع کشند و هر یکی ازین سببها لاریش که اولیک حضرت الله
 مظهر آن بود که شاید با این سواد غنچه و عو بهت کبریا فیض کرد
 و سعد و قاص کوی در دراز کشتم رسول ترا بود ز ماده بر خاستم
 با بعد آنکه صاحب را بریت من باشتم از قافوق اعظم رضی الله عنه
 منقول است که گفت هر که امارت را دوست نداشتم مگر در روز
 چون آنکه در از خیمه سرود آمد فرمود علی ابن اسباط بک
 فرودم آواز بر او زدند که چشم او چنان درو میزند که پیش ما خود
 نمی بیند گفت از راه ما رفت درین اثنا امیر المؤمنین علی ابن
 اسباط از ظاهر حاضر شد آنروز سر مشه که امیر را بران مبارک
 خود نموده است و تان با بر تان در حرمت می بینش انگذ در حال
 دروش ز لیک کشت و خشان کتفیشش تر و تانه بهتر
 از حالت اول شد بعد از آن در باره او دعا فرمود اللهم
 از هر عیبش آنچه و القوام المؤمنین کرم الله وجهه کوی برکت

اعلی

دعا در رسول صلوات الله علیه و آله سلم دیگر کز نبره ما و کز ما دعا فرست
 و از زبان ابی بلبل مریدیت که امیر المؤمنین در کما می تو بر صلح
 بنده دار بو شدی و از زبان پاک نمیداشت و در سر ما خیمه
 تنگ در بر کردی و روی خود ز نور بودی که در مدت حیات در چشم
 قره العینین اولیا و عارض لشکر و شان نزول حدیث لعن علی بن ابی
 ما آخر بدستور که مذکور شد در اکثری از کتب معتبره احادیث مختصر
 در صحیح مسلم و بخاری و در را و اسططلابه و صواعق محرقة و انچه
 مسطور است القدر چون از هر چشم خلاصی یافت ختم رسالت
 بناه رهت نصرت است با و او زره خود را در پوشیده و تو ختم
 بر میان بسته فرمود با انجی خار بکن تا آن زمان که خدا تعالی بر تو وضع
 کرد و اندر بخدا سوگند اگر کسی را خدا تعالی بوسطه تو هدایت کند
 کند ترا بهتر است از هزار شتر سرخ موی که در راه خدا رحل و عطا
 تصدق نماید بعد از آن امیر المؤمنین تا ایدر العالمین و غیر موده
 سید المرسلین قدم در راه نهاد چون بچوای موس رسیده علم بر
 توده از سنگ ریخته که توب بر حصار است فرود در آن کن
 کنه از اجبار بود که بر بالار حصار بود پس سیدار صاحب تو او گشتی
 و نام تو صفت حمید و کرار جواب داد من علی ابن اسباط ابوی

بقوم خود خطا بگو علمت و ما انزل علی موسیٰ یوسف بنو اسرائیل
 تورات موسیٰ کو نینوا و کسبی که از حصار باقوم خویش بگریز
 آمد حارث بود بر او برادر و برادر برادر برادر از
 مسلمانان شمشیر گردید اماگاه امیر المومنین متوجه او شد یک
 فرستاد و او را بدو فرستاد و چون بر قتل برادر او قصد
 باز مره از شنجان چسبید بر سر او پاشیده بکین تمام در صدد کتاف
 پیرون و بعد روی مبارز بود و نجات دلا و رو بلند بالا و نیزه که
 سنانش سمن وزن و نشت بدست گرفته در نجات و مبارزه
 بظن بود و در از روز دوزخ پوشیده بود و شمشیر روش چنان
 کرده و عمده بر سر بسته و خود بر باله آن نماده در میان میدان
 آمدن این رجز آغاز کرد **شده** علی خیمه الی مرتبه شایک العسک
 بطل محراب چندا که اظهار جلالت نمود و چنانکه از اهل اسلام را
 طاعت مقاربت ای نبود که با و در میدان در ایلام حرمش از
 در شیر رحمان بجا نماند و او را در رجز زبان مبارک **شده**
 ناالذی سبغنی امی شمرده **شده** تمام احاطه و پشت و قسوة
 و در رجز و خواب دید که شمشیر بر او می کشد چون امیر
 اول که مین بود از شمشیر بر او خواند تعبیر خواب خود است

ایام

اما غیرتضا را این تو گمانت در میدان در آمد یعنی حواست بر اهل زند
 سخت کرده و در القاتر بر سر آملعون غدا فرود آورد و چنانکه از
 سر خود دستارش گذشته تا فرود بس نین و نینم ساخت پس اهل
 اسلام با بداد شاه مردان در میدان در آمده دست بقتل دراز کردند
 و وقت کس از روستا در ابطال خیمه حضرت بنو امیر المومنین شمشیر
 بر پایه نهر عیت نموده و بجهت آوردند و شاه مردان در عقب ایشان
 روان شد درین آنجا یکی از مخالفان فرزند است بر او چنانکه
 از دستش نجات و دیگر بر سر او بر او رو بگریز آورد و شاه مردان
 ازین واقعه نجات یافتند تا که شمشیر خود را بکس تن از خندق
 قلعه مقوص رسانید و چنانچه در کجایه در زود در آیین بر کنده
 سپهر خود ساخت **تلم** سپهر ز فغان قتل وصال **شده** و از نشت به حال
 بر شرف نماند شاه عالی سیر **شده** در قلمبر اندو که در شس سپهر
 و از امام محمد باقر رضوان الله علیه منقول است که امیر المومنین در حصار
 گرفت چنانکه تا کند تمام حصار چنان بلزید که صفیه دختر شی
 احتضار از سخت بیفتاد و در وریش مجموع شد **شده** که کافران شاه
 جوانان بداد بود و گرنه که تواندا می گذن در خیمه و در خیمه
 بجهت بعضی از روایات است تصدیق و نشت در نشت در نشت در نشت

کشته اند و در صورتی حقوق مطهر است که بعد از کندن بر دست در خیار
 امیر المومنین بر پشت خود انداخته در این زمان در وقت قلمی است
 کرده مقاتله فرمود تا آنکه فتح شد و این است از دست خود و نیز بر دستند
 آن در راه که حمل نمود در کشف الغم مطهر است که به خدا و کسی بر دست
 او عاجز بودند **بند دیگری است** در شب با اقتدار که گوید زوزن در کفار
 که کرد است بر روی سبیل **بسیار** شش سیر بود و در وقت مهر
 الفصح بود و نیز از شام بده این غریب خوان الا ما با باوان کون
 رسانیدند و شاه مردان بود از استیجازه معراج غریب الزمان اما
 داده در این مقدار است و در این سخن دور انداخت **بند**
 ششم که تا بدو کشته روز خیزید **براه** از بی سلام صد مهر کشت
 گوید چون چرخ خیزد بر سر کشته رسیدن است سرور کشته و در
 ملاقات با امیر المومنین فرمود **قد بلغنا ما آلمت** و در وقت که کشته
 و در وقت که کشته **در وقت** اما کشته امیر المومنین را وقت روز خود
 چنانکه قطرات شکر بر رخسار او نوارش بر وقت در کمال
 بر رسید یا این که کشته شد است با غم گفت که نه فرزندت یا رسول الله
 چگونه فرزندت بنا شد که الله تعالی و تو برین ره برستی و صحت
 میوست که امیر المومنین **چندین** بار از این شرط امان داد که هر یک

البرکات

از ایشان کشته تر بار غلبه بر داشته از آن دریا سپردن روند و سایر
 اموال مسلمانان گذارند و اگر چیزی نماند و از آن خون ایشان چه
 با شد کسان من ابی الحقیق یکی کشته شد از زوزن و زوزن حمله نماند
 برون خزانة او ظاهر شد تا بر شطرا من ذکر خون بود و حاج کشت
 و حاجت امینا علیکم **بسیار** انجا با کتا نه رات لیم محمد رحیم بود کشته
 خون برادر خود که در آن کشت **بسیار** شده بود و فصل آورده و کشته
 کشته تن باقی بود در کشته **و هم** اهل اسلام از قتل خنجر احوال
 موفور و اجناس غیر موفور و برده بسیار و موش **بسیار** کشته
 کشته از آن جمله در حصن قوص صد خوشن و چهار کشته و هزار
 نیزه و با نصد همان یافتند و از آن غنای خمس کشته **بسیار** کشته
 اختصا من بدین تهمه میان مسلمانان تقسیم یافت و صفی در خیز
 بی طلب که زوجه کما نه در سهم در حمله علی انما در رسول صلوات
 عوض او چیزی بدرجه عنایت کرده صفیه را بعد از انقضای آن
 در حمله کجاج آورده بوقت مراجعت از خنجر در منزل صهبا باوی
 زخاف نمود و در وقت روضه الاحباب آن **بسیار** در بدنه کشته
 فرموده بود که جازیه از سبایای نیمه بدو دهند تا برین **بسیار** کشته
 وقت آنست که لیلیا و عن فرمای فرمود هر که ام تحلیلی کشته

صفیه را اختیار کرد و بعضی رسانیدند که صفیه از رسول تا روز برآمد
 موجب است سزاوار و دیگر بنام صفیه از آن روز در اهل طایفه خود
 و حیدر را عوضی گرفت فرمود و بر او هر چه در حق صفیه را بدید داد
 از آن روز و در حق او بر اهل طایفه و بر سر است و در هر دو که ما مدت است
 صفیه مقتضی شد و در سر آن مذکور ما از آن فایده نمود و در روز پنج
 جنبه تحقیق آن ابطال و زوجه او اسما بنت عمیس رضی الله عنهما
 و شش نفر از اشعریین که ابو موسی از جمله آن بود از حاکم است
 که در کتب تجارت رفته ملازم حضرت امیرالمؤمنین صلی الله علیه و آله است
 آن روز در حق او دیده منبسط گشت که وقت عهدانم وقوع کرد ام ایمن
 و در اهل طایفه او مانع باشم و در حق او تحقیق در حق او از
 عنایم خیر حصه از زانیه داشت **فصل** که چون آن روز بخواهی جنبه
 رسید محبت بن مسعود در کتب کتب رسد و در اهل طایفه او
 با سلام دعوت کند اهل ذک لذل هو اهل طایفه او در آن وقت که در
 استماع فتح قلاع خیمه کی از روی خود را امر مصلحت فرستاده
 معرزه نمودند که نصف ارضی ایشان بوالان رسول متعلق باشد
 و در وقت صدای مسطور است که مسطور در کتب اهل طایفه او
 و مهملی بدست او واقع شد پس جبرئیل آمده گفت سخن بجا

می نماید

بسیار مدتی در میان طایفه مذکور در روزی از اهل طایفه او در کتب
 بود که در آنجا رسید به طایفه او در هر چه از اهل طایفه او
 نموده تحقیق نمودند و در آن وقت که در اهل طایفه او در کتب
 گفت این سخن است که رسول خدا در کتب او در کتب نوشته
 بود و در وقت مدتی در وقت الاحزاب بود و در وقت الاحزاب
 در حاکم النبوه که در روایت آن اخبار و خبر است در کتب معتبر
 سیر نزول حقیق را چنین مرقوم ظاهر است که در آن دیده اند که
 در سال ششم از هجرت چون حضرت عده در اهل طایفه او در کتب
 استخار یافت که در میان سیر بر خط ثابت است کاینات بود
 مگر بی یوازگی و تحقیق که بر مخالفت اتفاق نموده مالکین
 با ایلت مقرر کرد و از آن در کتب اخبار مقرر است که در آن روز
 بروایتی که در وقت الاحزاب مذکور گشته چهار هزار کس فرستاد
 از راه با عیال و اطفال و چهار کس اموال متوجه و از حقیقین شد
 و در این حقیقین را که در حقیقین از حلیه بیانی عاقل بود و در وقت
 سال از عمرش با چهارست ایر و در کتب اخبار است که در آن
 خود کرد و از آن چون با و طاس رسید درید او از کتب اطفال و اطفال
 زمان رسیدند پس در آن چه اصول است چهار دانه که در کتب

که

موجوده چون مالک بن عمرو نضر اهل و عیال و ائمه و احوال خود را
 مصحوب کرده اند اما در جنگ ستمی چند این رای را خطا شده
 با مالک گفت آیدن مال و عیال خراب حال رجال غیرت زیرا که اگر
 زمانه تصفیه گزینان بود مردم منتهی را هیچ چیز باقی نماند
 لایق آنکه نتوان و کوه کار با نکر و در وقت اگر شکست روزی با بدست
 همانان اسپر نکرند مالک گفت باین سخن نکرده و بر سر راه نهادند
 در چشمش در زلف وقت ما زالیست و الغصه چون آفتاب اوزان
 و قیصر است معترفی حضرت مصطفی بر سید عیال است اسپر لود که
 بخلاف تعیین نموده با و هم را رسوا رسا و خاصه و دو هزار از اهل
 مکه و یو ابی با شازده هزار مرغ و مرغ کدو در ششده اول سوال بگاس
 گفتار حضرت فرمود و در آن شکست که میان ما با حوس علم بودت چو
 مریض علی و عمرو بن الخطاب مسجد و قاصح محقق است ان اعلام طبع اهل
 می نمودند و انصار و علم داشتند و بقولی دوران ستر هر لطمه قبلیه
 را ستر علی به برتر استند **تصفت** چون آنچه و طغوز روز از مکه برود
 رفت نظر حضرت از صدیق اکبر رضی الله عنه بر آن کشته شد و شکر است
 انقاد بر زبان مبارکش گذشت ما روز ولایت مسما و معقوبه
 نخواهد شد و بواسطه صدور این سخن در همین اول نشکر تقدیر

ن

شکر - خبیث آید تقدیر که اندکی موافق کثیره یوم همین اذ اجتمعتکم
 کثره کیم الایه در آن بار نازل گشت الغصه چون سباه اسلام بود
 مذکور رسید بجهت تنگ نایق متفرق بجنب دفر قمر شده و فرج کربل
 مستنده در راه اند مالک با یغما خود که سیر عذر بلغان مکر بوسته
 در کاین ششست بود بر اینان تمله آورده سیر باران کردند و بی تمام
 جنود اسلام راه یافت و طریق انزلام میش که فتنه اول ظاهر که منتر
 شد نبی سلیم بود و خیل خالد بن الولید و کزینت کردار از نر و نر
 رسید که رویت صبا کشته شده زیاده از ده کس که نه نفر از آن
 با ششم بودند کس دیگر نزد رسول صیبا الله علیه و آله سلم ماند
 و اسامی ایشان از بیت علی ابن ابیطالب و عباس بن عبدالمطلب
 و عقبه و معیت سپران ابوبکر و فضل ابن عباس و ابو سعید خدیج
 انبارت نوزدهن انبارت رجموزت انبارت محمد بن عبد الله بن ابی
 بن عبدالمطلب و عاشر این جماعه ایمن بن ام لیم بود و بقویله
 در انروز غیر امیر المؤمنین علی و عباس و ابو سعید خدیج و عبد الله بن
 هبکس در ملازمت آنحضرت ثبات قدم نمود چون سید عالم
 انزلام اهل اسلام مشا بهره نموده با و از مملکتان را یغما باریت
 دلالت نموده میگفت اما انبیر الکذب انان عبدالمطلب ما از ان

در وقت جنگ استماع قول مجرب صادق بنمودن حضرت زین العابدین
 رضا سوار بود ابو صفیان عثمانی است که گفته و عباس را طلب
 از جانب سینه است در درگاه فلک فرمای ای حضرت زین
 مانع می آمدند درین اثنا مالک متوجه رسول شد این سر راه
 با وی بجای رفته نموده روی بریاض جننت آورد و در آن مالک
 که خود را بجای تم اینبار رسانده است مانند سینه نظر بر خسته است
 در وقت فرار احمی رسید الار را ابو صفیان بنی امیه که سبیل
 که است زبان بکلمه تو تحمید گو یا کرد آینه بودند آغاز شهادت
 کرده نریان میگفتند اما بجلا و ایشان صفوان بن امیه با آنکه
 هنوز مسلمان نشده بود منوم گشته گفت اگر در روز قیامت
 ما باشد نزد من دو سینه است از آنکه سینه از بولان هلا شود
 محمود بن اسحاق از شش بر عثمان ابی طلحه رو می گشت در گفت
 چون سید علیس متوجه جنین شد تمنی لغزمت آنچه در سینه
 انعام بدو برادر خود که در احد کشته شده بودند گفتند
 آن سفر گفتم و در وقت انزاع اهل اسلام شمشیر زین العابدین
 قصد افرورد نمود چون دست بر شمشیر عباس و در دست
 ابو صفیان تا شمشیر حیا فطرت نمودند از عقب در آمده خواستم

ن

تیغ تیز را کار فرمایم ناگاه شعله آتش چنان لغمان شد که بر
 بود که در بسوزد از جمال و با هم چشم بر هم نهادم درین اثنا خانم
 بجانب فرود یا شمشیر اودن فی من لغز نموده نزد یکدیگر رفیق
 بر رسیدن من فرود آورده گفت اللهم اذهب عن الشیطان نجسا
 سوگند که در ساعت افسرد و راه سوخته نمودم از جان خود امان
 با شاد است حضرت رسالت همیشه الله علیه و آله و سلم با کفار
 آغاز کار بر کردم و بصیحه بویسته که در صباح روز جنگ جنین جوار
 فرار عباس لغز نموده افسرد و آرز بلند بر داشته مسلمانان زندگانه
 گفت یا معشره اللانصار یا اصبحاب سمره یا اصبحاب سمره البقره
 سباه سلام از استماع آواز عباس رضی الله عنه از اطراف
 و جوانب قریب صد نفر از انصار و غیره بخندت است و در جمع بود
 بر شترکان حمله آورده افسرد و شمشیر سبک کرده بدست گرفته بجای
 کفار انداخته هیچ شمشیر نماند که قدر از آن رکتی در زمین نماند
 پس سرکان روز نواد از کزین نهادند در کشف الغم و بینه از شمس علیا
 دیگر مسطور است که در آن موعظه کافر مشهور ابو خرد ذاب نام بر حواله
 روی عیدان جدال نهاد و بر خونین مبارز طلید و هیچ یکی از
 و لا در آن سباه سلام از بهر طول قامت و عظمت جسته او

بما برت رغبت نمودند تا گاه شاه ولایت به نظر فرکان بدر
 شتافتند بفرستند آنگاه در روزگار شمشیر آورده کوفت
 استظهار رسیده سید ابرار شده و چون آنکه کفار خاک است
گفتند که در آن روز چهار نفر از ساه سید ابرار بر سر نهادند
 فایز شدند و هفتاد کس از مخالفان کشته شده بر او است کشته
 از هفتاد نفر جهل کس از سید ابرار امام الا شجیهین بقیه نماند
 آورده اند که منتهی مانع بود که چنین بقیه نماند طایفه با ملک
 بجزار طایفه و کرده هر سبطی نخل و قوت ربا و طاس کر کشیدند رسید
 کانیات ابو عامر شاعر را با چه کبر برادر زاده او ابو موسی در پیر
 بن العوام از آن جمله بودند و در وقت شتر کانی که قمر میان او طاس
 بود و در وقت فرمود ابو عامر بدرجه شهادت در رسید و ابو موسی
 قائم مقام او شده طریق سبغ و ابراهام مسلوک داشت و از کفار
 سید بخت کشته او طاس را فتح نمودند در آن دو معرکه شش
 هزار روزه و سبغ و چهار هزار روزه و چهار هزار روزه و قریه فقره در آن
 بر چهل هزار کوفتند غنیمت مسلمانان شد آنسر و راعبا و بن بشیر
 انصار فرمود که در منزل حبرانه ضبط و محافظت اموال نماید و
 ربابت طفر ابات مقصد حصار طایفه بر فراخت و علم خاصه المیزان

داده

داده ابو سعید بن جریج با بنی امیه در مقدمه شکر ساخت بعد از رسول
 بطایفه کفار در حصار را بنا کرده آنگاه از اندکین کس و تنگ بود
 و مسلمانان نیز بجز وقت حال شروع نموده جمع کثیر فرج شد در
 ایام محاصره و ولزده نفر از اصحابی است طاب شربت ستمانوت
 چشیدند عبد الله بن ابی اسیب برادر ام سلمه از آن جمله بودند
گفتند که در ایام محاصره طایفه حضرت رسالت سینه ولایت
 انبیا را با جمع نامزد فرمود که در اطراف آنجا و بار سیر نموده چارچ
 سینه باید در هم شکند و در آنجا راه از دلاوران قبیله ششم سیر راه
 آن علم سید عالم گرفتند شهاب نامی که بجزیره شهابت از آنست
 و اقران ممتاز بود از میان قوم بر اعراب مبارز طلحه امیر المؤمنین
 علی اکبر آنکه جزا کرده بکفر برت ذوالفقار مبارک را با لبو از آنست
 و اقیه کفار بنزعت غنیمت شمرده راه فرار پیش گرفتند
 و شاه مردوان تمامی میان هوازان و شقیه را که در آن نواحی است
 شکسته بخدمت رسول ماحبت نمود آنسر در خلوت طلحه است
 مدینه از کوفت است یعنی موخر نجیب اصحاب کشته عمر بن الخطاب
 گفت یا رسول الله بی حضور ما با این علم خود خلوت کنید و در
 در آن کف فرمود یا عمر ما بحیثیه و لکن انگاه الله ای عمر من بفرستار

را بخود باور از نعمت ملک بفرمان دارا بر زبان گفت
 با این روز با او زبان **الفصل** چون مدت نه روز بر می گزید
 گذشت و یکی از پیش رویشان که گفت قلعه مذکور بدین
 می رسید از آنجا بمنزل حیرانه ششانه غنایم چنین رفتیم
 فرمود و مطالبه آن مال بجمعی از اهل ملک که بودند جهت مالیت
 قلوب ایشان از عطا یا و بی منتها بخشش کردن باز گردید
 و اشرف و مهاجر و انصار را بنا بر وفور ثوق اعجاب کرد که بر جا
 ایشان دشت حیرت خاست کرد انصار از زمین در ششم
 شد گفتند بجهت قریش و سایر عرب را عیال است خود بفرستند
 و ما را بدستور ایشان نداد حال آنکه ما بوسه ترک امور شاد
 می شویم و هنوز خون این شهر کان از شمشیر بی ما چنگل چون
 این سخن بسمع همایون رسید فرمان داد که اگر انصار در زمین
 مجتمع گردند و غیر ایشان در امکان نباشد آنها را بفرستند
 و لاریت با بد بجا بشریف برده بجا طوبی ایشان زبان
 بگشود و قلوب ایشان را بسختی انعام نشان نشان داد و گفت
 ای شما زمین نیستید که مردم باشند و گویند بمنازل خود باز گردند
 و شما با رسول خدا بجا بخود باز گردید فرمود که انصار حاضر

ده

و هر کسی من از آنکه تمام مردم بر او بر زمین و انصار بر این
 طریق انصار را اختیار نماید خدا یا این از اولاد ایشان را با انصار
 از ششام این نژاد و حبت دان که استند که محاسن ایشان تر شدیم
 ما که در مسطرت که هم در سال ششم حیدر کرار بود فرموده که
 با صد و پنجاه سوار جهت تخریب سخانه رودان گردیده عدیه و در حاتم
 از بیست تن این عم حضرت خاتم صبا **الفصل** در سلم است که کثرت
 و خوار پیش با روزه بسیار و احوال ایشان را برت انصار دان خوار
 بستند عیال هم در حجت اما دختر حاتم را داخل سبا یا کند و اندک
 خود مدینه برده رسول آن ضعیف را بجز و پنجاه بوطن ما فرستاد
 چون دختر حاتم با برادر ملاقات کرد او را از احوال سیدک کثرت
 علیه افضل الصلوٰه آگاه کرد پس آنجا زمین را در دست و دست
 در سال و هم از هجرت آمدن مسلمان شد در کشتن الفجر و سیر
 مسطرت که در سال نهم از هجرت بود از غزوه و چون از آنجا
 بدین آمده بعضی از سرور رسانید که قومی از عرب در واد او را
 مجتمع گشته داعیه دارند که بشیران بر سر این شرب آرزوینان
 بی آخر الزمان لوی با بوی که کرده سر در جمعی از انصار صیغه
 ایشان گرداننده مدخ شرا ایشان تا فرمودند و حال آنکه در واد است

غایت

کشته ای الجاج و الکاشح که انحرار در آن و خوار بود و فخرش در آن شد
 ابو بکر را که رسید چون یکبار که از اطراف و مجاز علی آوردند سالی
 انزل ام یافتند انگاه آنروز که در یک روزه اجتهاد برین
 الخطاب از زانیه داشته ای سب با طایفه از مسلمانان که طایفه
 آن مهم ارسال فرمود و فاروق نیز بطریق صدیق با از آمد پس عمر
 و عاص شگفت سر انجام آن امر گشت او نیز به آنکه هم از پیش رود
 بدین با زکریا و بعد از آن آنکه در جهت رسیدند الله العالی
 عقد فرموده سر در طایفه از سب طایفه که گواخند و فرماند او که
 شیخین و عمر و عاص نیز در آن لشکر مرا فتنه گایت و او را
 شاه ولایت شاه تازیان زانیه دارند و خود تا مسجد از آب
 مشایخ بود فرموده در شان شیخ زانیه دعا تا زکریا رسید
 نوید فاسجینا با شنیده بر زبان وی جان گذرانیده بجای زولیا الوالی
 رخصت فرمود امیر المؤمنین شایسته مسافت می نمود و روز از راه
 یکطرفه است حرکت می نمود چون نزدیک مسکن مشرکان رسید
 از طریق که منتهی به قسم و او فرزند آیت است که گوشت خورشید
 پیش پیش گشت که عمر و عاص از حرکات و سکنات شاه
 عالی مقام گشتند شایسته فرمود و روز غرور و خورشید انهم را بر عزم

زند ما برین با شیخین گفت که درین راه از خوشی و دنیا خطا
 مصلحت است که از جان اعلای جبار وادی بر سر اعدا درین
 بریم شیخین رضی الله عنهما این سخن با امیر المؤمنین کرم الله وجهه در میان
 نهادند پس قبول راه عیافیت صدیق و فاروق معاشرت امیر المؤمنین
 کرده گوشش بسج عمر و عاص مگردند و او مضطر شدن زبانه
 لشکران گشت و در زانیه بود شاه ولایت گشت زانیه که در طایفه
 کس طایفه بمقابل او گشت امیر المؤمنین بمقتضای رای صورتی
 خود طی مسافت می فرمود و صبحی که بحقیقت مختارین شایسته خدای
 مشرکان بود ناگاه بسرشان رسیده همصام انجام در راه
 ظلام نهاد و انجا عت تاب دیدار از نور ذوالفقار محمد کرار
 مانند خفاش از زانو افتادند و از نمودند و خورشید نهرت و قطره
 از افق عنایت ملک دلگشا گشته مسوره و الهی و ایات بران
 با نازل شده حضرت رسالت سب صحاب را بفتح بشارت و اولاد خود
 امیر المؤمنین مهام اعدا درین بر طبق لفظ شاه مساحت اعلام از
 بزراحت کجایه مدیت طایفه رسید سرور پیغمبران یا از انما بمقتضای
 شاه مردان مامور گردانیده خود پیش پیش ایشان رو گشتند در
 وقت خشم امیر المؤمنین چون برسید المرسلین افتاد از سب

گشت آنکه در فرموده ای بپوشید که خدا و رسول از تو راضی اند
 امیر المؤمنین از غایت خوشترید که بایان شد رسول صلوات
 فرموده ای بپوشید که ان تعقلین حکم الله من امیر المؤمنین
 الرضا علیه السلام عیسی بن مریم علیه السلام تعقلوا حکم الله
 من اناس الاخذوا التراب من تحت قدمیکم لیسلموا لیسلموا
 چنین کوفت آنرا زخیر الانام که اندیشه دارم زلفی هم
 و آنکه حدیثی ز قدس علی علیه السلام است که گفت از غایت بیدلی
 که هر که گردی ز بهت کز نماید بجای قدمهاش سر
 ز خاک قدمهاش برداشتی از آن آبرویی در گردن شستی
 در عرصه اقیه و روضه الاحباب و روضه الصفا و روضه
 و حجاج النبوة مطهر است که در سال دهم هجرت سید کاظم
 علیه افضل الصلوة امیر المؤمنین کرم الله وجهه را می نمود که
 بجای بنی رود و بنی کلام هر یک بیخام و ضربت هم بر او
 انتقام ساکنان آن مقام را از بادیه ضلالتی بشمار اسلام آورد
 پس سید المرسلین را بر عقده کرده بلا مجاز و ادب و بدت مبارکند
 عامه سید بر کشتن بسته و علاقه کند نهی می از جانب شما
 و دیگر از جانب خدا و کوشش همیش آن شیر و غار ابقه در پیش

کربانار

کربانار که زانیده اجازت فرمود امیر المؤمنین با سید فخر از اهل
 لیس و مقصد توجه نمود چون قدم لغت فرمود در ارضی می نهاد
 هیچ کس از شترکان بقدیم مقامش آید شتران و لاریت به سخت
 ازین زان قبول است بصد دعوت نمود چون آنجا آمد او امیر را رسید
 اصف نمودند لاجرم ضحقت ال از همه از جانبین طلک را نام
 و تکب عید ان جنگ شتران و کفار قریش است نفر کشته اصف
 رو با نهزام نهادند امام الاشجعین مرتبه دیگر پیش رفته با سلام
 دعوت نمودشان زبان بکلمه توحید که بگویدانیده از احوال
 حق الله جدا گردند و روضه الاحباب بروایت راوی معاصرت
 که گفت من در آن کفر نبره ملازم رکاب جناب طایب بدم
 چون درین اعدای من امیر المؤمنین را استقبال کرده قدم در
 قناری نهادند امیر بود از آرش سب و بمیدان معرکه رفته کتبت
 رسالت سپاه برایشان خواندن ایمان دعوت نمود قبلیه هم
 بیکار مسلمان شدند تا هر دان رفته بعد از آن زمان و اول
 آنکه در عهد کز و قوت بر مضمون آن مکتوب فرستاده بکار
 شکر تقدیم رسانید فرمود السلام علی الهدان و امیر المؤمنین
 درین بود که سید المرسلین احرام حجه الوداع بسته بامیر فرستاد

تاد در راه با حضرت ملحق شد **نظم** که کربت در خدمت مصطفی شاد
 سلطان طایفت دفا با دصاف شرف جو صوفی شده بر سر کوفتی
 مکتوب شده در اسلام کارش بجای رسیده که چشم فلک مثل او کش
 و در مقام مرافقت کاه و معارک فاضله در ملازمت حضرت رسالت
 بناه شرافت شیعیان و نهاد و هر اسم به کربت و آهنگا در عودت
 و باهنا و عنایت الهی و انواع اعطای و نامتایر مقرر و مینامیر
 کشته رایرت و ولایت و کرامت در اقطار ادها بر افروخته **نظم**
 زرشین اساس شرفیستین . دلش مویست نو علم البقیست
 خیرش منور با نور ویش . کله اش محض با نور اوستی
 و درین سال در محض غدیر خم آنکه در امیر را کلمه الهی خلیفه و کاتب
 مناب خود ساخته بعد از شرف او هم روز روز از او فایدا رسالت
 فرمود چنانچه بیان این واقعه مجلی در بار آنست و احادیث کوشیده
 اما در بار شرفش بر سبب اقبال مرفوعه و جواهر شرفها لیا سبب کبر
 میان خود ای که امیر المؤمنین را اولی از سرور کائنات رود او در
 جبر کس بر وجه انانیت مطرقت که کشت . ولایت را در انانیت
 با سبب انانیت در انانیت و فاکتین و قاسطین و مارینین تا کتیر عیار
 از طایفه در سر و جمانت که مفضل بیعت جرات بخند و آنجا بر او رسالت

نظم سلطان مازنی
 از عیارین
 از انصاف مومنان
 از اولاد انانیت کجایان
 من از رسته

لبر

حرب کج کونید زیر کعبه عیسی بر سر الله نهادم در آن مخالفت باطلی و بر
 موافقت محذوره در روز حرکت بر جمیع سوار بود در انروز است حضرت
 و طایفه بر بر جم علم امیر المؤمنین حمید روزید و سبب کس از آنجا انان
 کشته کردید با قاسطین که سیرت از مویا ویر جمانت که کجا و نه او بود
 معانله با امیر المؤمنین و قاسطین در صحرای حنین اتفاق افتاده
 بعد از کشتش فراوان مهم معانله انجامید و قضیه شنیع حکم و اقرار کردید
 و مارقیین خورج از اولاد کوسین که سر در ایشان عبداللہ ابن عباس
 را راه بود در آن جنگ نیز صورت فتح امیر المؤمنین را روز خود
 و در انشاید با اکثر ملاحین و رکنان رود و نودان بصورتی در انان
 شد جمهور مورخین را انانیت در بیک وقت مویا حر جلیب
 چون سباه و فخر در ظل رایرت طغ آیت ولایت محکم شسته انانیت
 بطرف بصره نهفت فرمود وقوع عین مویا جمع کف در انانیت
 نزوحایت و طایفه از سر فرستاد و ایش از از زخامت عاقبت
 و مخالفت تخذیر کرد و سلوک طریق مصالحت و موافقت ولالات
 نمود وقوع بعد از وصول بحب عیسی و طایفه از سر بخان قبول
 بمسامع ایشان رسانیده هم را بصلح و صفای مائل گردانید و از انانیت
 نیز عاصم بن کلب با تقریب کس بر سبب رسالت نژادش و کلب

آمده که حضرت کوشش بر پیشانی در زیر الفاظ باریت آنرا کرد
 کرد اندک آن فصیح موقر اندک در قدر لایحه غوارت بر ششم پاست
 رسیده بود با بدیه المومنین سوت کردند و عاقل و دانش خوان به بهره
 نمودند و آنحضرت بعد از طلیق منازل سوا بجزیره رسیده روی را
 مضر خستیم عساکر حضرت عظیم که بقول صاحب کشف الغمبه
 مرتب فرار فرمودند کرد اندک و عایشه و طلحه و زبیر مردن تراز
 باقی نماندند و در موضع خزینه منزل گردیدند و کربت و کینه از جانب
 از باب صلح و تقوی فرستاد امر مصالحت در حرکت آمده مقرر
 شد که تندی عثمان از مسکن کفر تر نشانی بیرون روند تا هم صلح
 باید و آنچه عیبت میشد از جانب دیگر بود نه از کفر و سلطنت نباید
 قبایل عرب تنظیم داشتند مانند کاکس شسته و در عین بن القوم
 این حاتم و شرح این از بی و خالده و علی و غیر هم و چون این طایفه
 از لشکر کاه شاه ولایت بنه خارج گشته بکوشه نزول نمودند
 ما یکدیگر گفتند که بشک مصالحت علی و طلحه و زبیر مین بر حق است
 اکنون قاتل بر ما باندیدید که از مملکت بجای یا بیرون از قبیل قول
 بران قرار دادند که حلیه پیش آرند که مصالحت عاقله قرار یابد سحر
 که اقباط خالص الاوار بخصه شیخون و اوست و بسیار علم زلفا

الان

بر فراخت مجمع انطاخیه بر کسان با دروغا رسوا شده بجای
 مع کمر عایشه تا خند و دست با بداعتن تیر بر آوردند و از غنیمت
 شورش عظیم در آن لشکر افتاد و امکان تصور نکردند که ایام
 بر کسک شیخون متوجه ایشان است لاجرم طلحه و زبیر به توبه رسیده
 نمودند قدم در معرکه رکبند نهادند قتل عثمان چون دیدند که شتر
 تدبیر ایشان بعد از مقصود رسید باز گشته خود را جمع کرمایون
 اثر رسانیدند و چون فوجی از لشکر با عایشه پیش از اقیام نمودند
 و او را زده در انداختند که ای کله طلحه و زبیر شیخون آوردند لاجرم
 نیز باز گشتن سپاه صفحش که اشتغال نمود العصبه حاجی که خود
 که در آن قضا و قدر موجب زرا اند و خورشید را بر محل سپهر کرم
 بار کردند و نظاره کمان آسمان پرده از رقی قدام بر سر کشیده ریز
 بتماشای آوردند طلحه و زبیر چون عایشه را زده گرفتند و بر حمل نهاده
 در پیش حضورش کمان باز داشتند و میزدند و ترس دادند از رقی قتل
 و جدال بر فرستند و ایام المومنین نیز جمعی با بدوشاید تسویه
 حضرت جنود طغر و روی در خیمه بر کشته قضا و کسر و انسا کوار
 شده فرمود و یکس در انحر جار به تعجب نماید انگاه بمیان برود
 شتافتن زبان الهام بیان نصیحت کت و عایشه را بر سر آورد

از عجم حرمه در قهای او را بر شکستن سبقت طاعت فرمود و در هر روز
 زبیر و طلحه را بر شطوطه و آن دو غیر زور در مقام خود در حرکت آمدند و غیر
 تزویج کبیر رفتند که در دهان کعبه ایشان پیش از آنکه در کعبه نشاندند و آنکه
 بعد از ازار معز ماتت بهر بیت اینها از ایشان برسد بر سر است
 که با من علم قتال افزون شده خون مرا حلال بدو نشسته آید گفته اند خوشتر
 اهل فتنه از اهل طایفه پس بر نفس غلبه مطلق تر بود بر سر طایفه آنرا
 و حریت که در وضع قوم رسم ای تمام بجای آوردند خود شامان
 عثمان از من مطلقه و حال آنکه هنوز خون او از شمشیر ایشان نمانده
 بجای میماند بنحایتی و در غایتی که رضای هر کس مقرون عثمان باشد
 چنانکه گرفتار کرد و چون ایشان از ما جدا شدند خودند امیر المؤمنین
 در صحیح ایشان افزوده در آخر باز سر کفایت بخاطر دارد که روزی
 و تو خیزدت آنکه در بجای می میری تو در وقت تو در وقت بود از سر
 فرمود از زبیر بر او در وقت سب طبر تو گفتی علی یا رسول الله
 فرمود و زود باشد که با او در مقام مقاتله و بجای اوله ای و در حال
 تو طایفه باشد پوشیده ماند که مورخان این واقعه را روایات
 مختلفه ایراد کرده اند چون حاصل جمیع روایات یعنی زبیر است
 کفایت سخن کند از بعد از آن مبادرت نمود زبیر بود از استحقاق این

قتل م

بایم کورسی

بایم المؤمنین گفت یا ابا الحسن بختی معاویون با او دیگر که اگر شمشیر
 بجای طمید هشتم هرگز با تو را بیت مخالفت نمی افزایم اکنون بخدا
 سوگند را تو جز بنحایتیم بسین نزوحی است رفته طریقه که در در میان
 زمانه قصد نمود که از آن معرکه بیرون رود اما پیش از عبور از سد
 علامت کشته ده گفت از منم شمشیر علی تر سیدی بنا برین میگری
 زبیر چشمه شام شده سه نوبت لشکر امیر حمله کرده که آنکه کتبی را
 مجموع سازد باز کشته کوفت ای امیر بگری که جنین استیلا یافته باشد
 چگونه ازین ولایت بر تو از نه خودت پیشش چون در امر مجارم باز ما عالم
 کرد زبیر کفایت من سوگند خورده ام هرگز با تو بر سر نیکم کفایت
 کفایت زبیر سوگند علامت از او کن زبیر را همچون را قبول نموده غلامی کنونی
 آنرا او کرده بدستور سابق در صحنه خود در از زبیر امیر المؤمنین چون
 دید که صلح میسر نیست بدست مسلم نام جوایز قرآن مجید نزد ایشان
 فرستاد مسلم رفته گفت ای امیر یعنی بشما را بقرآن مجید دعوت نمود
 بهود و در وقت را که در ابر شمشیر تنگند او صحنه بدست
 گرفته و دیگری از زبیر مقطاع مسافت آن مسلم صحنه را بهر دو نایز
 فلکها بدو هشتم بر نفس دیگر از بای در افتاد و چنانکه در باب علم این واقعه
 بر سبیل تفصیل نوشته شد از آنکه تاثیره قتال اشتغال یافته از

جانبین مردان مردود و لیکن مکرکه سرد و در میان تا خند در بر خیز
 بران و نشان شعله سان خاک سیاه با نرا بخون یکدیگر کل سما خند تر
 یغالی یلان تن خوبی آغا ز شرفش یاد کرد پیشتر بر روز از دلاوران
 پرخاشش جویش طجان سنا بیجا آورد شوخ نمود آغا ز شرفش یاد
 زوت به پهلوانان سرش ز یاد رسانان چون شعله آتش بر فروخت
 بجیشتم بر دانی ایستاد و جانوشتم بجان و تیر چون موت با هم
 جوشید بر جان از هم یکدیگر دور از روزی چون که از اول صیاح تا
 وقتیکه بود چون شید از بخت اهل کتب که خاک میمانند
 آتش قبال شعله بود بالآخر آتش شمس در نظر از مطاب افعال
 امیر صفدر رسد بر روز و اکثر می افغان در بر بود در خرد و نماند
 از جمله همه بصره شتر عاریت را اقطاع نموده در دست از جنگ ببرد
 بنا بران شاه مردان مجربین ابی بکر و هاکیم شتر و قبیله را از افروخته
 که آن شتر را بی کنند و ایشان بر ایل بصره حملات متواتر نموده
 شتر را ساندند مالک شتر بر و خربس با دربی سربار چل بد کرد
 و با وجود آن حال شتر را بار در میانه و مالک شتر شده در میان
 وقوع آن صورت شاه و لاریت رسد فرموده مالک شتر را
 قلم زن که او را چون نگاه داشته چون مالک شتر بی جو بر علی نمود شتر

بعضی

بیشتر و در واریت ابو حنیفه در سوزن جمل را اعیان بن صنوبر کو بی کرد
 بهر تقدیر چون هودج میمانند عایشه رضی الله عنها با فرزندش
 کرم الله وجهه محمد علی که گفت خواهم خود را در آب محمد زید شتر فتنه
 راست هودج در او در نامعلوم نماید که از زخم تیر است بر سر رسیده
 چون دستش بر دوات عایشه خورد امیر المؤمنین فریاد کردند
 و ز بان مغزین کف ده گفت تو کس که در دست تو بدت من رسیدیم غیر
 از دست رسول دست احدی رسیده محمد علی که گفت از زخم زید کمتر
 در شمشیر ترم نسبت تو چون برادر خود را شاخت خاطرش آرام
 گرفت و شاه مردان فرمان داد که هیچکس که بخونگاری افاقه نتواند
 و زخم خورده را نکشد و عایشه را ایضا نه و بعد از آن در ملک
 اعیان بصره انتظام داشت و در آن مکر که بر خرم و اقطاع در اموال
 شتافته بود فرستاد و در کشف الغم مسطور است که در دست چل
 شاه نرزه هزار و هفتصد و نود و یک از آن که عایشه نصیب رسیده
 و از سباه شاه و لاریت شاه بعضی و کس شتر شاهما و شتر شدند
 و در تاریخ آنکه بریده مسطور است که در آن مکر که شتر هزار گشته گفتند
 و ازین جمله هزار نفر از سباه امیر المؤمنین بودند و باقی از شتر
 عایشه و در رو فقه التصفا مسطور است که در آن مکر که در بصره هزار

کسی از جنود و عیال نه قتل کردند و نیز کسی از اهل بیت که در آن روز قتل یافتند
 و بعد از آن صاحب شمشیر شد او لشکر آنحضرت از همه دریا و باده بود
 و بقول بعضی از مورخان در آن موقع دو سیرت و پنهان در دراز قتل
 جسد که در آنجا شمشیر نبوت میگردیدند مکتوب گشته و در آنجا
 قتل آن لشکر عیال نه رضی الله عنهم با کسی از سیرت در روز قتل
 و روضه الصفا و جسد سیرت مطهرت که چون زید در جنگ قتل
 عمار یا سیرت را در سگ انصاری در کار او دید و در آنجا که کرم
 فرموده الحی عمار بر بطلان خود بعد از آن اتفاق عمار مکه و کارزار
 متعین شده متوجه حرم پروردگار شد بحسب اتفاق او را گذر
 بر او ایام السعادت افتاد و اصف بن برخیا را در آن روز در قتل
 و توابع خود در آنجا کشته شدند از نظر میکشید که هر یک از آن در صحن
 غالب شوند بر پیشانی بودند و اصف از او در زیر سر ایشان گشته
 گشت که از زید خبر معلوم کرده کار رسانید یکی از حاضران عمر بن
 جریر نام آنحضرت قبول نموده نزد زید رفته از همه هر دو سیه
 پرسید گفت فریقین با یکدیگر بجنگند شما که شمشیر من بدین
 جانب نشسته ام و گفت سید جلیق فرجه شد زید عذر آنحضرت
 او روان شد بعد از آنکه بجز و کوفت بخوانم با او در آنجا زید بن پیام

عالم

بقطع م

پیام آیتوارین و من از تو این پیغمبر با همه عمر و کوفت این حال است
 پس زید بنهار شمشیر شد و عمر و کعبه شمشیر هم او را کفایت
 رسانید و از تاریخ اعم که فی وقت الفجر جان سفا و میکود
 که چون زید از مکه که بیرون رفت در قوم بنی تمیم فرود آمد و عمر
 بن جریر او را ضایقت برد چون زید بخوار رفت قتل آنرا
 در وقت آنکه اهل اخبار عمر و بعد از آن خبرات بر سر زید بود
 گشته تمت او گرفته نزد امیر المومنین رفته که در آن حال باز
 گفت آنحضرت کرم الله وجهه فرمودن را تا به نزد آنحضرت
 زید را شمشیر و فرج عمر و از استماع این زنده در شمشیر شده گفت
 اگر مرا فرقت شدت را در فرج شنوند و اگر از تو کشته شد فرج
 بر صغیر آمل خود گشتند و از غایت غمگین شمشیر شمشیر نموده
 زید کرد و از شمشیر بیرون رفت و دیگر از قتل آن واقعه جلوه
 بر نبوت پیوسته که چون زید از مکه بیرون رفت طلحه نیز قصد
 فرار نمود و در آن حکم که بسبب طلحه در قتل عثمان رحمت
 کینه در رسید داشت بر وی و عیبه اطلاع داشته باشد چنین
 تیر زید را آورده با بی طلحه را در رکاب داشت چون خون در سیران
 آمد غلام خود را گفت مرا بصره رسان غلام روانه خواست

از مکر که بر در آمده بخراجه از بر خود آورده در میان کان از عالم تعالی
 و در بعضی از کتب اهل سیر آمده که قبل از وفات روح سوار در کوزه
 آمد طبع از او بر رسید از کدام شکری سوار گفت از زمره اصحاب
 امیر المؤمنین علی علیه السلام که در آن شب از راهت قویعت امیر المؤمنین
 تازه گم و خود را شایسته رحمت پادشاه نور بظنون این بیت
 کلمه خود را یکمیز تو من نه خدایم هیچ خوبتر است سیاه مانده از زبان
 تو به از زبان کوه که ترافوت نشانه مانده پس سوار علی را بعد از
 ساخت و بعد از آن سوار در حش از مکر کتب پادشاه کشته و در زمان
 بجهان جاودان روان گشت آن سوار علاوه بر سیاه و ولایت سید
 کیفیت حال بعضی رسایند فرمود حق سبحانه و تعالی طبع را در حال
 احراز بر نقص محبت من به هر کس فایز گرداند اللهدی التوفیق
 و عطا القلوب و سیده از منتهی تحقیق و هوای کشف الکروب و در روز
 انصاف از شمع بر و دست که در روز جمعی چون مروان حکم و عمر بن
 عفان و سعید برادرش و عمرو بن سعید بن خاص و غیره بنظر
 فیض اثر و حی خیر الله بر آوردند عمار با سیر گفت یا امیر المؤمنین
 اینجی عمر منافق را با بدیگشت سیر از اهل قبیله را بعد از آنکه
 تا پیش تو ندیدی کشیم ت آنها که با بر بادها کرده کردت و بعد بخیر

فرمودم

نکوی

مکوی کشیم چون چشم امیر المؤمنین بر مروان که طبع رسول خدا بود
 افتاد و فرمود اگر خلق بر من مسکون اتفاق نمایند زیاده ای مانع بود
 از روی توانست گرفت و گفت ای مروان از اولاد تو است و آنها
 خواهد رسید و این سخن شتر بگفت اولاد سیر شایع خواهد بود و صحبت
 بپوسته که چهارم جعل در جادالات سینه است و نشین دست او در
 المؤمنین بعد از حصول فتح و طوف فرمود که مردم شکرت را از غنایم
 اسلحه و در آب انقضی ده اقمش و استغنی قبلا از او رسته پیشان
 رسانند اللها بصره در آمده جراح مرحت بر بخاری اهل آن بلده
 مسبوط ساخت و معجوب ابن عباس و مالک شهرت در جاسیه
 بنجام فرستاد که بحدیته طبع رجوع نماید ام المؤمنین قول نمود پس
 خود زنده نهادیم بخود را از حضرت اللها امام حسن بنجام فرستاد
 با بنفصون اگر خبر و تر از از زواج پیغمبر مروان می ازیم حقیقت
 این و لا تو تو یک مسید ای بس ام المؤمنین بلا اهل موته مدینه
 کردید و تا بود استغفار شغال می نمود پوشیده ماند که قصه
 شریف مروان امیر و فرستادن امام حسن پیش ام المؤمنین
 بر سبیل تقصیل در این فضیلت مسطور گشت هر که خواهد که این غرض
 شود در باب مذکور ملاحظه نماید در کتب مسطور است که بخانه

معا که انصاف و ممانعتان عجیب آنرا بر زبان و سنان تمام و سنان
 خجسته رقم ذکر طغیان معا و یزید بن ابوسفیان چنین تحریر و تقریر فرمودند
 که در آن اوان عثمان رضی الله عنه تهنیت فرستاد عثمان
 عمال خود طلبیده بود در روزی در یکی از کوچه های مدینه معا و یزید
 الا مبارک طایفه شده گفتند بی ترسم که ایضا و آنجا هجوم نمودند
 تهنیت رسانند گفتند وقوع این حادثه شریک تقدیر است یا اگر
 معا و یزید گفت اگر بدانم که خلافت را که قرار خواهد یافت نسبت
 با او شرط انطواصلی مریع دارم که گفتند بعد از عثمان این منصب
 بر تو قرار خواهد شد اما پس از آن خویش را بشمار بسیار لاجرم این سخن
 او را بر طم امانت حریص گردانید چون عثمان گفته شد تو می آرز
 عطا رومی امید که از این نعم خیر البریه کنی و درین در رسیدند و پیشند
 یزید سوخته و در ابرج الفتن شاه ولایت تخریص و ترغیب نمودند
 و او نهایت بر طلبی با است کماشته عقایدش را با نرا بسته باید که
 خویش فاسد گرداند تا برین فرمود که در ایام عمر سپهر این سخن
 آلوده عثمان بسجده جامع و مشق برده با مردم جان فطام میگردید
 که قبل عثمان بفرموده علی این اصطال و صحیح یافته معا و یزید
 نایب القدر و مبالغه نمود که همان زمان شام سوگند خوردند که اگر کسی

بانی نم

تاریخ مندر بر سبب ترسم بخوانند تا انعام میکنند در خلال این احوال
 عمر بن العاص که در فن مکر و تدبیر پستیم و نظیر بود از قاسطین
 به مشق رسیده مدد لیل بحر کرد و این بطع حکومت بصره معا و یزید
 کرد و یزید الجانیین تو اعدای خود مگو که کردند و معا در آن حال عریضه
 بر عمر و خطاب که از راه کوفه بمنین بجزت قبل هر زمان تو هم در است
 نزد معا و یزید و جهت متابعت و متابعت این دو کس کار ناکجا
 معا و یزید و یزید تمام با نیت بسبب هیچ میان بخیزش کرد و در
 قتال با یزید از دشمنان اتفاق نمودند و معا و یزید تمام وسیع مالک
 در مقام اتهام ترتیب بسیار خنجر شده با نکر نایب سباه سواران
 چون بسبب شریف امیر کوفه بمنین رسید که معا و یزید طرز خصمانه سلوک
 مینمایید و ولایت فتالات بر روز خود مکتب دیدت این کتب
 رسولان سخن نگار و مشق در ستاد و نمود کنگ که با یزید و معا
 و نصایح سوختند بر صحابه این لقی فرمود گردانیده ارسال است اما
 در این شفقت و عجزه جاه و حال این کلمات هر تیش ان اصلا
 اثر نکرد و همچنان در مقام عناد و یزید بوده شرط اطاعت کجا ساز
 و هر نوبت در جواب مکتوب سب و لعن مسلمانان بلکه سخن شنیع
 درشت نوشتند و یزید چون عثمان را بخندام امیر کوفه بمنین



فاهدان امیر را از زنده ساختند و حضرت پیغمبر بود چون برای جهان
 سلطان الاولیا طاعت کرد که آنجا نایزه نزاره معاویه بنی مروان
 تیغ از بند صورت بدیز بست و قطع ماوه عدل و ظلمه شامیان
 جز با استعمال سینه و سندان هیکل است و بنا برین مایل بود و خوب
 محالک فرامین فرستاد که در ایران رزم از غای و شجاعت آن جوان
 بسده سینه امانت و رعیت جلالت است تا بند با نکره زانی در
 بلوغ کوفت که جمع کشت که درین صحنه کردن بر نظر آن ندیده بود
 و بهرام خون آتش نام از کمال شجاعت ایشان آتش بدندان کرد
 تجویج نمود انگاه شاه ولایت سپاه اندر که سر دران قبایل
 و صدق نشان محافل در مسجد کوفه جمع بود بر منبر بر آمد بود لادار
 حمد و ثناء را و نوبت حضرت رسالت پیشی بر زبان فصاحت سابق
 را اندک که ایها الناس ائیم عالی برونه اشرا شام قطع صحاب
 ظلام مرفور و لید و در محراب اهل اخرا تمام بجا آرند که دشمنان
 دین و قاتلان مسلمین اند انگاه مالک شمس بر خاسته گفت یا
 امیر المؤمنین ما جان در دین داریم در است از دین قناعت
 کوتاه نداریم و در امر قتال و جدالی با عدل و کسب کمال تا خیر و حقیر
 جانیز داریم با بدیکه خاطر جمع بجای بر تو فرمائی و در وقت بلطکه را

امیر

اهمال نماز رسیم و از اعیان آن مجلس مثل عمار یا سر و سمل است
 و تیس بن سعد و عاده و عدیلین قائم طای و غیر هم تقویت شهرت
 کلمات بسندیده بر زبان آورده می رست اهل ضلالت اظهار غر
 نمود چون خاطر اکار بر او حاضر بر اضا و آن عزت قرار یافت
 امیر المؤمنین ابوسعید و انصار بر اینی است خویش تعیین نموده است
 نصرت آیت بر فرار خسته در آخر شوال سده ششادین نصرت
 فرمود بر وزیر حسد بخیلد را لشکر که ساخت و در ان مکان فود بهار
 مرد که از انچه بنشاند و نفر از اهل بدر و مشقت کس نام ای عیبت
 الرضوان بودند و نعل حمایت شاه ولایت جمع آمدند بس کوه خرم
 بصورت شام رو نشد و از تاریخ اعتم کوفه جهان معلوم می شود که در
 اولان شاه مردان در راه شام قطع منازل و مراحل میسر نمودت
 دیگر میان آنحضرت و معاویه ارسال رسل در سایل سمعت وقوع بیست
 و در وقتی که سواجی رقه لشکر امیر المؤمنین بود از جانب معاویه مکتوب
 وصول یافت برینوال اما بعد از مبارکت عالی از میان کافه برای
 مصطفی را بر کزیده مسبط و می خویش کرد نمید بلوازم امر راست
 قسام نمود و اورا از مهاجر و انصار روز پران شایسته و ظلمت است
 عنایت فرمود که در ملازمتش هر کسم اطلاق فرود نمکد ایرایجا

آوردند و در ترمید ساس شرفیست ساسی خلیفه بدلی کردند و فاضلترین بجای
 و کما علی بن اجماع بود که صدق بود که بعد از فوت آن حضرت ساسی بجای
 مهمان خلافت تمام نمود و پس از او عمر بن الخطاب انگاه عثمان بن
 همیشه او بزرگوار مخالف بود و در طریق عدالت سلوک می نمود
 چون آن دو بزرگوار بدرالفرار نقل نمودند با عثمان که با تو قرابت
 فریب داشت تو اعدای من بودی که در اندیشه و قطع صلح رحم جان
 داشته محاسن افعال او را در نظر بر ایام ساسی مقایسه افعال او را
 و از نظر ولایت سوار و آماده بسیار بجز محترم سید ابرار صلح
 طلبید تا فاضل نقل او گشته و خود در خانه نشسته او را بعد از
 آن خلیفه مظلوم بر بسته تا خوش ریکی نشد و سوگند می خورد
 و جلال کریم لایزال که اگر تو بجا و دست عثمان نیست و با آنکه اهل
 عفو زده زبان نصیحت گشت در از انشانت تو نمیکند گشته و ترک
 فضیلت کرده ای بطلی گشته و پیش بر آنکه تو بعد از خلیفه حرم
 رضی بودی آنست که امروز تمامی کشندگان او را عزیز و مکرم
 و نسبت با ایشان انواع آسان بجای آرید اگر رضای تو بگشتن
 عثمان مقرون نموده باشد که تا علان او را گرفته بشی من فریبست
 تا قصاص نکام انگاه بجزرت تو شافیه او را ب موافقتش انیم

والله اعلم

والله اعلم ان ترانز و یک تنج سیرت سیرت و السلام چون این نامه
 بنظر انور و صبی خلیلش رسید بر عمو جوب جوار نوشت اما بعد از
 تو وصول یافت آنچه در باب اصطفای محمد صلی الله علیه و آله
 و بعد از آن در باب خلافت نوشتند بودی و خروج سیرت و بعد از
 و گفت که حضرت سید سوده را بجز بد لطف و حسن ان از سائر
 پیغمبران ممتاز و مستشار گردانید و تواتر اختصاص داده بودید
 که با او کرده بودی و با فرساید و بر اعدای دین ظلم و نصرت کم است
 فرمود ذکر جیش در شرق و غرب عالم مشهور است و با او باقی
 در مابقیانش میفرود و در از تو عیبی است که این که این عیب را در ظلم
 بی آری و نیتی که حق سبحانه و تعالی را در ان مخصوص ساخته بر اینها
 مثل تو در صورت مثل انکسرت که خواهر و برادره بکمان گشته
 این سخن با من بگو مصلحت میگویم و ازین نگرار و ننگار میجوئی
 مگر می بیند ازیر که از ان احوال بر خاطر من فراموش گشته با آنکه
 کمال علوشان و سمو مکان حضرت مصطفوی را نشناخته ام
 سبحان الله با علی این اربطالب چگونه توان گفت که محمد رسول
 پیغمبر بزرگ بود و علوشان خاتم پیغمبران از ان مشهور است
 که محتاج باین باشد اما آنچه نوشته بودی که فاضلترین اصحاب او بزرگ

بود بود از و محمد عثمان ثالث عثمان بود ترا با این سخن چه اهم است
 اگر او بگوید و عمر بنکوی کار بود ترا چه سود و اگر در افعال او بود ترا چه نقصان
 او بگوید اگر صدیق بود صدیق ما بود زیرا که شرف حقیقت ما در حقیقت
 و سلطان اعدا و تصدیق میکرد و بر تصدایس عمر بن زینار و قیامت
 زیرا که بر ما حق از باطل فرقی مینمود و عثمان اگر تجدید افعال بود چه
 از خویش تن باید و اگر ناستوده افعال بود شرفش در و تا بدست
 ان الابرار یعنی نفعی ان النجار یعنی تخم را خبره ابرار پس بپندگرو
 چکار میکنند و سخن گذشته که ترا چرا در قلمی آری اما عمید ای که
 طلق و اولاد طلق و احزاب و وزیر بابت آخر را در افعال او افعال
 مهاجر و انصار را در فعلش ملاحظه کن که در افعال او در افعال او
 که زیاده طور است بر زبان نیا بر سفت اللہ تعالی ای که هر چه در حق
 فاضلترین تمامی نهایت ما را بر جمله مهاجر و انصار تقضیل است
 یعنی یعنی هر کس از ما سعادتمند است سعادتمندی مخصوصی که در
 که غیر از آن را نمیخواهد حاصل بخت عمر من عمره را رسیدند که گویند
 و برادر من را جمع طیار بی الجینه خوب است مسلمانی مادر هم لام بر
 مسلمانان شمار را چه است و کافر را در کفر کافر شمار تا او بود و اگر
 این در دعای اهل ایمان از آنکه کفایتش از غیر خود درین مکتوب است

از انچه

از مناقب و فضایل اهل بیت خود در خطبها آوردم بر وجهی که هر مسلمانی که می
 شنود بدان هر حرفی است که گوید که ما شکرش کرده و نماز خود را بر او
 ترا از انچه که گفته بودی از ان که بنا بودیم بر سر بند و از ان که بنا
 و ما را بر ان میار که کلمه الحق با تو گویم باز مره که از انچه شریف تر بودی
 یافتند و عوارض است و استحقاق بدانند که از انچه با او آفریدگاریم
 حکم بر خلائق نداریم و کمال حکم با عبادت است که با مردم مینماییم
 و طریق احتیاط و سلوک شیخ ما ایم مشکوک است به سینه ما است و خبر
 مکتوب از انچه ما استیم بن عبد مناف از ما است و سبک در احتیاط یعنی
 اجداد از شما است شصتیه الجید عبد المطلب از ما است و کتدر و کتدر
 از شما و طیار بابت از ما است و طیار غیر خدا از شما است هر چه
 از ما و دشمن من است سید ابرار از شما و سید الف و اهل ایمان
 از ما و اتم جمیل حماله المطهر از شما و فضلی که در باقی است عثمان
 نوشته بود بر ترا خبر سید که طارخون عثمان کنی و از من پسندیده
 نمایم که انچه عبادت را پیش تو فرستم و اگر فرزندان عثمان باشند
 بدر خود را طلسم کنی باشند و اگر تو دعوی مینمایی که من از اولاد
 عثمان فوت و مکتوب و تیغ مرسته دارم لایق آنکه در امری که انگاه
 و مهاجر و انصار اتفاق نمودند موافقت کنی انگاه که شکر کنی

علم ترا حضورین آورده از آنجا که در این وقت که در این باره در این
 مرا نامی تا انقضای موجب حکم الهی و در وقت حضرت رسالت شریف
 فیصل با بد و بیکرا آنچه در آخر نامه نوشته بود که ترا و یاران ترا
 نزدیک من مگر شمشیر ازین سخن بجایست منجی کشتیم با او ای کلمه
 الا که در تو از که شنید روی دیدی که اولاد علی علیه السلام را شمشیر
 و در جنگ شمشیر بر زمین گردانیدند بخیل کین و زندان تو خود کین
 که من تو را رسم تا شمشیر تا منی و دست نهاد که آن هنوز از تو بوده و
 برادر و خال و جد تو و عم مادرت و پسلاف است اگر در آن وقت که
 کردی غیر این اصحاب و از باب یقین مشاهده تو کردی و اگر غیر
 ترا باشد حقیقت عار از زبان ندارد و انالی ربا منقلب و السلام
 علی عباده الصالحین چون این مکتوب به ایت سلوین می آید
 رسید مترو و متفکر گشته بر خود بخیر و بد نیست چه کند و چگونه
 و چگونه در طریق حجاب بپوشد لامر این بیت در نظم
 آورده نزد امیر المؤمنین کرم الله وجهه روان کردت لب سینه
 و نیک فیماس بنجاب غیر طعن الکی و ضرب القاب و شاه و لا
 مآب این آیه در جواب نوشتند اكتب لا اله الا الله محمد رسول الله
 همدرد من است و هو اعلم بالمهتدين القصد چون امیر المؤمنین

از آنجا

از آنجا که در وقت کج فرموده از آنجا که در وقت زیاد و نصیب
 بن تانی را با نوبتی از سباه طو لوار مقدمه لشکر گردانید و وی و غیر
 قریب وصول آنحضرت ششده با جماع جنودش آمد و فرمود
 بروست اکثر مورخان مابعد و است بر آنرا کس و مشتق در حرکت
 ابو الاغور سلیخ را با جمعی کثیر از مردان میدان بجای در مقدمه
 ارسال داشت چون زمان نزدیک ابو الاغور رسید سیاه اورلاز
 اساع خود زیاده دید کیفیت حال با امیر المؤمنین عرضید داشت نمود
 امام عالی مقام سر انجام آنها م بخدمت مالک شتر گردانید چون
 مالک بن زیاد سورت میان او و ابو الاغور در صولتفاق افتاد
 و بعد از آنکه سپهدار ششینی بنسب ایت اقرار بر غیر علی کس نام
 ابو الاغور از بنی تیغ مالک فرار نموده بجای وی می رفت و در این
 سفیان طرف صفین متوجه شد ابو الاغور را بجای اظت آن وقت
 مامور گردید و از آن جانب سید الله لقا ایشان منزل رسید
 در برابر محکم کرم الله وجهه فرود آمد چون از من آب بخریافت محضه
 بن صوحان را بر رسم رسالت نزد من و فرستاد و تمام و آنچه
 خصمه که مانعها از بر آن آب شده ایم که از حیا فطرت است مهم است
 باید که اشرار شش فراتجی ناکشایان از آب گرفته من مکتوب محضه



بجایست معاویة رفت و با او در مخالفت بر دست معاویة درین مهم
 باجای خود متورث نمود و معاویة گفت بر معاویة ترا همان الله
 سابقه کو ترا که از پیشترتیک بود و حال آنکه اغنیة خول طغیان عراق
 در قضیه اقتدار او باشد **مصراع** زهر لیسور باطل زهی خیال خیال
 ولیدین عبید گفت اکثر این مردم فتنه عثمان اند که ایشان چند روز
 آنگه عثمان با زلفند مستحق آنکه مائز این ترا بر شمع غدا بنمایم
 معاویة بسج و ولید میل آن خود وضعه بر این سبیل مقصود باز
 کرد اند صغیفان لشکر امیر و سطله فدا آن آنگه پارتین
 در موضع نصرت از بهار بخش که آنگه بصد دم رسید لاجرم
 مالک شتر و شفت بن قیس بلا زمت امیر المومنان شتافیه شد
 شقیص مردم را بجهت آب معروضه شسته گفتند اگر موقوف خلالت
 رخصت یابیم همین لحظه نصرت تیغ اهل بلد و مار از حمانه با کاف
 بر آورده صحرای صغیر از خون ایشان غمونه همچون گردانیم شتافیه
 اجازت فرمود مالک شتافت با ده هزار از جرار مانند
 بحر در خورش آمدند و بان برق و باد بر ابو اللاحور روز نماند
 بر کتار آتش قتال الهما نماند و نند و کون را آتش چو غدا
 انزل ام پیش گرفتند بر سپاه نصرت آب در غایت فرغت

کار

کنار آرزو مغرب خیم سعادت انجام شد معاویة در طبعه مطرا
 لغت او عمر و خاص زبان بملاتش کشت دو کشت اگر امر وز علی ابو
 همان معاویة پیش کرد که تو در روز باور پیش کنش می بدست کمال
 کجا میخوشی و معاویة نیز بجهت معاویة گفت خلق تو در باره علی حسرت
 نما آنگه در بیان عمر و گفت او هرگز آرزو بر دست نرزد و مانند تو
 از کز فتن آنگه بکس مانع نماند معاویة در غایت کمال دولت روز
 کس از ارکان دولت مثل خیم کس به قیس نصرت در طار
 و مقابل این زید و جوشن این در ظلم و دلاویز و بگریز و انهر سپهر
 سرور و یون بر روز فرستاد که انما س آب نماید امیر المومنان
 کرم الله وجهه بر مضمون رسالت اینان مطلع گشته زبان نصرت
 سپان با او برینا ز الیر و در و حضرت رسالت سپان بکشت و دشمن
 از مفاخر خویش و حمزه و جعفر مبین کرد و سید فرمود مایع از کز فتن
 آنگه باغ نخورده هم شد مقابل بن زید و دلاویز سپان مواعظ
 سیدار کشته دست در دامن تویر و امانت زده در غایتش
 توقف نمودند سرشان میان شوم باز گشته خبر عدم نصرت آنگه
 معاویة رسانیدند بنقوت عیسه که بعد از دلاویز کور صفت کورت
 جهت الزام حجت شاه ولایت نصرت رسل در میان خود نما

فرستاده اورا بجایه قدیم و در اول استغفر و لالت نمود معاویه بن سفيان
 سابق بر فضالت ثابت قدم بود چون فایز بریم و امید و امید
 و فوید مترت شد با جار تعبیه سباه بر دشته آساع خود را بر پشت
 منقسم کرد بر مرتب شیخ را الیم کرد و سید و مقاس معاویه بن
 جنود شقاوت در دراهمت بخشش گردانید و بر هر بخش شیخ را
 ساسان لفظ مخرج که با آن عالم نهاد ز اخبار صفین چنین گوید
 که چون کشت نمودن شش عراق زارفت و اجماع طایفه و اتفاق
 جمعی که خورشید عالمیگان بر افراخت اعلام حضرت شقا
 علم که در قیام طغیان ارتقا برزم سباه سیم روز شام
 امیر محبت شاه ملک عرب علی قزوینی برام و نسب
 به دست از نطق که بهت کمر سار است از نواح نامید سر
 بر افراخت ارباب و نمیشد ز دروغ و غلبه یورشیدت
 سپهر کرد از حوض بود کما بر درخت بر قیام بود و الفجار
 در آورد بانی طوف در کاس در آمد رتب دیگر کرد و قیام
 به نظرش جمله جیش عراق که بودند عیار ز غیب و اتفاق
 بصرا و صفین کشتند نصف گرفته بگرزد و پنجه بکشت
 و از آن جانب معاویه نیز تیغ بجای بی بر میان بسته و زره بر لژی

بوشین

بوشیده و سیم و فاحات بر دوشش انگیزه و گمان قیامت
 بروت گرفته بر مرکب عین او و خدایان سوار گشت و سار بر لیل
 و ف و ظلام بملازمت او بکمال مسلح شده از حد مداره و سوا
 در گذشته متوجه جرش شدند و از هر دو طرف شیران شایع
 و نهنگان در یار بچاه و فوشش خشان بر افراشته از آن
 پس بمیدان کین تا خنند سنان نیز کرده بمیدان مصاف
 کشته نوبت خدای از غلظت سبیل ستوان برآمد بلند و طول
 در لارگان عالم کشت در روضه الصفا مطورت که چون آن
 روز فرقه با حیه و طاعیه با غیبه در سار اعلام قرار گرفتند از سباه
 نظرها را شیخ موسوم بکحل بن اناقم در میدان نهاده نماز بر
 و ازت کشتام آتالی نامیده در برابر آمده بدو سپهر در اعلام
 از پشت زمین بر روز زمین افاده یکدیگر کشتناخته هر یک سباه
 خود در پشت ندیس از هر طرف جمع کشته خاکس که از آن خون
 یکدیگر کشتند و روز دیگر عس الله ابن عمر و خطاب بمیدان
 شاهزاده محمد حنفیه را مبارزت خوانند و محمد حنفیه چون عزم
 نمود و اسد الله الفایز لب فرزند ارقم خود را کین داده
 خود متوجه عس الله کردید و او تاب افوار ذوالفقار آرمایوده

چون فحاش فرار اختیار کرد روز سوم حرمت که اعلام بپند بود
 عمر خاص در میدان درآمده طلب اصرار المؤمنین خود حدیث کرد که بجای
 او تو بنویز بوده مکنز فی الفضا را و از آنجا که در آنجا فرستاد و موافق
 از قتل او معلوم گشت عمر و عاص بن عبد المطلب سمرت القزازی را بگویند
 مرغوب فریب داد تا جانها را در او در کرده بگفته شد که مردان
 شناختن چون حدیث کرد از ذوالفقار راجح زانار در کشته یک بر
 فرقتش زندان سعادت فریاد آورده که یا امیر المؤمنین من ماویه
 نیستم او بگرگوست خود را در من بپوشانیده بجای بر تو فرستاد
 آنحضرت دست از زبان داشت آن سفادت معاودت نموده در
 معاویة رفت این بنده آغاز خطاب و خطاب کرد او گفت ای معاویة
 همچنانکه تو جان خود را دوست میداری من نیز جناب خویش تو را دوست
 دارم قصد ایضا مسطور است که روز چهارم عمر و سکون را بجای فرستاد
 فرستاد و بعد بقیصما شرفقت علی خلق الله که در آنجا شرفقت عمر و
 سلوک طایف بدست نمود چون آن سخن گفته قبول نکرد و کلمه لا اله الا
 الله و لا اله الا الله گفته او را بپوشانیده بر او شسته فرمود نظر کن عمر و فریاد
 بر آورد گفت و الله ما جهنم را دیده ایم همان کردیم پس جانان را
 بر زمین افتاد است نهال گلشن فحمت نخل نزهت است گور را

فحمت

فحمت فحمت و حضرت بر کرد و در آنجا سعادتمند بود زنده ششم
 بن خالد که سر در آنجا بر سر بود با بر مای کرد شام در آنجا تویم
 خود را ز شکر امیر المؤمنین بجای از معاویة فرستاد و بعضی از آنجا را و
 بخندت امیر آمده صورت حال معروضه شد که در آنجا سعادتمند بود
 مضمون بحثها بر او شکانته خود را معطره رسانیده او را در روز پنج
 مایه کرد اندید و گفت ای سکر رئیس شما اکنون در آنجا شرفقت
 اگر خواهم در نظر است موقوف کند و اگر خاطرش مایل است به لیل آنجا
 باشد مضائق ندارم در روضه الهفا مسطور است که روز چهارم
 ابو سفیان که در آنجا بعباس بن عمر بطالت و لطلان امتیاز داشت
 در میدان آمده شمشیر بزدان را ببارزت خواند ضعیف بود صوفا
 با یک بر روز ده گفت لعنت الله بر آنکس با و که با تو کسی را بگفت
 شمشیر خدا فرستاده درین آسمان مولا ای تمام الامم ای تمام
 اگر شرفقت بفرستاده است رسید احمد بن عمر تمام با و دیگر امیر المؤمنین
 بگردان طلسم مردم گفتند ای سکر تو گفتی از نیست گفت لا اله الا الله
 بر تو دم تا علی را کشته امیر المؤمنین عثمان فرغیت نظر مسطور است
 داده با زولیش گرفته جان بر زمین زد که جمع اعصاب او شرفقت
 در آنجا شکست پس کرب بر باره که بهار است و قوت مضمون بود

لوهیات

آمد امام الشیخین را بجای خود دعوت کرد و در رفع و حارفتن
 یکدیگر ممانعت نداشتند بد اختر قیام نموده شتر شهادت خریدند
 انگاه شاه ولایت شتر کرب را درین اثنا عبد اللہ بن عبد
 گفت امیدوارم که مرا دستوری بری که خبر آن اقدام نیام
 پس اجازت یافتن ساعتی ببرد که در شتر شهادت و از صحبت او
 امیر المؤمنین ممانعت نشدند کرب را از کربت تحت اجرت بخون
 نموده صحیح کردند این گفت این شمشیر که در دولت دارم تا
 تو بیا کس را کشته ام و شمشیر حواله عبد اللہ الفایب کرد
 آنحضرت دوباره بسبب دفع فرموده ذوالفقار فرقتی زدند تا
 تر بود پس بر انداخت و بازوی دشمن کشید آنرا برین سخن کردند
 و امیر المؤمنین بصف خود مبارک گشته چهره صیقله را بجای خود گذاشت
 یکی از انما می اعمام کربت مقابله نمودند و گفت سوار کربان
 مرا کشت بجای است محمد حنیفه رضی الله عنہم بکفر بتمیز آورد
 فصل آورد و بخوبی میکشید از او با بی کرم بقتل محمدی شهادت
 هشت نفر بفرستیدش عمان بجانب چند یافتند شاه و ولایت
 مبارک نموده مقتول گشتند انگاه امیر المؤمنین گفت کت
 معاویه که ما مایر طلاله می گشت و زبان طلاله میان او را

زین دوباره شد
 از شهادت آن
 خلفه عظیم بود
 افتاد و کت
 و دشمن

بما ازین

می افروخت مردم عجاوب کردند بر قضی علی ترا عجاوبست میخواهند کت
 بکوسد از زمین قویع مدار که یک قوت حاجت است اما غرو بن
 در آن وقت که از جمله اشعش بود فقال حسد کرد ارشاد فرموده
 و دوباره فرموده اطلق الی الدار و کت گفته بصفت خود مویست
 عبد الرحمن بن خالد بگو که آمده مبارز خواست مالک شتر در بار
 آموخت شمشیر بر مغزش زد که شکسته شمشیر خروج کرد از مغز
 از شوکه فرار نموده معاویه کت و کت و کت با تاج طلوع عثمان نماید
 معاویه کت که حمار بر زود ملول شد بر او ازین قدر جز کت وقت
 ملاعبه باطلحال میرسد نالان کت عبد الرحمن گفت تو بفر اعمال
 نظاره بینمای و باطن منزه و ضربت شمشیر گرفتاریم تو هم کار را
 اشتغال غنیمتای معاویه خندان شده روزی نصف امیر بخون
 از قبله آمدند مبارز طلبید معاویه را مقابل او شده حکم کرد
 معاویه مانند کت از زمین کت ایستاد فرار نموده بخون خود را
 از غایت خشم باجهکس کت درین اثنا مالک شتر طلاله
 بعد از آن حواله نموده مبارز طلبید عبد اللہ بن عمر و عاص عمان
 عرفت مبارزت او یافت چون از نام ولقتش رسید مالک شتر
 بر روی او کت ایام اگر میداست کت قوی آمدم اکنون

شهادت امیر المؤمنین

مالک گفت از عارضه رازی اندیش گفت از تو به چون رفت
 معاویه با عراض تمام گفت جز اینهم رسید میان تو و شمشیر
 فرقت عبد الله گفت تو جز این یک اوی روی معاویه گفت من
 بجا نماند که در شمشیرت حکم از دستت رفت عبد الله گفت این
 سخن است از آن سینه زد که تو رسید ما ندانم و باه که کردی
 معاویه گفت محمد اگر با علی در میدان باشم عمر فرار بر خودم
 درین اثنا که از امیر المؤمنین بگوش او و عبد الله رسید که
 میفرمود که با این کلمه الاکسب در دست از خونیز مسلمانان گونا
 گون قدم در میدان نه که با یکدیگر نزاع می کنی اگر تو غالب آیی
 دنیا را برای و اگر رب العزت مرا نصرت دهد این مردم از
 بخت ما نیست معاویه خاموش ماند عبد الله گفت گفتا موافق
 کردار باید اینک رسید که رازی اندیش او بر میانید بیرون
 رود و دست بر او و ترا نظاره کنی چون امیر المؤمنین دهنست
 که معاویه بارت نخواهد نمود متوجه صفت فرستاده شد همه و سر
 ایشان را بفرموده بازگشت عبد الله از شاه به آن شجاعت
 معاویه را متغیر دیده گفت از پیش من سعید که بختی و از دیدن علی در
 لرزه افتاد این مهمت حکومته نیست خواهد بود بر وقت معاویه در

محمد و علی

ببر و عارض گفت می بینی هر چه عبد الله بطن چه میگوید گفت راست میگوید
 بنا بر سببیت که علی در میدان آمده ترا بخواند و تو قدمش
 نه نهی معاویه گفت مگر بگو سبب خلافت دار که مرا اقبال علی
 رغبت منمائی و الله من بجزک را ندیدم که با او مقابل شده جان
 برده باشد معارض این حال امیر المؤمنین لباس خود انداخت
 مبارز طلبید و عارض شناخته کامی حجت بدش نهاد امیر از حق
 غیرت تا او دیر شده در میدان در ایام و این منی را برین
 نموده قدر حجت داشته آمده گفت ای کشندگان عثمان اعضا
 شما را به تیغ نیز ریزه ریزه خواهم کرد اگر هم در میان شما علی
 باشد بس بجز تو چه امیر المؤمنین رو بکنی نهاد و امیر بر راه
 او را گرفته نیزه برد این زره او را سینه چون دهنست که امیر
 خود را از سبب بر قضا انداخت همه در دو پای خود را اعلی کرد چون
 از انداخت عورتش نمودار شد امیر خشم بر او نهید و دست
 از قتلش باز داشته قسم نموده گفت برو تو از او کرده و
 خود را چون با اقبال تمام نزد معاویه رفت اوزبان طعن و لحن
 کشاده تا معاویه را سحریت چه استند امیر کرد در کشف الغم
 خشم برست که امیر المؤمنین در یکی از ایام صفین که معاویه را



بمبارزت دعوت می نمود بیشترین ارطاط که بشما عیاش بود
 جهت قتال امیرالمؤمنین علیه السلام شناسانست چون امیر روحم کرد
 از وفوی و هم خود را بر قها انداخته چون عمر و عاصی عورت خدرا
 برهنه کرد لاجرم امیر او را همچنان گذاشته بازگشت و بشیر
 باضطرار تمام رو بگریز نهاد و در دم او دست شاخته آواز بر او زدند
 که یا امیرالمؤمنین بیشتر ارطاط که در عدالت و علو مقام دارد
 فرمودند که ازید که گفتند خدا و بر او می آید در خنده و خشم
 بشیر را گفت لا باس علیک فقد نزل بعمر و سلمنا روز دیگر
 خدا را نام بپلوانی بود بمیدان آمده عیاش را بمبارزت
 عیاش طعنه از او قبول نمود پس هر روز از سپاه به کشته می
 در هم آویختن بالاخر عیاش بکفر سبب عذر را را بسبب دادند
 درین اثنا دو مرد عیاش را می زدند و عیاش فریاد می کرد که ای خدا
 عذر ایمان در وصف آمده عیاش را طلبیدند حیدر را بر سر
 عیاش سوار شد و جوش را طلبیده پوشید بمیدان خوانیده
 کعبه از آن دو سخن گرفت پس از میان دو نیم کرد آن هر دو یک
 بفریبند الفعا را زبای در اینه بچند رفت در روضه الصفا
 مسکونست که روزی از نماز ان مشام عثمان نام که در شجاعت

نو

نوازل روزی که از بر سر سوار شده بود میدان آمده بر تن عیاش
 میقتول گشت پس عرقه بر او را و آنکه تنگ نمود امیرالمؤمنین
 سلاح عیاش پوشیده بجانب عرقه رفت و بدو الفعا را بر او
 برداشت الفعا عرقه عیاش تصور را که قابل حرمه عیاش است بر
 حمله کرد و آنحضرت همان او را دو نیم ساخت که نصف با لایر حید
 آن صحن بر زمین افتاد و نیم با یان بر زمین ماند چون این صورت
 بدیع مشا به خلق شد عمر و عاصی گفت غیر علی کسی این نوع بشیر
 نتواند را ند معاویه الفعا را کرد و گفت تمام سپاه را بگو که یکبار
 حمله کنند که این سوار حید را بر ما شد و کرد آن نشود معاویه
 بر او حجب امر نمود امیرالمؤمنین از موضع کربلا تاه بود و تم
 مشا نهاده بر سپاه نصرت گشته نگاه مشاهده فرمود که بمبارزت
 مبارزت نمایند و در آن روز سی نفر از ایشان شوم بفریب
 ذوالفقار بدو را الموارثا شدند روز دیگر از کربلا میام و مجافا
 بن عبد الرحمن بمیدان آمده بمبارزت خواست از سپاه امیرالمؤمنین
 مومنین عبدالمبارز را با او حارب نموده شهید شد و مسلم نیز بر او
 او رفته شهید شد و دو مسلمان دیگر نیز شهادت رسانیدند
 تا شهاب را طلبید از نگاه ستاه ولایت بکفر ذوالفقار نصرت

اورا طراغی از پشت زمین بر زمین انداخت و از او فرود آمد
 بهشت مبارک که جهت انعام محارقات آمده بود و بجز خود یک
 ذره انعام را از او نگذارد و پاره ساقش را بر کتف از تو هم قدم
 در میدان نهاد و ماویه بر خیزد و لیکن شام از اقبال خلیف
 نمود چنانکه آن قبول آن از کشته در وقت صبح سطر است
 که در روز نوبت ششم از ایام صفای عمارت با سر عزم زدم مصمم
 گردانیدم بر کمال آن جمله که در عمارت شام همین روز را بر شام او
 بقصر رسانید چون در آنجا رسید عطفش بر روی استیلا بافت لب
 طلبید کارشیر بر نظارش در او زدند عمارت با سر قدری
 از آن آتش میدید گفت رسول صیاد الله علیه و آله و سلم هم
 داده که قاتل تو را میارجم با شد و قتل تو ما بین جبرئیل و میکائیل
 خواهد بود و علامت قتل آن با شد که چون آب خوار بودی
 شیرینش تو آرزید اکنون مرا ای همین شد که وقت نماز است
 امروز است و با آن اتفاق کرد هر بر سر نام نیزه بر کتف
 زد که با بشتن از سینه بر افتاد و جمیع از اصبی بسته کرده تا
 مقول است خند و در کتف از رفیقان این عوفت و برت که بود
 از اطلاق شهادت عمار رضی الله عنه ماویه را گفت هر کس را در

بشارد

باید امانی بر او زدیم بدو هم پس از طوطی و لیدین عقیده کرد
 ما در عثمان رضی الله عنه بود و این الموارس کوهی در سر عمارت
 آورده هر یکی دعوت قتل کردند ماویه گفت نزد عبد الله بن عمر
 روید تا در میان شما حکم نماید چون رفتند از ولید پرسید که عمار را
 چگونه کشتی گفت برو حمله کرده او را قتل آوردم عبد الله گفت
 تو کشته عمارت است انگاه از سکونیه استفسار حال نمود او کشته
 زمانه که بگذرد جمله که در طعن من بر دیگر کار کرده اند که کشته
 گفت بخوابت نیاید که خار او بخند و جبرئیل و میکائیل
 این سخن می گفت و در میان وی را نظر میکرد که می سر از پیش
 کردم عبد الله گفت خدا الجواز و به شهادت با لود است کوی ابان
 در هم انداخته عمار عبد الله را بسج ماویه رسانید ماویه
 آشفته شده عبد الله را از اظهار اقبال این نوع سخنان منع
 نمود عبد الله گفت تو بدین قدر را نمی بینی که ما با تو در محاربه
 موافقت میکنیم و اکنون ما را از اظهار خرنیه که از حق تر است
 شنیده ایم مانع نمی گشتی چه شنید عبد الله گفت من
 و جمیع کشته از سر شمر شنیده ایم که میفرمود با عمار استقل العینه
 الباعیه ماویه گفت قاتل عمار کسی است که او را بکشد آورده

عبد الله گفت برین قدر خیره را مصیبت گشته باشد نه خوش
 معاویه در خشمش شده سه روز با عبد الله سخن نکرد و امر المؤمنین
 از نصیبت عمار بن یاسر محال شده فرمود هر که از وفات عمار مگذرد
 از اسلام او را نصیب نباشد خدیجه را عمار رحمت کند و در روز شنبه
 در آن ساعت که از زید و یحیی سوال کنند فرمود هر وقت از عمار
 رسول کسی دیدم چهارم عمار بود و نه بکنونت عمار را بهشت و با
 شده بلکه با حق با او بود و او با حق چنانچه رسول در شان او
 فرمود و در ایام عمار حریفان را امر المؤمنین بر او نماز کند کرده
 بدست خود لاریان کسب و در عمار بجهتند ها هر حدیثی که
 بر نهفت که عمرش از صد شکار زود و وقتش هر وقت در آن
 حکم و اقتضایه چنانچه فرماید **نظم** روزی منم که حرف در یوسف گزاف
 کار از او نماند است **نظم** روز عمار با اسلمه پیش که خدا کرد خواجه ایمان
 است و نماز هر شبش اگر بد **۶** که شوم گشته زنده انگار بد
 سال او در گذشته از صد و پنج **۷** آنگه را بر کشید زود بر پنج
 در مصاف و آید و گفت **۸** که منم شنبه یون و بر عرب
 کرد و حلال و گفت یکسری **۹** سفاه مروان و راز و تیرت
 پنج و از افسوس رنگون افتاد **۱۰** در زمان جان بد و در بنام او

و در این روز

چون بدیدند مرور ازین **۱** روز و بجات زان میان معان
 که گشتندیم ما ز قول رسول **۲** که گفت این سخن بخوبی متول
 و آنکه عمار بس هما یوست **۳** قاتل او بد که ملعون است
 این زمان گشته شد چه چاره کم **۴** دل دین در دو روز چهارم
 همه تیغ و سبیر بخت کردند **۵** خود و غیر ز سر بخت کردند
 این سخن چون معاویه شنید **۶** بجز از هر چه چاره نماند
 گفت فلن نشا خطرات چنین **۷** ای همه گفتگو بر است چنین
 آنکه صد ساله را بر حسب آرزو **۸** بختک شش هفت گشته انگار
 پس علی مرت قابل عمار **۹** نیز حاجی علامت و گفتار
 جمله را ضعیف شدند و بشنیدند **۱۰** رونق کار خود در آن دیدند
 هر که را مکر زین عطا باشد **۱۱** مرد خوانی و در اعطای باشد
 با چنین کس علی نامیزد **۱۲** شاید افضل از او بریزد
 در مقصد اقصی مسطرت کرد او بشنیدیم که در سال شصت و اقصا
 انتظام داشت از نشا بر شهدا و معین است بر او است
 مستحق و امام باغیر سید الباقین اولین قرنی که نصیب او
 از شیخ متبیین است بعد از آن معرکه بر دست و تیغ معاویه
 گشته شده و در حواله سیر مسطرت است که در روز اولین قرنی

بر کرب زارت و منور است نگاه آواز زبلان گوش او رسید
 که این چه حد است گفتند امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب و او پس
 گفت هیچ عبادت زود من از نماز است هر نفسی علیه بهتر است الله
 متوجه است که طوطی از ترس شده و بسا دلت می آیدش تر از زخم زار شده
 غایب شده باشد بر دوش داشت تا ترسش شده است و ترسید
 برضیه مرزبانی طایبان اجرا رسیده و شنیده ماند که چون زمان نماز
 صغیر در زمین افتاد یافت بسیاری از نامداران عراق
 و شام گشته شدند و همش بر تو از تو رفت و طوطی هم گشته
 ولایت گشته یافت و می آید آنرا نیز و فرار بر احوال را تاج خود
 مشت بده نمود آنرا زحیم و تلبس کرده نام با بختی و نوشته
 نزد امیرالمؤمنین فرستاد که اگر ما قومید هستیم هم جای ما بر زمین
 خواهد آمد آنجا حید درین امر شروع می نمودیم مضمون اکنون عطف
 درین است که طوطی مصاطیر در میان آری و بنام باقی آمده است
 تو نیز امیدوار بری چون که طوطی است تو نیز تو هم و هر سه
 و آری و بر تو نوشته است که ایضا و صلی درین حال گفتی
 رسیدند و اگر صبا طوطی منظر کرد و وقتی السیف نیز نهادند
 باید که امارت شام من مسلم داشته مرا تکلیف متابعت خود

نغمائی

نغمائی زیرا که از عبد مناف متولدیم و هیچ یک از ما بر کرب
 تفضل و رحمتی نیست و اسلام چون این نام ما بایر الموضع
 در حجاز نوشتند اما در حجاز و یمن و مکه و مدینه و یمن و حجاز
 و در حجاز و یمن و مکه و مدینه و یمن و حجاز و یمن و حجاز
 من و تو مدینه استیم هم چون یکدیگر می آید شد درین کار
 می کردیم و می نمودیم امروز که از آنجا می آید مری و یمن و حجاز
 سمت از دیار حجاز می آید و مری و یمن و حجاز و یمن و حجاز
 در حجاز است و است چنین است زیرا که شما این شهر و حجاز
 را با حبش است و یمن و حجاز و حجاز و حجاز و حجاز و حجاز
 مقبول نیست پس ازین مرسله بخود بود با حجاز مقبول
 اکنون کدام حق رفتم ثابت کرد که مستحق این عطا گشته اند
 گفته ما هر دو بر سر آن عهد می نمودیم اگر تحقیق بر او نصیبان باشد این
 سخن را هر که دان غلط که به هر یک از دو یکدیگر نصیبان است زیرا که
 عبد شمس چون با شمر و حرب چون عبد المطلب و ابو طالب چون
 ابوطالب بود و قرابان معاینه توان کرد از آنکه طوطی بی طبع بود
 طوطی رفیق مساوات نتواند نمود و نیز الفیض در اسلام و مری و حجاز
 مهاجرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم با من کرد این هم در اول

ووارث علم و حلیفه او یوم بخیرت معارضه هانی و زینت
 نارسول نسبت تادرت با بوسی اگر با بیع برینست
 خاتم انبیا محموم نکست بر اینست جایز بولایت خاص خصایص
 دردم بر شوق عام نیز سوم می بودم و اهرم العطیات مژگان
 آیات با برکات مشرف ساخت در آیات عیانت برده از
 و اولاد کرام مارا با نایام تو بر برون کرد و بر خطا تر
 خطور کند که هر از قال وصال طلال و کلل رو نموده اگر لعل
 سعادت مولقت من سعادت نمود بر بلا مبتلا شد نذر که
 و اتواران من مثل کل تر و حادتر از آن تا نیت نمود بر سیم لاری
 طلوع الی منقلب بقلوبه و اسلام حبل انطقه فصاحت است
 بجا و بر رسید و بر مصون لصدق مقرون آن مطلع گوید از
 مایوس گشته محمد و اتریب سهار کله زار قیام و از قدم نمود
 روز دیگر که خورشید انور در فضای سپهر اختر اعلام بوار دنیا
 کسب بر فراز و انفا و اعتدال سناه طلعت انجام شام از
 بهت عالی نیت ساخت امیر المؤمنین علی علیه السلام و تمام
 بیعت انار بر سر بسته و در غنچه و تار مصطفوی در
 اکلند شمشیر آن غنچه شمشیر جلیل کرده و آری از آن حضرت

عزیز

مشوق نام بر دست کز نیت بر کز تا نیت بر این سوار کردید میان
 خراسید و خطب و فصیح بر زبان الهام بیان رانده انجا است
 است با بصیرت و شتاب و نیت کرده انجا بر سر و مند خود و در خطا
 و مجادله از باب عباد و شفاق تر خیب و تحریص فرمود و در
 سباه کاز و عراق نقد و م و فدا و وفا قشیش آمده ده بر کور
 کار دیده با بیعنا کر شده بموافقت شاه ولایت است و کمال
 عو کس عثمان افطاز و از نند و چون لصفوفت جافان نزدیک
 رسیدند حمله کنیز بر عثمان حمله نایب شمشیر زین و مسل و تا
 میان مشایخ در راهه چندان خون ریختند که تصور شد که
 درت و با بر لکب بخار زین سانه اند و ازین دست و با نیت
 معاونان مایوس از جا زرفت و درت و درت از ایشان از حرکت باز
 ایستاده معا و بر رو بوعواص آورده گفت نام زور از آن
 شکستایی باید زود تا فرود افتاد تر توان کرد و گفت آن بر روز
 هر کس هست و حیات باطل اگر علی بر تصنی الوار و سباه بر جمله
 یک جمله دیگر کند از اش که ما از نماند و بر توت میست که در نوزده
 ایضا است بر سر که دلدل بر انجلی است سر زنده اش او بخیت
 زدی بر سر هر که شمشیر کین و نیم و وفادی بر روی زمین

کردم

ز خون سپهر روزگار ان شام زین زمان ساخته لعلی قام
 زبان گشایش باهل ستم **بکفایت تمام اجل و مبدم**
 هر سو که تیرش خود عبور **چو خون در کتبش کوی عبور**
 و در انروز استخالی آتش فتنال از باد عمل ابطال رجال است
 بساعت بیشتر از مشیت میشد تا بر دلاز کار از تنه و سنانا
 بمشیت و کربان رسیده چون رود چون در فرزند زلف کوه
 روان گردید هر کله مبارزان شام طایف انهم شمشیر میکشند
 امیر المؤمنین کرم الله وجهه در آن کشتش و کوشش کوه کرده
 انصاف خود را نیندازد بخار بنه میوه و اصبع بن جانانه و بفرار
 خواص گفتند یا امیر المؤمنین ما را چگونه میسر شود که در دست
 نیریت اعدا ما را از قاتل قبضه میوه ما چو حال آنکه اگر دم ما
 رو بگردانند اتباع ما و به درستی می افزاید گفت معایب میوه
 کتابه و سنت رسالت است ای عمل نمی نماید و من آن توانم کرد
 که این کلمه الا کذب میکنند و اگر او را علم و عمل بود ما بن مجاریه
 نمود در القصد تمامی آن روز جنگ قائم بود و زمان زمان صورتش سی
 افتزد و تا آنکه خورشید خیزد که از از مه است آن کار را از اندیشه
 رخت لقاقت بنه نماند مغرب گشت و در رخسار زمانه مانند در جهان

شام

شام تاریک گردید و لا و روان آن دو سباه دلت از فعال کرد
 باز نماند گشتند و بفرسب تیغ و خنجران و سنان جانان دست
 بر اندام بنا و حیات بهم گماشته و زمره از نقاتت به است
 کرده اند که در افش کیم موسوم بلیله الهی بود هر کس را که سید کار
 بضررت و الهی را از بی در او در کتب کهنی علی از خصمان
 که نشان بکبرت نگاه میداشت رو است کرده که روز شد عدد
 بکبرت بر بافند و برت و سر رسیده بود **نظم** هر عدو را که او
 فکد زبانی نام بود گشتش و زنده خدا **و در سینه از انلی سید**
 الله سینه و ریت که گفت معاویه در لیلیه الهی بر مغرب علی
 بدست خود زیاده از نصد کس قبل رسانیده و در اعظم کرده
 و روضه الصفا که در لیلیه الهی در انشا و دارو کبر و لمران اشام
 نوحه و تیر را از کار و زبان تیغ و زماره میکشند از ترس لمانا
 از خدا بترسید و برین حسد خود که از حبه دین هر آن کس
 باقی مانده اند ترس نمایند و بیخالی و اطفا انا حجت اند و دست
 از فعال کوه تا ه فوایسد خایند برین سخنان مترت میکردند و
 حر سقایم بود و آفتاب تابان رو است نورشان بر فرشته
 عالم را روشن گردید و در صلابت اساکین مسطورت که در اف

سید و سهر از فرط غم و غم آمدند و در غم کوفت و کشتن الفی و کوفت
 کشتن و کشتن هزار کس مقتول شدند نظم روایت کنند اهل
 غزو و جهاد که چون یافتند قتال شدند ادعیا کشتن آثار غزوه
 نظیر بر اعلام شاه شاهی اثره بنسید فرغانه ملک شام از غزوه
 شد منشاء عالم مقام معاویه بنی امیه و عاصم بن ثابت از غزوه
 آمدت که حیدر کبیری را این مردم جان سلامت برید و ملاک را این
 برینینو الی است و ما از غزوه برید و یکی از مانده برینا بدید
 گفت چه قدر پیر برتر ازین نیت که تو قایم با هر که معنی دارد
 بیرون آرد و بس نیز تا برسد و نیزها را اسارت گرفته بالادار
 و از زور برآورده که از مسلمانیان اگر مسلمانی ندیدند که درین مصیبت
 بر سر نیز نجات سبب عاجز و مستعذر خود بسته ایم و پناه بدان
 برده تا مل کنند که کلام خدایت و ما بدان ایمان داریم و پناه
 بدان کار میکنیم بنما نیز اگر مسلمانی ندید و خدا را می شناسد و تو
 ایمان دارید کار کنید و دیگر در خون مسلمانان دلیر بنمایید از جهاد
 اگر چنین کنی تا بدان کار را بر روی بدید و او این منازعه قطع کرد
 معاویه این را بسندیده در ساعت زود در غیم هر کس معنی باشد
 و بر سر نیز بسته دست بردار و بجو بر اشارت او مردم چنان کرد

دفعه
 بی

و صحنه خط عثمان رضی الله عندهم و حج عظیم و بیت امیر المومنین
 نیز برتبه بر امیر المومنین کرم الله وجهه برده شدند و کشتند ازین
 و ای اهل عجم زو عراق این کتاب خدای عزوجل است و حج منزل
 که ما و شما بدو ایمان داریم و با حکمی که درین کتاب یاد کرده
 و او امر و نواهی که این کتاب مستعمل برتبه ما را کنیم و با شما این
 کار میکنیم و فریض و سنن و شریک لوط اولدم آنرا امام شوین
 میبایم شما نیز اگر اهل ایمان لید و بقرآن امر را درید با ما
 بدان کار کنید و دیگر از خون نوز مردم کشت دست نازکشید و فرزند
 و ضعیفان کنید و از خدا تاجی که بازگشتتیم با و است بر سرید
 و از کلام حق سبحانه روز نیکر دانید چون آنقوم این که عقده
 کار فرموده بیکبار یک حرف هزار کس او از عجز و از لرزیدند
 الامان گفتند آغوش این تیس که از جمله محاربت و امر از امیر المومنین
 کرم الله وجهه و از زمره سرداران اهل عراق بود نیز و امیر المومنین
 اعتبار و اختیار تمام دانت از اخبار خود حرکت نموده بخیرت
 امیر المومنین آمده امیر را در عین کرم و وحی دید که حج خود
 حمله میکرد و فیکه مسکنت و مردی از خدمت و هم یاران خود را
 برکتین و انداختن اهل غیر خریص و ترغیب مستعد یاران غیر زنا

رحمت م

او بگوید که از هر جا که میسرند سیران چشم او در همه عملها مکررند
 و از خون می افشان دست و شمشیر زکین میدارند تا از خون
 از هر سو آسمان رسیده و گردن را در بر آورند تا با آن شمشیر
 بدو از لبه شمشیر و لب را بر بر کس بخراشند تا افاده بود یکسختی
 بیهوشی است پس شغف گفت چندین نعل کهن ایرایه المومنین
 در آن روز خوریدند و سخن می شنیدند آنچه امکان قدرت بود
 کار کوشید و اهل بی را بر سر از فرمود و هم روز یکشنبه با ایشان
 حسب دلخواه هم کوشید که از بر این راه رفته است و در کتب
 و نعت مصطفی صلی الله علیه و آله رساله کار کند آنکه در خصوصت
 و من زلفت در دست زد و رجوع بکنار الله کردند و برین حکم که
 بی ششور فرار و عجز می کنند و دیگر باره ایشان را هم می و بر
 چند که باقی مانده اند حجاب او روز زیادتی و خور زود و دم
 کشته کوشش و اگر سخن می شنویزید که از گروه عراقی است که
 بکجه تبریز ایشان نیندازد و ششتر زنیام بیرون نیارد این گروه
 در عین دارو کیم او را جوار داد که ایری شغف تو خود میدانی که
 من با ایشان خزان است که از جهاله و ضلالت دور گردند و رجوع
 سعادت کنند اما این جماعه آن قوم اند که تو همان می بری

تبریز

چندین مدت که ما را شما نصیحتها کردیم و یکتا خدایتان را در دست مصطفی صلوات
 حق اندیم در ایشان از آنکه در این ساعت چون خندول و مغلوب
 گشته اند که نصرت نظر بجای اهل عرفان ما این حدیث خود
 مرا از سر خود دفع کنند و بدین مکر و حیل جان اسلام را بر زمین
 بدین مکر صرفه نشور و این حالت را عین عیلت و محض خود نمیشناسی
 و بر خرد بر سر کار باش و آنچه امکان قدرت باشد درین کار کوشی
 که آنگاه فتح ظاهر است و نسیم زنده لطف با بیست خانم و زنده یکسخت
 سساکت باش و این سخن گویم که بزبان خود تو سر در آنگاه ازین
 حود برودن و وفات شوند و خلیه درین کار افتد شغف گفت
 معذرت ایرایه المومنین هرگز بدان تن درند هم که حاجت ما را
 بکنایه اجازت مصطفی خوانند و ما اجابت کنیم و صریحاً بگویم
 ایشان شمشیر کشیم و اگر درین کار خود در دار اجازت ده
 تا ما میم را هم بنیم و از کیفیت حال استکشافی کنم امیر المومنین
 آینه مر از ضوف و مکر استماع با بود با تو گفت بعد از آن که تو ما را
 برینت و با هر کسی را تو از هر دوانی بمیان آهوش ایرایه المومنین
 از جنبک بدست و بعد از گفت و شنیدیم این التفویض بکلیت قرار
 یافت درین استماع عبد الله بن حارث طایفی که از کثرت عبادت

معلوم ۴

مذمت سال بوضوح صلوات عشا نماز با دعا و خود در ولایت
 شد نزد هم زخم قوی خورده خود را بجهت امیرالمؤمنین رسانید
 امیر او را احترام تمام نمود و چون سنجی باید نمود گفت با حق
 خیر المرسلین از عمر من زیاده از روزگار نمانده امیر آن روز چشم
 مبارک آفتاب مژده داد که در گوشه در که بجز از حضرت صبح بخند
 و اصل مشک در و تر نشو با شهادت که با رخو بد بود عهد الفت
 یا امیرالمؤمنین شنیدم که احیای خود در مقام خلافت آنکه تر از آن
 میدارند که با ما و به مصالحه نماید زینهار که بقول ایشان عمل نماید
 و در آن زمان که این گروه عاصی کوتاه نشاندند فرمود امیر عبد الله
 با ستغفار که نام ناصر و حسین با فاسقین قاتلند نماید و چون دست
 که رسول صیاد الله علیه و آله و سلم با آنکه قوت جهل بجز آنست
 سه سال بر سبیل شهرت و اعلان آنکه من قول اسلام و ایما
 و عورت فرموده و بجز آنکه اظهار نبوت کرد در مدت ه سال اقبال
 اقبال نکرد اما چون احوال و اوضاع در دست در این مملکت
 زودند چنانکه در حال ماورست که کنون اگر مرا نیز بود اراکان ندید
 آیت بادشما درین و باغبان لویین ترسبکنم و الا خبر و شکایت
 نجام چنانچه انبیا و اصحاب تحمل نموده اند امیر عبد الله در آن روز

از قضایا

از قضایای که واقع شد و آنکه خبر داده من تمکات قم را
 با رگاه احدت عرض خواهم نمود با هر قیام بخوابم خود که
 بدین بسبب از دایره امامت بیرون آیم عبد الله گفت که ای
 میدهم که امام بچی و خلیفه و مطلق و علم منسوب میان خداوند
 و عباد و بوی رسول جزو دیگر نیست زهی سعادت آنکه تقی
 و مطاوعت تو در روز و بسبب خزان آن بدخت رسد که نبوت تو
 کند کسی که دست سلطان میدویش نزد سبک بدندان کند که
 چون امر مصالحه حسین حکمین قرار گرفت معاویه پیغام داد که من
 از قبل خود عمر و عاصی بجزورت مقر ساخته ام امیرالمؤمنین کرم
 فرمود از جانب من عبد الله ان عباس باشد قبول اینجمن خود
 و گفت که بجز کسی که شمر و دیگر را این کار قبول ندارم تو را
 قبل و قال بسیار انبویس را که در کج آنزو ابای در این قول
 کشیده بود طلبد هستند و چون امر خلافت بر حکم حکمین قرار یافت
 امیرالمؤمنین با شرف عراق و معاویه با من و شام در میان
 هر دو معرکه محم ساخته اشته نمودند که در آن باب بنیقه
 در قلم آوردند که تبت اسد الله ان عبد الله ان امیرالمؤمنین
 آغاز کتابت کرده چون نوشت بنام صاحب علیه امیرالمؤمنین علی

این معاویه با بنی کوفت من بدو در بارش که علی را از امیر مومنان دانست
 با او محاربه و مقاتله نماید لفظ امیر المومنین محو کرده نام او در پیش
 باد نوشت امیر کوفت الله اکبر صدق رسول الله نظیر ای قضیه در
 من حران ایضا خسته در روز حدیب که صلحی نه می نوشتم در قلم
 آوردم که تین صلح است که محمد رسول الله میگردد با سهیل بن امیه
 که کافر بود ای عمر و مرا گفت لفظ رسول الله محو ساز بنویس محمد
 ای عمر در الله که مرا اندر رسول خدا میدیسم ایگان با و ای عمر
 آنست در صلحی الله علیه و آله در سلم فرمود لفظی ای محمد خانه لکری با کوفت
 چند او را مرز آن روز است اکنون ای عمر در الله جز آنچه می و می گوید
 بنویس عبد الله نوشت چه را ما صلح علیه علی ایمن اسباط الله و صلوات
 بن علیه سفیان و بایه منصوره و تیره آنکه فریقین قبول نمودند که
 بگم ای قیام نمایند و از مضمون آیات در گذرند چون نام نوشتند
 حضار طرفین کوفی خود بران ثبت نمودند بجز مالک شتر بر بنی امیه
 و میان او و معاویه بنی امیه نوشت امیر کوفت امیر المومنین مالک
 تسکین داده فرمود در محبت مکرر یکین می چنین مقرر شدند
 بلکه ازین طایفه جاهل است محمد مصطفی هرگز رسد و اینان ندانند
 سب را در الابد در زمین نمودند عظیم و عقاب ایلم گرفتار باشند

الفصل

الفصل در از ترز حکمین و تحریر نامه امیر المومنین بنی امیه کوفت بنویس
 شد و معاویه بدمشق رفت و تحریر شد که ابو موسی با طایفه از آنجا
 حجاز و عمر و عاص با معاویه شد ام بدو در الجبل که منزه است میان
 عراق و عرب و در بارش ام جمع گشته با اتفاق یکدیگر در آن محلات
 حکم گشت در چون مقام مذکور رسیدند مردم فریقین جمع گشته بنی
 نصر کردند پس ابو موسی با عمر و عاص و معاویه بنی امیه
 متفق شده ایم میان فرمایند و گذار گشت معاذ الله که من بر تو تقدم
 نیایم زیرا که تو از من افضل پس ابو موسی بر منبر بر آمده بعد از
 نماز ای و زنت حضرت رسالت بنا بر کوفت ایها الناس ترفیق علی
 رعایا و بر ایامت علی با نبت که عمارت حق و معاویه را از کفلی هم
 خلافت معارف داریم و این کار شورا و حواله نماید تا اهل اسلام هر
 ستانسته این منصب دانند اختیار فرمایند و آنکه شتر از آنست
 بیرون آورده کوفت من علی و معاویه را از خلافت سب آورده و معاویه
 آنکه شتر از آنکه شتر از منبر فرود آمد پس عمر و عاص بر منبر رفتند
 ایها الناس ابو موسی ها شتر را از خلافت خلع کرده چنانچه
 مجمع استماع فرمودند اکنون من حساب خود معاویه را بخلاف شتر
 سخته زیرا که او بی عثمان و طاب لب خود اوست ابو موسی فراد

بر آورد که میان ما و عمروان مفاوضه نموده عمل در این کرد او نیز با
 هشتم ابو موسی کلبی که بر اختلاف واقع می گوی و در دروغ غلط
 عظیم بدید شد و اکثر از نجاران امیرالمومنین خودستند ابو موسی
 و عمروان پیشد یکی آنکه تا زمانه بر ابو موسی زد کار بجای رسید
 که میان ایشان میان مابله حاجت معاند بر با شود آخر عبد الله بن
 عباس و عدیران حاتم طای ما نه شده گفتند تا مدتی در حضرت امام
 جابر نیت و در ترجمه مستقیم مسطر است که نور از و فرقی
 ششیم مذکور هر دم متفرقی بجای فرقی شدند زمره گفتند لا تقم
 الا الله و ان ترا حکم خوارج خوانند و گوئی گفتند ما کار این
 دو مرد در خدا با نکه هشتم آنفرقه را مخرج نام نهادند و بجهت اظهار
 کردند که این حکم خطا بود و الله ما هیچ کس با مامت و مخالفت
 بعد از حضرت سالت پناه الحق و ادبی بجز مرتضی علی و آل او
 نمی شناسیم و سیر اهل بیت از هر کس که غیر ایشان باشد از حق
 برضا و رضه دور شد و هیچ عطار کو یا این تب از زبان
 ایشان گفتند **ب** زشت قاتل منبر که امام است علی و آل او را قتل
 و طایفه گفتند ما حوسب است که کتا رستب الارباب را
 متابعت نمایم و این فرقه را معتزله نام نهادند چون عمروان با

معاذ

معاذنان بدیشق رفتند معاویه بخلافت سلام کرد و عبد الله بن عباس
 با اصحاب بدید است انصار کتبه در آمده کیفیت حدیثه معروض
 بر او است مستقیم بود از استماع آنکه امیرالمومنین کرم الله وجهه
 فرمود که بر رؤس منابر خطبایان لعین معاویه و اتباع او کتبه
 و چون این خبر بگوش معاویه رسید امر نمود که امیرالمومنین و
 و این عباس و مالک شسته و سایر اصحاب را بر منبر تا مسرا
 گفتند **ک** در بیان احوال خوارج و کشته شدن اکثر ایشان
 از شمشیر بریدن در صحیحین بر ولایت ابو موسی حدیث
 که روزی حضرت مصعب بن عمیر علیه السلام را احیاء رضی الله
 عناهم بن فرستاده بود در میان افریج و حانس و غنیه بن حصین
 قرار و علی بن عطاء و خرقوس بن زبیر و عامر بن زید و اخیل تحت
 میفرمود و خرقوس بن زبیر می که مکتب است بدو بطریق در مجلس
 حاضر بود در انشا قریم روی با سر فر آورده کتبت الحق الله یا محمد
 انمرو را انما را مخاطب ساخته فرمود و رستب که از نسل آل موسی
 قومی بداشوند که قرآن قرائت کنند و قرآن از شما جز ایشان
 تجا و زنتهای و کتشد اهل اسلام را و کتزد از بد عبده اضماع را و بر
 روند از دین شما بجز تیر از نجاران اگر زمان خروج ایشان از یاد

واقعه

بکشید ایشان را و مانند قوم عاد است حاصل کردانید چون هر کس
 که برود پیشتر دولت را در عبادت از دست دهد و سرک عظمای خروج
 نه و چون انتظام داشت و حدیث مذکور بر این ظاهر باشد صادق
 می آید و مورخان ایشان را ماریین گویند و کیفیت خروج آن طایفه
 چنان بود که در آن اوان که ابو موسی ایاز بود و در آن احوال حضرت
 خروسی بن زبیر و زوعت بن مالک بعضی امیرالمؤمنین کرام الله
 رسانیدند که زعام حکم خداوند را بر است ابو موسی بدو و از آنجا که
 اجتناب نموده با جمیع عکازان فرمای تا با اتفاق ترسیل علی کرم
 و شفاق را و جهت است سایر امیر حضرت گفت بجهت تصدیق این
 بیانات کلام الهی و ظاهر و بیان از شریط ایاز است و چون
 عذر و نقص میناقی برناختن و در هر دو منان و من هرگز گشتن
 عهد و این مدلم و نقش این امر بدو هم بر لوح خاطر نگذارم
 عبد اللہ ابن کواد و بعضی دیگر از اشقیاء چون این کلمات استماع نمودند
 آواز بر او زدند که لا حکم الا للہ رسال ابو موسی بدو و در آن احوال
 گناہت ازین فعل تو به من حضرت ولایت مآب جوید و از آنجا که
 امر گناه نیست بلکه منشا آن ضمنیست سبب تر از شجاعت آنرا که
 در آن روز که شایان مصاحف بر او سر رماح بستند شادان

از بر

از حرب باز داشتند هر چند گفته این جمله است که معاویه و عمر
 جهت محلیش خویش اندیشیده اند بقول خود دید نام بصیرت آنجا
 زرع گفت اگر ابو موسی را از رفتن منع کنی و دست از خاک بازدار
 ما با تو قتل نمانیم امیرالمؤمنین فرمود می بینم که بنی نضیر کشته خواهند
 و طلب داد که مقصود من همین است خروسی گفت که که گناه شد
 تو نم کردم امیر فرمود از من گناهی صد روز نیافته بلکه شما گناه کردید
 درین زمان شخصی عرض داشت که با امیر این طبقه بسیار شده اند
 و در آنسب دارند که اگر از فرستادن ابو موسی ترسانم می با تو هر کس
 آنحضرت فرمود که من هم با ایشان جنگ کنم در کشف القم مطور
 که قبل از انقضای مدتی که در صحنی آمد و صفین مکتوب بود و در آن روز
 کس از خروج در قرین که آنرا حربه گویند هیچ اند و عبد اللہ
 کوزد از خود امیر ساخته بخاکت و ولایت مآب در آن روز
 فرمود چون فایزه بر سال ابن ابی العباس مترتیب شد با بر این است
 ایشان بنفس سبب با شرافت و عبد اللہ ابن الکوا باده کس
 از خواص بخدمت امیر آمده فصاح سودمند و سخنان دانستند
 شنود و داشت که امیر پس از انقضای مدت موعود بخارجی شایان

توجه خواهد نمود بان ده کس از بنو خدیجه بر جمع نموده و عویس
 بن ابیون سوسه تویحی را حیدان متفق شدند انصاف چون خبر حکم کنین
 بر بنو مسلم بر کوفه رسید ضلالت خوارج شیعیه از بنو شیبیه جدا شد
 بن و هب را بر یاست برگزیدند پس از تقدیم مشورت ملک و دو دو
 از کوفه بنهروان شتافتند و نامه بخوارج بهره نوشته عبد الله
 ابن سعید عیب را بدینجا نب فرستادند تا ایشان را بصوب نروان
 روان کرد و بعد از وصولی عبد الله بصره جمع کثیر از ان ولایت
 در حرکت آمده بعد از مدتی و هب ملحق گشتند و چون اجتماع انظار
 بیعت شد و هب رسید تا مؤذنه و قلم آورده نزد ایشان روان
 گزیدند و صورت انکتور انیسیت بسم الله الرحمن الرحیم
 عبد الله امیر المؤمنین الی عبد الله بن و هب بن زید بن
 و من سوجه سلام علیکم فان الرجلین الذین ارضینا لکم
 مخالفان الله و انما اهلها بغیره هر من الله مالک حلالا
 ولم یحکم بالقرآن تبرالمن حکمها و یحکم علی امرنا الاول فاقبلوا
 رحکم الله فانما فارسون الیسنا فانما سایرون الی عدونا و عدو
 لغو و در امور و احوال مجربتم حتی یک دنیا و هو خیر الی کمن یون
 این مکتوب هب است خوب بخوارج رسید در جواب بنو شیبیه که گفتو

در این

در ان وقت که حکم رضا دادی کار شد را اگر باز بشن شن شریط
 ایمان نمایی مادر انچه سبیل است نظر کنیم اگر بر جریمه خویش اصرار
 فرمائی ترا بسوگ طریق مستقیم دعوت نمایم و هیچ شک نیست
 که از بنو قحطی اهل خیمت را دورت نمایند و چون این جواب دور
 از صواب بعضی حضرت ولایت مآب رسید از اطاعت انچه
 مایوس گشته و مردم ایشان سهل پذیرفته بخیمه لاک گاه شتافت
 و بغرض رزم شامیان لوا نظیر انما افرخته با جمیع عم که نظر شتافت
 فرمان داد و از یاره بر سر شتافت هزار مرد مقابل جمع گشته قبل از توجه
 بصورت شتافت خبر متواتر شد که خوارج در سواد عراق دقت نظریته
 و وفادار آورده اند و هر کس با ایشان در مدینه مطرفی نیرت کافر
 میخوانند و عبد الله بن جناب بن الامارته و منکوحه او را بجز آنکه
 گفته اند حکمین مخالف سیدان تعلیق نموده اقبل رسانیده
 و ام سنان صید و میر انیز نهیمن بهانه نوال آنست روانه کردند
 و کجا از بنده بنارت و خویشی ختم ششوند تجدید کردار بعد از بیعت
 این اخبار شنیده است صواب انچه بکبار است خوارج را اهل و اولاد
 داشته اند که نفر شتافت بصوب نروان روان شد بعد از آنکه
 معسکر ارقین رسید نوبتی بنفس نفیس و کوفتی توسط عبد الله

با آن طایفه معاشره نموده اعتدال حضرت ناموسه را از اجوابها
 ملوم گفت و در قضیه رضا عصابه ما ویم و اضرب حکمین بقصد
 صلح حدسه و حکم حکیم به دروا عدل حکم و آیه کریمه فاعینوا احکام الله
 و حکما من اولهنا مسکت حسب الامم فاین بران سخنان است
 نشان مترتبه است پس حضرت مقدس امیر بقیمه پیشکوه از
 پرده خیمه میانه را بمن مقدم بجزان الکنه زیر بخت داد و در
 میسره پیش بن بری رکع است و کس سواران ابواب و اوصاف
 سرور کردید و فرمود تا می ماند کان در فرمان ابوقاوه باشند
 و از آن جانب خوارج نیز حضورت نام نموده در میسره نیز
 بر حصین را برت جگر پیشین بر حضرت و میسره را استیجاب
 ای ادنی العیس لو جو قوم خود ملوث ساخت و جو سواران
 را برت سواران قبول کرد و بر و امیر عبد الله بن القوام اسم
 سرور را بر سادگان قبول کرد و بر و امیر عبد الله بن القوام
 هر دو لشکر را بر یکدیگر صف کشید گشته اند فرموده امیر المؤمنین
 را بی در موضع همین نصر کردند و در هر کس بی غفلت آن علم
 ما مورثند و ترعانند اما اندا کردند که هر کس از مخالفان بود
 آن رتیه است تا بدان باید و هر کس بی کوفت رود نیز این ماند

درین

درین اثنا فرزند بن نوفل استیجاب که از روستا خوارج بود با اتباع
 خود گفت من نمیدانم که چهست ما علیه و اینها بود و من صلحی
 چراقتان ای یکدیگر و با با صد گس از ما رقیب جد شده بظن
 دستگیر رفت و طایفه دیگر از آن قوم بکوفت شافت و فوجی
 در ظل را برت مذکور قرار گرفتند و در بار ابوجنید بن یزید
 مسطور است که دستا من الی الرتیه منهم الفیصل علی بن
 مع عبد الله ابن و عبد الله ابن ابی العباس و در هر چه
 مستقیقه مذکور است که با عبد الله ابن و سب هزار و شصت
 با تجمه اند و آن طایفه زبان لکله لا حکم الا لله و لو که الله
 کشا ده میکار رسا به نصرت شکار حله کردند و غبار محو که ایجا
 بالا گرفته و آتش شمال استقال پذیرفته در آتشا کرد و فرمود الله
 این و هر از غایت شقاوت شاه و لامت است به را ایجا ازت غلظت
 و مکتفرت و واقعا زبد را المولود است و رسا طفره ناه بر سایر
 خوارج تا خشنده هم اکثر ایشان را نموت و طراة ساختند در خانه
 از آن طایفه زیاده از آن فرجهان بیرون بندند و در آتش گرفتند
 قرین پیش از آنکس شهید شدند و در هر چه مستقیقه مسطور است
 که امیر المؤمنین پیش از خروج خوارج فرموده بود که تو می آرد

بگردد چنانچه از کمان میگذرد اگر چه قرآن خوانند قرآن از کمان
 ایشان در نبرد رود و دل ایشان از تابان بر حاکم قرآن مانند
 و چون آن خدا کرد از شکافتن آدبی را از خزانه کرم خویش بپس
 وجودیوش نیکو رسول صلی الله علیه و سلم باین قرار داده و چنان
 فرموده که تو باینان مجاریه خواهی کرد و ایشان از بادیه نمویست
 بمنجه هر یک از اینانند مانند تیر زده که شست بانه کرد و عطا است
 این جماعت آنکه در میان ایشان مردی باشد که بجای آنکه از کمان
 کوشش باره بود بسان بسان زمان که بر سر آن عویها باشد
 چون سلبت کرب و ایضا شاه و لاریت و قبل از شروع
 در قتل خویش فرموده بود درین معرکه عدد ششدها و سباه مال از
 احاد و غیره عشرت کسید و از مخالفان زیاد از نهم نفر جان نبردند
 و از عید سلهای هر ولایت که گفت چون امیر المؤمنین حدیث
 ذوالتذیه را رسان فرمود من سکه نوبت آنحضرت صلوات الله علیه
 که تو این سخن را از رسول صلی الله علیه و سلم شنیدی امیر
 هر نوبت ستم یاد کرد که شنیدی چون خویش گشته گشتند خود
 ذوالتذیه از میان گشته میان طاعت کشید و جمع هر چند او را پسند
 نیافتند و بعضی رسانیدند که شش باین صفت در میان مقبول

پسرون ۳

بگردد

نبت امیر گفت بخدا سوگند که ذوالتذیه در میان ایشان است
 با رو کبر خیمه طلب برخاسته او را در زیر چاه قتل یافتند هرگز آن
 صفت که امیر المؤمنین گفته بود و آنحضرت صلی الله علیه و سلم
 اصحی را گفت که اگر سب اعتراضی داشته باشی بگویم دادم که
 خدا قتل اینها را چه وعده فرموده بود از آنکه خدا عاقل
 حضرت امیر از هم خوارج فریاد یافت زبان با داریان ابی
 و در روزی بر قدم نور جان رسالت سپهر کشاده فرمود چون
 حضرت ملک شان ابواب لطف و احسان بر روی روزگار تنگ
 مفتوح کرد و انید و بعد از این را مخلص مقبول سانت لایق
 متوجه قتل کراگان شام سوید و قضیه قاسطین را نیز مانند
 واقعه ماریین بقیصل رسانید شش این قیس اتفاق می
 از محاربت سباه عرض کرد که یا امیر المؤمنین سهام ما با شما
 رسید و شمشیر ما را کند گشت و نیز ما و شکست ما را بگویند
 رسان با تجدید اسلحه خود بر روزیم و از سر ستم نظام
 استیصال ظلمه و شام بیشتر نهادیمت سازیم و این ملت را
 قبول یافتند شاه مردان عمان عمرت بجانب کوفه انوش
 داده بود از رسول بنوا جی بلده نخله را لشکر گاه ساخت

و فرمود هر کس مهربانی داشته باشد بشهر رود و کبر و زور و توقیف نموده مرا
 نماید تا روزی که من بخواهم بر او برود و هر که با او بود از آنجا که
 علی اختلاف القولین اندکی از راه ناموس در طرازت امامت علیین
 ماند و بسیار سپاه لشکر که راه را خالی کند استند و هر چه در این کتاب
 کار کرد اختیار کردند امیرالمومنین پس از آنکه بدو این استیکوف
 در آمدند کوفیان به پیوسته مدد است قیام نمودند اما مقبول نیفتادند
 هر که در راه مروان خطبه خواندند مردم آن خطبه را قویتر و سرترش
 فرمودند و چون اظهار رنجش آنحضرت را کردند جمیع از اعیان
 آن ولایت بجز دست مبارک آنحضرت با امیرالمومنین تو به جا
 که کوفه بکلی مالان ملان است و کار بهیچ استیجاب مختلف نخواهد
 نمود و این سخن مقبول مزاج نمایان امیرالمومنین آفتاب فرموده
 تا حارث بن ابراهیم ندانند که هر کس بصدق میرت و صحابط است
 موصوفت باید که در ظاهر فوض که تبارسته اجتماع بسیار است حاضر کرد
 روزی که چون امیرالمومنین جمع در مجلس خوانند دید که زاده آن
 سید کس جمع نشده اند فرمود که اگر عدو این است بهر آنکه
 در باره این حکم می اندیشیدم و در این منزل روزی در جاده
 حزن و اندیشه بسر برده بودم مرا حجت کرد و بروست ای کفر و جور

و

نزد امیر

و آنچه خواج رج تمین در سنه ثمانین و ثلثین و نود و در فتوحات
 از ابو عبد الله عنو در مروست که در روز جنگ جمعی از نزدیک
 با امیرالمومنین نشستند و در آنجا که جمعی از طرازمان رسیده گفتند
 یا امیرالمومنین تیرگی را که مخالفان با امیرسد و خروج بسیارند
 ما را رخصت حرب کن امیرالمومنین سگوه فرمود جمعی از کوفیان
 خوف و هراس آنکه گفتند یا امیرالمومنین من و منکره که کوفیان
 بر ما غلبه کند و قویا را رخصت حرب کنید همی فرمود اقوم چگونه
 حرب کنیم و حال آنکه من منظر نزول ملائکه ام که رسول صلعم
 مرا از منجنق برداده تا ملائکه ما زال نشوند ابتدا بحرب میکنم تا دور
 گوید بعد از آنکه زمانه سیسی در نزد خویش مور تراز عیس و غنیمت
 ظاهر گردید بهتر از مشک از فرعون این آثار و علامات ظاهر شد
 امیرزده از بدین مبارکچه دور کرده متوجه محاربه گشت و الله که
 سخن بسیار مبارک محاربه و جدال شمار و وصف قتال ابطال
 بر حلال دهن و شنیده ایم اما هیچ حرب از آن بیخیزد نزدیکتر و هیچ
 چنین مانند آن قرن طفر نموده هم در کتاب مذکور است که
 که روزی عامون مرا طلبند گفت ایچو ایهم قصه غارت از تو
 بشنوم گفتند از محمد بن عبد الله شنیدم که او روایت میکند

از ام سلمه رضی الله عنهما که گفت از پیغمبر رسول غم حجاز کرده من خودم
 که چون بر ارم چای بگو شک کو چاک بر آب کرده میان دو کوه
 پیش من آرزو چون از راه لومین آمدن تمام رسول رسانده من
 ذوالفقار حجامیل کرده و شکری آب بخورده در عقب الشهور رفت
 از راه لومین مردیست که چون میان دو کوه رسیدم بر
 دیدم شبانیه میگرد گفت ای سیدم ای که رسول خدا را گفت
 گفت رسول خدا کبریت گفت محمد بن عبد الله بن کعب بن
 نمیدانم سبک بر سرش زدم چنانکه شکست او فریاد کرد گفت
 سواری و سواد در میان آن دو کوه هیچ شبانیه حمله
 کرد در زمین من نیز ذوالفقار بر آورده با برس و زلفه چون
 میکت تمام آنکه بر نیت خورده که بخشد پیش زنی زید دیدم سینه
 از زنی که در پیشها مثل منار و زینتها پیشش بیرون می
 و از سودا خ بپوشش دو در اوین در آن زمین زود نیت
 میداشته بر من حمله کرد من نیز حمله کرده یک عفریت را دوباره
 ساختم پس آن زن آه بر آورده گفت کرم شکست عفریت
 دیگر را کشته باری که بخند آن زن بر من حمله کرد و او را دو نیم
 نمودم نگاه دو و غبار و تاریکی غم در میان آن دو کوه

نماز

نماز استادم آن دو در آن شد بعد از آن پیش رسول رفت
 مشک آتش که ششم سخن نشسته بود آب خورده میان هر دو
 بوسه داده گفت ای برادر بر او کرد در صورت واقعه و من
 فرمود آن بر شبان ابلیس ملعون بود خیل خود را بر تو حرم کرد
 و آن زن لغوت بود که اهل جا بلیت چون طواف خانه کرد
 یا بر از خود بخشد بر دست که از آن تن تو او را ملائکه آسمان
 و کربان در سجده مانند و این برشت بر سر شده گفتند
 نفعی امروز غلط کردی که ما حال مثل آن ز سیده نو دار آنکه
 توان زن را کشت و برشت گفت برای شرف لب که مسکن
 علی ابن اسطبله پس رسول دست بر دوش من زده فرمود
 اگر تو هم آن نبود که جماع از دست آن گویند در حق تو که
 در حق عیب گفتند جز در حق تو گفتی که خاک پای ترا تو می
 می ساختند لطف از از باب نفاق چون این سخن شنیدند
 گفتند اینهمه نضای که در حق این غم خود منگو بدست که اکنون
 او را بوسی مشاب می کند پس خدا نخواستی که زنده باشی این
 فرستاد و ما فرستیم بریم ممالا از قومک من صدون هم در کتایب
 مسطور است که زنده ام بصحرارفته بود خاله باش که میرفت

چون امیر را دیدم و آمیزین در دست داشت بر آورد تا بر او نیند
 امیر المؤمنین دست را از کرده نمود و زور گرفته تا به دلاوه در کرد
 چون قلاوه کرد خالده جمله اهل بکران را جمع کرد که علیه کند اهل بکران
 گفتند تا این آهمن را در لشکر نیند بیرون نتوان کرد چون در لشکر
 نیند تو عطا ک شوی علی را چون این را بهمان کسی تو اندک کرد که قلاوه
 در کردن تو کرده با برین خالده غمی از اوصی است عطا را و کس
 ساخت که در پیش امیر المؤمنین شفا عت کند اوصی خالده را
 پیش امیر المؤمنین برده روح سید کایاست علیه افضل و
 و کمال القیامت قسم دادند که بر خالده کرم کن و تضرع و زاری
 کردند پس امیر المؤمنین بدو بخش ولایت عا خلاص فرمود در
 عیون الرضا از امیر المؤمنین کرم الله وجهه مرویست که گفت
 روزی بر سرش رسول آمده بقامت عمید و ابرو و تا فرود آمد
 بر چشمها را و از شدت بر در دست عصا و بر سرش کلاه
 سبزه در از بر دوشش در او را بر شمش نزدیک بر بجهت در
 حالتی که روی خود بجان کعبه نهاده بود و گفت امیر رسول خدا
 کن جهت من با بر شش آن سرور صی الله علیه و آله و سلم گفت یا امیر
 و خیرت کسی تو ای بر سپه که امیر و ضلالت است عمل و کار تو چون

امیر

پس از پیش پیغمبر باز کردید فرمود با این شناختی او را گفت رسول
 بهتر شناختی فرمود بلیس بود من از غنم او روین رستم که تا
 او را از زمین زدیم و بر سینه اش نشسته دستهای خود را بر حلق او
 نهادم که خنقی کنم او گفت چنین مکن ای رسول الله بدیست که من
 از مملکت دادا کنم تا روز قیامت و گفت و الله ای امیر المؤمنین
 بدیست که من ترا در کت مسددم از روز حد و دشمنی خود را در ترا
 احیدر بکرا آنکه من باید را و شتریم در ما را و من از سخی او قسم
 گشته او را کلد شتم **م** محبت شتر مردان مجوزی پدید بر که در شتر
 گرفتند با را در دلاوه با سنا و طویل از راه زمین العابدین رضی الله
 عندهم که گفت رفند بر رسول بعد از نماز با ما او گفت که گروه
 کدام یکی از شما میروند بسوی شتر نوری که سوگند خورده اند بر طاعت
 و عزیر محبت گشتن من چون هیچ یکی جواب نداد آن سر فرمود
 همان می برم که علی ابن علی این ای طالب در میان شما نیز درین
 اثنا عامران قیاده گفت یا رسول الله امیر المؤمنین عا صنف
 دارد اگر زبانی او را شتر کنم فرمود بطلب چون رفته تیر کرد دست
 تمام پیش رسول آمده گفت یا سید المرسلین چه میفرمائی امیر
 فرمود جبرئیل مرا خبر داده از تو خبر نه فرزندش گاه که متولدند

در اسیله

بقل من امیر کوفت بحیثیت شیخ ایشان توجیه تو مشربا بسندم امیر ورزیه
 و جامه مبارک خود پوشانیده تا ما را کب بر سر امیر بشود و شیخ خود
 جمایل کرده بر پشت خود سوار نموده فرمود روان شو که ترا بخدا
 سپردم امیر المومنین بیرون رفت و ما سر از چون بدید شد گریه
 حسین را گرفته پیش آن سرور آمد و گدازش بر پیش از غلظت
 طایر بود آن سرور فرمود در دستم خود که حق تعالی با علی است
 که باشد پس آب در دین کرده بزبان معجز میان فرمود انبیا
 هر که از شما خبر برادر بر من سار در آورده بهشت در هم در هم
 شده در طلب امیر بیرون نشاند درین انشا جبرئیل علیه السلام
 آمده از احوال امیر تفصیل بیان نمود و از ساعتی امیر المومنین
 دو برابر رسیده و پیشی رسیده در یکدست او عت و در هر
 در یکدست گرفته پیش رسول آمد بان دوم در امیر گفت بگو
 لا اله الا الله محمد رسول الله یکی از آن دوم گفت از من این توقع
 مدار و بر در راهی که باقی یا من امیر بود آن سرور در حقیقت
 اورا بقبل آورد درین انشا جبرئیل آمده گفت حق تعالی ترا سلام
 میفرستد و میفرماید زینهار ای مومنان که در قوم خود صفت
 خلق و صفتی است موصوفت آن سرور را بدید گفت یا ای در آن

ایزد

ایزد نگاهدار که حق سبحانہ میفرماید که ای زینار ان عجمت که میزند
 حسن خلق و سخاوت و زینار از بهشت عت بر پشت خود این معجزه از
 رسول مشتبه آنمزد بود در میان آورده گفت چشم دید آن رسول
 و آن دو بین چون اقرار رسالت نمود امیر اورا بقبل آورد در
 انبوه از عبد الله بن عباس روایت که گفت در زمانه که خانک
 علیه التحیه و الشکر از مدینه نیک منظر متوجه شد چون در محله فرود آمد
 آب نبود مسلمانیان از شش کس منظر گشته زبان هر حال نشود
 آن سرور فرمود از مومنان از شما کیست که با جمعی از مسلمانیان
 چاه مشکها برده است بدو که رسول خدا صائم شود و بر آن بدست
 صی را برخواست گفت من روم و بروای ابو بکر رضی الله عنه
 قبول ای معنی خود آن سرور از با جمعی از مومنان رولان کرد و او را در
 بن الا کوع نقل میکند که او گفت من نیز با جمعی بودم چون فر
 با جمعی رسیدم آنجا در صحنها بودند که از شیخ و بر کانیان صدا
 غریب شنیدیم و حرکات غریب دیدیم و طرفه ترا که انش از هر طرف
 بودیم آنکه می باشد چون این انواع غرائب بول انگیز می بینیم
 کردیم خوف بسیار بر ما مستولی گشت چنانکه نمقدور بودیم که ازین
 درخشان مگذریم باز گشته حقیقت در حدیث رسالت است

والسلام

موضوع ششم تبتم نموده فرمود آن جماعت ازین بودند که شمار را
 ترسانیدند اگر میفرستید است و کردید ششما ملحق میباشند چون در
 این مزده استماع نموده گفت یا رسول الله اگر اجازت نمودن این
 قیام نماید آنروز در دستور سابق جماعتی با ما از با و در همراه کرد
 بموضع موعود رسیدند و در این زمان حال پیش آمد برکت به صورت
 واقعه معروف در پشت چون آفتاب غروب شد در گرفت و با
 از قشع نزدیک بهلکه رسیدند رسیدند و رسیدند با این المومنین
 گفت یا ایچای این جماعت قایان روز و از آن جا که استار سلطه
 بر الا که گوید بیرون آمدیم بجزرت امیر شکر که ما بردوش گرفته بود
 جمایل کرده امیر المومنین چون حضرت علی السلام پیشین میفرستید
 جماعت در لشکران در پیشانی کوز و این رجز بر زبان در زبان
 اعوذ بالرحمن ان اسبلا عن حرفین اظهرت تو میلا
 و قدرت میرانما تعویلا و فرات فریغ الماطو میلا
 تا رسیدیم بدان محلی که او آرزو کرده است آمد از بس که بر ما
 هول ستور شده بود با خود می گفتیم امیر المومنین کرم الله
 نیز همچو آن دو کس با رنج و کشت درین اثنا رو ما کرده گفت
 قدم بر قدم من نهادند ازین طلسمات که می پیوستند سر سیدنا

کنز

کردند ششما نخواهد رسید چون در میان آن درختان رسیدیم
 سابقین استنها عظیم افروختن گرفت و سر تا برین نمودند
 کشت و آواز تا بولیا که مسوع شد چنانچه پیش از ما
 امیر بران سر تا دلیرانه میگذشت و با کیفیت ملاحظه در
 عقب می ماند و در وقت ننگه که به چاک کشت تا هم بر او
 او بودیم تا با چاه رسیدیم و این مالک دلو بود بر او دلو
 چون در چاه انداختیم ریختنش کشت و از درون چاه آواز
 خنده فقهه بر آمد امیر فرمود که باشد که از لشکر دلو
 آرد و اجاب عرض نمودند که من بر در تو از درختان گذشته
 تا با بنجار رسیدیم ایم و امان کر ایار بر آن که تنها تو اندک
 رفتم دلو کرد امیر رسیدمان بر میان خود بسته در چاه خود آمد
 آواز فقهه بیشتر شد چون قریب رسید بار مبارکش ملغوبند
 و بقیه اولونه و غلفه عظیم از آن چاه بر آمد و او از رخساره
 که کس را خاق کرده باشند تا گاه امیر المومنین ندا کرد
 الحمد لله اکبر انعم الله و انان رسول الله و شکر الله
 نموده بر آن کرده بلکه مالک دلو از آن خود بر آن دو مشک
 برداشت و ما بر کلام بتیک گرفته بشکر روان شدیم چون

با آن در خنان رسیدیم آنجا که درین و شنیده بودیم از نریزانا
 ظاهر شد و چون از نریزانا برآمدیم او از ستمگین مستخدم
 که تا قتی نعت سید المرسلین و امیر المؤمنین علیهما السلام
 ایستاد خواند و امید بست و سباقی چون سبزه زان دایم بود
 و در هر ملکفت تا ملازمت رسول رسیدیم آنروز فرمود آن
 عبد الله نام منی بود که شیطان ایشام شاعر را در کوه صفا
 بگفت و در حسن الکسا در مطورت که در شرف قیام رسیده
 فضیلت با امیر المؤمنین کرم الله وجهه حاصل شد از آنجا که
 اینست چون آنروز صبح الله علیه و سلم با سید صدیق
 از صفا بر برد فرود آمد و گفت که قریش نیز فرود آمدند که صفات
 کنند چون در راه گردیدیم رسول بود ایستاد ایستاد
 محتاجی ما پیش شد آنروز ستم مرتبه فرمود مردی بارت که آب
 پارو مهر مرتبه بجز امیر المؤمنین کیست جوابی نداد آنلام بعد
 از حصول اجازت رسول حشک بر گرفت و در آن حدود
 چاه بود که از غایت بیداری در روز روشن آنرا از آن
 کبر فاقن محال می نمود پس در آن چاه در آمده مشک را بر کرده
 بالای آید و با دست برداشته آب بر بخت مرتبه دیگر آب آورده

با دست بر بخت و این امر ستم مرتبه بویغ آمد مرتبه چهارم که
 سیر و ن آمد با دین و درش رسول صلی الله علیه و آله و سلم آمد
 با او گفت فرمود این را با اول حبش بود که با نریزانا ستم
 کرد و با دین و ستم میکانیل بود که با نریزانا ستم کرد و مرتبه
 سیم ستم انیل بود که با نریزانا ستم کرد و مرتبه چهارم که
 گفته است که آن تر بار در پیش که تر آرا مانده که می توان
 چنانچه این قصه را ابو صفیان فرزند علی بن ابی طالب با سید صدیق رسانید
 هم در کتاب نه کور با سنا و طویل از عبد الله بن ابی سلمه علیه
 مرویست که گفت بفرمید که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم
 آمده عرض نمود که یا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ما نرت
 که ما تعلیم قرآن کند سید المرسلین امیر المؤمنین کرم الله وجهه
 فرمود که برو دست خیز و عثمان را بوز غفار رضی الله عنهم را بفرست
 امیرالمؤمنین فرمود باید که سخن مکنید که زمان دارد چون امام نهی است
 رسول زولمان روان شد بجای رسید که خا و خد متکاک عمر بن
 که گفتی شک را در روز راه رفتن ممکن نبود پس اول حضرت ابو بکر
 عثمان و ابو زغفار و عمر بن الخطاب سید القدره هم بفرموده امیر
 سپس زنده سلام کردند و جواب سلام شنیدند چون امیر شرف

نمودم

با

سلام کرد و میگبار از هر طرف علیک السلام و رحمة الله وبرکاته
 و خاور و خاشاک نیز در دست حق تعالی شد امیرالمؤمنین بر آنست
 نشسته از نظر باغارش در احوال است ملاحظه آنکه ترست محبت که با امیر
 داشتند تمام شده گفتند ای درویش بنیان بر وجه علی برادرین من
 امیرالمؤمنین قرار از اربابان تعلیم کرده بیرون آمده بخیرت
 انزور می آید علیه و آله و سلم با حجابی که از کرم شرافت آنست
 فرمود و تکلم نمود با آنکه شمار اینجور کرده بودم گفتند یا رسول الله
 علی از نظر ما عاشر شد از مفاخره و یکدیگر شده اند است کردیم
 فرمود حق با اوست هر جا که باشد از او اعتراف خدا و رسول کرد
 بچکس نرسی و هر کس نیست هم در کتاب مذکور با نسا و طویل
 از امام جعفر صادق رضوان الله علیه نقلست که روزی در ایام
 امیرالمؤمنین بخار به ضعیف مالک شتر در دل خود این اندیشه
 مذمومه گذراند که آیا قوت من بیشتر باشد از امیرالمؤمنین
 امیرالمؤمنین بر پایه انبیا و ائمه مطهرین شده دلدار در جلال آورده
 بجایب ذوالکلاله حرمی که می از دشمنان رسول صلی الله علیه و آله
 بود و حمله کرده او را ازین درز نموده بود از آنست و بود از فرود
 مذوالفقار و در نیم ساخت چون مالک این نوع کشته وقت حاجت

عجابه

معاینه کرد و در باری دلدار سر نهاده عذر خودست و تویم کرد
 که اینچنین اراده بخاطر کفر زین در طبقات نام ریگویی که گفته
 امیرالمؤمنین علی چون فرود شمشیر بود و حمله او چون حمله اشیر
 و قوت و بر نهاده از ترس که در خیمه از دنیا بگذرد هر شب می ایستاد
 بابت دشمنی است که در روزی که گریه را بای کوفته اند وقت و شام او را
 داشته و چون که در احوال رسول بر رسیدند که امیرالمؤمنین که در آنجا
 کرده بخوریم بانه فرمود که حاجت بر رسیدن برت ایچ علی از کفر
 حلال باشد در هر چه الویاض از عبد الله بن مسعود و نیست که
 گفت روزی در حرم علی السلام ذوالفقار از ابراهیم فرود رسول آورده
 گفت حق تعالی ترا سلام رسانده و میگوید برتست که یکی از نبی
 آدم را بی چشم که مستحق رکنه او است بکنایه در شستن ذوالفقار
 از جهت مهارت جنگها و قطع حیات کافران که منافقانند
 و از زمین بیرون شده کان آنست و رعب الله علیه و آله و سلم گفت
 آنکس که است جبرئیل گفت کسی که کفخل قتل دختر امیرالمؤمنین شود
 و دختر ابلیس در فلان و ادیت رسول با احوال بخورد
 و ادیرفته دختر ابلیس را دید در نهایت حرم حضرت و درین
 او ای تیر درنگ در غایت سرعت تیر بر سر سینه امیرالمؤمنین و سلم

شمشیر با بکر داده فرمود که برو و این دستگیر باشی ابو بکر رو نشاند
 چون باور رسید و خنجر بر او بر کرد که ابو بکر رضی الله عنه از کثرت
 و هم با کثرت لبس امیر المومنین با هم رسید المسلمین متوجه
 شده چون نزدیک او رسید و خنجر لبس بر ستور سابق فرمود
 لبس بر آورد امیر او را نهیست و سر از تن برود نهیست پیش از دور
 آورد لبس مصیطفی و الفعار را الفهم فرمود چون ذوالفقار از
 خون پاک کرد و با جبار و مرقوم بود لا فیه الا علی لا فیه الا الله
 است و بر بود از خنجر بهره مسطور بنهیم و سرور شده فرمود و صاحب
 ذوالفقار علی ابن ابیطالب **نظم** ای گوید هر چند لبس با امیر
 خوانده و خنجر مصیطفی با امیر المومنین کردمان دهر را آورده بر تار تار
 باز و زرد آرزو با امیر المومنین خنجران کاین و دیگر کسها بر خنجرند
 روز باز از خنجر با امیر المومنین از لبه خنجر زینت یاد کرد و یاد خنجر
 جان فرزند با امیر المومنین مدح را شایسته ذات تو باید گفت لبس
 کت با گوید ثنات با امیر المومنین خاطر همچون منی شویده خاطر کی کند
 وضو قدر کثرت با امیر المومنین با همه بالاتر نشین فصل کل با برده راه زیر
 شاد در این رتبه امیر المومنین که در مال ترا در عرض بین جانی در کفایت
 کاخ جارت با امیر المومنین آنچه تو شایسته آئی از دور خود جابه کس نماند

خبر

بر خنجر لبس با امیر المومنین ما همه از دور که لطف کرد ای سکنه ای بر سر
 کدایت با امیر المومنین آنچه عجز از نفس میکرد و در زین بود لبس از لب
 منجر ثنات با امیر المومنین **بسم الله الرحمن الرحیم** فرست خنجر لبس
 در عطف طاعت قدره محققان محذوم همانین قدس سره مسطور
 که در زمان باریان خلفا و تلامذته رضی الله عنهم جهل و جهنم در شکم
 آن خنجر لبس امیر المومنین کرم الله و آیه صورت پذیرفت تا این
 فیه مؤلف غلام اتمام غوغاه از جمله اعدا و کوره چون مسند از کت
 معتبره انتخاب نموده درین مجموعه محموده مشتمل گردانند از جمله
 حیدری و رباب علم و خوارق مسطور کت فتمه درین باب خنجر
 می آید در عطف طحیح و م مسطور کت که با سانسید و حجه به خنجر
 که در زمان قدره اصحاب عمر بن الخطاب در دالالت مع و وفور آینه
 و غیر میراث کرده هر یکی بکر می گفت تو زاده پدر من نیست و هیچ
 که ام را شاد بود و چون کت در شرح خنجر لبس اینها مکه پیشاید
 شرح نیز در وان هر دو نفر گفتند با امیر المومنین خود خنجر لبس از مایه
 لبس ما را بدان مکان بخنجر لبس مستطاب تو ما به بخنجر لبس و بکر و
 آریم حلیفه بود از استماع این عرض بر سبیل بر نهیم سر کس با آن خنجر
 فرورده مدت مدید در مر اقبیه بود سر بر آورده چهار بار کت با آن

یاسر آنچه در شریعت باین دو جوان خاطر نشناختم هر کدام بر میخواست
 دو کوه جدا کند عمارتی انداخت گفت تا با محض در چنین مسائلی
 مشکلم رجوع بایم المؤمنین علی باید نمود زیرا که انسر و رضی الله عندهما
 اکثر خطایان صاحب طلب خود کرده فرمود انصافم علی این اسطفا
 و انصافم و حجاج ابی حجی العلوم فرمود رضی الله عنه و گفت جز که الله
 یا عمار آنچه مرا از تو شنیده بود میگویم و من و ادای باید کردی و در
 ملامت علی این اسطفا کرده صورت و انصافم عرض بر ساسانی نما
 گوید چون نزدیک بدین باب ندیده علم رسیدم پیش از آنکه مرا بیند
 از درون خانه تا که از بند فرمود عمار هر دو نفر را بعد از شریعت
 که من می رسم بود از ساسانی آمده گفت بجا آمد آن هر دو جوان حاضر
 آوردند پس هر کدام را جدا طلب نموده گفت راست میگوید که
 صلیب آن دو که دعوی بر است او میکند از شما کیست هر دو تن بر قول
 مشرف و معتقد بودند فرمودت بر ایشان تمکانه یک استخوان بازند
 پس حجاج را اطلاع نمود چو در آن غنچه خود در آن یک در آن در
 جدا گرفته استخوان را در دست کرده در آن تا آنکه در آن در آن در
 تا بوی شد چون بعد از ساعت گشودند حجاجی بین میان می نایند
 که یک استخوان تمام خون را جذب کرده بر زمین کاشیده و با خود

دی

دیگر اصلا چسبیده پس جوان مختصر را گفت اگر تو نزد علی اوجی
 البته خون ترا استخوانش جذب می نمود امر کرد تا میراثش بدو دهند
 حضار چون این نوع واقعه غریب عجبش آمده کردند همه یکبار با
 مدح و عقبت امیر المؤمنین کرم الله وجهه گشت اندر عمار رضی الله عنه
 هر دو دست حق برکت امیر را بوسیده و از وسط حجرت آن در آن
 در ویدج کردند آن گفت یا ابا الحسن خداستجالی عمر اسطفا و در دنیا
 نذر و هم در کتاب مذکور مسطور است که شخصی پیش قده آنجا
 عجز از خطاب مشکوه زن خود نموده گفت زنا حامله شده عم گفت
 کوه در آن گفت نه اما از شما میدانم که همیشه با ویران راه در جگه
 میکرده ام بنابرین البته او را ندیده عمر حکم بر زمین فرمود چون از
 دارالشریح بر برگشتن بیرون آوردند درین اثنا امیر المؤمنین کرم الله
 در راه با ویران راه شد دعوت فرمود بر آورد گفت یا امیر المؤمنین
 بیفرا دین بر بس که مرا بیکنا مسکرا میکند امیر المؤمنین فرمود
 امر کرده در دارالشریح آمده گفت یا ابا جعفر در قضایا جو اکتیل
 تعجب حکم میکنی بمحض در اینست و در جمیع رضی الله عنه گفت
 یا ابا الحسن بدخول درین حامله چون نمود امیر گفت هر دو را
 سبک مکان منتهی می شود تا میفرماید بر رحم او افتاده باشد

آنقدر که بر بان خود در حلقه و بر اثر زورده حدیث است تا بصورت
 آخرت می آید که در روز کبریا به است زینت عرکت با ابابکر
 بر تفریح و احتیاط می آید المومنین ستم نموده گفت مگر آن
 از آن سرور علی الله علیه و آله وسلم است نیده که گفت من و حل
 امره فی الدبر که المدی العاری یعنی هر که نزدیک کند بان خود
 از راه پس خدای عزوجل او را نکون در آتش و فریاد کند
 و نیز فرموده من و حل امره فی الدبر یعنی المومنین القیوم و یوم
 من الطیبه یعنی هر که بان خود در حلقه کند اندازه پس بر آنکه در او
 او را حق سبحانه روز قیامت و او کند هر از هر در بارش در حلقه
 خلیفه از زمان آنچنین موقوف از المومنین است و عودت
 حدیث با ابابکر خدا را می آید عزرا به تو در دنیا ندر و روز
 بیان این قضیه خود هم بیان گفت از می لازم نیاید که در هر
 باب در همان قبل است مثلا اگر دانه بر کوبی یا زمین شود یا بر سر
 لایح افتد و روی بگردانند و لایح آنرا گفت نام کند تا از
 قول المومنین مناقض قرآن محمد است که ناقص است
 ششم در لطایف الطوائف مطهر است که در صحیح خود اخبار است
 ایراد یافت که روز رسیده کائنات صلی الله علیه و آله وسلم

۱۵۱

بالصیاب خود در حلقه و بر سبیل مطایبه خستند و فرما
 پیش المومنین میگذاشت و بعد از آن سرور صحابه نیز کتاب
 مینمودند و بر آن فریاد تا اول روز میرانجیب کرده گفت در میان ما
 خرمایست که خورده گفتند یا سید المرسلین من فرموده تو اول
 مرتضی علی علیه السلام فرمودند چنین است ملک هر کس را خسته خورده
 شسته خورده از کما و انور فرمود شکست از برادران حق را
 برش رود زیرا که من مدینه علمم و او در آن مدینه هم در آن است
 از کشف الفیض است که روزی ابو بکر صدیق و عمر بن الخطاب
 و امیر المومنین علی رضی الله عنهم بر منوال سیر بهم با ده میرفتند چون
 شش طویل از راه طبت با هم گفتند یا عیاش است منبأ کالمون
 فی لسانه اریح تو در میان هر دو ما ماند تو در دنیا امیر و در
 گفت لولا انما یسکننا لا کنت لاهم در کتاب مذکور در مطهر است که
 روز روز و منافی بر سبیل امتحان پیش امیر المومنین که در کتب
 از دنیا گفت یا امیران شخص مر امانه رسانیده زیرا که مکتوب
 شب بادت تحمل شده ام در شرح حکم تو را در است فرموده
 در آفتاب استاده کن و بر سایه او دره زن هم در کتاب مذکور است
 که روز خود در سبیل توفیق امیر المومنین را گفت بنور نبوت را

بودم

و حق نکرده بودند که در میان شما اختلاف باشد امر گفت اختلاف
 که در میان ما بدست در یک سید بود اما هنوز با ما و شما از این
 خشنی نشنیده بود که سبب خود را گفتند لاجل انما الیها المآلیم الله
 برابر ما خدا بی بد کن یعنی نگفتند بر ما ترا خدا یا نند همو مفضل
 شده از تعویض خود پشیمان گشتند هم در کتاب علی که در مسطور است
 که فرزند رسول الله صلی الله علیه و آله با شما بود خود فرمود من هرگز
 در حق هیچکس نه نیکی کرده ام نه بدی گفتند یا امیرالمؤمنین بکنند این
 بجز این سبب هر محبت خود ده بیان کن فرمود هر که در حق کسی نیکی میکند
 جز این آن نیکی هم بویاری میگرد و پس تحقیق در حق خود بد کرده
 باشد در حق من عمل متعال ذره خیاره و من عمل متعال در ده هزاره
 در ستمت که حاکم و صواب حق خرقه برود بیت او بکره فی الله علیه و آله
 که در زمان سید گایات صلی الله علیه و آله و سلم کادری را
 گشت صاحب خردی که او را گرفتند نزد رسول آمده صورت
 واقعه را عرض داشت آنست که در سبب رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم رو بوی
 ایجاب کرده گفت حکم کنید درین قضیه صیبه اطفال گفتند
 یا رسول الله صیبه صاحب خردی است نه بر ما ایم اگر بهم در
 بهمیم گشته باشد در شش و چهل روز از ما نماند پس رو بوی

پس تحقیق در حق خود
 نیکی کرده باشد هر که
 در حق کسی بد کند
 هم بویاری نکرده ام

کرده

کرده گفت یا آنجی تو چه حکم میکنی درین واقعه امر گفت ایها بر دوش
 یا بست یا یکی گشت ده دیگر را بستیم هر دو نفر گفتند خسته بود و کجا
 و صاحبش همراه امر گفت تا ولان خبر بدهای که دست پس قبول کرده
 رسول حکم علی را جاری کرد و انداختند او را در حسن الکبار یعنی سید
 که بعد از آن افسردند که از سبب سمان بر آورده گفتند که بعد از
 وحی من کردی که عقل کامل در او و لطفی که انبیا در حق است غیر
 حکم کرده اند او میکنند هم در کتاب حسن الکبار مسطور است که در زمان
 قدوسه ابرار عربین الخطاب جوانی میگفت خداوند عادل کن دنیا
 من و میان ما در من که در حق من ظلم میکند چون عمر بن خطاب گفت
 ای رسولان چرا در حق ما در دعای بد میکنند گفت یا امیرالمؤمنین مراد
 در ششده شش و دو سال شش داده اکنون مسکود تو فرزند من
 نیست گفت در چه جارت گفت در فلان محله که نقلش در زمان
 عورت با شما برادر و چون کوه صفا آمدت گفت ای عورت این
 جوان میگوید که در حق ما در حق او بی و بنا بر عرض نفعی فرزندش
 میکنند گفت خدا که در حق میگوید من اصلا نمی شناسم او و تو
 مراد قبیل خود و رسول کند زیر آرم من هرگز نزن از من لطم و قد
 شویم هر مرده و من بر سبب تجارت درین شهر آمده ام خلیفه

گفت کواچه در این گفت ای مردم که همراه من آمده ام کواچه
 چهل کس کواچه را برون که این عورت است که میگوید حلقه بر سرش
 آمده گفت این جوان مقرر بر آنست که برید اتفاقا امیرالمومنین
 در راه ملاقات شد جوان فریاد برآورد که ای حلال مشکلات
 بشو با من بر که در حق من ستم میشود و قصه ابرسبب تقصیل
 بان نمود امیرالمومنین فرمود این جوان را بر که در آنده بدست
 بر دیگر من نیز برسم بود از ساعتی آمده گفت یا ابا حفص رضت
 مراست که در باره این جوان دعوت حکمی کنم که رضایت شما
 در آن بارت عمر گفت چون رضت بناست یا ابا حفص من را تا
 از رسول صلی الله علیه و آله وسلم شنیده ام که میفرمودند
 و ارضایت شما علی بن ابرطال است بر گفت ای عورت تقاضای
 جوان چیست گفت نه فرمود مرا و ای خود میکنی گفت نه ای
 تعجب گفت چهار صد درهم بیا که در صد لوق و مهر این عورت
 داده باین جوان عقد کنم چون مبلغ نماند آنکه گفت در دامن
 جوان بریز که من این عورت را بفرما صد دریم با و عقد تم
 حضور مجلس کواچه با شید و با جوان گفت دست عورت گرفته
 درون خانه رو و وقتی بیرون بیا که با او جماع کرده باشی حلال

بیا

ماضی طرب تمام گفت یا امیرالمومنین از من این کار نیاید مگر فرمود
 آنچه من میگویم بکن چون جوان دست عورت گرفته بدرون خانه شد
 عورت فریاد برآورد و او ای امیرالمومنین مرا در پیش
 و خلق نصیحت میکنند که این جوان فرزند تهنیت من است چگونه شوهر خود
 سازم لیکن برادران من مرا برین آورده باعث بودند که او را
 از پیش خود دور کنی و اگر نه و عورت میراث پدر خواهد کرد اکنون تو به
 کردم پس امیر کواچه را از نزد خود جدا نند و ما در دست سپهر گرفته
 و بر رویش بر زاده و بسیار کرده گمانه خود در دست عمر گفت
 از زور انصاف و کفایت تو ای ملک عمر هم در کتابت خود شرط است
 که مرد پیش عمر بن الخطاب آمده گفت از حق بنزارم فتنه را
 دوست میدارم نازده کوی میدهم مرده را امام میسازم
 مرغ بدبسم بخورم عمر حکم دخی حکم بالظاهر فرمود شنید که باین
 گونه دنیا هم موصوف باشد بدست که او را بر اهل نقل است اتفاق
 صحابه امیر گفتش نمود چون این خبر سمع امیرالمومنین علی رسید
 فرمود تا آمدن من نگاهدارید پس در بارش نشانی آورده گفت
 یا ابا حفص این مرد صادق القول را چون بگفتن برادر کرده آنکه
 گفته از حق بنزارم آن موست و الموت حق آنکه گفته گرفته را

دوست میدارم فرزند و مال را دوست میدارم و این هم دردی که بعضی
 گفته اند کجای تو را تعالی امان و اولاد کم گفته و آنکه گفته که نماند
 گوای میباید ذات حق سبحانه را هیچ شخص بشم بر ندیده و بهر
 او گوای میباید و قرآن مجید امام کائنات خود حیات است
 و مرغ پر بسمل با هر است و همه شیخ زنده است استماع این مقالات عجز
 بر ما و خود هسته با و از نماند گفت از مسلمانیان گوایه باشد و لای
 اهلک عمر یعنی اگر ترضی علی بن ابی طالب علیه السلام میشد بر هم در کما
 مسطور است که در زمان عمر بن الخطاب خواجه باز گماند بود و
 مالدار حکم عمل نفس و ائمه الهیه آن خواجه و فرزند هر دو در
 مشرف و از و پس بر ماند سب زینت و غلامی بخند بولت و هم غلام
 دیگر و کینه ان و ضاع و عفا رسا ر بعد از من روز همان نیز خواجه
 و غلام سفید بولت و مناقش نقش است سیر غلام را زدن بولت
 غلام بد را از شمع رفته گفت یا امیر المؤمنین من بسیر حق فلان
 خواجه این که برکت حق بوسه حق قدر برتر که مانده غلام در دم
 که دست بر من دراز کرده بغیر آدم رس عمر رضی الله عنه گفت با دو
 گوایه غلام را حاضر کن گفت بر من رس تجارت و بر من شهادت
 بود باک معرفت ندادم اگر از شود تحت غلامی مادر همراه

خداوند

بودند مادر است بهادت با مردم خلیفه گفت خوشتر است بر سر کوه غلام
 گفت از شما گوایه رسید که من خودم زاده شمام بهم شما را از زاده
 کنم از شما غلام و وقت قبول استعین نموده بد را از شمع آینه گوایه
 دادند خلیفه فرمود آن میر را حاضر کنند آنچه غلام خلیفه او را حاضر
 خلیفه گفت ای غلام تو عملیک فلان خواجه باز گماند که گفت لا اله الا
 فرزند صلیب اویم و غیر از این غلام مدد هم غلام مشا در دم این
 شده که حاضر سازد چون رفته با غلامان شورت کرد و گفتند ما گوایه
 در هم که تو خودم زاده مانی و مدعی تو ز فرزند بر تر پس با هم
 غلام بر مش خلیفه آمد و غلام که پیش از این گوایه دروغ داده بود
 بر عهد لا جز به عهد و افاق شدند و دو غلام سال تک تقضه این
 گوایه مخدوم زاده مات و این رس غلام که بی مدیت و دوست
 کا ذب تمام بگرداند و بر حقیقت حال ان جماعه هیچ کس از هم
 و انصار اطلاع نداشت چون از بهر دو طرف کفایت که نشند و قرن
 الخطاب روزی از حاضرین کرده فرمود از من ان درین واقعه حکم
 فرماید و این عقلم شکل را چگونه بکشند گاهی که بخاطر مدینه کرد
 خلافت کنم ازین عمر است که این امر است بیانات خطیر درین اثنا گمان
 فارسی گفت یا ابانقص درین طور و اوقات مشکله با امیر المؤمنین است

باید نمود که بمسئولین الله علیه و آله وسلم بارها بر تان بجز تان در وقت
 که حق بجانب حکمت را برده بود و قسمت کرده بود و باین ابطاب
 داده بود و بسیار خلاق پس این عباس گفت و الله یاد و در نزد
 هم شکر است و از عهد فایق عمر بن الخطاب گفت چرا که الله جبار است
 گفتند که من ایچ از فضایل و مناقب ابوبکر از انبیا و ائمه استندم اگر در
 تقویر لرم مردم او را بر سر نه چنانچه بنیضار بر سر سینه را بگفت
 ای سلمان برو و علی بن ابطال را بجز عباس من حاضر ساز
 که کل این دقیقه نماید سلمان برو بجزه امیر المؤمنین شادان در آمد
 گفت ای سلمان از تو خبر است که بعد از فوت رسول صلی الله علیه و آله
 شد و این سلمان بسیار گریست گفت یا امیر المؤمنین خود توفیق می باشد
 تقویر روح افزای است بجا یک طایفه را می بینم کویا آن سر در اعلا است
 میکنم امیر فرمود و جواب این چه بود گفت اینچنین بود و میان امیر
 و از غشش شکل کشید باز بجز قصور معتقدند اگر این نوع در
 حل نشود و این کتابت بان طعن بر اهل اسلام کشیدند امیر المؤمنین فرمود
 در این شرح آمده گفت یکجا میندان و شخص که با هم منافقند و از نزد
 حاضر آورده اند گفته گفت این چه دو نفر را برده سر ایشان از دور
 مسجد بروی کرده است ان قنبر رضی الله عنه نیز مودود قیام نموده است

۲۱۲

۶۵۷

بست قنبر بنیه داده فرمود بنان ای قنبر بنان ای قنبر بنان ای قنبر بنان
 بنیه غلام سر خود بخت برود بنیه بنیه ماند پس بر حصار ایستاد
 که غلام کبریت و آن نیز کذب خود اعتراف نموده تا بنیه بنیه بنیه بنیه
 زبان جود و شفقت امیر المؤمنین گشوده گفت لولا علی لکانتم
 مذکور از سلمان فارسی و عمار را بر سر رضی الله عنهم و است که در وقت
 عمر بن الخطاب رضی الله عنه خود را بر او و حصار حصار و ویران غلام و در
 اشتداد مرض موت چنین وصیت کرد که منک غلام دست باقی و بنیا
 و ضعیف و عمار حواله کند و یکی بر او بنیه داده آزاد کند و یکی را که
 زنده چون قول خود کرد هرست غلام با هم در آید و در وقت
 و مال کردند و معلوم نیست که کدام یکی را در اختیار بداد و کدام یکی
 آزاد باید نمود و که امیر و جبر العسلت بنابرین دست خواسته توفیق
 با هر سه غلام بهار انفع آمده صورت حال با حلیقه زمان میان بنیه
 حلیقه با جمله امیر رضی الله عنه هم در زمین این واقعه که تا
 کردند آنچه موافق شرع نیست بدست بر حصار ایستاد امیر غمگین و در
 بدان قرار دادند که نزد حاضرین و کشف الخطا و از دورت بنیه بنیه
 سلسله عماران الهی رفیق القاسم علی بن دینیه بنیه بنیه حلیقه
 از حصار کرامت بنی امیر المؤمنین کرم الله وجهه آمده صورت عالی

عاطف

بان نمود امیرالمؤمنین در ابرار الشیخ آدمه فرموده است که غلام را آورید
 پس کار هر یک غلام داده نمود بر سر قتیله هر چه خود فرستد بر سر
 نیکان و هر چه بر سر بدیان غلام خیر انجام دهد تا آنکه غلام
 حاشا که از زمین این نوع با او بی شود پس بر روی بزم ایام تفریح نموده
 کار بدست دیگر داده فرمود و او نیز قتل مرتد راه رفته با خود
 اندیشه کرد چگونه زود باشد که قبر وی قوت بخورد و خود را از آن
 برکشته غدا که غلام اول کرده بود نمود پس کار در احوال غلام
 داده فرمود چون او کار گرفته باره راه رفته بود امیرالمؤمنین
 کرم الله وجهه بی رافرمود و تو از عقوبت و انقضای او شروع کردی
 چه کند که از او آفریده ما بریزد که قبری ضرر کندن جایز نیست
 او غلام را احترام نمک کا فرموده ای حال کندن قبر قید شده غیر
 که همراه او بود و با او آمده مدارا شرح آورده تحقیق و اقامه و
 داشت امیرالمؤمنین فرمود و علامی که رعایت خواهم نمود نظر
 خود داشته کار بدست گرفته و جز با مال با و دهند و اگر آرزاه
 برکشته آمده هر روز با او داده آزاد کنند و اگر بشکافند غیر
 جرات نموده بوجوب وصیت خواهم وجه القبل است چون تو فرستد
 که غلام حرام نمک استند اینک وصیت خواهد نمودی درین

دوعل

دو غلام امر تو ان گزوا که شش ماه قبل این غلام توان بخور کرد
 او بی آنست که در خدمت غلامی که عقد و تفریق را بر داشته باشد که کین
 نیز قیام تمام قلمت حرب الفرموده صلحه زمان اینجمن فرموده
 در میان دو بار و بر امیر بوس داده گفت یا امیرالمؤمنین ابا الحسن
 حق تعالی عمر را بدهد و در دنیا نذر و در خلافت چون این نوع فرستد
 کردند جمله در مع و منفعت امیرالمؤمنین زمان کشوده گفته صدق
 آنچه در شان علی ابن ابیطالب فرموده هم در کتاب بنده که از امام
 رضوان الله علیه مرویست که گفت یکی را در زمان او بگریزید
 آورند که خبر خورده بود او بگریزید رسید و از قرار نموده گفت
 خبر بجز رض بر من مطلقا نبردند و او گفتن از جمله و زمانه علی
 تا این شدم که دیگر در کتاب سوم حاضر بود گفته خبر است که میسند
 تنبیه است و مقرر شد که آنچه حد تنبیه مرتب بر روی او کند پس
 آن شخص نزد امیرالمؤمنین فرستد که گفت یا امیرالمؤمنین اصلا
 از صحیح خبر ندارم که تم از شما است و میخواهند خبر بر من زنند
 امیرالمؤمنین تجلیه عهد گفت فرستاد که همراه این مرد بی را
 بکنید که در میان ما جرم و انصا رک در اندیده بگوید که از کسی آید
 تحکم نمیستماع نموده اگر شنیده باشند بدینست که حد خبر این

ص ۷

گند و اگر نه هیچ لازم نباید در کتاب مذکور مطلقاً در زمان برون
 طیف متولد شد که در بطن و دوسر و روینی و در دهن و چهار چشم
 و چهار دست و پشت اما در اعضا دیگر کجی و زیادتی گرفته بود و در
 حشر در وقت تولدش بدید و کزاز تجاران سره بود و فرزندش از دنیا
 و عزاداریان و ارثان از اختلاف افتاد درین که با این طفل دو هفته
 میسر دیا یک چشمه بود از کتک و بسیار بد ارث شده آمده صورت حال
 بخیر مت حلیفه و عیب مقال موقوف داشتند حلیفه ملا تا مایه
 از اصحابی گفت این حجم را با این بخت بگذارت علی این اصحاب
 برده مسکت حل این میسر غریبه کن چون بخت از امیر المومنین ایا
 صورت حال موقوف داشت امیر به شایسته نظر و مامل فرمود و
 که این طفل خواب و کریم میکند ملاحظه را بخت کند که یکی در خواب
 و یکی بیدار یا هر دو در خواب و یا یکی جاگوش است و یکی در کریم یا هر
 یکبار میکرند اگر بنا بر هر دو در آن واحد بخیرند و بگردند
 بس تحقیق بدید بختش است که با این صورت جلوه گرفته و اگر
 یکی در خواب و یکی بیدار و دیگر در کریم و یکی جاگوش بس در بخت
 که دو کس اند چون ملاحظه نمودند به نبوت بخت که یک شخص بود
 مذکور از فاضل شریف رضی الله عنه که در زمان خلافت صورت امیر

نفس

مضا و نشت منقول است که گفت روزی در کوفه خفته با یکدیگر و یک طفل
 آمده گفت ای قاضی مسلمانان میان ما است زنی بود در هر دو دارم چنانکه
 این طفل من و این مرد شوهر من است اکنون شهرت مردی من غالب
 شده میخوانیم زنی که درین باب چه میفرماید را او میگوید من چون
 در مسکله فروماند او را در خدمت امیر المومنین میبردیم او احوال
 خود عرض کرد امیر تصاب را طلب نمود و فرمود استخوانها را ببلور آید تا
 چون شمر در جازر شش داشت عدد بود و در جازر تب بختش بود
 این شخص تو مردی بزنی من بودی و در هر سر میگردید و در میان زنان
 مرو که نامحرمی هم در کتاب مذکور مطلقاً در زمان قدوه اصحاب
 عمر و بن الخطاب دو مرد متاهل بهیچان رسانا نشدند و زمان آن
 در یکی نه می بودند زنی که دو ماه حمل داشت و زن دیگر فرزند یک
 بمقتضا تصاب در آن و لا فرزند یک ماه فوت شد و چون زن حامله
 وضع حمل شد آن زن پسر مرده زنی که زاریده بود از راه خصوصیت
 گفت اگر پسر خود را بمن سپارم هم موجب الطین خاطر من شود و تو هم
 از بخت ششتر و ادن خلاص می یابی چون هر دو عورت ایمان
 یکدیگر بخت بود و والده بر گرفت خوشی داشت و بعد از چن ماه
 پسر با ویرانس گرفت بختضای ششتریت روزی میان این دو زن

نزاع شد مادر بر از قریب طلب فرزند خود نمود او گفت دیوانه
 که طلب فرزند من میکنی و اگر فرزند تو را می بود من چه بیشتر میدادم
 و بیشتر بود چون فغان شد مادر بر گفت ای شیخی من اللہ یعنی شرم
 نماید از خدا او نیز مادر بر را شیخی من اللہ میگفت مال مقال آنکه
 بعد از گفتگوی بسیار این قضیه را پیش عمر رضی اللہ عنہ آورد عمر
 بعد از استماع اطلاع گفت حلال این نوع اشکال بر نفس علی
 پس مکتوبه باین مضمون میخوان نوشت که اگر بنا بر این مضمون
 بد از لشکر حاضر آید تشریف قدم فرزندش بر زمینش میگذارد
 شدن بر فقه است مشتاقان را امیر بعد از خطاطی مکتوب
 چون نیم مرتبه بخانسیه عین شریعت است و صلوات اللہ علیہ
 روایت شد چون روز مسجد رسید حلیف زمان با جمعی که در آنجا
 حاضر بودند بان استقبال متوجه شدند امیر المؤمنین را امیر مؤمنان
 امیر دو کانه ادا نموده بقتضی فرمود آره حاضر سازند قزلباشی
 تمام نمود امیر گفت مرا می پیرا دو باره کرده نصفه باین زن
 میدهم و نصفه بآن تاین سخنش بر طرف نمود زنی که والدش رضاع
 بر بود مرا بختی رضاداد و عورتی که والده تحقیق بر بود خاکستر
 آنگونه که تیره و الحاح آغا ز غوغا گفت یا امیر المؤمنین من کوی امیر

که این است

که این امیر از آن صورت است و پاره میکند هر جامه باشد زنده باشد
 امیر فرمود این عورت است این طفل تحقیق میرت بگر و بر و عمر من الحاصل است
 گفت یا ابو محسن چگونه توان یقین نمود که او با فضل با حق و دو گوای
 عادل دارد و یکی شیشه دوم طفل باور بر است امیر گفت یا ابان حاصل این
 در کمال ظهور است که هر مایه بر زرد نمیکند از ده که بر افشاید و پاره کردن نموده
 و آنکه فرزند او نیست لفظ از مردن این طفل همه غم پس عمر رضی اللہ عنہ
 آخرین بر فرست امیر کرده گفت عیادت که بر است گفتی اگر او سخن
 اللہ عقاب است هر جا که باشی و نیز آنزنی که بگذرد و عمر فرزند دیگر
 چون این فرست مشاهده کرد معتقد شد که ب خود شده که است
 فرمود برای شیره زدن و امیر مؤمنان پس امیر بنی الفوریان آن دراز
 صلح فرمود هر دو مرد و مقتدر شاه اولیا و سرور را صفی گفته منزل آورد
 رفتند و ما آن مادر بر در زند بجات بود و شکر گذار احسان امیر مؤمنان
 میگفت این علامت است و این طفل مذکور مجلی در لطف اللطیف
 نیز مسطر است هم در است حساب تلوار است که در زمان خلافت
 امیر المؤمنین کرم اللوجه و در دو مسلمان یکی شسته یکی بخان از
 جیب بیرون آورد و دیگر را نشان چون خواستند تناول نمایند درین
 حین شخصی آمده با ایشان تشریح شد بعد از فراغ اکل آنرا فرستادند

در میان نموده رفت در تقسیم آن در راه هم هر دو مرد در میان خود شدند
 صاحب چنان میگفت پنج درهم از آن من است و سه درهم از آن تو
 و صاحب سه تا میگفت چون این در راهم از این سید در پیشم
 برابریم چنان پیش قاضی شریف آمده صورت حال باز خوانده قاضی
 بصاحب سه تا میگفت آنچه صاحب پنج تا میگوید قدرش هم سه تا
 باید که بدان عمل کنی او گفت تا پیش امیر المؤمنین بروم تیسار می شود
 ریختن من امیر آمده صورت واقعه موعود کشنده امیر صاحب پنج
 تا گفت تو با من در بر منار خود سه درهم میدادی گفت بل ای
 بصاحب سه تا گفت درین باب بخواه برین مبالغه کنی بگوید
 او گفت ای امیر المؤمنین عدل کن امیر گفت چون معامله بنایت
 قلبی بود و از حق خود بجز منبر میداد خوش نیاید که درین معامله
 عور کنم اما چون تو خود با عدل از سه تا میگردد هم از من است
 از آن صاحب پنج تا نیز که ما حکم تو کنیم کرد که میان این سه نفر
 که نام می بیشتر خورده او گفته در خوردن ما هر سه برابر بودیم پس
 فرمود هشت تا نیز که سه پاره کنیم و چهار پاره بشود و بنابر آن
 یک پاره از سه تا تو خورده و تو با پاره از صاحب پنج تا می باید
 که هفت و سه درهم از آن مرد باشد و یک درهم از تو خورده و یک پاره از آن

گفتند

صدق امیر المؤمنین و از غیر موعود نما و این خود گشتید بیکدیگر در میان
 انگاه امیر گفت بعد از آن در زمان خلافت علی بن ابی طالب هر دو
 که میگذرد علم بر یک واقع شود **این سه تا هم در میان کلمه است**
آنحضرت علیه السلام بر کسب و خلافت صحب و بر و همی برابر با یکدیگر
 و انصاف بنفش مبین و منبرین محبت که میان این سه تا و در میان
 در خلافت خلیفه امیر المؤمنین که موعود حضرت موعود از سید
 بر سیده انصافت جای خود در خطبه کتابت شرح این واقعه تحصیل
 مسطر گشته و در زمان خلافت شریف است اختلاف علماء اما میگویند
 قطعه بر آنند که از او ان نزول آیه کریمه اما اولیکم اهد و رسولکم
 و الذین یعلمون الصلوة و یؤتوا الزکوة و هم را کفایت
 بلاد مسطر بایم مقام و ما یستحب سید المرسلین چنانکه در آن
 در صحن حیات عیسی و شان نزول آیه مذکوره در آیات
 مرقوم گشته بنا برین حاجت که از ایت و نیز بر وجهی است
 مولاه مع مولاه که آنرا وصی الله علی و الله رسوله در سال چهارم هجری
 مرحمت از تحت الموداعه بقیه نزمان و جمیع اللغات عالمها را
 بلغ ما انزل الیک من ربک در موضع غدیر خم متابعین خود بهم آوردند
 بر منبر بر آمده در حضور صد و بیست و چهار نفر از کس زبان خود را

فرمود امیر بادشاه اهل اسلام و عقیده و جان بشین خیر الانام
 علیه الصلوة والسلام دهند و درین حدیث کوشیده است
 الاجمال و التفصیل در اکثر از کتب معتبره مثل صحیح مسلم بخاری
 و غیره و نسائی و ابن ماجه و ابن کثیر که این شش صحیح را اعلام
 فرستاده است و سینه خوانده و شواهد و صحیح و مستند حدیث
 و صحیح و اقدیر و معتبر و کتب و در مختصر و اسباب نزول و حدیث
 و نزول اب بزرگ و وسلیله المصنفین و اعلام الوری و حلایه
 و مؤرخین الاخبار و غیره الاخبار و کتب الطالین و صحیح
 محقر و مودت و در مستور الحقایق و مداریک السور و مقصد اقصی
 و ترجمه مستفید و کشف الغم و مناقب خط خوارزم و مناقب حافظ
 ابن مردویه و صحیفه کماله و مرجع الابرار و در اکثر از کتب معتبره
 تفسیر امام عسکری و تفسیر تعلیق و حافظی و غیره از این روایت
 معتبره و قواری نیز مثل تاریخ بطبر و روضه الاحباب و روضه
 الصفی و تاریخ حافظ ابرو و کتبه و می که النبوه و غیره است
 و غیره چنین مرقوم است که چون سید کانیات عم اقامت نبات
 حج حرم کرد و قبایل عربی نام فرستاد که هر کس داعیه بر دارد
 بوند چون خلق بسیار از اطراف و کنافه طلب و حج کنند

از ادوات

روز و در شب نیز در حج و زعمده غسل نمود و فرقهای باریک بر شانه
 کرده و روغن در زواری مشکبو مالیده بدن مبارک را از انواب
 محیط مجرور و انیده و مطیب ساخته در مسجد مدینه نماز ظهر گذرانده
 بدو الخلیفه ششامه نماز عصر در آن منزل قصه کرد و شکران بهر را
 اشعار و تعلیم نمود و بنا حجت بن محمد ساسانی سپرد و در آن سفر
 سیده العساقاطه زهره علیها التحیة و الشا و کما فی الهمام و غیره
 همراه بودند و بر او تبرید و چهار هزار روغولی صد و شصت و چهار هزار
 کس در کاب حضرت رسالت است که سینه و دایره زمان تمامیم
 کس و دند بود از قطع مراحط و طی منازل ششصد و چهارم در حج
 فری طور از غیر نزول سرور و دنیا غیرت سپهر خمر کشت و اکثر
 صحیح یکشنبه در آن منزل شویض نازل با در نماز با بعد اقامت خوانده
 از طرف اشیا بیکه در آمده بمسجد الحرام تشریف برده شرا بطریق
 رکن و مقام بجای آورد و استیلام حج الا سود نموده در میان
 صفا و مروه بر سبیل موهود سعی نمود و کفاه فرمان داد که هر
 چه بر همراه ندارد از احرام بیرون آمده حلال کرد و در روز
 ترویبه در حین توجیه بمنای احرام حج سجد و هر کس بر همراه قات
 باشد تا روز بخیر احرام خود تا نباشد سیده انسا و امهات

مومنین برضی الله عندهم چون چهارشنبه میاوردند بودند از اجرام
 بیرون آمدند درین اثنا امیر ازین رسیده ششتر چند که بر نیت
 پذیر سید کانیات همراه داشت بنظر او نگذرانند آنرا بر سر سید
 یا حتی چون اجرام بستیم نیت کردیم جواب داد که نعم ما صدقنا
 همان نیت اجرام بستیم که رسول تو بستیم خیر الا نام فرمودم این
 حج بستیم ام و هدی را خود آورده تو نیز بر اجرام نیت باشی و در هر
 شتر که می خواهم اخبار تو را بر او یافته که سید از سلیمان روز
 یکشنبه و دو شنبه و سه شنبه و چهارشنبه و پنجشنبه و شنبه و یکشنبه و دو شنبه
 نموده روز شنبه ششم در کعبه با طهر و نیت بر اینها نیت شریف برد
 و شش در انعام بوده روز یکشنبه در اول روز با دعا و قبل از طلوع
 متوجه عرفات گشت و پس از وصول بعرفات در اول آفتاب
 از وسط السما در جمله خود نشسته برین دلایر نیت و نیت
 خطبه در غایت فصاحت و بلاغت مشتمل بر احوال و احکام شریف
 و نحو بر اصناف موعظه فصاحت بر زبان وحی بیان جاری
 کردانند و نماز ظهر و عصر مکافات و دو قنات بگذارد و انگاه
 رو قبلیه دعا آورده در کباب ممانه فرمود چون آفتاب بسایه
 غروب نمود آنهم سپهر نبوت از عرفات بجزانوشافته نماز

دل

و عشق یک از این دو دو نیت او فرمود و از شش در انعام بوده
 نماز با دعا و اول وقت کند کرده درون شش چون بجز العقیقه سید
 هفت سبکیزه میدنیت و درین روز نیز در نما خطبه بلغیه خواند
 بجز در روز غرض از احکام فرموده بود اعاده نموده پس بعد با کباب
 ششانه از جمله ششتران قرانی با بجز امیر المومنین از صحن آورده
 بعد در سید ششتر است بر اس بدست مبارک خود قرآن کرد و بعضی
 با امیر المومنین علی صلوات الله علیه فرمود که تو که خدا گناه بر خود
 تراستنده موی را چون با صاحب قسمت نمود و گفت از هر ششتر
 قطعه گوشت در یک یک و یک ششتر بارند چون نیت آوردند از آن
 گوشت و شور با باقی امیر المومنین تناول نموده بود از آن سوز
 شده بلکه ششتر عین برده طهارت خواند کرد و در یک سجده نیت
 آب طلبیده پاشا سید پس روز شنبه و یکشنبه و دو شنبه و سه
 و در نما اقامت فرموده در آخر روز شنبه موضع بطح فرستاد
 برد و سر چهارشنبه باز یک نیت پیش از طلوع جمع طهارت
 و در اع نموده متوجه مدینه گشته طی مسافت میفرمود تا بمنزل بغداد
 خم کرد و نواحی نجف است رسید **در ششتر** مسطور است که با وجود
 قلت آب و علف در آن منزل از بر آن نزل فرموده قبل از آن

بحر وحی سماوی را مورشون بود که امیر المؤمنین را بخلافت خود
 نصب فرماید اطهار را مشورت را جهت دریافت وقت که از آنجا
 مامون بارت در تاریخ و تقویم انداخته بود چون در این کتاب
 آنکه آن طوائف انسان از موکبتیون جدا شده نظر و فعلی خود
 خواهند رفت و اراده از بی اختیار آن بود که تمامی آن مردم
 از امامت شیعه ولایت و تقوی نیاید پس آیه که علی نازل شد
 یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک فان لم تفعل فما بغض الله
 و الله بصیر لما کنتم تعملون یعنی از رسول برسان خبر که نازل شد
 بسور تو از پروردگار تو که چیزی نیست پس ز سر نمانده ما بهت رسان
 از احوال آنکه خدا استیجاب نگاه میدارد ترا از شر درمانی لغت
 چون نماندند مذکور نصب امیر بخلافت خود انجامید آنکه در صلح
 در آن موضع مذکور منزل کردن فرمود و تا سایر بعضی از آن
 صفاداده بالانها از شتر انرا جمع کرده بر یکدیگر نهادند و مال
 حسب الفرموده ندادند چون حقایق مجتمع گشته سید کانیان
 بر بالین بالانها بر آمده علی مرتضی نیز حسب الفرموده بالارفته
 بر یکمین سید المرسلین ایستاده و آنست که بود از ادای حردنیار
 باریقانی از انتقال خود مردم را عالم نگاه کرده اند و نیز

نزل

من در تمام و جنبه میکند رسم کبری از دیگری بهتر است اگر در دنیا
 زیندگی هرگز نگردد نشود و آن دو در ذکر آنما نیز قرآن و اهل بیت است
 و این هر دو را یکدیگر مخالفت نخواهد کرد زیرا که هر دو در حق است
 رسند نگاه بر بسوی اصحاب و سایر مؤمنان آورده با و از
 بلند فرمود است لوی بالمؤمنین من انفسهم **آیا نیست**
 لوی بمؤمنان از انفسهم ایشان از اطراف و جهات اولاد و اولاد
 که بی یا رسول الله تو از ما جمیع وجه اولاد نگاه داشته ای که
 فرمود من کنتم مولا فلی مولا الله و من مولا الله و مولا
 من عواده و انتم من نوره و اخذل من خذله و اولاد حق و حقیقت
 کان انگاه بوجوب فرموده سید المرسلین امیر المؤمنین در
 نشست تا طوائف خلق بر زمینش رفته و از هم تمیزت تقدیم
 رسانیدند و فرمود اصحاب عین الخطاب حجاب ولایت ما است
 که گفت حج یا ایها ایضا اب اصحابت مولای و مولا کل من
 و مؤمنه یعنی خوشحالی ترا ای سر اوطال است که ما بعد از کوی
 در واقع که مولا این من و مولا هر چه من و مؤمنان شد اولاد
 اهدات مؤمنین بر حراست آن سید المرسلین بنمایند که در
 رفته شرط تمیزت بجا آورند و بر وایت علماء مذکورند که

اليوم اكلت لکم ویتکم واثمت علیکم نیت ورضیت لکم الاسلام
 ویرین روز نازل شد پس آنسرور فرمود اللهم انزل علی الین
 وتمام النعمت وارضاه الله وولایت علی ابن ابیطالب بعد
 از فراغ قصه مذکوره آنسرور از موضع غدیر خم رحلت فرموده میگرد
 شتافت و باقیات علم و تقویین بعد از شهادت او چهار روز
 از عالم فانی انتقال فرمود و در میان کتبت محمد باطل شست
 باین خبر که چون آنسرور از حجره الوداع مرخص نموده حیطه اینترت
 از شعاع انوار جبین آنراست قرین روشن ساخت به طورهای
 بر بسته جمار بر نهاده روزی چند صاحب خورشید بود چون اینها
 که غیر مرض موهه آنحضرت در اطراف و جوانی از بزمینت
 کشت ستم روی کن را داعیه سرور بر نهاده بدین نیت
 زبان گشادند از جمله مردان مسیله بن تانم حفر بود و در کتبت
 بن خولید بعد رسوم اسود بن کعب عیب و آنرا بن ساج فیه بود
 منت حارت بن سواد و جمع از این ضلالت یافتن ایمان آورده
 بودند از آنجمله مسیله بانسور صلی الله علیه و آله و سلم نام نوت
 باین عبارت که من مسیله رسول الله کتبه الی محمد رسول الله
 فانی قد انزلت فی الامر محکم وان لنا نصف الارض و لقریش

وکن

وکن در وقت قوم بنی ورون این نام از مسیله که رسول خداست نوشته
 سبور محمد رسول الله اما بعد بدست کسی که من شریک در امر نبوت با خود را
 نصف از زمین و قریش را نصف و لیکه قریش گروهی بودند از قریش
 نوشته را بعد از دو کس بدین فرستاد چون فرستادگان او نامه
 رسانیدند آنسرور رسید اخطا دشمنان در باره مسیله حیرت کتبت او
 در نبوت با تو شریکیت آنسرور بسم نموده گفت اگر کتبت من رسول
 مبعوث بودی شایرا کردن من و قوم پس خوار مکتوب مسیله باین عبارت
 نوشت من محمد رسول الله الی مسیله الکرار سلام علی من اتبع الهدی
 قد بطنی کتابک الکذب و الاکذ و الاقران علی الایمان الارض بود تمام
 من یت و من عباده الصالحین و العاقبة للمتقین بعد از فرستادن
 در سال نایزدهم از هجرت نیت و قریش نام مفرستید این و شما
 و اکثر اعیان صحابه را تهمینه اسباب فراموش نمود و ساسم بن زید را
 برایشان امیر گردانید و فرمان داد که غزو روم را پیش نهادت
 ساخته تا نواحی این که موضع شهادت پیوسته طلبا رست از پیوسته
 و شتر ابط کشیدن انتقام تقدیم رسانیده مرگت نماید و کوشش
 اسامه را بدر لفظی بگردد که انما رساخته رخصت فرمود و اسامه موضع
 جزئی اشکر گاه کردیم نیت آنکه پس از اجتماع مردم روم به او آورد

بود از قیام جیش اسامه بدو رسیده آنروز امیر صبیحی حاضر شد و در
 آنام تسبیحها پیش رسید که اسامه بر خاطر اجداد اهل کربلا
 آمده میگوید چنانکه از اومان غلامی را بر ما جزمین اولین امیر کرد پسند
 ازین جهت غضبناک شده با وجود ظاهرتی و فرموده امیر صبیحی
 برود بر منبر راعده بعد از ظهر و نماز بار خدای فرمود و اینها اناس این
 چشم سخن است که در باب طاعت اسامه از شما سخن رسیده اگر شما امروز
 طعن در امامت اسامه میکنید پیش ازین در امامت پدر بر زمین کوفه
 باشد در غزوه موته خدا که زین قابل امامت بود و پیشترش نیز
 این امر دارد و عیت مرادش تا در قبول خوده یا در برقی باشد
 که در جمله اخبار شهاب الهامه از منبر فرود آمده بجز مجاورت
 در روضه الامتساب نظر است که این روز شنبه در هر مع اللول
 واقع شد و صحابه که همراه اسامه تین مشرفه بودند یکسب امواج
 انور را واقع کرده ملت کراهه میفرستد آنروز در وقت غل مرض
 بمالوف و ناکید میفرمود جیش اسامه را روان کنبد العصبه ما بر وقوع
 اخبار غدیر خم و بوضر آیات بسیار که حق سبحانه امیر را
 سید المرسلین فرموده اکثر احادیث مثل انتم منی بمنزله ناریه
 من مویس الا انه لانی بعدی و روزنامه کردن جیش اسامه بدستور

که مذکور

که مذکور شد عقیده مجتهدین فدیه امامیه بر نیزه که کوه رسیده
 امیر المؤمنین حکم الحمله بود تا شون سته سی سال امام و فوت
 و قطعه دلایه میآید و آدمیان و حلیقه الله و قائم مقام رسول الله
 بود که خلفا و تلامذت بر رسم حکومت اسم خلافت مشهور و معروف
 بودند اما فی الحقیقه مرتضی علی کمال خلافت صبور و معنوی معنویت
 و معنویت و موصوت بود و بعد از در جمیع مشکلات لیفان ویرانه
 میفرستد و بکرات و حرارت یا مضر الکرب و کای لولاعی اندک
 عمر میگذرد و از جمله این سی سال است و چهار سال جهت ده ماه مجنون
 بود از نظر قریب حکام نبوت نجیب امیر المؤمنین غایب و معیت غیر
 بصیر و مدار از نیکو میفرمود بعد از آن پنج سال بر چند ماه که
 ناکشید و قاسطین و طاریقین ممتحن بود چنانکه در باب استیجاب مذکور
 شد و نیزه گویند از روایات که با ساند صحیح با رسیده همان
 میشود که امیر المؤمنین غیر از سید کایات هیچ احدی معیت نکرده
 لیکن ذکر توقف در معیت نمودن با خلفا و تلامذت که در تکفیر و
 اهل سنن متواتر ایراد یافته نیزه است بر معنی که خلافت حق الکرم
 بود چه اگر حق او نمی بود و توقف نمیکرد و نیزه که بخاکهای ری و بلد
 نیندیشست کم الریس اهل البیت و لظلم که تطهیر از صفای او که بر

در احوال که مشکل می شود
 از آن روز که علی علیه السلام
 فوت شد و جیش اسامه
 معیت نمود از آن وقت

مصون و محفوظ است چنانچه در دفتر تالی روضه الاحباب است
 که حمزه را بل سید بر نه شد که چون از همه بوی فرزندت حاصل شد
 ابو بکر صدیق رضی الله عنه از زوجه مهاجر و انصار جمع شد
 علی رضی را بان مجلس سید امیر حاجت بوده در مجلسی باقی خود نشد
 و از خود طلب خود بر سید قدوه امیر عمر بن الخطاب گفتند
 چنانچه سید امیر ابو بکر بخت کردند تو هم بخت کن امیر
 سخنی که شما را انصارت است خسته این عهد که همه از من بر شایسته
 میکردم که تو سید نبی سید کائنات القربی کلک اولاد حاکم
 بعضی بوی بعضی که انصارت است خسته است که عمر بن الخطاب
 گفت که من از عمر تا بخت کنی امیر فرمود اول سخنی مرا جوابی
 بگو سید بعد از آن از من بخت کنی امیر بگو سید گفت امیر حسن
 تو تو اسلمه صدقت در اسلام و فضل قرار تو سید با سید الانام
 حکومت و خلافت امیر لیکن چون صحابه را بوی که اجماع نموده اند
 است که تو نیز در درگاه و طوق در این امیر گفت امیر سید تو
 این امیر بقول رسول مختار موسی که حق سبحان من است
 کرده در دست آن ماست که بجای دیگر نقل که در مبط قرآن و در
 مورد امیر و امیر و من فضل و علم و من عقل و صلح ما یم بوی اسلمه

این امور

این امور خلافت را شایسته و امارت را سزاویم بشیر بن الصخر
 گفت امیر ابو الحسن دعوی که تو امر و نظایر میکنی اگر پیش ازین معلوم
 شد بر امیر امیر همکس تا تو خصاقت و منازعت نکردی و محکم
 می نمودند لیکن چون در خانه خود نشستی و در مقام مردم است
 خلق را مضطرب آن شد که از خلافت کناره میکند اکنون حمزه را
 مسلمانان که دیگر از بر زبیه اند به شوالی از پدری آبی خود را
 طرز دیگر مینمای امیر گفت امیر سید رو امیدار که من جسد اطهر
 و قالب انور خیر البشر را غسل داده و بجهت تو کفن من در نموده
 و از روضه و بیرون است حاصل کرده دم از طایفه خلافت و حکومت
 بزوی و با مردم در رضاعت و خدمت استندی ابو بکر صدیق رضی
 چون دید که حکایت امیر حمله حکم و استوار و می یکی از انقباطی است
 از راه رفق و مدارا داده گفت امیر ابو الحسن مرا کمان ازین بود
 که ترا با من درین مضائق نباشد و اگر منید استم در صورت با من
 مخالف نخواهم کرد هرگز قبول نمیکردم اکنون که مردم با من اتفاق
 نموده اند اگر تو نیز با ایشان موافقت نمایی خلق مرا مطابق واقع
 ساخته باشی و اگر حال تو قف غایب و خواهی درین امر نامتوجه
 نماید حرجی بر تو نیست بس امیر المومنین از مجلس برخاسته بوی

خان خود شد هرین آقا اور عثمان نزد امیر رفته گفت بر ما باشد
 که فرودین اهل قریش بر شما خاکست تندوست خود بکش تا ما بکشیم
 گنم و اندک خوابیدیم بر سر برار بر تو از سوار و پادشاه بر سر آمد
 و بر از جر کرده گفت تو ازین سخن حرفه از او کرده و بهیچ تو سخن
 اسلام و مسلمانی بوده اند که هیچ خبر با ایشان تو نمیشد
 بر سرست که با او بگر است و از او را ما است میدانیم و هر دو از سر
 نخواستیم هم در روضه الاجاب مطهرت و بهیچ تو نیست که
 امیر المؤمنین تا ما دای که فاطمه زنده بود بجهت نکره و اکثری تا
 و جمیع از قریش مثل زبیر و طلحه و خالد بن سعید بن ابی اسحاق و زبیر
 از انصار با امیر اتفاق نموده با او بگریست نکره و نکره سوره عباد
 تا فرج بود از روز بقیع و جمیع بجهت نکره کرده روز بقیع نیست
 که آخر از روی بکره بجهت نکره و در روز بقیع حلیفه در دوم شهید
 و معروفست که چون عهد خلافت سید محمد میان مردم کرد و بکره
 گفتند حلیفه رسول خدا شیخه با جای خود بقیع کرده و این عهد
 خلافت او نوشته هر کس از مؤمنان از حلیفه را قبول دارد و بقیع
 حال خود نماید چون بر بنیوال پیش امیر آوردند از روی خبر است از راه
 کشف فرمود با بجهت لمن میمانان کان عمره یعنی بجهت مردم را

که در آن

که در آن نامه است اگر چه عبارت در عهد نامه مذکوره در شرح عقاید
 باین عبارت مطهرت هذا ما عهد ابو بکر بن محمد بنی آخر عهد فی الدن
 خارجا ابی استخلف عن الخطاب فان عدل فذا الک طشی بر سر است
 فیه فان حار فخلک امر ما اکثر دورا تم این عهد نامه عثمان بن عفان
 بود رضی الله عنه علما و امامیه گویند بجهت است که قدوه امیر است
 بن الخطاب در سخن بر این عهد نامه وصیت حسب کتاب الله ان هذا کتاب
 قد استند و به بجهت گفت چنانچه در وقت طلبه دور است قلم با نکره در صلح
 گفته بود ما در جواب بجهت خطای بزرگان گرفتن خطاست
 و در روز بقیع حلیفه سوم هم در روضه الاجاب مطهرت که بقیع
 بجهت بخور چون تجویز عبد الرحمن عوف مردم با عثمان میگویند
 امیر المؤمنین در آن مجمع مایل و تعلق و زبیر فرمود ایها ان کس بکره
 عهد هم نما که بجهت گویند در میان اصحاب رسول بجهت احد است
 که آنروز صلح الله و اکرم سلم در وقتی که سلسله عهد مواقات
 میان باران خورشید استحکام میداد با او عهد اخوت است بفرموده
 باشد در آن شبی فی الدنیا والاخره غیر از من جمله خصم را بقتل
 فی بعد از آن فرمود بجهت در میان شما است که آنروز در روضه او
 فرموده باشد در آن منی بمنزله تارون من موسی الا انه فی بقیع

جميع حضار از کبار و صفا گفتند و بگفتند که میان شما امر است
 که امین می و مضطرب و روی او را بر سوره برات مؤمنی است
 عالیشان کردانیده باشد با این کلمه که فیروزیه که لا یورثنی الا
 انا و اول من عترتی غیر از من زبده حضار با جمع گفتند در پیش
 گفتند موالین شما سید که سید شریف و شفیق روز محشر بر جمل ما جوی
 و کل الحضار مرآتین فرموده سه ایجا بسین فرستاد و پیش
 وصیت یافتند و منانوت امیر خورشید بود و هرگز که را بر کرد سید
 طایفه حاضرین با جمع گفتند بی همین بود که در مایه دیگر گفتند که آنکه
 که معلم علم اولین و آخرین اعلام علم من فرموده مومنان را اعلام
 کرد با این طایفه که انا مدینه العلم و علی بابها و انا دار الحکمه و علی بابها
 گفتند از میدانیم دیگر فرموده اند که ایجا بسین سید جل جلاله
 در مقام مخاطره با عدالت است در معرکه محاربه از کفار خوار کرد
 و من هرگز در هیچ موطن خوف از ان سرور تکلف ننموده خویش را
 و خایر نفس و جز جریه اقدار کس بر کردم گفتند بی همین است
 ما فرموده آید نمیدانید اول مردی که قدم در دروازه اسلام دراز کرد
 منم گفتند بی الحکاه فرمود که نام یک از ما از قربت رسول الله
 از روزی که در شب جلالت در مرتبه اقریب تا انا برت و فرمودم

از

مرتب تو در راه قربت و در محبت با من و در بغایت رسوخ و حکمت
 درین حال عبد الرحمن گفت یا ابوالحسن همه این فضایل که شرف
 چنین است که در تحت بیان آوردم و مجمع اصحاب من این امور قرار
 داشتند و اعتراف دارند که این کون اکثر مردم بجهت
 کردند موقع جناب تو آنکه با ایشان موافقت نمایی و بقدم قبول
 و انحال پیش ای سائر عرصه و لا یستخفون و یذکره شما سید با حق
 بخلافت کتبت و مع ذلک بحقیقت علم خود عمل بنمایند با برکت
 اعراض فرمایند بنور خود و الله مسلمتم و شتم این امر را بر غیر خود را که
 میدانم سلامت مسلمانان درین تنزیه و تسلیم است چون درین تسلیم
 حیث بر خاصه نیست نه بر مسلمانان بنا بر آنکه مناقشه کردم
 طلبا لا کسب الرجوفیه و این ابیات است از ان که بار و بحر گوی
 از درت باور کردم الله و همه مناسب این مقوله و گفتار زین العابدین
 مانده بود همه الناس ان جریسما سخن و انحنی هم ما با اذ انجوف
 رحمت النبیه و هم ما در کبرمت و اننا صر للذین و المنصور
 و لا رخصه علم ان اخبرنا کتبها کما به شهد العظمی و المنطوق
 و البیت وی المر والارکان کتوبا نادر ذلک کتب البیت و الجود
 صنعت است اول یعنی تحفه هدیست مردم بدست که بهتر است ان

از یوزب باقیم و بزگتر این عظیم در زمین چون اختیار نمایند
 معنی است دوم میدهند کرده بی و حال آنکه ایشان جایگزینند
 که نامرمین و مضور کسی که قدرت داده است از این بیسوم
 و زمین میداند که بهترین ساکنان لایم چنانچه بر بنبریت من
 گوهر میدهد بطبی و مطر معنی است چهارم میداند خانم صاحب
 و ارکان یعنی مکرر سوال کنند که یعنی کولای بدید باصنعت
 رکن است و جغرافیایی گوید جناب ولایت است در قضیه
 باین دستور عمل فرمودیم سلامت سلمان نیز زمین واقعه در
 و تسلیم و بر بود جواب گوئیم فرق بین صورتین در باره
 چرا که حق در استیثان است خلافت میریسته اما خود را حق میداند
 بنا بر حصول صلح است سلام سلمانان از حق خود گذشت اما میگوید
 شایسته خلافت است و سزاوار حکومت و امارت علیه السلام
 چه غیر از امیر جمعی دیگر از میان صحابه خلافت است حق از آنها بود
 با وجود شرف خود با هیچ اگر رضا خلافت معا و بعد از خلیف
 در کلام اقبال و التزام بد اینه در امر دین نموده بود با بفرست
 بخار به اهل بیعت قبول شد در حق الخلیف علیه السلام و المسلمین
 و در آن کلام که درین قضیه فرمودیم که حق لایعنی خاصه است

باقیم

باقیم غیرت و چون در انصورت این عمل معتقد از ما جود انصاریت
 با میر المؤمنین اجتماع و اتفاق نموده بودند و حکم حدیث صحیح که در این
 بخلیفین فاضلو الیه منتهی است و حق است کرده شود بدو خلیفه
 پس قتل و شکار گشته بود و در ضرورت چون اهل عقد بر خلاف
 معاویت نموده بودند رعایه سلامت المسلمین مخالفه فرمود و انچه
 الملک الملعون و اکنون باین در میان زمان خلافت که با اتفاق خاص عماد
 فرقی بین در سینه نفس و نظیر از هجرت سید المرسلین برکت وقوع
 تحقیق پذیرفت هم در روضه الاحیاء بطور است که ارباب سیر و طواف
 در کتب اهدی و در عهد چون واقعه قبل عثمان ابن عفان رضی الله عنهما
 بولایت جناب ولایت نایب و صاحب انصاریت امیر المؤمنین که در آن
 در خانه خود نشست و در اختلاط با مردم مکمل الوجوه برست و رسا
 مصر و عظمی و عصر و عقبه علیه و سده سینه علیه بود در آنهم
 بیعت با بر سر سخام دهند از فرز اجابت فرمود و در آنکه
 بود از فرز و از واقعه عثمان با ابانلی مدینه گفتند از فرز
 رفت الماس قبول منفرد خلافت باقی بود پس اتفاق باستان است
 علی الان مریش تافته گفتند عالم را جاره مریش از امی و شرف
 و خلیفه و معتدای و عهد انیم در زندگاری تو باین کار حق و اولی

علی مرتضی در میان اهل بدیهه حاضر است بر چند جوهر استیم که محرم کلسله
 بیعت با و تویم قبول نگردد و در انچه است و مردم را امامی نیست
 که باین فرض ملاحظه قیام نماید ای شما درین باب حسب حکم گفته شد
 اولی ازین استیم آنچه گفته شد با ما موافقت نماید ما با او موافقت
 بجای نماند پس بر او ایمان حاصل می شود و در انچه استیم که در انچه است
 بیعت جمیع کتبتند الا طایفه زریه امیر زریه که گفته شد بیعتی
 و چنین میکنند زریه درین طلب جلیل اهتمام داشتند در کارش
 پس مالک شتر و حکیم بن جله زریه در وقت گفته شد فاضل
 خلافت را بر هر یکی از شما عرض کردم شما را با من موافقت اقبال نگردد
 اکنون مسلمانان و دیگران که شایسته این کار است اختیار کرده اند
 موافقت نمیکنند پس شما نیز که اهل اهل اسلام هستید با ما موافقت
 بکنید که مسلمانان بران اتفاق کرده اند ما برین خون شما موافقت
 و نفس شما سستی عقاب و کمال و شایسته عقاب و کمال
 ایشان چون دیدند که اگر قیام را بر امتناع کنند مصلحتی بقتضای این عقاب
 خون ایزد شد هر دو نزد امیر المومنین آمدند باینان زریه در انچه است
 باین امر نیست هر کدام از شما زریه است و بیعت با او است بیعت با او
 بیعت نمایم هر دو گفته شد تو باین امر اوی و نه بواجب اول

طی

علی مرتضی از ان بر سبب کرد تا از بیعت تمامه چنین مسموع است که این
 در روز تحقیق بنویسد که شاه سبب بیعتی آنست که بر حج عمل نماید
 بود که ماه فلک ولایت در منزل خلافت استقراری یافته خون روز
 دیگر است مردم عام بیعت نمودند پس امیر المومنین خطبه در رعایت
 بلاعت و مضامین خوانده و با جماعت صحابه نماز گذارده فرمود
 تا مروان و حرم و نفوذ دیگر از بنی مطیله نجابت بعد از بیعتش
 و شخص تمام از انچه استیم خبر و از انچه استیم خبر که بیعت جناب ولایت
 از زریه عثمان بن عثمان بر رسید قائل عثمان که بود او در وقت
 دوم در سبب بر آمدند محمد بن ابی بکر بایشان گفت ای ابو موسی
 بقتل آورده بدیده دستهادت رسانید رویه باریان را از دیدم
 نشناختم امیر المومنین کرم الله وجهه محمد بن ابی بکر را طلبید
 کیفیت واقعه استفسار نمود و او موافقت با عرض رسانیده که والله
 در سبب عثمان در امامم و تقدیر قبل از انچه استیم خون بر دم رایا کردی
 از انچه استیم او نماز شده دست از منقش باز داشتیم و حال انکه ازین کار
 بیستمان و تا بسم و سوگند بخدا که من گفته ام و دیگر اینها مانده است
 زوجه عثمان و برادر جمیع سخنان گفتند یقین نمود و ایضا در بعضی روز
 کتب سیر و تواریخ مطر است که چون این سخن امیر المومنین را که

قرآن خلافت و حکومت مسلمانان خلق با اختیار اهل بدو در امر و معیت
 رسانند بطریق ویر با جماعتی از جوده مهاجر و انصار و نوادیر المؤمنین
 آنگاه گفتند مسلمانان را از مایه و نطفه جاریست و همه را احد از تو
 باین کار نسبت امیر در روز الشیخ فرمود و لا محاله است علی را که
 تمنی اختر هم نصرت گفتند اختیار با برتست و مکرر با انبوه و تنوع
 لو اگر در کتب قیام بر رویا بر قدر و قدر هیچ مرد جزو حضرت و در دست
 زیرا که خلاصت بقوم قریش و معتمد طایفه با ششمه و فضل و اعلی
 خلیایق و اقرب مردمان بهادر سیل و طریق رسول یعنی حضرت
 فایق قوی امیر فرمود و سیل این کار ندادم بلکه از دیدن من نیز
 یکی از شما با ششم و دیگر گزاشتم اولی سازید و میرا و نیز شرفیوم
 چه وزارت مرا به از اما رشتت اینان در التماس و استعدا
 ایجا چه شسته نمودند چون جهانیه از حد گذشت امیر المؤمنین فرمود که
 محبت میکند بر اندک که من از حد شرف و نجای و زنجیرم کرد و میباید
 از من و واقع نخواهد شد و فضل ابو تراب در دست ظهور خواهد شد
 و یکدم از مرتب المال بر این کفایت کند و میان شما ترجیح منم بلکه
 بنظر محبت و عاطفت خلافت تمامم و احکام من به العباد و هم در کتب
 و مقتضی حدیث و سنت رسول الله امضا و اجر اکرم الکاظم فرمود

تقریب

لای

روید که این امر بخفی مطلق موقوف شد بر کسی جز بر فرزند و اول کسی که او
 کرد و طایفه بود و در زمان زین العابدین امیر مکه را بود از آن مهاجر و انصار
 و اهل مدینه که کرده شرف محبت آنحضرت در یافتند پس از آن جمعی
 رسول صلی الله علیه و آله را بر باده خطبه در رعایت طایفه حضرت
 اینست فرمود که من اول خطبه امین بودم و بعد از علی است و قدر جمعی
 بعد از آن خطبه حریم بن ابی طالب را که از آن حضرت رسالت صلعم
 بدو است و این مکتوب بود بر دست و در مقابل منبر است و این است
 که از جمله ابواب حسان افکار را که در روز و ما ماند حسان بر منبر است
 جلوه و اینها را در اینها علیها
 و حجاب اولی الناس بالناس است
 و ما من قریش من شقی عباده
 و فی اللغی فهم هم من اخیس کلمه
 و اول من صی من الناس واحد
 و صاحب شمس القوم فی کل وقت
 خدا که اللہ شینی ایجا چرا بسیم
 اما هم تاجیه نصیبتی الکفنی
 که طایفه و زیر بود از امر محبت با جمیع از اصحاب زو امیر المؤمنین
 رفته گفتند قاتلان عجمی ترا کفایت تقصاص غیر سازند فرمود که کسی

- البحسن ما خاف من العین
- اطی قریش بالکتاب بنی اسد
- و ما من قریش من شقی عباده
- و ما فیهم یفهم من اخیس کلمه
- سوی خیره النسوان و اللذون
- تکون به انفس ان لذر الذن
- اما هم تاجیه نصیبتی الکفنی

با این امر متهم اند هم را یک گواهی و توبه بخوان گشت و اگر یکی را
 میدیدند که این کار کرده کن در قصاص حرمین خون عثمان با شما تنفع
 چه کنید تا صاحب قصاص بماند و روان تعیین در خون کشید و شما کوایم
 دیدیم من حکم قتل کنم آورده اند که اکثری این امر از حد نه فرار چهار
 کرده بظرف عطف مکه و برنجی بجا نیست نام نزن و میوه رهند و کوندن
 بن بشیر القاضی را با یون جمع گفتند بیدیه تا یله نام زوجه عتقا را با بر این
 خون آلوده نزد معاویه برد و شتر درم طلبیم در مدینه بخون کشیدند
 خانیف و ترسان بهنگام فرصت خود را در مکه مبارک گنجایشه رسانیدند
 و هیچ احد را زنی امیه با درک سعادت و رحمت امیر المؤمنین موفق گشت
ع این کار در ولایت کوفه تا کار آمد و الله الموفق والمهدی و الله اعلم
 که در روز دوم از بیعت جناب لایتاب امیر فرمود تا در خزانه بیت
 المال ضبط کردند و اموال که در خزانه مضبوط بود بر دوش آورده بر دوش
 قسمت نمود و صاحب بیت مضبوط آورده که امیر المؤمنین امر کرد تا در
 عثمان سلامی که از شتران صدق فریاد گرفته بود در بیت المال ضبط کرد
 و اموال عثمان را فرمود تا در میان مردم قسمت نمودند **فصل** که دوم
 از قرار خلافت بر امیر المؤمنین میفرموده شعبه که در میان عمر و علی امیر
 مشهور بود بخیرت امیر آمده گفت چون خداوند تعالی ترا بهت

مرحوم محمد بن علی الله علیه و آله که در ای کوه اندید و ما را در ولایت تربیت
 نورس اندیس بر بالاد ضرورت که هوادار و رفیق و یار و یاور تو بقیدیم
 رسانیدیم اکنون مرا حمت مصلح مهم توست امر و در تمام خطور کرده
 اگر خصمت فرمایم بوقت آنهار ما تمام هر که ام که مرضی خیر من فرست
 باشد اختیار فرماید جناب و لایتاب او را دستور و حق گفتن داد
 میوه گفت من از بعضی مردم درین امر که امیر مقتدر است تکلمی
 و کتابی از من مکتوم علاج آن یکی از ستم نه است احوال است که شتر
 نیز رضای دولت از او دران شتر سوار گشته و عرض نموده ام مردم بجا
 دیگر شتر رفیق فریادی چون ایشان را در مکه امین است البته تر از تو
 دیگر رسانیدند همه با اتفاق از تعجب تو عیانند و مدد تو است و لایتاب
 تمام مهم خلافت را بر تو قرار دهند و اگر این امر پسند خاطر
 عبادت در حال عثمان را امر اعمالی که دارند اسمال مقرر در آن تو در
 خلافت مصلحت مستقل و ممکن کرد در زیر لایتاب امین نیستیم
 از خلافت بویضا از ایشان با تو و رواستی آنکه گفت صواب است
 که بگویم بچه و بی تو نبی و حکومت مملکت شام را حتما بجا
 بوده و سب آنها استمرار یافته بود بر مسلم و در او و در آن مکتوب
 از خود و لایتاب و ستم و طین و غافل کردانی و شتر و او در کتاب

از مشورت سایر واعلام فرمایید که نسبت با او از عمر عثمان بهتر بود که
خواهم کرد و عمر و عاص را بقولین مملکت مصر بخوانید و تمامت نامه
با بولیس می باشد که در وقت مقدم او بر کافه و افران و مهتاز او
بر امثال او از شرف عثمان چه او شخص است در نه ناموس و نام
بفایت مکار و با فرست و طالب حکومت و ریاست که من از مکار
این هر دو بسیار متوهم و چون با دعان و انقیاد این دو شخص متوهم
است حکام و تمایز بدیدارید و امثال این طایفه که در وجود ازان است
بواسطه استخرا از احوال عباد و بنزد خود طلب کار و توقیف فرما
و بهر که اخلاط خواهرت بخار ایشان فاضل نماید و اگر ازین دو امر
بهجکه نام فرمایید که ازین ملده هر دو در وقت وطن
و اقامت یکدیگر بر یکدیگر او بجا صلح کردیم که کسی شریک از یکدیگر
فرمود این را بر تو صواب بنماید اما آنچه که از مردم قرار نهادیم
چگونه این امر را در کتاب بنام و حال آنکه در بیعت من در نامه بنام
لنا این کار از من هرگز نیاید که می بود و عمر عاص و سایر اعمال شما را
یک است بلکه یک مملکت حکومت و ابالت بخیر کنیم که موسسه می
لیلا و نه را و سر او جبار عثمان را زانی میگردم از کذب است حق عثمان
صالح از سخن ما را نشنید تا رسید با و آنچه رسید و دید آنچه راست است

و دید اکنون چگونه اکتوم شمال فضل را بر مسلمانیان مسلط کنیم گفت
مخبر المصلحین محمد و اما سرین رفتن من ازین ملده و اقامت تو عثمان
در جبار و کبر و سرین باب نامی کنیم و به ستم با چه رود و بهرین تا خود
فکر از برده چه کرد پس چون روز دیگر با میفره آمده گفت با امیر مومنان
دین زین سخن در باب حال عثمان و معاویه و عمرو بن عاص بمخبره آنها
رسانیده بودم هر چه خبر میسر نیفتاد و امروز ازان در کتب خود دستم
از آن است که ایشان را از تمام حکومت عزل کنی تا موافق از
مسافین ظاهر و هویدا کرد و این گفت و با خود عزم طهارت معاویه
مقرر کرده از مجلس سرین رفت **عمر بن** که از کبر و برادر با کبر است
انفاق ازین روز عبد الله بن عباس از سرین نه راحت نموده خود
علازمه است امیر مومنان و بر سر روز با میفره طایفه شده چون مجلس
امیر مومنان بعد از تقدیم هر اسم تجت و سلام کردید که میفره از این
بچه آمده بود امیر المومنین فرمود در روز مصلحین میسر و دوام روز
مخالفان گفت سخن اول و آخر او را بیان نمود این مجلس گفت
سخن اول در مصلحت و صلحی است و سخن آخر خبیثانه است و تا هر چه
فرمودید اینست که مصلحت و صلح در میان است که شما ندیدید اما نظر شما
بر اصل است بر مصلحت و صلح است و در رعایت دنیا و دین نماند

کتاب
تاریخ
عربی
فصل
در
تاریخ
عربی
کتاب
تاریخ
عربی

و دنیا است درین دنیا است خدیو که در دولت وین خواهر از دنیا
 و روایتی که فرمود این عباس هر گاه در صلح مهمات با تو مشورت
 کنم آنچه می خواهی بگو که در بعضی از آنها خلاف قول تو کنم و گوی
 راه موافقت و اطاعت من بخواهیم عکس گفت از جمع کاروان
 برادر تو برین آسان ترست و اتمامی که در عهد خلافت ایدر تو
 رو خود هر چهار تن که هم فرست و گفت و گفتی در دربار
 شجاعت مسطر گشت و هم در کتوبت تو این سلف مسطر است چون
 مطلب این تفریق بر بار بختها و فرقیست در تو برین زمان خلافت
 صورت این المومنین بود و باده برین اظن برینست **سید در حق**
در بیان احوال حضرت از عالمی بدربار برادر میرزا دارو
 ارباب دانش و زکا و محار و عظمت و صفای طایفه و با برت گزینت
 سینه ایزد معالی معتقد و اول جبار سینه اندر بدلیل برین موال
 استمرا بر بدینفته که هر کس از راه محبت و اخلاص بقدم تو راه
 ساخت نازگاه احدیت بپدیدت ارادت و بندگی الوهب
 ملازمت که گاه الوهیت بر روز روزگار خود گشتید و با بران غم
 و طایا از تمام مح و درو یا بر فراق او بر زن شود و اول در استماع
 و رحمت و انوار فرجام و بهی از صفیات حوالش گزینان دریم

ص

صیحیح آن اعدا و آب قوما آنجا هم می بران و عورت و کلمه نصیحه
 لاسلام و اللوالا کالکلب للکلب مؤکدا یعنی نسبت است در حقیقت خون
 ز غلبه در دانش است ز غلبه در دانش خوش است و اینها در دنیا
 نوابی بر اکیا بر اینها که هر گاه که با اندیشه تر از سایر بر ایامی بوده
 و حلول مصایب بر اعظم اولیا که مرقبان عالم بالا اند اکثر از جمیع خلق
 رو می نمودن کدام بی است که گشتند و شدت تو اوست و دل کدام
 کشفانه اسهام که سینه ملکه در دانش طراز او در بر بادید هزار هزار
 کجاست و از دو عالم او در بر زوید هزار هزار در دیده و آب ربا
 اندر هر دشت خاوران بختی است که در دشت نشسته و دستهای است
 که خون دل و دیده بر روی است در همه زمین و هیچ فرسخ نیست
 و صدق این سیاق نزد علمای افاق از تمام دروغها که میماند که گوید
 و امام المسلمین سید الله الغاب علی ابی بطلاب که هم الله و همه
 و معاویه بن ابی سفیان و شامیان واقع شده بر سر و تکریم و از آن
 سبق و کرامت کا الشمس وسط النهار ظاهر و آشکارا میگرد
 زیرا که با وجود آنکه با اتفاق جمیع طایف امت آنرا سپهر امامت خلق
 بختی و امام مطلق بود و پیش از تمام اهل اسلام بمابیت نبی علیه السلام
 و السلام اقدام فرمودند و زنت سپهر و خصوصیت هر کس سوال است

با کل وجه حاصل در دست و مونس در دلدردت آنحضرت رتبت خود و جاه
 و لو او علم و اجتهاد می آنحضرت و در دید آن شجاعت و مردانگی
 از جمیع ممالک آن روزگار که در مسالفت می بود و در اول آن جنگ
 و غیر از این که بر جمیع کربان اعصار سابق و یاقین بود و اکثر اکار بر همان
 و انصار مخالفه ایماستش بر روش گرفته بودند و بیشتر از آنست
 و انصار حلقه ایماستش و در کوشش کشیده آنحضرت با طایفه و یاران
 بر صفا و یرین ای ای صفیان که به شانه استنبا به طایفه این طایفه بود
 سلک مولود و قوت استلاک است استیلا میسر نکرد و در آنست
 مدت مدید رتبت کار فرخنده آنار با توایه غصه و غم و اذیت
 حزن و الم گذر نهیدن با لایحه در هر وقت و هر شهادت رسیدن
 نهج البلاغه از این قیام بر این منقول است که نبوتی یکی از غصه و
 سده سنیه امانت و منتهان غصه علیه که است از آن حضرت
 بر رسید با امیر المؤمنین با وجود این افاضیل صورت و عقوبت اولیای
 کمال است و صورت و اخرو که ذرات فیاض البرکات ترا حاصل است
 چه بود که این همه را مناسبت است که فرمود و در سایر
 قیام است سخی و دیگر با طایفه من لرزاده کردم که بنیاد فایده کرد
 میسر شد طرف حقانی است که در ایامان هر است بود که خطه ایماست

لونا

سوقا هفت روز در ایام و رحمان می نشیند و سالکان مسکین
 از کبر و تکبر پسر و با سوسه در ریاضت کمال و امانت امانت
 و کار ایامی چیست در میان بارگاه سجده و سجده و سجده
 از مستندات عالم فایده میجو و مردان درگاه و یاران و کسب
 و غیره تسولات نفس از با جز از اوقات اینها میفرود **نظم**
 ملک بخوشن بخان از دهان **نظم** **نظم** **نظم**
 رساند هر که کمالی خط ز است **نظم** **نظم** **نظم**
 بهر آنکه در روز روشن **نظم** **نظم** **نظم**
 هر که در آن داغ است **نظم** **نظم** **نظم**
 عرض از این تشبیب و مقصود از این تشبیب **نظم** **نظم** **نظم**
 از این است **نظم** **نظم** **نظم**
 حاتم الانبیا رود او و بدان **نظم** **نظم** **نظم**
 عزت که بعضی است **نظم** **نظم** **نظم**
 شتر خج چهارم که است **نظم** **نظم** **نظم**
 جامعه خود در اندک **نظم** **نظم** **نظم**
 در چهار دفتر است **نظم** **نظم** **نظم**
 اتفاق دارند که شهادت است **نظم** **نظم** **نظم**

بوجه انجا بنده اما در کتب حال آن که این شقاوت مال و جگونی
 و قبح آن در شرح احکام بسیار قوت رواجی است که این علم
 از مصلحت و در وقت خروج مصر با آن ختمه قتل عثمان رضی الله
 بایشان محراب بود و بعد از آن واقعه کوفه افتاد و در ملازمت
 حضرت ولایت ولایت منقبت سببی بود و قوی آنکه سبها
 از واقعه نهروان است که مردان محمدی او بگویند که هر کس از
 فرسان مصر ملازمان روانه سازد و محمد رضی الله عنه بخرج فرمونه
 است نفع از شیخان مکتوبه رساله است یکی از آن جمله بود
 و چون نظر امیر المومنین خدیو بر آن بود که هر چه از آن فرمود
 اشذ و میاید که لطفه فان لولا لطفه ولا یخرج من اللوة اذا اجابوا لولا
این میاز است که بر دست اندازد که هر که مملقات خواهد کرد
 و خرج مکن از هر کس چون نواد فرود آید در روز قیامت هدا
 مستور است که امیر المومنین از توانان الله علیه در وقت خروج
 نهروان رسولان با طرقت میدان فرستاد از زمین ده تن به
 ملازمتش آمدند و بعد از آن روید و بهر این علم که در خبر قبول
 نیفقا و آن شمشیر بود و غایت قیمتی آن بود که ازین جهت
 عکلیان مشاهه مجلس همایون کشته شد امیر مخفی در راه کف

بالم...

با امیر المومنین است که از رفق ازین هدیه قبول نمودند
 که در میان عرب شمشیر و مثل آن بودی استای امیر فرمود که هر که از رفق
 این شمشیر را بخواهد از تو است نام حال آنکه مراد تو از من بدین شمشیر
 حاصل خواهد شد این علم از شنیدن این خبر حضرت از آنجا
 خجسته کرده بر زمین افتاد و گفت با امیر بهمهات بهمهات مگر
 مساوی که اینصورت در خیال من گذرد و این فکر خیال در مقام
 خطور کند من بعشق ملازمت این آستان دل از وطن بردارم
 و نقش مهر و محبت خدام این خاندان بر شخصه خیره گاشته
 حضرت امیر گفت این زمان است که سبکی اما این امر است
 بودید و صورتیست رو نمودید و تو عقوبت از جاده رفیق
 ببادید و نفاق خولیه که کفایت و خاک سحر و قیامت و شقاوت و رفق
 دولت خولیه بخت است آسین مهر و رسم و قاعدت
 هر چند است خطره عهد کنی با دشمنی این علم گفت با امیر المومنین
 اینک من در دست تو ایستاده ام فرمائی تا دستهای مرا
 قطع نمایند و اگر تحقیق فرموده که این امر از من مرتفع خواهد شد
 مرا بقصاص رسان امیر فرمود چون هنوز از تو فسخی صادر
 که سخی عقوبت باشی چگونه ترا قصاص کنم اما بجز خدا

مر ازین کار خبر میدهم و میدانم که قول اول صدق مقرونست
 و در این آنکه این بچم در سلک خوارج انظام داشت اما
 از کوفه مجال فرار نیافت و در معسک امیر المؤمنین ماند تا
 که هم قوم او فیصل گرفت و در بعضی از روایات آمده که چون
 علی رضی کرم الله وجهه از نزدان بجای فرج روان کردید
 این بچم حضرت طلحه که ششتر در آن بلده است با او نزد فرج
 و فرزند بر مردم رساند از موقوف امامت اجازت یافت چون
 بکوفه درآمد که محلات میگشت و با اولاد طبره خرد میگفت
 درین اثنا چشمش بر نیل جمیله قطان نام که در کوفه است
 بود افتاد از آنجا که جنسیت بود دل ملعون بجای ملعون
 میل کرد **بیت** ذره کا ندر همه درض سمات جنس خود را
 بهی کاه و کبر باست شیفته حسن جمال و فریفتن غم و دل
 او گشته گفت ای کرام جان و بوش دل نا قولی از کلام
 قبل جواب داد از باب بی نیامی و آن قبله تمام خارج
 بود و بچم کینه از آن در نزدان گشته شده بود و در آن
 بچم بر سید سوره و یا شوهر دار گفت سوره ام الکتاب این بچم
 بزبان نیان از او را خواستگار خود قطان گفت هر دو سینه

جزئی

حضرت مال دکنی که جمیله عقیبه و سوسلی این اربط این بچم
 گفت زرد کینه که با قول دارم اما قتل خدیو که در نهایت شوق
 و تکلیف اربط نام که تا در نو اند شد برکت تن آن شهسوار شرق
 و مغرب که او را کشنده سرکشان عزت **بیت** جو او در کشند
 و در انصاف را از غلات زهرت فتنه از زهر بکوه قاف قطان
 من مال و کینه یک تو بخشیدم اما از سر قتل عیال که کشیده در
 و برادران منت و رنگم در خون شعله شهوت در کافون سینه
 بر کینه او از وقت بود در من خیزش بشه را برقی غفلت
 گفت و الله سخن امیر را است **بیت** و آنچه فرموده بود ای کرام
 آن بدید آمد از نظر من برین غنیمت ای شادم و کمر بر قتل امیر
 بستم اگر سبک خبری که بر زخم را خیره زود این مهر کفایت
 کند و از غایت شرارت موجب که مذکور خواهد شد در آن حضرت
 بدرجه شهادت رسانید راقم حرف گوید این روایت در نظر
 واقفان موافق هدر است ضعیف است نماید زیرا که با اتفاق مورخان
 واقعه نزدان در سینه ثمان و بلایین بوقوع پوسته و شهادت
 ولایت ماه در سینه اربین واقعه شده و در تصدیق آن
 که درین باب روایت کرده از مورخان و الا که تصدیق آن را براد

بیت

نموده اند آنست که بمهاجره اقمه برودان که قضی از آن خروج کرده
مانده بودند و اطراف طایفه متوفی گشته اند آنکه عبد الرحمن بن یحیی
المرادی در کتب بزرگین عبد الله التیمی و عمر بن بکر السعیدی روایت کرده
مجموع شده روزی در آن مکان نبردان یاد کردند بر قتل آن
ملازمین تا مسخره گشته که اگر علی ابن ابیطالب را میخواستند
ابن سفیان و عمر بن الحارث گشته بودند قتلها ساکن و خواطر
خلافی فایز و مطمین کرد و آنکه ابن علی گفت من بر قتل علی
اقدام مینمایم و بگرگفت من زنده گمانی میاویم با سر ستم خود
گفت من بقتل عمر و عاصی بر دارم و قتل مطینان را بینه دارم
مرواریم و مقرر نمودند که در صبح هفتادم رمضان بر یکدیگر تیر
هم میرا که مقبل و متفلس شده اند سر انجام نماید اما که شمشیر
خود را بر پیرا ب داده هر یک میخواستند مقصد گشته و بروایت
یا غیر رحمة الله علیه شیخ گفته است معاویه را قبول نموده بود
حجاج بن عبد الله الضمیر نام داشت و متوجه گشته در عتبات
موسوم بدار و معاویه بود القاصه چون شیخ که در اعین خود را بر
معاویه داشت بدین شیخ رسید در سحر روز موعود که من کرده در
و قیر که معاویه بنامش می آمد ضمه بر سر آن آورده گفت گشته

ترا از زمین جدا فی الحال اخوان معاویه او را گرفتند پس فرود
و معاویه بر قتل او امر کرد و آنست که گفت که ترا فرودم و هم که از
استماع او شد و مان شویر را هیچ نفعی نماند معاویه بر رسید آن
که نام است گفت امشب بر دارم عبد الرحمن بن علی ابن ابیطالب
بقتل رسانید گفت همچنانکه گشت من در آن روز او را مشاهده کردم
میسر شده باشد و بر روایت اصح او را بگفتند و طبعی طبعیه
است علاج زخم سهری خود نمود و آن جرحت لیسیم پذیرفت
و شیخ گفته که اراده قتل عمر و عاصی نموده بود و بگریخت اما برودت
نیافت چون عمر و از بیغیر مصلحت فرمود تا او را گشته اما این
بچشمین سخن گفته رسید چنانکه در صدر هر سطر گشته و قطعه
که در عرب لکمال حسن و جمال ضربت لیل خود طایر وصال او
کردید و قطعه از نوزج را قبیل امیر المؤمنین کرم الله وجهه تملیق
نمود این بچ گفته من خود جهت آن کار موقوف آمده ام بر قطعه
چند روز خویش را راجه کار آن تا لکها ساختن و این بچ شیب
بن خود شیخ را بنابر آنچه متفق گردانیده قرار و قتل امیر دادند
شوت بگشته در او ان که زمان شهادت او و ولایت پناه
نزدیک رسید خندین کرت بکنایه و صریح از بیغیر اخبار نمود و بگفت

خوشتر از آن اکثر اوقات نیز هرگاه تفریحی میشد اظهار می نمود
 میفرمود چنانچه در باب علم مطهر کثرت و در روزی که در روضه الصفیاء
 که وقتیکه میفرمودیم خواست معلوم کند که امیرالمؤمنین پیش از حرکت
 او بیفرودس اعلی خواهد فرمود یا او شنبه عصر خود خواهد رسید
 پس آنروز امیرالمؤمنین بجهت آنکه از حرکت خود بگویند و فرمود
 امیرالمؤمنین بر کوفه فریب او مطلع شده فرمود و ما او را خبر دادیم
 مرا بخون من رنگش نه بیند در روضه الصفیاء مطهر است که در آن روز
 است این علم معجزه کثرت و از آن جهت امیرالمؤمنین آمده است
 قوی بود و امیرالمؤمنین او را میزد و دل داشت فرمود از اینجا که
 قتل است از من حیاتت خواهد بود و قتل من نقلت که در راه
 سنه از یومین روز امیرالمؤمنین علیه السلام مسی که کوفه
 خلافتی است خالق میفرمود سوره امام حسن نظر کرده گفت از نور
 دیده من از علی ماه حرم روز گذشته گفت سینه زده روزیست
 سوره امام حسین کرده فرمود از حسرت و رسیه من از راه جزای
 باقی مانده گفت سوره روزیست در شب علی حسن بوجه فرمود که
 در همین ماه بدیعت ترین مردم علی مر از خون سحرین تصدیق
 کند و بقی حرم در زبان الهام بیان جبار کرد و مضمون آنکه

علیه

سوادند نام در از قبله شتراد و من بوی کوی خواهد هم چون امیرالمؤمنین
 از من فرود این علم با صراط تمام آمده گفت با امیرالمؤمنین
 میگویم حضرت رب العالمین از آنچه نسبت من بکمان می برود
 در اینجا هم که شاره فرمائی تا مرا آنگذود دستهای مرا بترند
 امیرالمؤمنین از قتل قصاص نباشد لیکن بجز خدا و حق را جز
 داده که کشنده تو از قبله مراد است این علم همچنان در تمام
 استیاد و استنکار بود امیرالمؤمنین که از آن سو که میدیدیم است
 که در باب مطهر است تو ایام بود و در امیفت از این جهت
 از عاقبت نامه صانع گفت بی نگاه ساکت شده روزی از روز کردید
 و بعضی بویست که در راه مذکور امیرالمؤمنین علیه السلام شبی
 در خانه امام حسن و شبی در خانه امام حسین علیه السلام اتفاق
 میخورد و زیاده از سه لقمه ناول میفرمود و میگفت شبی حرم را
 شامام و در ترجمه مستحق از ام مویس که سر امیرالمؤمنین بود
 هر وقت در آن سحر که شهادت امیرمقدربودا حضرت حضرت
 خود ام کلثوم را گفت از حضرت خود چنان می بینم که این حضرت بود
 در میان ما عنقریب نصیحت کرد و اظهار نفسی غصصی است
 بحر نفقت متوطنان ملاذ اعلی بوی تو ام کلثوم قطرات شک

از سحاب دیده فرو بارید که گفت از برادر این خرد چو خرد از برادر
 و این چه حکایت بر تو و شر این نه قصه است که گوش بوش
 توان شنود و نه قصه که از حکایت اله این توان بود **بیت**
 از خراف تلخ میگوید سخن به چه خولیک و لیکن این سخن
 امیر گفت ای فرزندان عربند دوش سید کائنات علی افضل
 الصلوة و اکمل التجات در عالم رویا ما دیده نمودم که بیت
 مبارک بخار از زمین بیفتند و میگفت با الخ بخار من بنا
 که آنچه بر تو و جیب بود از او در و روایتی که آن خرد را با نام
 جان فرمود و امام فنا ترکت مشرق و کریم و زار از خود دور
 روضه الهی هدایت مطهر است که در شب حضرت ولایت آنکه اهل طهارت
 خواب فرمود و با سحر لطاعت مشغول بود ساعت شباعت
 لبخت سر را آهده در آسمان کنیست و گفته صدق با رسول الله
 و فرمود چه باز میدارد یارب کشنده چرا از آتش من میوههایی
 منوال میگذرند و وقت آنکه او یکم مسجد در دالخانه و نور
 تجدید کرده میان همایون بسته بفرمود این دور است که هم از تو
 تکلم نمود **نظم** هر آن تا قیامت سر ما دور که بر شد از خاک
 درت دیده دل نور سینه بر کشید و برین سهل کردن عید کردم

حاجت

کبریا

که هیچ قصه هم ترمانی چون آنحضرت گفته اند بر من آمده همان
 حد خطی ایجا بودند در روز مبارک امیر با بک کرد و بقول
 و نه شش گرفتند بی از خدا مان حویله بران مرغان زود فرمود
 دست از زمینها باز کرد که ناله کشند تا آنکه زمین بر بس خدایت
 بر سبیل موهوب با کلمه زگفت و حال آنکه این هیچ و خبر و زود
 در شب نزد قطعه تبریز خرا اقدام نموده بودند چون آواز
 اذان گوش آن ملعون رسید و آن ملائمه از آنجا از خود را کنج
 گفت آنکه علی با کلمه از میگوید بر زمینم اورا نصابت کنند
 آن سه مرتبه سجده رسیده و دفتر در سجده شدند و آن هم
 بدرون در آمد و امیر و منین از او از اذن تا غشاه قدم
 در سجده نهادند پس همین تمثیل از حضرت ابرار طاق مسجد آید
 و در دال ملعون هم تنگی حواله کرد و بر دیوار خود ملعون سرود مغز
 بر فرقها یون امیر زود گفت بگوته لدا و لاک و لاهی که
 روایتی آنکه این علم صبر کرد تا امیر بحر استاده احرار است
 و سجده اول بجای آورد و چون سر از سجده برداشت انشائی
 شمشیر فرود آورد و با اتفاق جمع مورخان این تیغ بر همان موضع
 که روز حر حبه صدق عمر بخند و در غم زده بود و ما مغز سران کرد

شکافته شد و امیرالمومنین گفت نزل بر من نازل شد
 بر روی دکان که بطور قافله بر شدم و امام حسن را فرمود که
 شتر ایطاعت بجا آورده بامردم نماز گذارد و در حق
 مسطورت که بعد آن حاوت غلطی و در آن بجا نه خوردت
 و شیخی از حالش و خوش یافته او را برون فرستاد
 جان شکست با سرون بر چون مردم جمع آمده از امیرالمومنین
 بر رسیدند ضارب این زخم گریخت فرمود خدا تعالی او را طاف
 نکردند و بطرف نه مسجی را شارت کرد که همین است
 از در دریا و این عجم در آن صباح شمشیر خون آلوده بود
 که فرستاد که گویای کوفه میاید و در ازین عهدت شش ماه
 گفت تو کجاست گفت عبد الرحمن بن بلج گفت لرین امیر
 المومنین را تو زخم زده باشی خوب است انکار نماید خدا تعالی
 در زبانش انداخت که آنرا شخص فریاد کرد مردم را
 کرد تا او را گرفته پیش امیرالمومنین بردند و روایی که در روایت
 الشهدا مسطورت این بلج بود از آن که آنحضرت را زخم زد
 و بعد از این عجم خوردت و سلاح ازین باز کرد و درین حال
 سر بر آورده و او را متوش دید گفت مگر قاتل امیرالمومنین

اندر

آنست که در آن وقت و آن شخص که جان او را گرفته بطرف
 امیرالمومنین رسانید چون چشم آنحضرت بر او افتاد
 یا ایا المردم که من بدامیر نمودم شما گفت محاذ الله بالمومنین
 امیر فرمود ترا چه برین داشت که فرزندان مرا بقتل رسانیدی
 در قصر حیاتم انداختی منم با تو نیکویی کرده بودم گفت سب
 ای و آنست را آنچه و آنست و کان امیر الله قدر است و را
 از کانه فرمود این بد بخت را برندان برید و اکل و شتر از باز
 ندرید اگر من زنده مانم بقتضای را بر خود عمل تمام و اگر کلت
 کنم پیش از اینضرب شمشیر بر روی زینت که امیر از با دست از
 یک زخم زده ام کانه امیر را بکلمه خواند با نیده جانم زنده اولاد
 و نبات مکررات و زجرات طایب است چون آنحضرت آمد آن
 حالت مشاهده کردند فریاد و زاری و ناله و معراره بر او رخسار
 رسانیدند و جیب شکمهای برت اضطرار بجا که در مال
 افعال و در زبان گردانیدند نظم شعله آتش اجرائی او
 میسوزد و زرق تودلی بر جوان میسوزد این چه دردیست که
 خون جگر میسوزد و ضعف آنحضرت ساعت ساعت است
 ترا دیدت و الم آن زخم لطمه لطمه صفت لطمه صفت می پذیرت

این جزوات از کون کون میسوزد

چون زمان رحلت نزدیک شد اما این طایفه به صاحب خود
 تقدیم رساند و در باره این ان دعوات اجابت ایات
 بر زبان ها یون گذرانید و بکار کلمه طیبه و توسل و عظمت
 می نمود تا فرج روح بر فو تحش بقا الاله بر روز فرموده و از روز
 بروضه با شرف است و از حضرت امیرالمؤمنین امام حسن مروست
 که بعد از رحلت شاه ولایت محقق است بنسبم تا غیر
 می گفت ازین خانه بیرون روید و این ولی خدا و وصی
 مصطفی را بگذرانید چون از خانه بیرون رفتیم او را زی
 بگوئش ما رسیدیم که محمد مصطفی در گذشت و وصی او علی بن ابی
 طالب شد بدست بعد ازین محافظت دین و نگاه بنای است
 خیرالبین که تواند کرد و دیگر گفت هر که سیرت در روز قیامت
 ایشان کند چون آواز نسکین یانت بخانه آورده امیرالمؤمنین
 مشتبه در کفن بچنان یافتیم و روایت دیگر آنکه در وقت ارتحال
 وصیت نمود که چون من ازین عالم منتقل نمایم از زاور خانه خود
 بدیدارید مرا بدینجا خوابانیده غسل دهید و از استانه خانه خود
 و حنوط ظاهر شود مرا بدان کفین کرده در تابوت نیندواند
 در میان خانه وضع نموده فرزندان مرا بخوانند تا و او را بگذرد

کنند

کنند و یکبار حسن برین نماز گذارد و یکبار حسین چون تابوت
 از زمین بر خیزد شما بس تابوت بروازید و هر جا که سر تابوت
 بر زمین آید مرا اینجا بگذارید و قبر حق بگردد و از اینجا تا قیامت از
 ساج دیدار آید مرا در همان مکان دفن نماید مؤلف گوید در
 فصل اختصار حسین مسطور است که امیرالمؤمنین کا فوزی که از بدن
 مبارک سید المرسلین باقی مانده بود با خود داشت در وقت رحلت
 فرمود از زار بریدن می نماید و در روضه اش هدایت و در حال سیر
 مسطور است که جبرئیل علیه السلام شفقت متعالی کا فوزی از پشت
 آورده بود و آن سرور متعالی از زار خود نگاه داشته هم در حال
 سیده الشریعه و علی بن ابی طالب حضرت کرده وصیت فرمود که آنجا
 ارتحال بریدن خود خواهد مالید و نگاه اولاد ایجاد موجب
 فرموده عمل نموده هم در آن شب در بخت اشرف عالمین موضع که در آن
 مطاف طواف خلائق اطراف و اکناف عالم است هر چه در
 مدقون گردانند و موجب وصیت موضع قبر را باز بینیم و
 سانشند که احدی بران اطلاع نیاند و تا زمان ثارون بگذرد
 غیر از اهل اهل بیت بکس وقت نبود و بسبب بیرون نمودن
 بران مرقده عطر ساو حنوت آسان شد که روزی ثارون از آنجا

سکار میکرد و او هر چه در این موضع بود که در آن روز از این
 بود و بنا بر آن بود و هر چند در خنجر و سکار از این سر او اندر رود و بنا
 نیاروند تا رو از این سر او صورت صورت از سر او
 استفسار سر این غیب خود بود از تقدیم هر کس غیبش بر کفایت
 از بد را با ما چنین رسید که جسمه را در هر روز در این مقام بود
 لاجرم تا رو از این سر او کرده و او از هم طواف فرما تا این که از
 بجای آورد و در هر سه را ماضی چنین مسطر است که حق سبحان و تعالی
 علیه السلام و بی که گوید که شسته با زجون کشته سانه از الواسیته
 که ما مریود چون سه لوح باقی ماند لوح کفایت خداوند بکنیم این
 سه لوح را و بی آنکه این لوح علی نام در دست است و او را از زبان
 موجود خود خواهد شد این سه لوح را از انبلاق موضع خود کند در روز
 بنه و مدو سینه که من امر مکنیم ملائکه را بر زبان است این هر کس که در دست
 در همین موضع که حالا بنحین مشهور است همان قاعده که
 فرموده بود و در آن کردند و سر فرجه را که وی را استوار ساختند
 و در وقت حیات القدس از جیب بر نه و در وقت کفایت که از آن
 بر او میگویند و در عرض فوت و برسد از حرمت او فرموده است
 بخبر قسم که من این عت مفاخرت میکنند از شما در این سال از

بیرت در سجده بر نماز
 مرده را تحفه دید و کفایت کرد
 سفله از خود کشته چون پلاد
 آن سر از مرده کفایت تولی
 رفت و در هر یک از این سر او
 خلق از هر طرف فرار رسید
 بگرفتند مر و در حال
 که کفر نمود و در تر این کار
 که هر این معاویه فرمود
 مسئله کرد مر و در پس از این
 آنکه فرمودند سادمانه زبیرت
 و نیز حکیم شاهی علیه الرحمه و العزله در کتاب مذکور است
 یا قتی امیر المومنین علیه السلام را نظر کرده که مالش نیست
 که ما با آن که معاویه بنی هاشم است که زوجه امام حسن بود
 زهر داد و چنانکه حکم با کشتن صدمه نهاد و با زهر شده از دهن
 موافق گویند بنا بر اختیار حسن رضی الله عنده است که در وقت
 شهادت در این کشته شد و حق گویم من از آنکه اندک است که گویم

یقین شد که چشم محمد بن عثمان برون که در او و چشم زهر
 صد و هفتاد و دو اند پارچه بکر • بداندخت نازک لب شکر
 بزین زن بسوی رلب جوان • که فرستاد و مرور بر کوی
 ز رو گوهر که نیت جابر وقت • که پذیرفت از دورم با وقت
 لولوی حسد و عقده مر و آید • که زیر آتشی بند رسید
 کین کو عقده فرزند اداوم • تو بخشدیم و فرستادم
 که توان شغل را تمام کنی • خوشترین را تو یک نام کنی
 به سپهر ترادیم بزین • مرد او خیز و جان و دین
 رفت با خود سپهر باریت • به ستر در جهان از خود کایست
 اگر خواهی همی معاویت • و اگر در نایب است او پیش
 صد هزار آفرین با رحمت دل • بر حسن باد تا روز حسرت
 جان بداد اندرین غم و حسرت • با دور جان خشم او لعنت
 و نیز تحقیق نامی طالع بد الرجحان در ثواب النبوته هر وقت
 که هست هوس است که زوجه امام حسن لغزوده معاویه را
 زهر داد و در دفتر نوشته الصفا مسطر است که چون معاویه را
 بر آن قرار گرفت که بزید را وی عهد کرد اند و مشایق را
 بر بعت او خواند و تحقیق میداشت که این قضیه با وجود المؤمنین

س

حسن شمشک کوی اید شد که هم در کفر و کفر امام شمس را روز
 ندر پس را اندر شیده مروان ی که کم را که طایر رسول خدا و شمشک
 بدینتر فرستاد و مندیلی زهر را که در مصحح او کرد اند که گفت این
 مندیلی را بجمده بست شمشک به و با او گوهر که از زما شست
 وجود حسن را با این مندیلی پاک سازد و او عالم آخرت است که کند
 معاویه بخواه زهر از دم خود داده ترا در سبک از او و او میداند
 مروان لغزوده او بعد از رفتن خود به ران نفیست تا بجویند کور
 علمند و همچون زهر با تمام و اعتضای امام سر است که در شاه خوش
 لغزوس جهان فرامید و چون این واقعه قایم رو نمود معاویه
 بخواه زهر از دم بچرخ دستاوه با نور دیده خود زید گفت از زهر
 و نند حکم الکریم اذ او عدو قاضی باید نیست شمشک را در نگاه
 او زید زید گفت خود با فرزند رسول خدا وفا نکرد از زهر حیر
 و نیکویی توقع دارم و اگر از غیبت موصیلت در مصاحبت برانند
 و صاحب حسد السیر در محمد و یوم از تاریخ حافظ ابرو در ریح
 الا در روز از زنجشیر و کامل السیفه نقل میکند که در شهر سوزند
 است و محمد بن جویون معاویه بن ابی سفیان جهت بعت زید
 معاویه رفت تمام سلطان بلده طوعا و کرها بعت معاویه را در المؤمنین

قدیم

مکر حسین ابن علی الرضا کرم الله وجهه و عبد الله بن محمد و محمد بن
 بن ابی بکر و عبد الله بن زبیر رضی الله عنهم اجمعین از آنجا که
 صدیق رضی الله عنه زبان علمت و اعترافی بر او نداشت
 معاویه در خانه خویش جایگزین کرده سر آنرا با شاک پوشید و
 آنرا سوس بر زبان نهاده صدق را حجت حقیقت طلب نموده
 بر آن کرسی نشاند و امام المؤمنین علیا را در جاه افتاد معاویه
 چاه را با نیک مضبوط کرده بدین جهت چنانکه حکیم تائی نیز
 ازین واقعه قائله فرسید **بدر نظر** آنکه با توفیق مصطفی زینبیا بکنند
 مرور او بر و تحولی عاقبت بهم برسد **بدر نظر** شدت هیبت و کثرت
 طاعتی مولف بنا بر وقوع مقدمات مسطوره گوید آخر دو راه دل
 امام المؤمنین رضی الله عنهم اجمعین بود رسید به محلی که بر آن روزگاری بود
 فرستاد و چنانچه در او آخر مارچ اعظم گوید رضی الله عنه مطهر است
 که شیب معاویه نقضا و حاجت برون آید و در ایجابی بود
 بدینجا فرود گشت بجا را آب گلریش بر او مویها را در بر جا
 و در او اعانت لغوه افتاد و در محنت حرار و بر خور شد چنانکه بزار
 حدیث بخواند که خود آنگاه عهد و پیش افتاد دیگر روز در میان خبر
 فوج خویش بعد از شش می آمدند و دعا تا کرده میزشت چون آنها

دانشگر

دانشگر شده بگرفت مردمان در امره او را گفته چرا میکشید
 گفت برای آنکه با کار خیر بود که بران قادر بودم و از تو
 نفس مشهور کردم و بر اسوال نهی متامل خود میکشیدم و حرمت مخیرم
 و دیگر آنکه این علت بر حضور ازین ظاهر شده که سوختن ده باید
 داشت و این هم بل برین سبب حق علی ابن ابیطالب است که دیده
 و دانسته لخصت و ظلم که فتم و حجرین عدی و سب را سجا را که شتم
 بنا برین این ظاهر من حق سجا نه قوی نازل کرد این دو مرتبه
 عاجل طایفه نمود من اینهم از دوستی نوردیدم یزیدی ستم و اگر
 دوستی او بود من براه رست میرفتم اما دوستی یزید را برین
 و محاربت داشت لاجرم امروز دشمن بر من خشنید و دوست گزشت
 و آن علت بر دست تو گشته بودم و هر گشت خوابا بر ایشان
 و شورید میدید و از آن هر لحظه میترسید و اکثر نه زبان و اطمان
 میکشید و با تاب شده آن طلب می نمود و در پیش او من خود را
 تسکین نمی یافت و هر وقت بودا غش می آمد چنانکه بکر زود
 منقش بهمانند رحمن بوش آمد را و از بلند لغت آه چو اما تو حقا
 کردم ای علی ابن ابیطالب و مرا با تو از سخن عبد ربه افتاد
 بود و از عروین الخلق جز آنرا تا گزشتم برین شکل مضطرب بود

مکلف

المقصود ان نقل با برین نوشته بود که این بزرگی از سوزن حاد
 امیر المومنین کم الله وجهه و امام حسن و امام المومنین عانیه علیهم
 که عدو ایشان باین سبیل از عالم رفته و مختفی نماند که تاریخ مذکور
 بر همین نقل تمام شد چنانچه پیشتر مینویسد که چون ما و یه یون
 آمدند بریدر اطلب بخود و مردمان را جمع کرد اول خود بخت نمود
 و خطبات آنکسوز امیر المومنین کرد و بنام مردم را از خود تا با
 بیعت کنند چون متصل بود و نیز خوشنمایا که از احوال آنها
 ز یاد برین درین مجموعه ثبت کرد و بنا علیه همین جنگ
 اختصار نمود اگر کسی در حالات مسطوره حلی با بیاطر است
 بدست آورده مطالع نماید و حکایت کریمه و من قبیل مؤمنان است
 بخراوه جهنم خالد انصاری با غضب الله علیه و لعنه و اعداء خدا
 و مقتضای این دو حدیث اول بر روایت بود او و
 و صحیح نسائی مسطور است که رسول صلی الله علیه و آله فرمود
 کل ذنب علی اللسان یغفر الا من مات مشرکاً او من فعل بدی
 و حدیث دوم در صحیح این ماسته از ابوهریره مرویست که گفت
 رسول من اعان علی قتل من سطر کل کلمه لعی الله ملکوتاً علی عینه
 آبتن من رحمة اللدیس کشنده اهل است و زوجه مطهره رسول

از دانه

از دانه اهل اسلام برین شمار و در وقت که از نظر او است
 آنکه او بر بر بهیود نداشت دیدن روزی نبی سود داشت
 و در فتوحات القدس از ابوالقاسم حسن بن محمد بن ابی الوفا
 هفتقوست که روزی در مسجد کوفه نشسته بودم که کشته شیب
 و صحبت غریب مشاهده کردم نزدیک مقام امیر المومنین رفته
 دیدم راهب جنبه و صرف در بردار و بنامت خوش بخاوره
 و قوی بیگل در برابر تمام مذکور نشسته حکایت میکند که روزی
 در سوم و خود نشسته بودم و در آمد و رفت در روز خلق بسته
 ناگاه دیدم مرد بزرگ بصورت عجبی از هوا فرود آمده
 در کنار دریا بر سنگ نشسته بر لب بدنش نازی کرده بر او
 باز آمد و بر لب بدنش نازی قریب بر لب اول از تنها سرانده بر لب
 کرده بهمین طریق چهار مرتبه فرود آمد بر لب بدنش نازی کرده
 بر او از کرد تمام آن نازی بر آن سنگ گذارنده طیاران کرد تا
 آن چهارم بر او بدن با یکدیگر التیام گرفته بکران نازی در نشسته
 مرد بزرگ و اندک نظر در خواسته در خود نگاه میکرد تا الفسخ در رسیده
 بمقتضای ربی از بدنش جدا کرده طیاران کرد و بچشمین چهارم در فرود
 بر لب از بدنش میرو و جوی بدن اضطرار است باز نبی نمود

تا تمام بدیش را فرو برده پرواز کرده بر زمین ازین مواعده بویست
 منبج ماندم و لذت و واقعه با منده هایت منقلب شد و تا آنکه سار
 خوردیم که کاش وقتی که آن شخص بر خاسته بود و اخلاصش در دست
 گشته از دسوال میکردم که در کسرت و وجه این عذاب است
 عظیم چه است نگاه دیدم که همان مرغ بدستور سابق بر روی پر
 تا آخر از آن شخص تمام شد و او هم بدین احوال غوده خود را
 باورسندیم و از احوال ندیدم حال او پرسیدم گفت عبدالمؤمن
 این بلبلیم بدترین اولاد آدم که در وی رسول آخر از زمان راجه
 ساخته ام که از آن روز خدا بجهانی این مرغ را برین گذارنده و بد
 عذاب که می بینی گرفتار ساخته و هر روز جز در وقت نماز
 از کله که جدا کرده تیغ میکند چون زنده میشود باز بر این
 خوار میشد موافق کعبه بر خیزد خورشید تو بر و افغان هرگز
 و مصدقان روزگار پوشیده مانا که آنچه از فضایل و عفت
 و کمالات و کرامات و صفی بجهت کانیات علی افضل الصلوة
 و اکمل النبیات درین مجموع محموده مرقوم قلم گشته رقم کرده
 معلوم است از انوار بی پایان در شجره از بجز سکران و یقین که
 جمله اوصاف و کمالات آن بر کرده این دسوال مقدر و مغان

نور

فضاحت باقی نیت و سیر و صفای بلاغت نشان با چشمی
 ویرانان بیشتر است که بقدر زبان و تحریر بیان استقصا اولان
 کرد سایرین بر همین موال بقدر این که شامه بدیع انرا را اظهار نمود
 افتاد است هر چه گفتیم در اوصاف امیر همچنان هیچ گفته که صد
 کیس لایق بحال موصوفانت که از مصلحه این کتاب که تاریخ احوال
 مهند آتیه از زمان آمد و این انچه پیش را بهای خلق مرقوم گشته خدا
 حلقه از طایفه اصحاب است تطاب رضی الله عنهم در دل جانده بند و بر
 که علم را اهل سنت و جماعت قرار داده اند از آن بخلاف و مخالف و در
 عکس در اکرام و احترام صحیح به عظام کرام و رفیع نام هر که از این
 چنانچه در روزنامه الاحباب مسطور است که صحابه را خصم صحت است
 که سیرات را نیت و انچه وصیت است که کثرت از عدالت برین
 کنند بلکه جمله املا بحضرت عدل شمرند مگر از کسی که حق و عدل برین
 بروشتر نماید شده باشد زیرا که برکت صحبت رسول صلی الله علیه و آله
 از اسباب فخر و خوارق مرآت مضمون و محفوظ اند و خداوند بجا
 در چنین محل از قرآن مجید اوصاف فضایل این ارباب فرموده
 تا حجب را بصفت خیر و عدالت ستوده کما قال الله تعالی کنتم
 حیرات اخر حجت للناس تا مرون بالمرور و منتهون عن المنکر

و در آیه کریمه دیگر میفرماید و کذ الذمنا کما کذبتم و سخطنا لکم و انتم
 علی الناس جماعه از اینجه تفهیم بر آنست که جماعتی که با این کلمات
 صحیح بر آنست و در آیه دیگر و اب القون الاولون من المهاجرین
 و الانصار و الذین اتبعوهم با حسن رضی الله عنهم و رضوا
 و اعد لهم جنات تجري من تحتها الانهار خالدين فیها ما ابدوا لکم
 العوز العظیم و بهر مرتبه اعیا و تفصل از ششوی خدایند و نیز می
 تواند بود چنانکه از آنجا است در عنوان من العداکبر و صبر
 معتبر است که در نهواته فلا استوی علیکم ابد الزاجعین صبر
 و انما در آخر آیه میفرماید و کذ العوز العظیم معسران است
 در زمره از آنجا است اولین کلام جماعه اند بعضی بر آنست که
 مراد اهل بیرونند و ایشان سید و مجلس بوده اند و بر سر
 سید و سینه و طایفه دیگر کویند مراد اهل بیت رضویان
 و عدد ایشان هزار و پانصد رسیده و بعضی بر آنست که مراد جماعه
 که تا از قبل ایشان گذارده اند یعنی کعبه و بیت المقدس و فرق
 از علمای کونین مراد جمیع صحابه باشند از مهاجر و انصار و جاهل
 کثیره و ان بعد است و فضیلت ایشان از رسیده کانیات مشهور است
 بواسطه یکی آنکه در خود جبر القرون قرینه تم الذین بلونهم تم الذین

میفرمایند

و الله اعلم

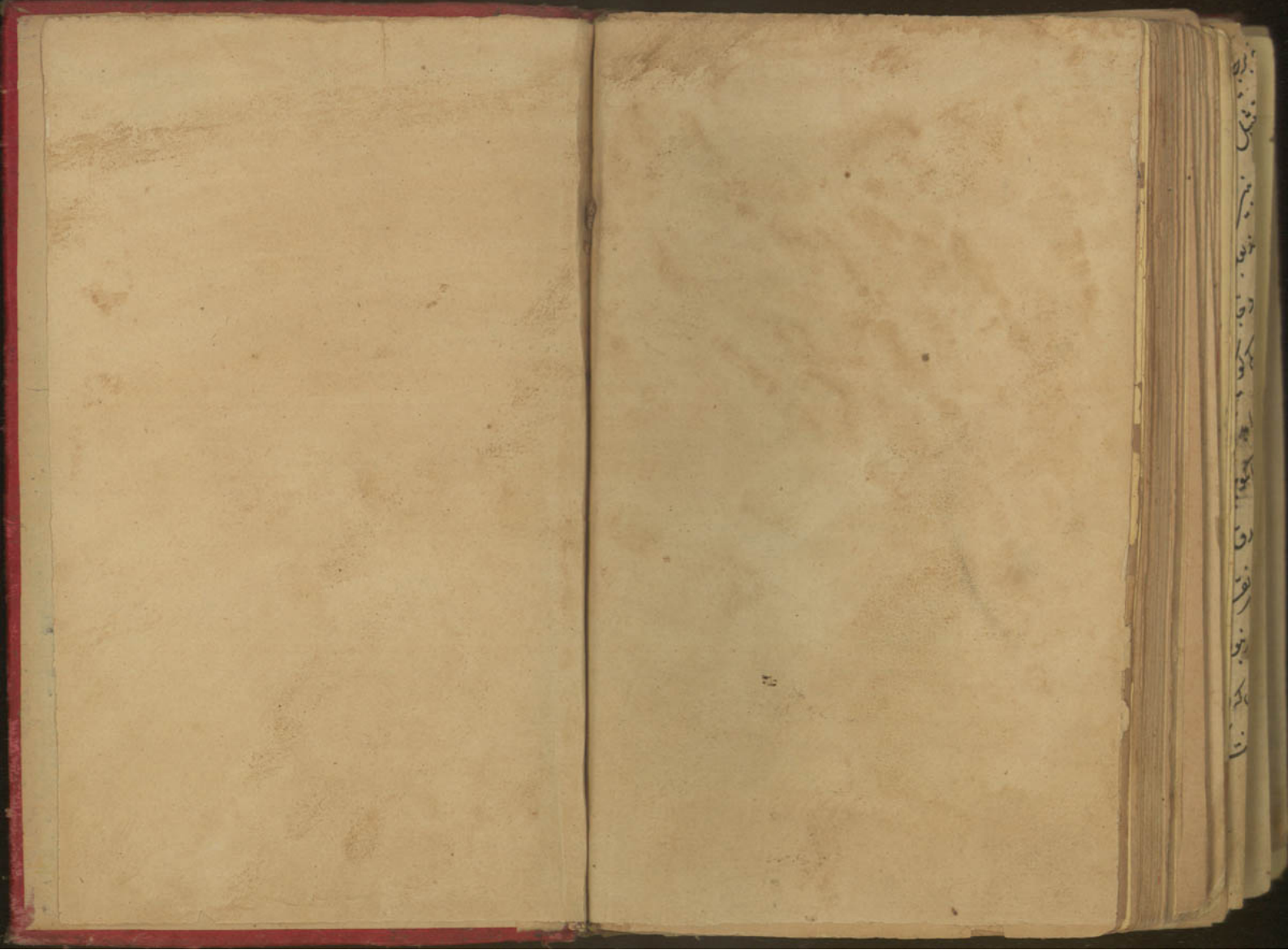
بلونهم و دیگر آنکه از خود لا تسبوا صحابه فوالله انهم سیده اولاد اهل
 الحق مثل اسد و هبایم مداحانهم و لا یضغه و در حدیث دیگر میفرماید
 الله المذنبه اصبی لا یخذوهم عرضا بعد فیمن اجمعهم صحیح
 و من افضهم فیضی بعضهم و من اولاهم فقدا و اینه و من اولاهم
 و قد اذ الله و من اولاهم فی الله و من اولاهم فی الله و من اولاهم
 علیه لعن الله و الملائکة و الناس اجمعین لا یقبل الله منهم صریحا و عدلا
 و یوسسین فاند که گفت و جماعه که میان بعضی از صحابه و بعضی
 شده نزد اهل سنت و جماعت مجول برینست که بعضی از صحابه
 بوده لاعنی عرف نیز و همه آنها قابل تاویلات بر تقدیر تسلیم که
 بعضی را تجدید قیوم و تاویل سقیمه باشد که کویند ان مخالف است
 منقولست از ایشان بطریق اخبار ارجح و اکثر آنها ضعیف
 و جایزه الکذب و صلاته و معارضت مآلایست قرطی و اخبار
 صحیح شهوره که سابقا مذکور شده بود ندارد پس در آنست
 که با آن اخبار ضار است بطعن اصحاب جناب نبویه ماک که
 انطقن موجب ضار است بموجب قوم اصحاب شما میند تا انظار
 کتاب نیست باخبار جایزه الکذاب لازم نیاید و از تقدیر
 و وعید است که از صحابه حشر در ان باب نبوت رسیده غافل

رسول

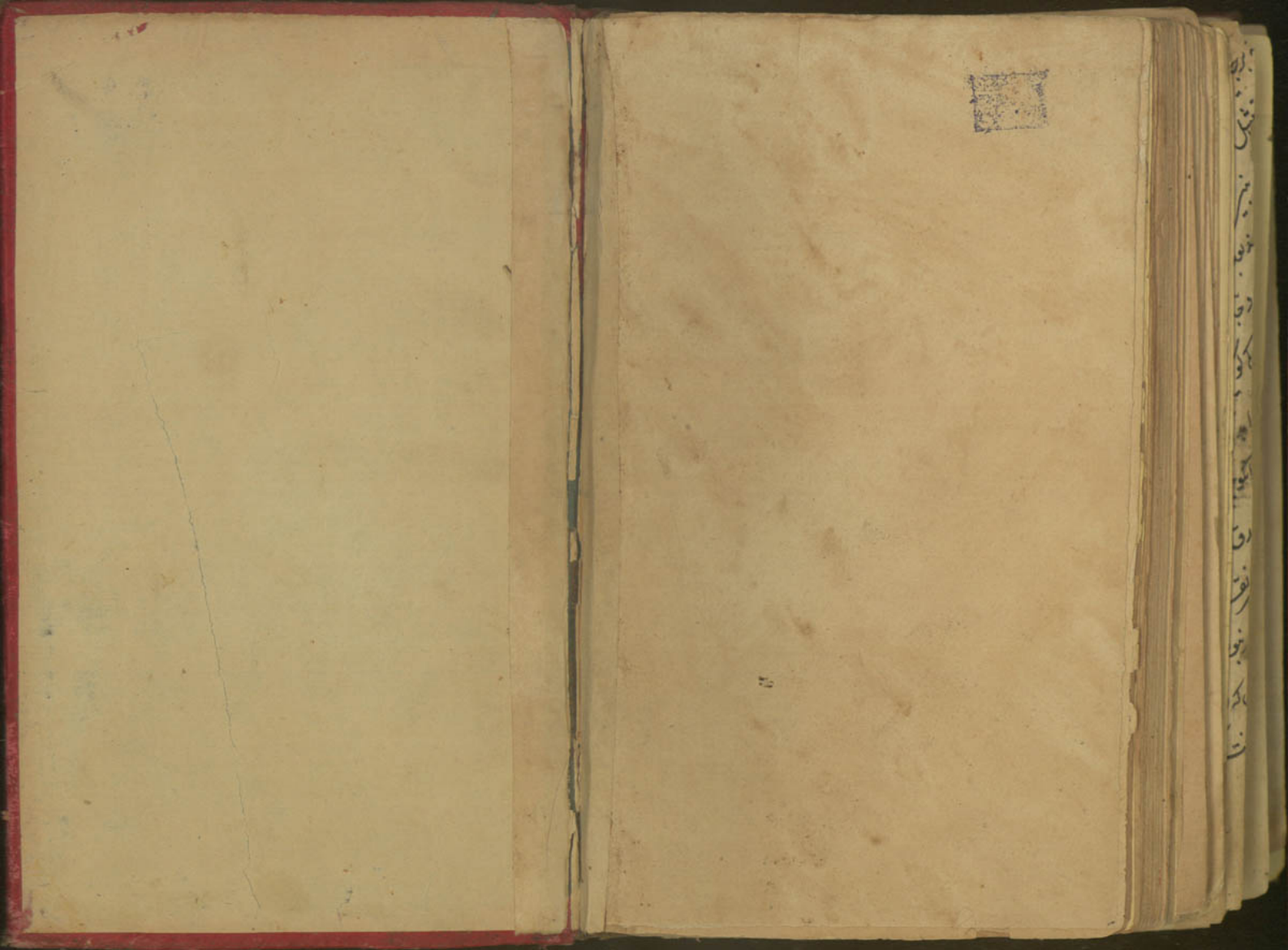
بنام یوبوت من آنچه شرط است بر او باقی میگوید که تو خواهی که در سخن من
 نخواهی طلال بر من و من ندانم اسرار و خرد مندان عالمی قدرش نمی دانم که چنان
 رضی الله عنهم هم حق است پس از آنکه مؤمنان ثابت و لازم است زیرا که
 نصر علی بن ابی طالب علیه السلام و تقویت دین آنحضرت تقدیم
 رسیده در زمان حیات میر جان باشد با کمال و ندرت و با وجود این
 و زجر کفار و مشرکان و تقویت مذهب اهل طریقت و سبیل شریعت
 انحراف نمودند در استقامت و عقاب قدم افروخته و بویارند و
 ویر سبب با طر شریعت و شاعت ملت از آنکه در اسلام در اکثر این
 و ملا و در زمان ایشان ظهور و شیوع یافت در دین زمان از حق
 و کفر و خاشاک شرک گشت در آن زمان حسد و اموست حسد از پیشانی
 باقی ماند و احکام شریعت و آداب طریقت و امور تحقیق
 انانیتان منتهی گشت و اقوال و افعال در احوال رسول معلوم
 از ایشان با رسید و بزرگت ایشان بدولت معاصرت آنسرور که
 سبب نجات و وسطایض در جنت است تا نیز گشته اند که
 علی و آنکه **عظم** هم بخنیا را از سر خرد و جنت هم تا بعد از آن تا کنون
 تحت جگر نشسته و عرفی آب آلوده زبان بسته و در خطاب اعدا
 منازل نشانسان راه عدم **حقیقت** تا مانا کویست قدم

عظیم

جواب خود بر آنست زیرا که **تو در کفر و کفر کرده خود نکاه**
 زده تا که در زمین شت می **کنده** سر و سر و دست سینه
ع عطا روا هم تحت انجا **من الله الذی خلق السراب**
ع بجان شکر که بیان میکند **کسر** کسر نهیست خود از رسول زمان
 میار و در دل خود بجهت **که** که برکتیست و نفس از زید بیان کرد
 زدی در وقت حیات با رونق **بد** بد کنه خودست و در وقت حیات
 هر آنکه با یک ازین **بهر** بهر کسی درین مدتیست
 بدو پیشه علی و کوش **ز** ز اهل نفس میباش و مشهوران
 بدو پیشه استمرا **مکن** مکن نگاه و وزن اکتل اهلان
 بکوش جان **بکوش** بکوش مدول و با کسین بجان
 مگویم که حق از خود **لکا** لکا بهر ایدل عجب جان همان
 ز جمله نه بر عیش **دکاش** دکاش دور از کسین اند
 اگر چه مدبرین **در** در شرف نمیدانم این اولان مد
 و بی زهر خدایند **نور** نورشته ام که بداند که توان بد
 و فضایل ایشان **میکو** میکوید خاتم کتاب منقول می ایجا میدانش ای الله عزوجل
 احتیاطم **احتیاط** احتیاطم ایجا میگردانید جدا گانه در مقام احتیاط است خطاب



بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين
الذين هم خاتم النبيين
والصالحين
الذين هم خير البرية
الذين هم خير خلق الله
الذين هم خير أمة
أخرجت للناس
والسلام على
سيدنا محمد وآله
الذين هم خير خلق الله
الذين هم خير أمة
أخرجت للناس
والسلام على
سيدنا محمد وآله
الذين هم خير خلق الله
الذين هم خير أمة
أخرجت للناس



بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين
الذين هم خاتم النبيين
مما مضى
والله اعلم
بما
شئنا

